

و انسان  
خدا را  
مؤمن  
فرید

تألیف و تدوین دکتر الف - ب

## فهرست مطالب

شماره صفحه

الف - پ

پیش گفتار

کتاب اول خدا در ماقبل تاریخ و تمدنهای باستانی

بخش اول دین در دورانهای ماقبل تاریخ ۲ - ۱۲  
بخش دوم دین در تمدنهای باستانی ۱۳ - ۵۶  
خدایان مرده و فراموش شده

کتاب دوم دین در هندوستان و جنوب و شرق آسیا

بخش اول دین در هندوستان ۵۸ - ۱۲۳  
بخش دوم دین در چین و ژاپون ۱۲۴ - ۱۵۸

کتاب سوم دین در خاورمیانه

بخش اول زرتشت و مزدیسنا ۱۶۰ - ۱۹۱  
بخش دوم موسی و دین یهود ۱۹۲ - ۳۴۹  
بخش سوم عیسی و مسیحیت ۳۵۰ - ۴۳۹  
بخش چهارم محمد و اسلام ۴۴۰ - ۶۰۲  
بخش پنجم بهائیکری ۶۰۳ - ۶۲۱  
بخش ششم پایان و نتیجه ۶۲۲ - ۶۳۸

حق تجدید چاپ و تقلید محفوظ  
و مخصوص نویسنده می باشد

ALL COPYRIGHT  
RESERVED  
TO THE AUTHOR

## پیشگفتار

بشر طی قرون متصادی، نه تنها بر سایر حیوانات روی زمین برتری خود را به ثبوت رساند، بلکه طبیعت و جلوه های گوناگون آن را نیز مظهر خود کرد. به اختراعات و اکتشافات شگرفی نائل آمد. ذرات اتم را شکافت و بر روی کره ماه که اجداد او روزگاری دراز آن را خدای خود می پنداشتند، قدم نهاد. بی شک آنچه از ترقیبات این «انسان عاقل» قرن بیستم دیده می شود، تنها مقدمه ای است بر پیشرفت ها و اکتشافات بزرگتری که در آینده به آن ها دست خواهد یافت. ولی علیرغم همه ترقیبات علمی و فنی و دست آوردهای فلسفی در حل بسیاری از مبهمات و چند و چون زندگی، بشر هنوز در زمینه اعتقادات دینی و باورهای ماوراءالطبیعه، به ساده دلی اجداد خود که هزاران سال قبل در جنگل ها و غارها زندگی می کردند، باقی مانده است. بشر اولیه از رابطه علت و معلول آگاه نبود. در رنج از گرما و سرما، سوزش آفتاب و گرسنگی و بیماری، تکیه گاهی می جست. با صغز ابتدائی خود، از هرچه در مخیله او می گذشت خدائی می ساخت و در برابر آنچه خود ساخته بود به زانو درمی آمد. از گناهان خود طلب عفو می نمود و برای سلامتی و ازدیاد محصول، قربانی ها تقدیم آن می کرد.

گذشت قرن ها در اصل وجوه این پندارتغییر محسوس نداده است. خدایان ساخته تصویر بشر، اشکال و اسامی گوناگون به خود گرفته اند. محدوده عمل آن ها به تدریج وسعت یافته و به هیبت قادر متعال و مقدرکننده سرنوشت افراد بشر درآمده اند، ولی ماهیت و جوهر اصلی خدای ساخته اندیشه و دست انسان، به همان صورت نخستین باقی مانده است. بسیاری از معتقدات مردمی که در آستانه قرن بیست و یکم میلادی زندگی می کنند بر پایه باورهای دینی و سنت های کهن مذهبی و احساسات تند و آتشینی بنا شده است که از اجداد ما به ارث باقی مانده و با منطق و عقل فرسنگ ها فاصله دارد.

مدعی آن نیستم که هرآنچه نوشته ام کامل و عاری از اشتباه و نقص است. ولی عمیقاً معتقدم که حساس ترین و بغرنج ترین مسئله ای را که بشر در طول تاریخ خود به آن برخورد نموده است، مطرح نموده ام. این کتاب با جملاتی کوتاه، عباراتی ساده و رساو در خوردانش عموم طبقات تهیه گردیده است تا همگان از آن بهره گیرند و پس از تفکر و تعمق در حقیقت ادیان و مذاهب، به سئوالاتی که مطرح شده، پاسخی منطقی بیابند.

امیدوارم این بحث مورد توجه قرار گیرد کسری ها و کمبودها و نقائص کتاب، دور از تعصبات دینی و لجاج، با قلم های توانا یادآوری شود، تا نسخه نهائی به قلم همگان نوشته آید.

درباره دین و مذهب بیش از هر موضوع دیگری کتاب و رساله نوشته شده و مطالب بسیاری از این رسالات در نوشتن این کتاب سرمشق بوده و حتی عباراتی نیز از آنها به عاریت گرفته شده است. موقع رامفتنم می شمارم و بدین وسیله از تمامی صاحبان قلم و نویسندگانی که از اندیشه و قلم آنان بهره گرفته ام، سپاسگزاری می کنم و اگر به علت کثرت تعداد کتب و سنگینی هزینه چاپ، ذکر نام آنان در پایان کتاب مقدور نشد، پوزش می طلبم.

بشر از نظر معتقدات دینی، هنوز در عصر معجزات زندگی می‌کند. باور این مطلب که خسوف و کسوف از معجزات الهی است و یا مردم عادی نمود، به مجازات گناهانی که مرتکب شده بودند، به امر خدا يك شبه از صحنه گیتی محو شدند و بسیاری دیگر از این قبیل، هنوز پایه اعتقادی دینی غالب مردم جهان ما را تشکیل می‌دهد. آنچه مانع بیداری مردم و تفکر و تعقل در ارزیابی معتقدات منعبصانه دینی و مذهبی است، در درجه اول حضور دائمی باورهای موروثی در کلیه شئون زندگی بشر است. از اولین سخنانی که مادران به نوزادان خود می‌آموزند، تا آخرین جملاتی که بر جنازه آنان تلقین می‌شود، از نخستین درس‌هایی که اطفال در دبستان‌ها فرا می‌گیرند تا غایب‌ها و فیلم‌های تلویزیونی، امواج ماهواره‌ای و حتی عبادت گاه‌هایی که به عنوان آثار تاریخی در ایام تعطیل و مسافرت‌ها از آن‌ها بازدهد می‌شود، همه و همه اثر تلقینی خلسه‌آور و مخدر تدریجی خود را بر قوای دماغی و ضمیر باطن شخص باقی می‌گذارند و جهت اعتقادی او را تنها به يك سوی منحرف می‌نمایند.

آنچه این دستگاه‌های تلقینی دینی را در طول عمر تقویت و تغذیه می‌نماید و آتش معابد را همیشه فروزان نگه می‌دارد، کوشش بی‌حدمکتب داران دین و متولیان مذهبی است که منافع اقتصادی و دنیائی خود را در سکون معتقدات دینی و اشاعه باورهای خرافی می‌دانند و آخرین توانائی خود را در پایداری و زنده نگه داشتن آن به کار می‌برند.

هدف از نوشتن این کتاب، طرح یکی از پیچیده‌ترین مسائل حیاتی و تاریخی بشر به طور همگانی، و یافتن پاسخی منطقی به سئوالاتی است که تمام افراد بشر در طول عمر خود به آن می‌اندیشند و آن را جستجو می‌کنند. بگذارید تا عقاید و نظرات مختلف مردم آزادانه گفته شود تا در پرتو جرفه‌ها و درخشش‌های حاصل از تصادم عقاید و اندیشه‌ها، جوهر حقیقت پدیدار شود. بیایید تا با بازکردن پنجره‌های بسته، راه را برای ورود هوای تازه علمی و اندیشه‌های ناسفته به درون این محوطه مسدود، که به شدت بوی کهنگی به خود گرفته است، هموار کنیم. افکار نو یا معتقدات کهنه موروثی به بحث و گفتگو به نشینند، عقل و خردجانشین تعصبات کورکورانه دینی و معتقدات تحمیلی اجنادهی گردند. همگان حاکمیت عقل را بپذیرا شویم، از تعصب و لجاج پیرهیزیم. با تفکر و مطالعه بیشتر به کمک دانش و تجربه، آنچه را که عقل و منطق روا نمی‌دارند، دور افکنیم و طرحی نو درانتازیم.

# کتاب اول:

خدا در ماقبل تاریخ، خدایان مرده و فراموش شده.

بخش اول: دین در دوران ماقبل تاریخ.

بخش دوم: دین در تمدن های باستان و خدایان مرده و فراموش شده.

فصل اول : خدا در بین النهرین

فصل دوم : خدا در مصر

فصل سوم : خدایان یونانی

فصل چهارم : خدایان روم باستان

## بخش اول:

### دین در دوران ماقبل تاریخ

پس از آن که داروین فرضیه معروف خود و قبول یکی از انواع میمون ها را به عنوان ریشه اصلی و جد انسان، در کتاب اصل انواع (Origin of Species)، در سال ۱۸۵۹ میلادی به دنیا عرضه کرد، هیاهوی بسیاری در جهان برپا شد. عده ای از روحانیون و متمسکین مذهبی به مخالفت با این فرضیه برخاستند و گفتند که هیچ شاخه ای از میمون ها را نمی توان به عنوان ریشه اصلی انسان پذیرفت. انسان، همانطوری که در تورات آمده است، به دست خداوند از گل ساخته و آفریده شده است. از طرف دانشمندان نیز تحقیقات دامنه داری در این زمینه به عمل آمد. انواع و اقسام اسکلت آدمی از دوران قدیم جمع آوری و در اثبات این نظریه قدم های مثبتی برداشته شد. امروزه قام دانشمندان بر این نکته اتفاق نظر دارند که بشر دارای ریشه حیوانی است و در اثر تکامل طبیعت به صورت کنونی درآمده و هیچ اختلافی از نظر ساختمان بدنی و فیزیکی بین انسان و سایر حیوانات نزدیک به خانواده او وجود ندارد. با توجه به همانندی بسیاری که میان گروه خون آدمی و خون میمون ها وجود دارد، و با توجه به نتایجی که از بررسی کروموزوم های انسان و میمون به دست آمده، روشن شده است که انسان و میمون وابسته به یکدیگرند. انسان از آسمان به زمین نیفتاده و خلقت او از گل نیز افسانه ای بیش نیست. المجرن ملی جغرافیائی امریکا به پاری دستگاه های دقیق اتمی اعلام نموده که موجوداتی انسان نما در حدود یک میلیون سال پیش در روی کره زمین پیدا شده اند و در حدود دوست هزار سال از عمر اجناب ما می



گذرد.

از چگونگی ونحوه زندگانی انسان های اولیه اطلاعاتی در دست نیست. قدر مسلم، بشر در دوران اولیه زندگانی خود، مانند سایر حیوانات، میدان تفکر محدودی داشته و تمام اندیشه، او در اطراف غذا، محل خواب و توالد و تناسل دور می زده است. هنوز مغز بشر آمادگی لازم برای خلق خدایان و ابداع افسانه ها و اسطوره های الهی را پیدا نکرده بوده.

هزاران سال از حیات انسان ماقبل تاریخ گذشت تا به عصر حجر قدیم و سپس به دوران حجر جدید رسید و توانست اندک اندک از قوه تفکری که طبیعت در وجود او نهاده بود، استفاده نماید. آثار باقیمانده از دوره حجر قدیم (Paleolithic)، که قدمت آن را دانشمندان تا حدود پانصد هزارسال حدس می زنند، نشان می دهد که انسان در این دوره از حیات خود فاقد خلاقیت بوده و آنا جالبی از خود باقی نگذاشته است. دوره حجر جدید (Neolithic) را می توان سرآغاز تحول ساختمان مغزی بشر دانست. دانشمندان، پیدایش زبان را مربوط به این دوره از تاریخ بشر می دانند. به تدریج که ارتباط افراد و اجتماعات بیشتر می شد، تجربیات از نسلی به نسل بعد منتقل می گردید و قدرت سازندگی و فعالیت ذهنی بشر نیز توسعه می یافت. از این دوره، انسان به تدریج به آماده نمودن محیط برای زندگی بهتر دست می زند و کوشش می کند طبیعت را با تقاضاهای خود منطبق سازد. هرچه به دوره های بعد زندگی بشر نزدیکتر می شویم، تجربیات او بیشتر و سرعت پیشرفت او به سوی تکامل افزایش می یابد.

انسان، مانند سایر حیوانات رده بالای خلقت، هیچگاه انفرادی زندگی نکرده است و از این نقطه نظر نیز به میمون ها شباهت تام دارد. انسان ها برای تأمین معاش خود باهم به شکار و صید می رفته اند، باهم می زیستند و به اقوام و قبیله، خود دلبستگی پیدا می کردند. همین امر موجب پیدایش عقاید و باورهای قبیله ای و انتقال این عقاید به نسل های بعد، از طریق وراثت می گردید. متقابلاً عقاید و باورهای هم آهنگ، وابستگی بیشتری بین افراد هر قبیله بوجود می آورد. در این جوامع، فرد تابع قبیله بود و باورها و عقاید مشترک، عامل وابستگی افراد به یکدیگر.

دانشمندان، در این دوره از انسان شناسی به آثاری برخورد کرده اند که مؤید وجود

اجتماعاتی از چند خانواده است. چنانچه در بررسی بقایای انسان های نئاندرتال (Neanderthales) در غارهای اروپا، چند اجاق مجاور یکدیگر مشاهده شده است. هر يك از این اجاق ها معرف يك خانواده جدا بوده که با خانواده های دیگر در صید و شکار همکاری می نموده است.

غذای بشر در ادوار اولیه حیوانی و عصر حجر قدیم، بسشگی تام به ناحیه ای داشته که در آن زندگی می کرده. اگر در سرزمینی سبز و خرم، با درختان میوه فراوان به سر می برده، سبزی و میوه غذای اصلی او را تشکیل می داده، و اگر در کنار دریا و یا در محلی که شکار فراوان بوده، زندگی می نموده، ماهی و گوشت غذای اصلی او بوده است. به همین مناسبت، به طور قطع و یقین نمی توان گفت که انسان از ابتدا علف خوار و یا گوشت خوار بوده است. بشر از سبزی و یا گوشت به تناوب و به هر کدام که زودتر و سریعتر دسترسی پیدا می کرده، استفاده می نموده و وابستگی به نوع خاصی از غذا نداشته است.

نخستین جایگاه استقرار انسانها را می توان غارها و یا در نقاط محفوظ در داخل کوهستان ها دانست. مقابر مردگان نیز در محل هایی ساخته می شده که دسترسی به آنها برای ادای احترام مشکل نبوده است.

طرز تفکر بشر اولیه درباره مذهب مسلماً از حدود تفکر سایر حیوانات تجاوز نمی کرده است. برای پیدایش دین نمی توان به طور قطع و یقین دوره خاصی را معین کرد. هر دوره از تمدن بشر دارای دینی متناسب با محیط جغرافیائی و اجتماعی خود بوده است. لازمه شناسائی خدا و آگاهی به معتقدات مذهبی هر دوره از حیات بشر، شناخت خود انسان و جامعه ای است که به آن خدا معتقد بوده اند. خدا در هر جامعه ای انعکاس تصورات و تفکرات خود آن جامعه بوده است. متأسفانه چون هنوز بشر موفق به اختراع خط نشده بوده و آثار مکتوبی از این دوره از زندگی بشر در دست نیست، عقاید دانشمندان نیز نمی تواند از حدود فرض و حدس تجاوز نماید. ولی آثار باقیمانده از دو گروه از انسان های متعلق به بعناز یکصد هزار سال قبل از میلاد مسیح، مثلاً آثار نئاندرتال ها و مقایسه آن با آثار باقیمانده از کرومانیون ها (Cro-Magnons) وجود تحولاتی را از نقطه نظر باورهای دینی انسان ثابت می کند. نحوه آراستن قبور و آماده کردن مردگان، حکایت از وجود نوعی عقاید مذهبی درباره مردگان در این دوره از تاریخ بشر می نماید. نئاندرتال ها مردگان خود را با تشریفات خاص به خاک می

سپردند. از این دوره از تاریخ بشر در غار شنیدار (Shenidar) در شمال عراق، جسد انسانی یافت شده که در روی بستری از انواع گل ها و در زیر توده عظیمی از سنگ مدفون شده است. هم چنین در تچیک تاش (Techick Tach) در ترکستان، جسد طفلی پیدا شده که با ۵ جفت شاخ بزکوهی که به شکل دایره در اطراف جسد گذاشته شده بوده، زینت شده است. در مونت سیر سئو (Monte Circeo) جمجمه انسانی، در بین دایره کوچکی از سنگ های زینتی ریز به دست آمده است. در این قبور، غالباً مردگان به رنگ قرمز رنگ شده و هدایائی نیز در مجاورت جسد قرار داده شده است.

در حدود سی هزار سال قبل از میلاد مسیح، تئاندرتال ها به تدریج جای خود را به دسته، دیگری از انسان ها به نام «انسان عاقل Homo sapiens»، اجناده انسان های امروزی، واگذار کردند. انسان عاقل به سرعت در قسمت های مختلف اروپا و آسیا و سیبری مستقر شد. هموساپینس با جمجمه های بزرگتر، قدی بلند و اندامی قوی تر از تئاندرتال ها، از نقاط سردسیر به نقاط معتدله مهاجرت کردند و روش کوچ نشینی و صحراگردی پیش گرفتند. معاش این دسته از مردم بیشتر از راه شکار تأمین می شد. هیچکس علت این که چرا انسان های این دوره مردگان خود را به رنگ قرمز می آلودند و در کنار جسد هدایائی قرار می دادند، نمی داند. درمانتون (Menton) در جنوب فرانسه، اجسادى از این دوره از حیات بشر یافت شده که با دستبند و گردن بندهای از صدف سوراخ شده، زینت شده و با چاقوهائی از سنگ چخماق و ادواتی از درکوهی مجهز بوده اند. به علاوه مجسمه های معروف به ونوس، از عاج، استخوان و یا سنگ، در مقابر این دوره یافت شده است. معروفترین مجسمه ونوس که در سراسر خاک اروپا تا سیبری غریبی دیده شده است، مجسمه، معروف به ونوس ویلن دروف (Venus Willendorf) است که برای اولین بار در خاک اتریش به دست آمد. این مجسمه ها تماماً دارای یک وجه مشترک هستند و آن صورت های بدشکل، سینه، کپل و آلات تناسلی بزرگ و کمتر توجهی به سایر قسمت های بدن شده است. دانشمندان معتقدند که توجه انسان در ساختن این مجسمه ها به اعمال جنسی، بسیار بعید به نظر می رسد، بلکه ونوس، معرف الهه باروری و حاصل خیزی و رویش محصول بوده است. و همین طرز تفکر و نیایش الهه باروری بعدها موجب پیدایش ایشتر (Ishtar) آرتیس (Artemis) و سی بل (Cybele)، در بین سایر اقوام گردید. در این دوره از تاریخ مذهبی بشر، اثری از خدایان تر مشاهده نمی شود. شاید مادر خدائی و الهه پرستی هنوز

رواج داشته است. از بررسی مقابر و آثار باقیمانده از این دوره، دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که شاید «انسان های عاقل» در این عصر معتقد به بازگشت مردگان و زندگی ارواح شده بودند، و با این که این اعمال را از نظر احترام به درگذشتگان الهام می دادند، و با مسئله ترس از ارواح و امکان مداخله آنان در زندگی بازماندگان در بین بوده، و از همین نظر وسائل ترضیه خاطر و رفاه مردگان را فراهم می نموده اند و در قبور آنان مواد خوراکی و وسائل شکار قرار می داده اند. این اعتقاد حتی امروزه در بین قبایل بدوی پراکنده در جنگل های افریقای مرکزی نیز دیده می شود. مومیایی کردن اجساد مصری ها، در ادوار بعد، براساس همین احترام به ارواح اجداد و قبول این مطلب بوده است که بشر پس از فوت به زودی به حیات مجدد باز می گردد.

انسان عاقل در کار نقاشی و صورت نگاری نیز مهارتی داشت. اشکالی که در غار سه برادران (Les Trois Freres) در جنوب فرانسه و یا در ناحیه سلوتر (Solutre) و هم چنین در شمال اسپانیا، از خود به یادگار گذاشته اند، نمونه کاملی از هنرغاتی در فن و هنر نقاشی است. منظور اصلی از این نقاشی ها معلوم نیست. شاید از غار به عنوان معبد استفاده می شده است. چهارپنجم نقوش را اشکال حیواناتی از قبیل اسب، گاو میش و گوزن تشکیل می دهند. دانشمندان پس از بررسی نقوش غارها به این نتیجه رسیده اند که باورهای مردم این دوران به نحوی با سحر و جادو ارتباط داشته است. در این نقوش مردانی با قیافه هائی به شکل حیوانات در حال اجرای رقص های بدوی دیده می شوند. در غار سه برادران، تصویری از انسان با سری به شکل بزکوهی شاخدار، چشمانی شبیه به جغد، صورتی ریش دار با پنجه هائی شبیه خرس و دمی شبیه به دم اسب نقش شده است. مشابه این نقش، که دانشمندان آن را «جادوگر بزرگ» نام نهاده اند، در غالب غارهای آن نواحی دیده شده است. آنچه بیشتر عقیده، مربوط به وجود سحر و جادو را در این دوره تقویت می کند، وجود سنگ ریزه های رنگارنگ گوناگونی است که در قبور و آثار مربوط به این دوره کشف شده است.

در اواخر دوره حجر جدید، بشر به تدریج از غارها بیرون می آید و در کنار رودخانه ها و دریاچه ها و محل هائی که تهیه آذوقه و صید برای او آسانتر بوده، سکنی می گزیند و به ایجاد واحدهای مسکونی می پردازد، و در صدد یافتن ساده ترین راه برای شکار و تهیه مایحتاج زندگی برمی آید. برای خود دست افزارهائی از چوب درختان و با سنگ های مناسب تهیه می کند. به طور تقریب می توان گفت که در

حدود هفت تا ده هزار سال پیش، بشر برای جلوگیری از گرسنگی، به اهلی نمودن حیوانات شکاری و جمع آوری دانه های غذایی می پردازد. و وقتی که غذای آینده خود را تأمین شده می بیند، به تثبیت زندگی خانوادگی، تکمیل وسائل تولید و رفاه خود رو می کند. زندگی اجتماعی، موجب گسترش باورها می شود. کنجکاری بشر برای علم به اشیائی که در محیط زیست او وجود داشته اند، هزاران پرسش گوناگون را پیش می کشد. از این دوره از زندگی بشر است که خدا و دین در ذهن بشر متولد می شوند و قدرت های فوق طبیعی نقش تعیین کننده خود را آغاز می کنند و به تدریج بر مقام شئون جامعه گسترش می دهند، در شکل گیری اجتماعات و تمدن تأثیر می کنند. به نحوی که قوانین حاکم بر اجتماع و حتی شکل ساختمان های شهرها، تا حد زیادی تحت تأثیر اعتقادات مذهبی قرار می گیرند.

وحشت و ترس و احتیاج، عاملین اولیه پیدایش خدا و مذهبند. بشر از آنچه نمی شناخته، هراس داشته و وحشت، باعث ایجاد احترام و ستایش آن شئی ناشناخته می گردیده. بشر از اولین مراحل زندگی، با عوامل طبیعت برخورد می کند. به طلوع و غروب آفتاب، باد و باران، شب و روز، سرما و گرما، رعد و برق و بیماری و مرگ می اندیشد و درصدد یافتن راهی برای حفاظت خود در برابر خشم عوامل طبیعت برمی آید. او می خواهد منبع و منشأ هر یک از این پدیده ها را کشف و با آنها ارتباط برقرار نماید، و نظر مساعد هر یک از عوامل را به خود جلب کند، تا در مواقع لزوم و در برابر حمله سایر عوامل از او حمایت و محافظت کند. پویائی بی حد بشر، تفکر و کنجکاری در کشف علل بروز حوادث، به منظور برآوردن احتیاجات مادی و اقتصادی در وهله اول، و حفاظت او در برابر عوامل طبیعی از قبیل سرما و گرما، گرسنگی و بیماری و مرگ، در مراحل بعدی، او را به راهی سوق می دهد که منتهی به آفرینش خدایان می گردد.

بشر خلاق و سازنده، همانگونه که برای رفع نیازمندی های خود به اختراع و تکمیل وسائل کار و تولید ابزار می پرداخت، در باب مذهب نیز از ادامه تفکرات باز نمی ایستد و فعالیت مغزی خود را، علیرغم فقر علمی، همچنان گسترش می دهد و دامنه تخیلات و میدان افسانه سازی خود را آنقدر بالا می برد تا به جایی می رسد که چون کرم ابریشم، در درون پیله افکار واهی و معتقداتی که خود تنیده بوده، گرفتار می شود، و ابداعات و افسانه های اختراعی اش، ارباب و فرمانروای ذهن او می

شوند.

اعتقادات انسان در این دوره از تاریخ حیات بشر، به طور خلاصه عبارت بودند از: پرستش ارواح؛ اعتقاد به وجود روح و پرستش ارواح یکی از مواردی است که در تمام اقوام اولیه بشر وجود داشته است. انسان، در این دوره از حیات خود معتقد شده بود که در تمام اشیا - اعم از جاندار و غیرجاندار، روح وجود دارد و تمام عالم پر از ارواح اشخاص و یا اشیا می باشد. روح انسان در موقع خواب از بدن او جدا می شود و به هنگام بیداری به جای خود باز می گردد. در آخرین دم حیات، برای همیشه بدن را ترک می گوید و در عالم، بطور تجمّددر بین صخره های افراشته، غارهای عمیق و چشمه سارها به زندگی ادامه می دهد.

انسان های ابتدائی، ارواح را موجوداتی زنده، دارای احساسات و عواطف و اراده می پنداشتند و معتقد شده بودند که زندگان باید با ارواح به نحوی برخورد کنند که موجبات رنجش ارواح فراهم نگردد. تا ارواح نیز در زندگی به آنان کمک کنند. اگر ارواح به خشم آیند، مودی و خطرناک می شوند. بدی ها، ناخوشی ها و نا راحتی ها را تماماً از ناحیه ارواح تصور می کردند. از این رو برای جلب رضایت خاطر ارواح مردگان، تدفین را با مراسم و شعائر خاص انجام می دادند. این مراسم، غالباً با تقدیم قربانی های حیوانی و یا انسانی از زنان و غلامان همراه بوده است. به علاوه مقداری خوراکی، تعدادی اسلحه و وسائل شکار و صیدماهی و حتی اشیا قیمتی از قبیل جواهرات در قبور مردگان می گذاشتند. در بعضی نواحی مردگان را آتش می زدند. اعتقاد به بقای روح انسان پس از مرگ، که در غالب ادیان زنده جهان به طور محسوسی دیده می شود یکی از ارکان و اصول این ادیان را تشکیل می دهد. از بقای اعتقادات انسان های پس از دوره حجر جدید درباره وجود و بقای روح پس از مرگ است که نسل به نسل به طور توارث تا به امروز حفظ گردیده و در ادیان صورت دستور خدائی به خود گرفته است. برگزاری مراسم سنگین تدفین، عزاداری روزهای بعد از مرگ، تقدیم هدایا و خوراکیها، مراسم شب هفت، غناخوردن و غذا دادن به دیگران در جوار قبر متوفی که امروزه متداول است، گرچه حاکی از احساسات محبت آمیز اقوام و بستگان متوفی است، ولی ریشه آن را باید در اعتقادات بشر اولیه جستجو کرد.

اعتقاد به وجود روح و تاثیر ارواح بر حیات اقتصادی بازماندگان، موجب پیدایش طبقه جدیدی در اجتماع شد. طبقه ای که مدعی بودند که می توانند با ارواح

ارتباط برقرار نمایند و آنان را تحت اختیار خود درآورند. بيساران و کسانی که از ناراحتی های روانی رنج می بردند، به تصور این که ارواح خبیثه در وجود آنان لانه کرده اند، برای معالجه به این طبقه از افراد قبیله مراجعه می کردند. در اثر اعتقادی که اکثریت افراد قبیله به جادوگران، شمن ها و ساحران پیدا کرده بودند، دستورات آنان را بدون چون و چرا اجرا می کردند. همین دستورات و اعمال ساحران و جادوگران پایه و ریشه اعتقادات اولیه مذهبی بشر را تشکیل دادند.

عملیات ساحران و جادوگران و شمن ها، منحصر به شفای بيساران و بیرون راندن روح خبیث از بدن بیمار نبود، بلکه غالب شؤن قبیله را دربر می گرفت، حتی در کاشت یا درو محصول و چین میوه، زائیدن مویشی، حضور ساحران ضروری بود و مراسم و مناسک خاصی برپا می شد. طبقه روحانیون قبایل، که بعدها به نام های برهن، کشیش و آخوند و القاب گوناگون دیگر در ادیان و مذاهب پیدا شدند، مدعی بوده و هستند که راه دسترسی به خدا و اجابت درخواست بندگان در اختیار و انحصار آنان می باشد و می توانند با تقدیم قربانی و هدایا و یا ذکر اوراد و ادعیه خاص، توجه خدایان را جلب نمایند، تا بندگان را مشمول عنایت و الطاف خود قرار دهند. تقدیم قربانی به خدایان برای پاک کردن گناهان با خون قربانی، یکی از مراسمی بود که در بین اقوام ابتدائی توسط ساحران و شمن ها اجرا می گردید. در مواردی که اوراد و ادعیه مؤثر واقع نمی شد و حاجت دردمندان برآورده نمی گردید، برای جلب نظر قوای غیبی، ساحران و جادوگران، به تقدیم قربانی مبادرت می کردند. مراسم تقدیم قربانی به پیشگاه خدایان که در بین هندوها، یونانیها و رومیها و بهود مرسوم بوده و حتی امروزه یکی از واجبات دین اسلام را تشکیل می دهد، از اعتقادات بشر دوره حجر سرچشمه گرفته و به وراثت به اعقاب «انسان عاقل»، منتقل شده است. بدهی است تقدیم قربانی نیز مستلزم وجود مناسک و اوراد و ادعیه خاص بود. به تدریج که ساحران و جادوگران جای خود را به کاهنان و کسانی که مدعی ارتباط با خدا و قوای غیبی بودند، واگذاشتند، محل های مخصوصی نیز به نام معبد و پرستشگاه برای اجرای مراسم قربانی اختصاص یافت. قواعد معینی وضع شد و عمل قربانی جزئی از مراسم مذهبی گردید.

اعتقاد به وجود جن، همزاد، دیو و فرشته نیز از همین اعتقادات انسان پاهان دوره حجر جدید، و باورهای مربوط به ارواح سرچشمه گرفته است.

پرستش مظاهر طبیعت نیز از اعتقادات بشر ماقبل تاریخ و منشعب از اعتقاد به وجود روح در اجسام محسوس و نا محسوس است. بشر، در طول حیات خود تا به امروز هر چه در روی زمین و در آسمان وجود داشته، پرستیده و برای هر يك از آنها قدرت مافوق الطبیعه ای قائل شده است. سنگ پرستی، از متداول ترین نوع طبیعت پرستی بود. شهاب های آسمانی، احجار عظیم الجثه، احجار تراشیده به صور گوناگون، و احجاری که در طبیعت به اشکال عجیب و یا رنگ های نادری بودند، هر يك، روزی مورد پرستش قرار گرفته اند. حیوان پرستی، از قبیل پرستش ببر، گرگ، مار، شغال، و اقسام دیگر حیوانات، در اقوام مختلف وجود داشته است. گاو پرستی به عنوان الهه باروری و حاصل خیزی، از باورهای مشترك مذهبی بین مردمان ساکن سواحل مدیترانه و خاورمیانه بوده است. آفتاب، ماه، ستارگان، رعد و برق، دریا، باد و باران و آتش و سایر عوامل طبیعت نیز روزگاری عنوان خدائی داشته اند.

از معتقدات دیگر بشر چند هزار سال پیش، توتم پرستی (Totemism) بود. این عقیده که به توبه خود منشعب از پرستش طبیعت است، بر این اساس استوار بود که هر قبیله یکی از جانداران، نباتات ویا هر شئی محسوس دیگری را به عنوان پدر و بوجود آورنده، قبیله می پذیرفت و آن را پرستش می کرد. افراد قبیله معتقد می شدند که توتم، منافع آنان در برابر خطرات است. هر قبیله، توتم خود را خجسته می دانست و کوشش می کرد به آن تقرب جوید. ازدواج بین پرستش کنندگان يك توتم جایز نبود و این افراد می بایستی زن و یا شوهر خود را در قباہلی که به توتم دیگری اعتقاد داشتند جستجو می کردند. توتم پرستان، از نظر احترام و یا ترس، غالباً در مکالمات و یا نوشته های خود نام توتم را بر زبان نمی آوردند و یا نمی نوشتند. بلکه از آن به کنایه یاد می کردند و یا محل نوشته را خالی می گذاشتند.

توتیسم راه را برای ظهور فتیسیزم (Fetishism) یعنی اعتقاد به سحر و افسون و احترام فوق العاده به غیر ذیروح، باز نمود و این اعتقاد را به وجود آورد که بعضی احجار و اجسام دارای آن چنان قدرت سحر آمیز و روح توانائی هستند که می توانند منشاء آثار نیک و نتایج مفیدی برای شخص باشند. احترام فوق العاده و در حد پرستش مسلمانان به حجر الاسود، یا دردست کردن انگشتری که دارای نگین، یا نفس خاص باشد، از عقیده، فتیسیزم ریشه گرفته و خود موجبات بت پرستی را فراهم آورده است. عقاید مربوط به تابو و مانا نیز مولود عقیده روح پرستی است. تابو که يك



لغت منسوب به مردم پولینزی (Polynesia) از جزایر جنوب شرقی آسیا در اقیانوس آرام است. برای اولین مرتبه توسط کاپیتان کوک انگلیسی مورد توجه قرار گرفت. او دریافت که مردم این جزایر نسبت به پاره ای از اشیاء از خود حساسیت و مراسم خاص نشان می دهند و دست درازی و بی حرمتی به آن را حرام و جرمی مستوجب مجازات می دانند. رئیس قبیله، جسد میت، گیسوان مجعد و یا بور، خون، اسلحه و امثال آن، همه می توانستند تابو باشند. بومیان جزایر هاوایی، مجازات نقض مقررات مربوط به تابورا، مرگ می دانستند. ولی بومیان جزایر پولینزی، مجازات این قبیل اشخاص را به دست قوای غیبی و «مانا» ی موجود در تابو واگذار می کردند. مانا عبارتست از قوای خارق العاده ای غیبی که در وجود بعضی از اشیاء و یا حیوانات موجود است. مانا، قابل انتقال به هر شیئی دیگر اعم از جامد و یا جاندار هست. برای تسخیر مانای موجود در اشخاص و یا اشیاء مورد نظر، به جادوگری متوسل می شدند تا آن شخص و یا شیئی، با اراده و نظر ساحران اعمالی را انجام دهد.

یکی دیگر از اعتقادات بشر در این دوره از تاریخ، مقدس شمردن و احترام فوق العاده ای بود که به مکانی خاص و پاشینی معینی می گذاشتند و معتقد بودند که آن شیئی و یا آن مکان دارای روح غیبی و قوای فوق طبیعت است و می تواند منشاء خوبی و یا بدی برای انسان باشد. تنها عده مخصوصی از اهل قبیله از امتیاز دست زدن و یا نزدیک شدن به آن شیئی و یا آن مکان برخوردار بودند. احترام در حد پرستشی که بعضی از اقوام امروزی به بعضی از سنگ ها و امکنه می گذارند، نتیجه عقاید اجداد آن اقوام به تابو و مانای موجود در آن شیئی بوده که به وراثت به اولاد آنان منتقل شده است.

پس از ذکر این مقدمه وقت آن رسیده است که به اتفاق سری به کارگاه خداسازی بشر بزنیم و از نزدیک با خدایانی که بشر در طول تاریخ زنده، خود تا به امروز آفریده، آشنا شویم.

قبل از پایان این بخش از کتاب، باید به این نکته توجه داشت که آنچه اساس هردینی را تشکیل می دهد، اعتقاد به وجود نوعی خدا و یا خدایان است و آنچه هردینی را از سایر ادیان متمایز می کند، نوع خدا و یا خدایان مورد پرستش و میزان قدرت وصفاتی است که مؤمنین و معتقدین به آن خدا برای معبود خود فائلند. بوجود آمدن هر خدا، و میزان اقتدار او نیز رابطه مستقیمی با نظام تولیدی و ویژگیهای

محیط و شیوه زندگی انسانهایی داشته که در آن محیط زندگی می کرده اند. چنانچه خدایانی که انسان در دوره شبنانی آفریده و پرستش کرده، با خدایان دوره کشاورزی از هر حیث متفاوتند. به طور کلی پیروان همه ادیان معتقدند که خدای مورد پرستش آنان واجد قدرت مرموز مافوق قدرت بشری است. پرستش آن خدای موجب خوشحالی و رضایت خاطر خدا و بالنتیجه سعادت فرد خواهد بود و برعکس نافرمانی از او امر او، غضب و عتاب الهی و بدبختی بشر را به دنبال خواهد آورد.

بخش دوم: خدایان مرده و فراموش شده

فصل اول : خدا درین النهرین  
فصل دوم : خدا در مصر  
فصل سوم : خدایان یونانی  
فصل چهارم : خدایان در روم باستان

## فصل اول:

### خدا در بین النهرین

بین النهرین، یا مزوپوتامیا (Mesopotamia)، از هپچیک از عوامل طبیعی که حافظ سرحدات آن باشد، برخوردار نیست. برعکس فراوانی آب و حاصل خیزی خاک مشوق خوبی برای ورود مهاجمین خارجی به این سرزمین بود. به همین مناسبت، دوران اقتدار سلسله سلاطینی که بر این سرزمین حکومت می کردند، کوتاه بود و با هجوم اقوام دیگری ازین می رفتند. اعتقادات دینی و مذهبی نیز، به تبعیت از تغییر حکومت، دستخوش دگرگونی می شد.

ماهگیرانی که در کرانه های رودخانه دجله و فرات و خلیج فارس زندگی می کردند، به تدریج کلیه های نین خود را به قراء و دهات و بالاخره به شهرها واگذار کردند و شهرهای اور (Ur)، اما (Ema)، نی پور (Nippur)، اُرک (Uruk) لاگاش (Lagash)، و بابل بوجود آمدند. بین النهرین، گهواره تمدن خاورمیانه و جایگاه ظهور عقاید و ادیان است. خط و چرخ و بسیاری از علوم که بعدها در یونان و روم و با در دنیای امروز ما گسترش کامل یافته اند، از اختراعات و ابتکارات سومریها هستند.

خاورمیانه، سرزمینی است که بزرگترین ادیان امروزی بشر از قبیل یهود و مسیحیت و اسلام را در دامان خود پرورش داده و بزرگ کرده است.

آنچه مردم این سرزمین را بهم پیوند می داده، مذهب و باورهای مشرک دینی بوده و حتی قدرت کاهنان نیز از ادیان و مذاهب سرچشمه می گرفته. اولین و مهم ترین ساختمان هر شهری، معبد آن شهر بود که به نام زیگورات، یا معبد تپه ای نامیده می

شد. معبد از تمام ساختمان های شهر بلند تر و مشرف بر تمامی شهر بود. این بنا که از خشت خام و با پخته درست می شد، از احساس ترین مراکز فعالیت های مذهبی و تجاری شهر محسوب می گردید. تمام راه های شهر، به معبد ختم می شد. مهم ترین قسمت معبد، اتاق مقدس بود که در آن مجسمه خدای شهر قرار داشت. هر روز مجسمه را تمیز می کردند، لباس تازه می پوشانیدند و غذا می دادند. غذا و لباس خدای شهر توسط پرستش کنندگان فراهم می شد. تنها اشخاص معینی حق ورود به اتاق مقدس و دسترسی به خدای شهر را داشتند.

در داخل معبد، علاوه بر پرستشگاه و محل اجرای مراسم عبادی، محل های مخصوصی نیز برای داد و ستد، تقدیم قربانی و تعلیم و تربیت و آموزش اطفال وجود داشت. کاهنان، که جانشینان شمن ها در قبایل شده بودند و خود را نمایندگان خدایان شهر می دانستند، تنها طبقه روشنفکر و با سواد شهر بودند، و به خط میخی آشنائی کامل داشتند. الحام کلیه امور تجاری شهر و معبد و اداره موقوفات و املاک وسیع معبد، در دست آنان بود. کاهنان برای عامه مردم اوراد و ادعیه می نوشتند. برای حاجتمندان، مناجات و افسون و سحر می کردند. تعبیر خواب و غیبگوئی از روی خطوط جگر سفید و دعانویسی نیز به عهده آنان بود. به همین مناسبت کاهنان در شهرها از اهمیت و اعتبار بسیاری برخوردار بودند و در اثر مداخله در عملیات تجاری معبد و شهر، بسیار غنی و ثروتمند شده بودند. این خادمان خانه خدایان که شغل طبابت و ساحری را نیز یدک می کشیدند و نقش دانشمندان را بازی می کردند، در محل های مخصوصی شبیه به قصر های مجلل سلطنتی در داخل معبد و بوفراز شهر زندگی و کلیه امور شهر را اداره می نمودند. کاهنان، مردمان بسیار فعالی بودند و سازمان منظمی داشتند. دفاتری از خشت خام برای نگاهداری حساب ها درست کرده بودند.

شکوفائی اقتصاد و بقا و حیات مردمان ساکن این سرزمین، وابستگی تام به تغییرات جوی داشت. اگر در زمستان بارانی نمی بارید، چراگاه ها و مزارع در تابستان خشک می شدند و قحطی به وجود می آمد. نزولات فراوان آسمانی، سیل برپا می کرد و هست و نیست مردم را از بین می برد. بالا رفتن درجه حرارت موجب از بین رفتن مخازن آب و خشکی زمین و اتلاف مواشی بود. به همین مناسبت، دیانت سوعریها که بعداً در سرزمین بین النهرین گسترش یافت، از میانی ابتدائی پرستش قوای طبیعت، روح پرستی و فنیسم سرچشمه گرفته بود. هر شهری يك یا چند عنصر از عناصر

طبیعت را به خدائی برگزیده بود و مردم معتقد شده بودند که خدای آنان شهر و مردم را در مقابل خطرات حفظ خواهد کرد. ساکنین هر شهر، امتیازات خاصی برای خدایان خود قائل بودند و آنان را در قوت و قدرت تواناتر از خدایان سایر شهرها می پنداشتند.

پرستش خدایان با نغمات ساز و آواز توأم بود و برای نرم کردن دل خدایان، آهنگ های دلپذیر می سرودند. هرگاه دعا و نماز و ساز و آواز نظر لطف خدا را جلب نمی کرد، به کاهنان متوسل می شدند، مبالغ هنگفتی به آنان می پرداختند تا کاهنان با افسون و سحر و جادو نظر موافق خدایان را جلب نمایند.

پانتهون خدایان در بین النهرین بر از اسامی گوناگون بود. مورخین تا چهارهزار خدا در بین النهرین ثبت کرده اند. علاوه بر خدایان مذکور، آشوری ها حیواناتی را به اشکال مختلف با سرانسان - مثلاً گاو بالدار با سرانسان - می ساختند و در قصر ها و عمارات مقدس قرار می دادند و آنها را فرشته می نامیدند.

مهم ترین خدایان سومریها عبارت بودند از:

آنو (Anu)، خدای خدایان و خدای آسمان که در شهر ارك (Uruk) مورد پرستش بود.

ان لیل (Enlil)، خدای اراضی تحت الارضی و خدای جنگ، در شهر نی پور.

نین تورا (Nintura)، پسر ان لیل، در شهر لاگاش.

ای نانا (Inanna)، یا الهه عشق و باروری که از دهریاز مورد پرستش اقوام ساکن این سرزمین بوده، در شهر اور.

سین (Sin) خدای ماه.

بابار (Babbar)، یا اوتو (Utu)، یا شمس خدای آفتاب، در شهر لارسا (Larsa).

آ آ (Ea)، یا ان کی (Enki)، خدای آبها، در شهر اریدو (Eridu).

نین تود (Nintud)، یا ایشتر هادرکل، در شهر کیش.

نام ان لیل، خدای اراضی تحتانی و جنگ، در کتیبه های تمام مناطق و شهرهای قدیم بین النهرین به کرات دیده شده است و وحدت سومر در اثر پرستش این خدا در تمام نواحی بود. معبد اصلی ان لیل در شهر نی پور بود. ولی این اسم از نظر احترامی که برای ان لیل و معبد او قائل بودند، به تمام سرزمین بین النهرین اطلاق می شد. در شهر «ارك» (Uruk) در معبد اصلی کشف گردیده که متعلق به سه هزارسال قبل از میلاد

مسیح می باشند. یکی متعلق به انو (Anu)، خدای خدایان و سلطان آسمان ها و دیگری متعلق به «ای نانا» (Inanna)، الهه عشق و باروری بوده است. ای نانا بدون شك خدائی بوده که مردم بین النهرین آن را از زمان های دور می پرستیدند. مجسمه این الهه از گل و سنگ و تصویر منقوش، در تمام نقاط مسکونی دوران بسیار قدیم دیده شده است.

هرخدای مذکری دارای همسر و معبد خاصی بود. تنها ایشتر از این قاعده مستثنی و در تمام بین النهرین مورد پرستش بود. هیچ خدائی نسبت به این که مردم خدایان دیگر را نیز پرستش کنند، حسادتی از خود نشان نمی داد و مردم می توانستند برای پرستش هرخدائی که مایلند، حتی به معابد محقر شهر نیز مراجعه کنند.

سومری ها و بابلی ها معتقد بودند که زندگی بشر کلاً و کاملاً در اختیار خدایان است. برای توفیق و پیشرفت در زندگی، باید خدایان از او راضی باشند. روزهای معینی به جشن و پرستش خدایان اختصاص داده شده بود و مراسم عبادی خاصی در معبد برپا می شد و مجسمه خدایان را در کوچه های شهر می گرداندند. برای نشان دادن درجه سرسپردگی و یا طلب حاجت، قربانی هائی به خدا تقدیم می کردند. مردم عادی نمی توانستند مستقیماً و بلاواسطه به حضور خدایان راه یابند، بلکه می بایستی با دادن صدقه و نذورات به خدام خدا، به پیشگاه او معرفی می شدند.

خدایان به تدریج به مجموعه های سه گانه تقسیم شدند. مردم بین النهرین علاوه بر بت ها و عوامل طبیعی زمینی، به آسمان ها نیز توجه خاص داشتند و ماه و خورشید و ستارگان را به عنوان مظاهر خدائی می پرستیدند، و ارواح لطیفه را در آسمانها جستجو می کردند.

اعتقاد به وجود ارواح و صدماتی که ممکن است ارواح ناپاک به انسان وارد کنند، رکن اساسی اعتقادات سومری هارا تشکیل می داد. کاهنان برای بهبودی بیمارانی که تصور می کردند در اثر لانه کردن ارواح ناپاک در جسم آنان بیمار شده اند، تدابیری از قبیل تهیه داروهای گیاهی و یا نوشتن افسون و اوراد مذهبی اتخاذ می کردند.

کاهنان پس از تثبیت اقتدار خود در شهر، به خیال بسط قدرت افتادند. جنگ بین شهرها آغاز شد. این جنگ ها در حقیقت جنگ بین خدایان بود. هر شهری که مغلوب

می شد، خدای آن شهر اقتدار خود را از دست می داد و مردم آن شهر مجبور به پرستش خدای شهر فاتح بودند. تأثیر مذهب در شهرهای بین النهرین به حدی بود که حتی قومیت و ملیت افراد را نیز تحت الشعاع قرار می داد.

در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح، سومریها، در نواحی جنوبی بین النهرین و در جوار خلیج فارس، موفق به تشکیل دولت شدند و قدیمی ترین شهر بین النهرین، اور، را مرکز سلطنت قرار دادند. نام این شهر به عنوان زادگاه ابراهیم در کتاب مقدس بهود آمده است. کلمه در ابتدا به قسمت های جنوبی بین النهرین اطلاق می شد، ولی به تدریج این کلمه عمومیت یافت و تمام کشور به این نام موسوم گردید. نام این کشور در سفر آفرینش، شنعار ذکر گردیده است.

در حدود ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد، آکادها برسومریها غلبه کردند. تمدن و سلطنت آکادها را پایه گذاری نمودند. مشهورترین سلطان این سلسله سارگون آکادی ۲۳۸۴ - ۲۳۴۰ ق. م، پادشاهان اورما و لاگاش را شکست داد و وسعت کشور خود را تادریای مدیترانه رساند. در زمان سلطنت آکادها بعضی از خدایان سومری نام خود را به خدایان سامی واگذار کردند. مثلاً ال خدای خدایان سامی، جانشین «آنو»، الهه ای نانا به ایشتر، ان کی به آ، خدای آفتاب به شمس، خدای ماه به سین (Sin) خوانده شدند. افسانه های سومری به زبان سامی یا زبان آکادی در آمدند ترکیبات سامی، در جملات و نوشته ها پیدا شد. در زمان سلطنت آکادها، چهار خدای اصلی در بین النهرین مورد پرستش بودند:

شاماش یا شمش (Shamash)	خدای آفتاب.
ال یا آنو (El یا Anu)	خدای خدایان و خدای آسمان.
ان لیل (Enlil)	خدای زیر زمین.
آ (Ea)	خدای آب ها.

تازمانی که سمت کاهنی به مقام شاهی ملحق نشده بود، شاهان با دادن رشوه، آسایش و زندگانی مرفه و مجلل کاهنان را تأمین می کردند و کاهنان نیز متقابلاً با تأیید اعمال شاه در استفاده از اختیارات مطلق و مستبدانه، از او حمایت می نمودند. نواده، سارگون آکادی به نام نارام سین (Naram sin)، ادعای خدائی کرد و برنام خود علامیت الوهیت را اضافه نمود و مقام کهانت شهر را به دست گرفت. کم کم عبارت «شاه - کاهن، نماینده خدا در روی زمین» در اساطیر سومری - آکادی راه یافت و



سلطان بشری شد که از افراد دیگر به خدا نزدیکتر بود و چون کهنانت معبد را نیز به عهده داشت مقدس محسوب می گردید. در آثار به دست آمده از دوران آکادها، بالای سرشاه، نقش خدا حک شده و هم او بود که ارتش را در زمان جنگ رهبری می کرد. لقب «شاه - کاهن» تا انتهای تاریخ سلاطین بین النهرین ادامه داشت و شاه نماینده خدا در روی زمین بود. چون قدرت شاه از مذهب سرچشمه می گرفت، شاه خود را تنها در مقابل خدایان مسئول می دانست. در نقوشی که از دوران تمدن آکادها و سایر پادشاهان بین النهرین به دست آمده، شاه را خیلی بزرگتر از تصویر سایر مردم نشان می دهد که کلاه بزرگی به علامت الوهیت بر سر دارد. در جشن های بهاره، شاه با یک کاهنه، که معرف الهه «ایشتر» (یا ای نانا)، الهه عشق بود، در معبد بزرگ همبستر می شد. این امر که علامت پیوند دربار و معبد بود، موجب اتحاد و هم آهنگی دو عامل اداره جامعه می گردید.

در حدود دوهزار سال قبل از میلاد، قوم دیگری از نژاد سامی با عاموریتی بر سومریها و آکادها تاختند. سراسر سرزمین بین النهرین را تصرف کردند و پایتخت را به بابل منتقل نمودند. مشهورترین پادشاه این سلسله هامورابی (Hammurabi) (۱۷۹۲ - ۱۷۵۰ ق.م) نام داشت که قلمرو حکومت خود را وسعت بسیار داد. هم او بود که اولین قانون مدون بشر را بر دو لوحه سنگی نقش نمود. (۱) شهر بابل، از دوران سلطنت او تا سال ها بعد بزرگترین شهر خاورمیانه محسوب می شد. وقتی هامورابی به سلطنت رسید شش خدا در دو مجموعه سه گانه، در رأس سایر خدایان مورد پرستش بودند:

#### مجموعه اول

(Anu)، خدای خدایان و خدای آسمان، ان لیل (Ea)، خدای اراضی تحت الارضی و جنگ، و ا آ (Ea)، خدای آبها.

#### مجموعه دوم

شش (Shamash) خدای آفتاب، سین خدای ماه و ایشتر یانین نو، مادر کل.

۱ - این دو لوحه فعلاً در موزه فیلد شیکاگو نگاهداری می شود.

در بین این خدایان ایشتر از همه محبوب تر بود و او را الهه نوالد و تناسل می دانستند. شوهرش تاموز یا تاموس (Tammuse)، خدای آفتاب بود و باین وصلت صفت عشق را نیز از مختصات ایشتر قرار داده بودند. همانطور که زهره ملکه آسمان و ستارگان بود، ایشتر نیز ملکه زمین گردید. این الهه، در بین ایرانیان اسم دیگری به خود گرفت و به آنهیتا ملقب شد.

بزرگترین رقیب ایشتر در روی زمین، مردوخ (Marduk) بود. تا قبل از روی کار آمدن سلسله عاموری و از بین رفتن سومری ها و آکادی ها، مردوخ خدای کوچک محلی بود که اعتبار چندانی نداشت. ولی پس از آنکه هامورابی به سلطنت رسید و قلمرو حکومت خود را گسترش داد و کشورهای فلسطین و مصر را نیز ضمیمه ممالکات خود کرد، بابل عظمت و شکوه خاصی به دست آورد و بالطبع، خدای مردم این شهر نیز به موازات ازدیاد قدرت حکومت مرکزی، اقتدار و شوکتی یافت و خدایان دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد و تعدادی از آنان را در خود جذب نمود. چنانچه آ خدای شهر اریدو، و نابو خدای سرنوشت، مقام الوهیت خود را به مردوخ واگذار کردند و همه معتقد شدند که مردوخ خدای خدایان، خدای آسمان و زمین است و به همین ترتیب تمام نوشته های مذهبی معابد و شهرها نیز اصلاح و نام سایر خدایان از لوحه ها حذف شد. در اساطیر سومری آمده است که پس از آنکه مردوخ، ازدهای دریاها را شور به نام نیامت (Tiamat) را از کمر به دونیم کرد، از نیمه آن سایانی درست کرد که جلوی آب های نازل از آسمان را بگیرد و از نیمه دیگر جایگاهی ساخت و بر روی آب های زمین قرارداد. سپس در گیتی نظم و ترتیب برقرار نمود. در حرکت ستارگان، غو گیاهان و رشد و باروری جانوران، وضعی ثابت ایجاد کرده تا آنکه نوبت به آفرینش انسان رسید. در حدود هزار سال قبل از میلاد، آشوریها به بابل تاختند و آن شهر را تسخیر کردند. آشور بانیپال، بابل را مقر سلطنت خود قرارداد. شاهان آشور قمن بابلیها را پذیرفتند و خدایان بابلی را پرستش کردند. در رأس این خدایان، به جای «ان لیل» خدای جنگ سومریها، آشور قرار گرفت و کشور خود را به نام همان خدا نامیدند. وقتی آشوری ها به جنگ می رفتند، فرمانده کل آشور بود و سایر کشورها را نیز به نام این خدا فتح می کردند. آشوری ها به مردم کشورهایی که در جنگ شکست می خوردند آزادی اجرای مراسم و مناسک مذهبی می دادند، ولی اگر شورش می کردند خدایان آنان را اسیر می کردند و در معابد آشوری با احترام به اسارت نگه می داشتند.

نبوکد نصر (بخت النصر) (Nebuchadnezzar) از سلاطین این سلسله به فلسطین حمله کرد و پس از تصرف و ویران کردن اورشلیم، یهودی ها را به اسارت به بین النهرین آورد و تا زمانی که کوروش شاهنشاه ایران، بابل را تصرف و یهودی ها را آزاد کرد، هم چنان در اسارت بابلی ها بودند. از این تاریخ به بعد، بابل رو به ویرانی رفت و اکنون خرابه های این شهر قدیمی، نزدیک قصبه، حله در خاک عراق دیده می شود.

ایرانی ها، پس از فتح بابل، مردم سرزمین های متصرفی را در پرستش خدایان و اجرای مناسک عبادی آزاد گذاردند. بعضی از خدایان و الهه های بابلی، تاپیدایش و اشاعه دین اسلام در بین النهرین، مورد پرستش بودند.

سومریها و بابلی ها به آسمان و ستارگان نیز توجه خاصی داشتند و معتقد شده بودند که اجرام سماوی و ستارگان در سرنوشت افراد مؤثرند و از طریق حرکت ستارگان می توان به آینده اشخاص و اسرار غیبی پی برد. به همین جهت، درصد ستارگان و رمل و اسطرلاب (Strology) در این دوره در بین النهرین رواج کامل یافته بود و از آنجا به سایر نقاط خاورمیانه سرایت نمود. به تدریج دامنه، این پیشگویی ها از قلمرو حرکات ستارگان فراتر رفت و سومری ها و بابلی ها به این اعتقاد رسیدند که در هر حادثه، خارق العاده و پانولد مخلوقات غیرعادی، حرکات حیوانات، شکل شکاف کوه ها و یا دیوارها، اثری از انگشت خدایان و علامتی برای حوادث آینده وجود دارد. اگر کسی می خواست ازدواج کند و یا پادشاهی به جنگ برود، نخست با کاهنان مشورت می کرد و کاهنان نیز با مطالعه چین و شکن جگر حیوانات قربانی، نظر خدایان را در خودداری و یا اقدام به آن عمل ابراز می داشتند. دسته مخصوصی از کاهنان، برای تفسیر حرکات ستارگان و پیشگویی، از روی مطالعه براتفاقات روزمره، تربیت شده بودند و کتب متعددی برای مراجعه و کشف رمز این اتفاقات نوشته شده بود.

از قرن هفتم قبل از میلاد به بعد، این علم که در ابتدا جز موهومات و خرافات چیز دیگری نبود، وارد مرحله واقعیات شد. جدول هائی برای حرکت ستارگان تنظیم گردید که مبتنی بر قواعد ریاضی و رصد کواکب بود. زمان خسوف و کسوف، به حساب دقیق ریاضی تعیین گردید. همین مطالعات سومری ها و بابلی ها پایه و اساس علم هینت (Astronomy) امروزی را تشکیل می دهد. دانشمندان حتی فرضیه، مرکزیت خورشید در منظومه شمسی و حرکت سایر سیارات این منظومه به دور خورشید را به علمای سومری و بابلی نسبت می دهند.

سومری ها زمان را به هفت روز تقسیم کرده بودند و هر روز را متناسب به یکی از ستارگان می دانستند. منطقه البروج را به دوازده مجموعه کواکب تقسیم و هر منطقه ای را به نام یکی از حیوانات از توتوم های محلی نامیدند ( حمل - ثور - جوزا و... ). این اسم گذاری ها، تقسیم سال به دوازده ماه و هر ماه به چهار هفته و هر هفته به هفت روز، هنوز در بین ملل امروزی مرسوم و متداول است.

بابلی ها و سومری ها، در فنون ریاضی و حساب نیز پیشرفت های حیرت انگیزی نموده بودند. گرچه هنوز عدد صفر (۰) را نمی شناختند ولی سلسله اعداد خود را بر اساس تقسیم بندی شخصی قرار داده بودند که هنوز نیز مورد عمل و استفاده است. واحد این تقسیم بندی شصت است. دایره را به ۳۶۰ درجه، ساعت را به ۶۰ دقیقه، و هر دقیقه را به ۶۰ ثانیه تقسیم کرده بودند.

سومری ها دارای قوه تخیل و تصور بسیار قوی بودند و افسانه های مذهبی بسیاری از خود به یادگار گذاشته اند. در یکی از افسانه ها، در باب چگونگی خلقت انسان می نویسند، که چون خدایان از شخم زدن زمین، حفر کانال برای آبیاری و کشت نباتات برای تهیه غذا خسته شدند، آن کی، در صدد برآمد از گل رس موجودی بسازد. خدای مادر به او حیات بخشید. نتیجه این همکاری خدایان، پیدایش انسان بود. از آن به بعد، انجام کارهای مربوط به شخم زمین و تهیه مواد خوراکی برای خدایان، به عهده انسان واگذار شد. همین طرز تفکر به اسطوره های یونانی و مصری راه پیدا کرد. یهودی ها در دوران اسارت خود در بابل، از افکار مذهبی بابلی ها بهره کافی گرفتند و خلقت آدم از گل رس را در فصل آفرینش وارد کردند و از آنجا به سایر ادیان ابراهیمی نفوذ نمود.

یکی از اسطوره های بسیار مشهور سومری ها، که در کتب مذهبی ابراهیمی نیز عیناً نقل شده، افسانه طوفان است. این داستان که ظاهراً از طغیان در رودخانه،

---

۱ - در زمان خلافت عباسیان، عدد صفر از هندوستان در علوم حساب اسلامی وارد شد. لئوناردو پیسا (Leonardo Pisa) در ترجمه علم حساب مسلمانان به ایتالیایی، آن را سفیروم (Cephirum) نامید که به تدریج به زفیروم و زرو (zero) تبدیل شد.

بزرگ دجله و فرات و زیرآب رفتن قسمت بزرگی از اراضی بین النهرین در زمان های قدیم ریشه گرفته، در قسمتی از داستان گیل گامش (Gilgamesh) نقل شده است. اصل این داستان به صورت شعر در ۱۲ لوحه و هر لوحه دارای ۳۰۰ خط کامل در کتابخانه آشوربانیپال که در حدود ۷۳۰ ق.م سلطنت می کرده پیدا شده است. این اسطوره به حدی مورد علاقه مردم و در همه جا شایع بوده که حتی به زبان های دیگر نیز ترجمه شده بود. نسخی از این داستان به زبان های هیتی و هوریان در کشفیات باستانشناسی در آسیای صغیر و فلسطین به دست آمده است.

گیل گامش پادشاه کولاب (Kullab) به شاهی شهر اور می رسد. مادر او الهه نین سن (Ninsun) بود و از این جهت، خود گیل گامش واجد دوسوم صفات خدائی بود. وظایفی که او برعهده مردم گذاشت، به حدی سنگین بود که برای خود او مشکلات بسیاری بوجود آورد. گیل گامش، بر مشکلات و دشمنان فائق آمد، ولی دوست عزیز خود، ان کیدو (Enkidu) را از دست داد. گیل گامش، از ترس آنکه مبادا روزی مرگ به سراغ او نیز بیاید، در صدد مشورت با جد جاودانی خود، اوتنا پیش نیم (Utnapishtim) برآمد، تا شاید بتواند به اسرار این که چگونه يك نفر ممکن است عمرابدی پیدا کند، واقف شود. گیل گامش، پس از مصائب بسیار که در الواح شرح کامل آن آمده است، به مرد جاودانی طوفان دسترسی پیدا می کند. در لوح ۱۱ از اشعار، اوتنا برای گیل گامش داستان طوفان را حکایت می کند:

خدایان چون از گناهان بشر و سر و صدای بسیار او به خشم آمدند، تصمیم گرفتند که با طوفانی شدید نژاد او را براندازند و آدم را از صفحه گیتی محو کنند. ان کی (یا اآ) که آدم را ساخته بود و به «اوتنا» نیز بسیار علاقمند بود، در صدد برآمد او را از خطر طوفان آگاه کند. منتهی، چون نمی خواست اسرار مجمع خدایان را فاش سازد، خانه نشین اوتنا را، در موقعی که مطمئن بود اوتنا درون خانه است، مورد خطاب قرار داد و به او گفت: خانه خود را خراب کند و کشتی بزرگی که ۱۲۰ ذراع اضلاع آن و چهل ذراع ارتفاع آن باشد، بسازد. بقیه داستان را از زبان اوتنا بشنویم:

من خاندان و کسان خود را در این کشتی جا دادم. از خزندگان مزرعه و دام و صنعتگران بلاد خود، عده ای را با خود به کشتی بردم. در روز معین که رب شمش مقرر داشته بود، و در آن روز خدای ظلمات باران های سنگین روان داشت، من به کشتی رفتم و درها را بستم. روز موعود نزدیک شد. از افق ابرهای سیاه برخاست و

رعدي هولناك به غرش آمد. خدايان نابو و مردوخ، ازپيش رفتند. طوفان به نهايت رسيد. نور و روشني به ظلمت و تاریکی مبدل شد. سيلاب، تمام سطح جهان را فراگرفت و آب ازقلل جبال بالاتر رفت. آب ها، جاروی فنا بر روی انسان ها کشيدند. هيچکس به باد ديگری نبود و هيچکس طاقت سربرداشتن و به آسمان نگريستن نداشت. چون کار به اين جا رسيد، خدايان، خود ازاین طوفان به هراس افتادند. پس برخاستند و به آسمان رفتند. چنان که مانند سگ ازتوس خم شده بودند. الهه ايشتر، چون زنی به هنگام زایمان، ناله می کرد و آن ملکه خدايان زارزار می گريست. آدميان همه درگل و لای مدفون گشتند. چون روزهفتم رسيد، آشفتهگی آرام گرفت و طوفان مانند لشکری مهاجم عقب نشست. درياها ساکن شدند و سيلاب خاموش گشت. من دريچه را گشودم و به آن دريای بيکران نظرافکندم. شيون و زاری آغاز کردم. سراسر آدميان درگل فرو رفته بودند. دشت ها و مزارع، همه چون باتلاقی وسيع دربرابر ديده، من می نمود. پرنو خورشيد به چهره، من تافت. خم شدم و نشستم و گريستم. اشک از ديدگان من روان بود. چون به جهان نگريستم همه دريا بود. پس از دوازده روز خشکی نمودار گشت. کشتی به سوی سرزمين نی سیر (Nisir) روان بود. کوه نيسير آن را محکم به خود گرفت، و ازآن پس بی حرکت ماند. پس من کبوتری رها کردم و به بيرون فرستادم. آن پرنده از هرطرف بدقت بال گشود. چون مقر و مکانی نيافت، به کشتی بازآمد. پس پرستونی پرواز دادم او نيز به هرسو پريد و چون جای آرامشی نيافت، ناگزير به کشتی مراجعت کرد. پس بارديگر زاغی ازکشتی آزاد ساختم. آن پرنده فرورفتن آب را ملاحظه کرد. پس آوازی سر داد و ديگر برنگشت. من هرچه داشتم به چهارگوشه، جهان رها کردم و برفراز قله کوه قربانی گذراندم و شراب مقدس نوشيدم.

اوتنا داستان طوفان را برای گيل گامش حکايت می کند، ولی هيچ کمکی دربارہ منظور اصلی او و جاردانی شن انسان نمی تواند به او بکند. تنها گیاهی به او می دهد که جوانی را به پيران باز می گرداند. وقتی که گيل گامش در راه مراجعت برسراحي مشغول شستشوی بدن خود بود، ماری گیاه را می بلعد و بلافاصله پوست می اندازد و جوان می شود. گيل گامش، افسرده و دل آزرده، به اور باز می گردد. در راه مراجعت به سر زمین خود، برفرز دريای مغرب، دوشيزه دريا به نام سابی تو (Sabitu) به او می گوید:

«تو ای گیل گامش به سرگردانی به کجا می روی؟ حیات جاودانی را که در جستجوی آن هستی، هرگز نخواهی یافت. روزی که خدایان انسان را آفریدند، مرگ را در سهم او گذاشتند و حیات جاودانی را برای خود نگه داشتند. این سرنوشت بشر است. تو ای گیل گامش، روز و شب را به خوشی بگذران. شکمت را از غذاهای لذیذ پرکن، از هر روز زندگی لذت ببر، روز و شب برفص و بازی کن، لباس های پاکیزه بپوش، سرت را بشوی و در آب غوطه بزن، از طفلی که دست های تورا گرفته، مراقبت کن. در این شادمانی هامزنی را که دوست داری نیز شریک نما»

این افسانه در ادیان ابراهیمی، با عرض شدن نام فهرمان داستان، عیناً نقل شده است. در تورا، طوفان نوح از معجزات بهوه و در قرآن، منسوب به الله است.

## فصل دوم:

### خدا در مصر

کشور مصر، برخلاف بین النهرین، با موانع طبیعی محصور شده است. بحر احمر و دریای مدیترانه، در شرق و شمال و صحرای لیبی از طرف غرب مانع هجوم بیگانگان به این سرزمین بودند و به همین دلیل، حکومت هادرمصر ازدوام و ثبات بیشتری برخوردار می شدند و مذهب نیز به نوبه خود کمتر دستخوش تغییرات بود و به ندرت تحت نفوذ افکار و عقاید همسایگان یا مهاجمین قرار می گرفت. تاریخ مصر یکی از قدیمی ترین تواریخ ملل گذشته است. مردمانی که در اواخر دوره حجر جدید در کرانه های رودخانه نیل و مرداب ها به صید ماهی اشتغال داشتند، به تدریج بساختن کلبه های نئین و تولید ادوات و آلات کار پرداختند. کلبه های متفرق به هم پیوستند و قراء و قصبات و شهرها به وجود آمدند. هرناحیه ای، جامعه ای مستقل برای خود ایجاد کرد. خدایان هر جامعه، هم بستگی افراد و وحدت جامعه را تأمین می کردند. پس از گذشت مدتی خط تصویری (Pictographic) اختراع شد. دو دستگاه سلطنتی، در شمال و جنوب مصر به موازات هم رشد نمودند. در انتهای دوره حجر جدید، جنوبی ها بر شمالی ها تسلط یافتند و دولت واحدی را تشکیل دادند. پس از مدتی، نوبت به شمالی ها رسید که تاج فرعون را به سر نهادند.

عقاید مذهبی در مصر، مانند عقاید سایر اقوام ابتدائی، بر اساس احتیاجات مادی، تنازع بقا و کشمکش بین حیات و مرگ، آغاز شد و از مبادی بسیار ساده مذهبی، یعنی پرسشش ارواح، توهم برستی و ایمان به قوای غیبی شروع گردید و به



پرستش خدایان متعدد (Polytheism) منتهی شد. هر شهر برای خود تومی انتخاب کرد. در بعضی از شهر ها، بین سه تا نه توتم وجود داشت. غالب این حیوانات معرف یکی از قوای طبیعت بودند که در شکوفائی اقتصاد و فراوانی محصول عامل مؤثری بشمار می رفتند. مثلاً باز بلند پرواز معرف خورشید و مارکبری که بر روی زمین داغ چنبره می زد، سبیل باروری و افزایش محصول بودند. بدین ترتیب هر شهری جانور مخصوصی را مورد پرستش قرار داد و آن حیوان را به عنوان حافظ مردم و نگهبان شهر، پذیرفت. مثلاً شهر فیوم (Fayum) قساح را به عنوان معبود خود انتخاب نمود. در تبس (Thebes)، خدای آمون به صورت قوچ مورد پرستش بود. ممفیس (Memphis) ماده شیر و گاو نر (Appis) را به عنوان حامیان شهر و مردم برگزید. به همین ترتیب، در سایر شهرها شغال، بوزینه، اسب آبی، موش، لك، گربه، مارماهی، قورباغه، و سایر حیوانات مورد احترام و پرستش بودند و آن را تجلی از مظاهر غیبی می دانستند. کم کم سر این حیوانات را بر بدن انسان قرار دادند و به آن صفت الوهیت بخشیدند، و این موجود جدید را، به عنوان جلوه ای از خدا و حافظ شهر، پذیرفتند. پس از مرگ هر يك از این حیوانات مورد پرستش، لاشه آن را مومیائی و در تابوتی با مراسم خاص به خاک می سپردند.

مصری ها عقیده داشتند که خدایان نیز مانند بشر احتیاج به استراحت، غذا و لباس دارند. به همین دلیل، پرستش روزانه تنها پس از آنکه خدایان با سرودهای مذهبی و موزیک از خواب بیدار می شدند، شستشو می کردند، لباس می پوشیدند و صبحانه می خوردند، آغاز می شد. گاهی مراسم عبادی روزانه، با جشن و مسافرت خدایان همراه بود. این جشن ها گاهی کوتاه و تنها مراسم مختصری بود علاوه بر مراسم روزانه، و گاهی چند روز به طول می کشید و مصادف بود با مسافرت خدایان از راه رودخانه نیل. چنانچه آمون، از معبد علی خود در کارناک (Karnak) به معبد کوچک دیگری در لاکسور (Luxor)، که به منزله خانه خصوصی او بود، مسافرت می کرد و در آنجا چند روزی با همسر خود، «موت» (Mut)، بسر می برد. سپس با همان تشریفات به معبد اصلی مراجعت می کرد. «هاتور» (Hathor)، خدای دیگر مصری ها، برای بازدید سالانه از معبد هوروس در «ادفو» (Edfu)، قریب ۱۶۰ کیلومتر از محل خود در «دندرا» (Denderah)، با قایق مسافرت می کرد. در ایام مسافرت خدایان، تعطیل عمومی بود و دسته های مذهبی در ساحل رودخانه در جهت حرکت قایق حامل خدا،

براه می افتادند. عده ای از زائرین نام طول مسافرت خدا را پیاده طی می کردند. در طول مسافرت، خدایان را از انظار مخفی نگه می داشتند. اگر مسافرت زمینی انجام می گرفت، معبد حامل خدا بر روی شانه چند نفر حمل می شد و اگر از راه رودخانه بود، معبد را در قایق قرار می دادند. این قایق ها، گرچه از چوب ساخته شده بودند، ولی آن ها را به نحوی تزئین می کردند که به نظر اول قایق نشی بوده تا ثابت کنند که این مراسم از زمان های بسیار دور وجود داشته اند. انجام کلیه عملیات مربوط به آماده نمودن خدایان برای پرستش، دریافت نذورات و قربانی های تقدیمی، به عهده کاهنان بود که خود را رابط بین بشر و خدا می دانستند و با خواندن اوراد و ادعیه و انجام مراسم مذهبی، چنین وانمود می کردند که خدایان را مجبور به اجابت درخواست مردمان می نمایند. از همین نظر، مصری ها به کاهنان و ساحران، هم احترام می گذاشتند و هم از آنان می ترسیدند. معابد، در اثر جمع آوری نذورات و وجوهاتی که مردم می پرداختند، بسیار غنی و ثروتمند شدند و از نفوذ خود در بین مردم برای اداره مملکت و سیاست بازی استفاده می کردند. در حقیقت گردانندگان واقعی سیاست مصر، همین کاهنان بودند. در مواقعی که فرعون به جنگ می رفت و با مریض بود، کاهن بزرگ معبد آمون حکمران مصر بود. علاوه بر کاهن اعظم، تعداد بسیاری، به ترتیب سلسله مراتب، سمت مرد روحانی معبد را داشتند. فراعنه نیز برای استفاده از نفوذ کاهنان در مواقع احتیاج و سریازگیری، خود را منسوب به یک خدا و معبد خاص می دانستند. در جشن بهاره سد (Sed) فرعون با عصای فرعون و نشان هروس که علامت خدائی او بود، به معبد می رفت. آن را طواف می کرد و از معبد تقاضای قدرت می نمود. انتصاب فرعون به هرمعبدی، موجب تقویت آن معبد می شد و متقابلاً کاهن آن معبد نیز در بالا بردن مقام خدائی فرعون کوشش می کرد.

در جامعه مصری، مانند سایر جوامع ابتدائی، اتحاد شهرها بر پایه هم آهنگی باورها و عقاید مذهبی استوار بود و مذهب، تنها عامل نظام دهنده جامعه محسوب می شد. مناسک و تشریفات هم آهنگ مذهبی، موجب وابستگی بیشتر مردم به یکدیگر می گردید. نفوذ مذهب در عقاید مردم به حدی بود، که وقتی هیکسوس ها (Hyksos) از صحاری فلسطین به مصر حمله کردند و آن را متصرف شدند، برای جلب قلوب و حمایت مردم خود را منتسب به ست (Setb) یکی از خدایان مصری نمودند و اورا مورد پرستش و احترام قرار دادند. در مصر، کتاب مقدس مشابیه تورا، یهود و با

قرآن مسلمین که مورد قبول و احترام پیروان آن ادیان باشد، وجود نداشت. مصری ها نیز، مانند یونانی ها، برای خود اسطوره هایی ساخته بودند که تعداد کمی از آن ها دست نخورده باقی مانده است. آنچه باقی مانده، قسمت های مختصری از اسطوره های بزرگی هستند که اگر کنار هم قرار گیرند، راهنمایی، گرچه بطور ناقص، به بقیه داستان خواهند بود. مصری ها معتقد بودند که جهان در ابتدای خلقت پر از آب بود. همه جا را آب فرا گرفته بود. از میانه آب ها تپه ای نمایان شد و حیات آغاز گردید. خدایان متعددی بر فراز تپه و در میان آب ها پدیدار شدند و خدایان دیگر را خلق کردند. معابد بزرگ بر روی تپه ساخته شد.

مظاهر طبیعت که در امر کشاورزی مؤثر بودند، چون آفتاب، رودخانه نیل و زمین بارور، از جمله خدایانی بودند که در سراسر مصر ستایش می شدند. اوزیریس (Osiris) مظهر رودخانه نیل، (Horus) خدای آفتاب و ایزیس (Isis) الهه زمین بود. پرستش اوزیریس و افسانه منفیت ظاهراً از لیبی به مصر نفوذ کرده و در اسطوره های مصری جای گرفته بود. به طوری که پلوتارک (Plutarch) مورخ یونانی، در داستان های کهن مصری می نویسد، از ازدواج گب (Geb) خدای زمین با (Nath) الهه آسمان، اوزیریس به دنیا آمد. اوزیریس، وقتی به سن رشد رسید با خواهر خود، ایزیس، ازدواج کرد. روزگاری این زن و شوهر در مصر زندگی کردند تا صاحب فرزندى به نام هوروس شدند. ست (Seth)، خدای تاریکی و خشکسالی، به برادر خود، اوزیریس، حسد برد و پس از مکر و حیله بسیار او را دستگیر کرد و به قتل رساند. جسد او را در تابوتی نهاد و از راه رودخانه نیل روانه دریا کرد. همسر او (ایزیس) پس از تحمل مشقات بسیار، تابوت و جسد را در دریا در سواحل شامات پیدا کرد و به مصر باز گرداند و در محلی مخفی نمود. ست، از مخفیگاه جسد آگاه شد. آن را به دست آورد و جسد را به ۱۴ پاره تقسیم کرد و هر پاره را در ناحیه ای از مصر مدفون ساخت. از آن زمان این ۱۴ ایالت، از برکت وجود پاره ای از بدن اوزیریس، بسیار حاصل خیز و بارور شدند. هوروس، پسر اوزیریس، در نيزارهای کناره نیل پرورش یافت و چون بزرگ و قوی شد، به خونخواهی پدر برخاست. در جنگی طولانی که با عموی خود، ست، نمود بر او غالب شد. او را دستگیر کرد و دست بسته نزد مادر آورد. ولی ایزیس او را بخشید و به یاری تات (thoth)، خدای حکمت و خرد، که به صورت لك لك با بدن انسانی مجسم می شد، اوزیریس را دوباره زنده کرد. ولی

اوزیریس دیگر روی زمین نماند و خدائی روی زمین را به پسرش هوروس سپرد و خود به سمت الارض و دنیای مردگان رفت و برای همیشه در آنجا سلطنت خواهد کرد.

از آنجا که هوروس، نام خدای شاهان مصر سفلی و ست نام خدای شاهان مصر علیا بود، اسطوره محفیت، در حقیقت نمایشگر اختلافات مصر سفلی و مصر علیاست که در بدو امر باغلبه جنوب برشمال و حمله، ست به اوزیریس آغاز شد و سپس با حملات بعدی هوروس و ضمیمه شدن مصر علیا به مصر سفلی، مناقشات خانمه یافت. هوروس، پسر اوزیریس، مدت سه هزارسال به اسامی گوناگون در سراسر مصر مورد پرستش بود و این خدای ماهه، گرمی زمین و رشد و نمو غلات و گیاهان می دانستند. در هر ساعتی از ساعات روز، آن را به نام مخصوصی می نامیدند. چنانچه رع (Ra)، خدای نیمروز، با تمام عظمت و جلال خورشید نمایش داده می شد. خپرس (Khepres)، خورشید صبحگاهان، در زورقی نشسته و به آسمان صعود می کرد و الوم، خورشید شامگاهان، بازورق خرد به طرف مغرب روانه بود.

وقتی که تیس (Thebes) یا شهر صد دروازه مرکزیت یافت، خدای آفتاب در این شهر به نام آمون (Amon) ملقب شد و آن را با اسمی که در سایر شهرها متداول بود درهم آمیختند و آمون - رع را به وجود آوردند. معبد آمون در شهر کرناک، از معابد عالی و نفیس خدایان مصری بود. الهه موت (Mut) با سر کرکس، زوجه آمون شد، و از آنها خدای ماه یا خونسو (Khonsu)، بوجود آمد. فراعنه مصر خود را فرزندان هوروس می دانستند و قدرت خود را منشعب از قدرت خورشید تصور می کردند. همسر فرعون، کاهنه معبد آمون بود و فرزندان آنان نیز زادگان آفتاب.

یکی دیگر از حیوانات مورد پرستش فلاحان مصری، جعل (پشگل غلطان) (Scarab) بود. این حیوان، از نظر سرشت عمل و فعالیتی که برای گلوله نمودن سرکین حیوانات برای تخم گذاری در آن از خونشان می داد، همیشه سرمشق فلاحان مصری بود. برای این حیوان حرمت و قداست خاص فائل بودند و تصویر آن را بر روی منال های سینه و پا نگین انگشتر نقش می کردند.

وقتی که محفیس در مصر سفلی مرکزیت یافت، خدای دیگری به نام پتاح مورد پرستش قرار گرفت و او را خدای خدایان و خالق جهان نامیدند. به اعتقاد مصری ها، «پتاح» خدائی بود که از ازل وجود داشت و با کلام خود همه چیز را خلق کرد. هر چه او به زبان می آورد، آنجا موجود می شد (کن فیکون). پتاح، آدم را از گل خلق کرد.

این خدا را در کفنی مانند کفن اجساد مومیایی شده مجسم می کردند، تا نشان دهند که پتاح از زمان های بسیار بسیار دور و قبل از سایر خدایان وجود داشته است. کونومو (Knummu)، یا خدای کل را با بدنی از انسان با سرفوچ مجسم می کردند.

انوبیس (Anubis)، با خدای زیرزمین و دنیای مردگان، سری از شغال داشت. الهه آسمان، نوت (Nut)، به شکل ماده گاو ایستاده مجسم می شد که دو چشم او یکی خورشید و دیگری ماه بود. گب (Geb)، خدای زمین، به شکل مردی بود که بر روی شکم دراز کشیده و از پشت او گیاهان و رستنی ها روئیده بودند.

وجود این خدایان مانع از آن نبود که خدایان وارداتی از کشورهای همجوار نیز مورد پرستش قرار گیرند. چنانکه آناهیتای ایرانیان، به نام انای تیس (Anaitis) و ایستر بابلی ها به نام ایشتار، در مصر مورد پرستش بودند. علاوه بر این خدایان، فرعون خدای زنده مصری ها بود و او را مظهر رب الارباب وزاده هوروس می دانستند و برای اثبات خدائی فرعون، در تصاویری که از او می کشیدند تصویر فرعون با هیكلی بسیار بزرگتر از هیكل سایرین نقش می شد.

برای هر یک از این خدایان، در هر شهری معبدی برپا بود و انجام امور مذهبی و اجرای تشریفات عبادی و قربانی ها، به دست کاهن یا کاهنان مخصوصی سپرده شده بود. اعتقاد شدید مصری ها به ارواح و توتم پرستی، موجب به وجود آمدن و رواج کامل سحر و جادو و طلسم در این سرزمین شده بود و کاهنان علاوه بر اجرای وظایف مذهبی، به نوشتن اوراد، خواندن ادعیه مخصوص و لعن و نفرین و با نقاضای خیر و برکت برای مردم و بیرون کردن ارواح خبیثه از بدن بیماران، اشتغال داشتند.

### نخستین بارقه، توحیدپرستش خدای نادیده

در قرن ۱۴ قبل از میلاد مسیح، فرعونی به نام آمنوفیس (Amenhotep IV) ۱۳۴۹ - ۱۳۶۶ ق.م.ا به تخت سلطنت جلوس کرد. این مرد به ابتکار تازه ای در جهان مذهب دست زد. او اندیشه پرستش خدای یکتای نادیده را به مصر عرضه نمود و قرص آفتاب را به عنوان سمبل خدای نادیده پذیرفت. خدای نادیده را به نام آتون

(Aton) نامید و اسم خود را نیز به آخن آتون (Akhenaton)، (مورد پسند آتون) تغییر داد. معبد جدیدی برای پرستش آتون بنا نهاد و سرودها و ادعیه بسیاری در پرستش خدای یکتا تنظیم نمود. در معبد آتون، هیچگونه مجسمه ای و یا محرابی برای تقدیم قربانی وجود نداشت. فرعون، پرستش آمون و سایر خدایان مصری و همچنین کلیه مراسم قربانی را قذف کرد. این نخستین بارقه توحیدی دهری نیاتید و فرعون در جوانی درگذشت. بعد از او امور مذهبی دوباره به دست کاهنان قدیمی افتاد و خدایان پیشین به معابد بازگشتند (۱۱) و تا غلبه رومی ها به کار خدائی خود مشغول بودند. تئودوسیوس (Theodosius) (۳۴۵ - ۳۹۵ م) قیصر روم، معابد مصری را مسنود کرد و آئین مسیحی را جانشین خدایان متعدد مصری نمود.

### دنیای پس از مرگ

یکی از معتقدات مصری ه که درباره آن تعصب بسیاری از خود نشان می دادند، اعتقاد به حیات پس از مرگ بود. هر فرد مصری در دوران زندگی خود، به حیات پس از وفات می اندیشید و مقبره ای متناسب مقام اجتماعی خود و لوازم و اثاث برای زندگی در دنیای دیگر تهیه می کرد. مصری ها معتقد بودند که بدن انسان از دو عامل روح و جسم تشکیل شده است. عامل اول، پس از وفات شخص پیش خدایان بازمی گردد. ولی عامل دوم یعنی جسم، در زمین می ماند. در آخرین لحظات عمر پرنده ای به نام بع (Ba) یا سری چون انسان، بر روی جسد پرواز می کند.

پس از مرگ، باعلاقه و محبتی که بین روح و جسم در طول مدت زندگانی ایجاد شده، روح دوباره به سوی جسد باز می گردد و اگر جسد بدون عیب و نقص نباشد، روح آرامش نخواهد یافت. باید به طریقی از جسم محافظت نمود تا روح پس از بازگشت سرگردان نباشد و محلی برای زندگی داشته باشد. همین اعتقاد، موجب پیدایش و ترقی

---

۱- بنا بر طومارهایی که از سینه پزشک مخصوص همین فرعون باقی مانده، به تحریک کاهن معبد بزرگ آمون، که بر اثر بسته شدن معبد، قدرت خود را از دست داده بود، سینه فرعون را مسنوم کرد و کشت.

شکفت انگیز صنعت مومیائی اجساد در مصر شد. به حدی که اجساد مومیائی شده در مقابر مصری که در اثر کاوش های باستان شناسان به دست آمده ، به نحو حیوت انگیزی هنوز نیز سالم و بی عیب هستند. در مواقعی که يك فرد مصری در آنش می سوخت و از بین می رفت و یا در دریا غرق می شد، مجسمه و یا تصویری از او به عنوان جانشین جسد تهیه می کردند. مقدار کافی غذا و شراب در قبر میت می نهادند. به علاوه دریالای قبر نیز روزنه و یا منفذی تعبیه می کردند تا مرغ روح بتواند به آسانی به سوی جسد بازگردد و با استفاده از اطعمه و اشربه ای که در مقبره موجود است، به حیات خود ادامه دهد. در کنار جسد مجسمه کوچکی می گذاشتند تا كا (Ka)، روح دیگری که مظهر قوای دماغی میت و منبع حرکات و تفکرات او ست، پس از مرگ به درون مجسمه حلول کند و حوادث و خاطرات عمر میت را که بر درو دیوار مقبره نقش شده، قاشا نماید. برای آسایش این مجسمه نیز صندلی و میز و تیر و وسایل زندگی فراهم می کردند. اگر میت از خانواده، متشخصی بود، مقداری جواهرات همراه جسد میت به خاک می سپردند. برای آن که میت بتواند از دریای مشرق عبور کند و به سفینه، خدای آفتاب برسد، قابقی با وسایل کافی در مقبره او می گذاشتند. یکی دیگر از وسائلی که مسلماً با جسد هر میت به خاک می سپردند، کتاب اموات بود. این کتاب شامل افسون ها و اورادی بود که مجسمه های خادمان میت، با خواندن آنها، ارباب خود را به زندگانی عادی اعاده می دادند. مرد متوفی نیز با خواندن قسمت هایی از این کتاب، می توانست از موانع مختلف و شیطانی که در سراسر راه خود به بهشت ازیریس با آنها برخورد می کرد، عبور نماید. اورادی از این کتاب بر روی کفن میت، در داخل تابوت، و یا بودیوارهای مقبره نوشته می شد.

مصری ها معتقد بودند که روح پس از مفارقت از بدن، در طبقات زیرین زمین در حضور ازیریس، که برنختی نشسته است، و چهل خدای دیگر حاضر می شود. او را محاکمه می نمایند. اعمال بد و خوب او توسط انوبیس (Anubis)، خدائی که سر شغال دارد، در ترازوی سنجیده می شود. روح میت با عنایات از اعمال خود دفاع می کند و اعمال بد را انکار می نماید. آنگاه دل و جگر او را بیرون می آورند و در ترازوی که در کپه، دیگر آن پر شتر مرغ وجود دارد، می کشند. اگر کپه، دل و جگر به واسطه اعمال نیکی که متوفی در زندگی خود انجام داده، سبک تر باشد، خدای تات (Thoth) که سر لك لك دارد، به عنوان کاتب اعمال او را می نویسد و به ازیریس گزارش می کند

- و به روح اجازه ورود به سرزمین انهریس داده می شود. او می تواند به خوشی و شادمانی در سایه درختان بلند، با همسر و دوستان خود زندگی کند و غلامان متعدد از او پذیرائی می کنند و اراضی سیه را با گاوهای نر شخم می زند و سنبله های بلند و طلائی می چیند و پس از سه هزار سال، دوباره به زمین باز می گردد و اگر جسد او هنوز سالم و بی عیب باشد، در آن حلول می کند. اگر کپه اعمال صیت سنگین تر از پر شتر مرغ باشد، او را دربرخ دوزخ به انواع مجازات ها شکنجه می کنند تا روح صیت پاک شود. و اگر اعمال بد او بسیار بد باشد، عفرینی به شکل تمساح او را می جود و می بلعد. ولی روح سلاطین و امراء به وسیله الهه نات (Nath) به سرزمین مشارگان برده می شوند و در آنجا از زوال و فنا محفوظند.



## فصل سوم:

### خدایان یونانی

سرزمین یونان، مرکب از يك شبه جزیره و جزایر متعدد کوهستانی است که در جنوب شرقی اروپا، در سواحل مدیترانه قرار گرفته است. هنگامی که هجوم اقوام مختلف آریائی به اروپا آغاز شد، قبایلی چند از آریائی ها، به نام های ایونی، دوریان و آشین، به تدریج از رودخانه دانوب گذشتند و به یونان وارد شدند و بومیان اصلی جزیره، هلادیک ها، را به سواحل جنوبی راندند. چون قبیله ایونی، اولین قبیله ای بود که به این سرزمین وارد شد، در نزد ملل شرقی نام یونان به تمام شبه جزیره و جزایر وابسته اطلاق گردید. یونانی ها، وطن خود را هلاس و ساکنان این سرزمین را هلنز می خوانند و غریبی ها نام یکی دیگر از قبایل آریائی، گریسیا، را که به یونان هجوم برده بودند، برای نامیدن این سرزمین انتخاب نموده اند. ساکنان شهرهای آتن و اسپارت، از اعقاب ایونی ها و دوریان ها هستند. از قرن ششم قبل از میلاد، ایونی ها در آتن تمدن درخشانی را بوجود آوردند و درعالم فلسفه و هنر، آثار فنا ناپذیری از خود به یادگار گذاشتند.

قبایل اولیه، آریائی در یونان، براساس معتقدات مذهبی قدیم خود، همان خدایانی را که در کتاب ودا از آنان نام برده شده است می پرستیدند. در رأس این خدایان، دیوس پی تار (Dyuspitar) بود که در سرزمین جدید با اندکی تغییر در تلفظ، به ژتوس پاتر (Zeuspater) تغییر نام داد.

در پانثئون خدایان یونانی، علاوه بر خدایان آریائی، خدایان دیگری که به همراه

اقوام بعدی به یونان مهاجرت کردند، و با خدایانی که در شرق یونان و آسیای صغیر مورد پرستش بودند نیز وارد شدند.

جزایر کوهستانی یونان به تنهایی برای زندگی جای مناسبی نیستند و فقط یک دهم از اراضی قابل کشت و زرع می باشند. تنها دریا به صخره های آتشفشان حیات می بخشید. یونانیان از طریق دریا به تشکیل کلنی ها و بسط تجارت پرداختند. ستارگان آسمان، تنها راهنمای ملوانان سرگردان یونانی در مسافرت های طولانی آنان بودند. به تدریج ستارگان راهنما، نام خود را به خدایان بخشیدند. مریخ (Mars)، عطارد (mercury) یا هرمس، کیوان (Kronos) و زهره (Venus)، صفات انسانی به خود گرفتند و در کوه المپ بر فراز شهرهای یونان سکنتی گزیدند. این خدایان به هر شکل و هیتی که مایل بودند، ظاهر می شدند. انسان ها، با دعا و قربانی و ریختن شراب و تقدیم هدایا، به پرستش خدایان می پرداختند. به اعتقاد یونانیان، انسان مستقیماً و یا از راه مصاحبه با دوستانی که خدایان به شکل و هیت آنان درآمده اند و با از طریق رؤیا و خواب، با خدایان مرتبط می شود و اوامر آنان را می شنود. معبرین خواب و یا اشخاصی که در هنر حدس زدن دستورات خدایان مهارتی داشتند، نظر مشورتی خدایان را برای یونانیان تعبیر و تفسیر می کردند. رعد و برق، شهاب های آسمانی، از علامات شوم محسوب می شدند. دودنا (Dodona) و درخت عظیم بلوطش، از اماکن مقدس بودند و یونانی ها برای شنیدن صدای خدایان، به زیارت به آنجا می رفتند.

در هزاره اول قبل از میلاد، دو شاعر بزرگ یونانی به نام های هومر (Homer) و هزیود (Hesiod)، اشعار حماسی در وصف این خدایان و اعمال هریک سرودند. (۱) گفته های این دو شاعر، به صورت کتب دینی و اسناد مذهبی یونان درآمد. این

---

۱ - کتاب هزیود به نام «کارها و ایام» (Works and days) بیشتر درباره اطلاعات کشاورزی و کارهایی است که هر روزه باید انجام داد، و به درباره مراسم خانوادگی، یا تفسیرهای تفال گرانه در اطراف روزهای ماه. هزیود نتیجه می گوید که خوشبخت آنچنان کسی است که با اطلاع از تمام این مطالب، بدون این که مورد کوچکترین ایراد باشد، به سوی ابدیت روانه شود. به صدای پرندگان گوش کند، از کارهای بد بپرهیزد. راه سعادت، کوشش در انجام وظایف مذهبی و اجتناب از مناهی می باشد.

خدایان که در حقیقت هر يك معرف یکی از مظاهر طبیعت بودند، به صورت آدمیان خاکی در آمدند و دارای صفات ازلیت و الوهیت شدند. خدایان بر حیات آدمیان تسلط کامل داشتند و می توانستند آنان را خوشبخت سازند و یا به دیار عدم بفرستند. خدایان یونانی به هیچ وجه وحشت آور و رعب انگیز نبودند. یونانیان، زئوس را به صورت پدری مجسم می کردند که برفراز کوه المپ نشسته و تمام هم خود را مصروف آسایش مردم می کند و کوشش دارد شدائد زندگی و آلام مردم را بکاهد. دوره رواج اسطوره های یونانی، مصادف با دوره شکوفائی هنر معماری و مجسمه سازی در یونان بود و هنرمندان بهترین قامت ها و صورت هارا به خدایان هدیه می کردند و در آکروپول (Acropolis) در معرض تماشای عموم قرار می دادند. این مجسمه های زیبا، مظهر ایمان و باورهای مذهبی یونانیان بودند. حماسه های هومر و هزیود، در مقام یونان قدیم بر سرزبان ها بود و تأثیر بزرگی در ایجاد وحدت ملی و پرورش و تربیت جوانان داشت. جوانان، در جشن ها و اعیاد و گردهمائی های روزانه، اشعار هومر و هزیود را به عنوان سرودهای مذهبی به آواز بلند می خواندند و دوازده خدا، (شش نر و شش ماده) را در نظر مجسم می کردند که برفراز کوه المپ نشسته و دنیا را اداره می نمایند:

خدایان مقیم کوه المپ عبارت بودند از:

خدای خدایان	Zeus	زئوس
خدای دریاها	Poseidon	پوزیدون
خدای صنعت و کوره آتش	Hephaestos	هفاتیستوس
خدای تجارت و مسافری	Hermes	هرمس
خدای جنگ	Ares	آرس
خدای موسیقی و هنر	Appolon	آپولون
زوجه زئوس و الهه حامی زنان	Dione	دیون
الهه عقل و خرد	Athens	آتنا
الهه شکار	Artemis	آرتمیس
الهه کانون خانواده	Hestia	هستیا
الهه عشق و جمال	Aphrodit	افرودیت
الهه زراعت و حاصلخیزی	Demeter	دمتر

## زئوس (zeus) :

خدای خدایان که در روم به نام ژوپیتر نامیده می شد، در اول خدای نور و آسمان بود. ولی اندک اندک به صورت بزرگترین خدا و صاحب اختیار مطلق جهان درآمد که می توانست همه چیز را ببیند و همه چیز را بداند و هیچ چیز از او پنهان نبود. او اندامی قوی و رفتاری پر جلال و شکوه و گیسوانی انبوه و پریشان داشت و همیشه عصائی سه شاخه و بلند، به عنوان مظهر خدائی در دست او بود.

زئوس از ابتدای خلقت، خدی خدایان نبود، بلکه اورانوس (Uranus) خدای بزرگ و اولین فرمانروای عالم و شوهر گئا (Gaea) الهه زمین، خدای خدایان بود. از اورانوس، تیتان ها (Titans) و سیکلپ ها (Cyclopes)، و سایر خدایان به وجود آمدند. اورانوس بچه های خود را به محض تولد در زیر زمین مخفی می کرد. گئا، فرزندان خود را به شورش برضد پدر تحریک می نمود. ولی هیچ کدام جرأت حمله و مقابله با اورانوس را در خود احساس نمی کردند. تا آن که کرنوس (Cronus)، جوانترین پسر اورانوس، به دنیا آمد. گئا او را مجهز به داسی کرد تا پدر را از بین ببرد. کرنوس نیز از کمین گاهی، ناگهان به پدر حمله کرد و پاهای او را قطع نمود. از بدن اورانوس الهه های انتقام و قصاص (Erinyes) فوران کردند و به آسمان رفتند. از آن زمان به بعد، آسمان از زمین جدا شد.

کرنوس بعد از پدر فرمانروای عالم شد و با خواهرش رآ (Rea) ازدواج کرد. چون در سرنوشت او بود که به دست یکی از پسران خود از بین خواهد رفت، فرزندان خود را به محض تولد می بلعید. وقتی زئوس متولد شد، رآ به راهنمایی گئا، مادر خود، تخته سنگی را در پارچه ای پیچید و بر روی زانوهای کرنوس نهاد. او هم به تصور این که پسر خود اوست، تخته سنگ را بلعید. رآ، پسر خود را در غاری در کورت مخفی کرد و پرورش داد تا کاملاً بزرگ و قوی شد. روزی که کرنوس غسل فراوانی خورده بود و بر روی سبزه ها به خواب رفته بود، زئوس ناگهان بر او حمله کرد و دست و پای او را محکم با زنجیر بست. کرنوس که خود را شکست خورده دید، تمام بچه های خود را که بلعیده بود، یکایک برگرداند. سپس زئوس پدر خود را در چاه بی انتهای قاتار انداخت و پسران او و گئارا آزاد کرد. ولی تیتان ها از اطاعت او سرباز زدند. جنگ بین خدایان آغاز شد. زئوس، به کمک برادران خود، تیتان هارا از بین برد و خدای خدایان شد. گرچه زئوس کوچکترین اولاد کرنوس بود، ولی برادران بزرگتر و خواهران

اورا به سروری پذیرفتند. تنها یکی از تیشان ها به نام پرومته، که در جنگ بین خدایان شرکت نکرده و بی طرف مانده بود، از بیعت با زئوس به عنوان خدای بزرگ سر باز زد و از راه های دیگر مقصد خود را دنبال کرد تا انتقام خود را از زئوس بگیرد. زئوس نیز چون می دانست که پرومته از سری آگاه است که به زندگی زئوس وابستگی نام دارد، نمی توانست پرومته را از بین ببرد.

در افسانه خدایان یونان، پرومته سازنده و پدید آورنده انسان است. هم او بود که با کمک دریا و زمین، گل نخستین انسان را بسرشت و قالب زد. بعداً آتنا، دختر زئوس، در آن گل روح دمید و آدم بوجود آمد. پرومته به آدم کشاورزی، صنعت و علوم دیگر آموخت (۱). زئوس که از کار پرومته سخت برآشفته بود، برای تسکین خشم خود، آتش حیات جاودانی را از درون روح آدم بیرون کشید و او را به صورت موجودی فناپذیر در آورد. چون بازهم خشم زئوس فرو کش نکرد، تصمیم به نابودی نوع بشر گرفت. بدین جهت، ناگهان به رودخانه ها و آب ها فرمان داد تا طغیان کنند و سراسر روی زمین را زیر خود غرق نمایند. ولی این بارهم پرومته هوشیار و مراقب بود. بدین جهت، قبل از آمدن طوفان به پسر خود، اوگالیون، و زن او پیرا که دختر برادر پرومته بود، دستور داد تا کشتی بزرگ درسته ای بسازند و برآن بنشینند. نه روز و نه شب کشتی بر روی امواج در حرکت بود تا روز دهم طوفان فرو نشست و کشتی بر قلعه کوه پارناس فرود آمد. در آنجا، اوگالیون، قبل از هرکاری مراسم قربانی در پیشگاه خدایان به جای آورد. زئوس نیز در اجابت تقاضای اوگالیون، قول داد که نوع بشر را از نابودی نجات دهد (۲).

زئوس در تمام یونان مورد پرستش بود. در بعضی نواحی نام قله کوهی را به نام زئوس اضافه می کردند و او را مثلاً زئوس لیکواس، زئوس لاقیتوس یا زئوس اولیپوس می نامیدند و به همین مناسبت وظائف و اختیارات جدیدی را نیز بر وظائف

---

۱ - شرح مفصل این بخش از اسطوره خدایان یونان را بعداً از زبان افلاطون خواهیم شنید.

۲ - از آنجا که افسانه سومری طوفان، قرن ها قبل از اسطوره یونانی سروده شده است، به جرات می توان گفت که یونانی ها این داستان را براساس افسانه طوفان سومری که در سراسر خاورمیانه و آسیای صغیر شایع بوده، تنظیم کرده اند.

و اختیارات اولیه او اضافه می کردند. مثلاً او که در اول خدای بزرگ و پدر آسمانی و حاکم بریادها بود، به تدریج محافظ وحامی شهرها و قاضی و داور رسیدگی به شکایات مردم، گاهن غیبگو و هدایت کننده ابرها، لقب گرفت. در هر شهری برای او زوجه ای تراشیدند، ولی زن اصلی و دائمی او هرا (Hera) بود. هرا در اول الهه بومیان شبه جزیره بود و در جزیره اوبه سکونت داشت. هرا، به همراه سایر خدایان یونانی به روم مسافرت کرد و به نام جونو (Juno) در صف الهه های رومی درآمد.

زنوس، که وصف زیبایی هرا را شنیده بود، روزی به جزیره اوبه رفت و عاشق هرا شد. برای این که باعث سوء ظن او نشود، به صوت کبوتری سفید درآمد و در فصل زمستان به پیش هرا پرواز کرد و چنین وانمود کرد که از شدت سرما بی حس شده است. هرا، که تحت تاثیر احساسات شدید قرر گرفته بود، کبوتر را به سینه، خود چسباند تا گرم شود. ناگهان زنوس به صورت اصلی خود درآمد. ولی تا مرقعی که قول نداد که با هرا ازدواج خواهد کرد، هرا به او روی خوش نشان نداد. هرا چهار فرزند به نام های هبه، الهه جوانی، ایللی تی، الهه وضع حمل، آرس، خدای جنگ و هفائستوس، خدای صنعت و کوره آهن، برای زنوس آورد.

زنوس قبل از ازدواج با هرا، زنان و معشوقه های بسیاری داشت و بعد از ازدواج با هرا نیز از عاشق پیشه گی دست نکشید. یکی از معشوقه های زنوس، مایا رب انواع محافظین زمین بود. مایا، که عاشق و دلباخته زنوس بود، از ترس حسادت هرا به آکادی رفت و در بالای کوه سبلن مسکن گرفت و در آنجا محرمانه با زنوس عشقبازی می کرد. نسره، این عشق بازی ها، پسری به نام هرمس، یکی از دوازده خدای کوه المپ، بود.

### پوزئیدن (Poseidon) :

این خدا در روم به نام نپتون (Neptunus) معروف شد. پوزئیدن خدای دریاها بود، ولی در کوه المپ منزل داشت. او برادر بزرگتر زنوس بود و اننام او نیز شباهت تامی به اننام زنوس داشت. در جنگی که بین زنوس و تیتان ها در گرفت، او به یاری برادر شتافت و پس از مغلوب شدن تیتان ها، زنوس و برادران او میراث عظیم کرونوس، یعنی سراسر عالم را بین خود تقسیم کردند. زنوس خدای آسمان و آدمیان شد. هادس (Hades) برادر دیگر، خدای زیر زمین و تاریکی ها و پوزئیدن خدای

دریاها و اقیانوس ها. ولی دوبرادر اطاعت از زئوس را به گردن گرفتند. پوزئیدن نیز مانند برادر خود زئوس، عاشق پیشه و هوسران بود و دوشیزگان زیباروی بسیاری را تصاحب نمود.

#### هفائستوس (hephaistos) :

این خدا در روم به نام ولکان (Volcanus)، مورد پرستش بود. هفائستوس از خدایان برجسته کوه المپ، خدای صنعت، آتش و آهنگری بود و وسایل زرهی و جنگی برای مبارزان تهیه می کرد. در دست او همیشه چکشی بود و کلاه مخروطی شکل کارگری بر سر داشت. هفائستوس، برخلاف سایر خدایان که زیبا و خوش اندام بودند، زشت‌رو، ناموزون و از هر دوپا از روزتوند لنگ بود. زئوس پس از تولد هفائستوس، از ترس این که مبادا سایر خدایان او را مسخره کنند، پاهای هفائستوس را گرفت و او را به آسمانها پرتاب کرد. اما دختر اقیانوس، هفائستوس را از آبها نجات داد و در غاری بزرگ کرد. مرتبه دیگر که نزاعی بین زئوس و همسرش هرا در گرفته بود، هفائستوس به حمایت از مادر، در این دعوی خانوادگی مداخله کرد. این مرتبه زئوس او را آن چنان به آسمان ها پرتاب کرد که هفت شبانه روز در آسمان می چرخید تا بالاخره در آب های لنوس سقوط کرد. بعد از آن، هفائستوس دیگر به کوه المپ برنگشت و در کارگاه آهنگری خود به پیشرفت صنعت مشغول بود. زن او، افرودیت الهه عشق و شهوت بود. این خدای زشت رو، در عشقبازی آن چنان حریص بود که در این راه، جز پدرش زئوس، خدای دیگری با او درخور مقایسه نبود.

#### هرمس (Hermes) :

این خدا در روم مرکور (Mercur) نامیده می شد. هرمس از خدایان قدیم یونان و در اصل حافظ شبانان و نگهبان خانه ها بود و به تدریج به صورت خدای مسافران درآمد. او پسر زئوس از معشوقه او مایا بود. کارهرمس، هدایت اموات به سرزمین هادس و منادی زئوس از سرزمین تحت الارض بود. او را به علامت سنخون سنگی مربع شکل که برفراز آن گاهی از اوقات سر مجسمه هرمس نیز نصب شده بود، نشان می دادند که پیراهنی بلند با کلاهی لبه دار برتن و کفش هانی با بال و پر، برپا داشت.

### آرس (Ares) :

پسر قلندر و جنگ طلب زئوس، دائماً در پی آشوب و جنال با سایر خدایان بود و به همین مناسبت همیشه مورد سرزنش و عتاب پدر قرار می گرفت. این خدا در روم نام مارس (Mars) به خود گرفت و بسیار مورد احترام و ستایش بود.

آرس، از زن رسمی و قانونی زئوس، هرا، به دنیا آمده بود و دلاروی و برباکی او در بین خدایان مشهور بود. او در نهمان با افرودیت، زن برادر خود هفائستوس، نزد عشق می باخت. وقتی هفائستوس از این جریان مطلع شد، به روی خود نیاورد و در خفا توری از زنجیری به نازکی مو و به قدرت پولاد درست کرد و به زنش گفت که به مسافرت می رود. افرودیت که از حیل شوهرش بی خبر بود، آرس را خبر کرد. موقمی که هر دو در بستر کنار هم آرمیده بودند، هفائستوس از کمین گاه بیرون آمد و تور را بر روی آنها انداخت و هر دورا در حین عشقبازی در تور محصور کرد. در اثر سروصدا و هیاهوی این سه نفر، سایر خدایان بنیدن منظره آمدند. هفائستوس، در مقابل قول آرس که خسارت را جبران خواهد کرد، آن ها را آزاد نمود. افرودیت، به جزیره قبرس رفت و در آنجا دختری به نام هارمونیا از آرس به دنیا آورد و خود، زوجه پادشاه تب شد. آرس نیز راه آسپای صغیر پیش گرفت و رفت.

### آپولون (Appolon) :

این خدا در روم به نام خودش مشهور بود. خدای موسیقی و هنر و یکی از مشهورترین خدایان یونانی و رومی. آپولون، خدای نور و روشنایی و خدای پیش بینی و غیب گویی نیز خوانده می شد. ولی شهرت او بیشتر برای موسیقی بود که با بریط برای پسران جوان و درشیزگان نغمه سرانی می کرد. آپولون، طرفدار پهلوانان و ورزشکاران نیز بود و خود او زه کمان را به قدرت زیادی می کشید. آپولون توانست پیتون را که از شهر دلفی آمده بود، ب قتل برساند و از آن پس به عنوان حامی دلفی ملقب شد. آپولون را به نام هلیوس خدای آفتاب نیز می نامیدند که هر صبحگاه، سوار بر عرابه زرین خود، تمام آسمان را تا غروب می پیمود و پس از غروب در کشتی طلائی به جای اول باز می گشت تا صبح روز بعد، سفر خود را مجدداً آغاز کند. این خدا در سراسر یونان به خصوص در جزیره رُد (Rhodes) مورد پرستش بود و او را در هیئت جوان زیارویی که تاجی بر موهای مجعد داشت و بر عرابه چهار اسبه سوار بود،



مجسم می کردند. جشن او مصادف با آغاز مسابقات ورزشی بود.

#### آتنا (Athena) :

رب النوع عقل و خرد و از خدایان درجه اول کوه المپ، این الهه در روم به نام مینروا (Minerva) مشهور شد. مردم یونان، به خصوص اهالی آتن، به این الهه بسیار علاقه مند بودند. او دختر زئوس ازمیتس الهه عقل بود و همیشه زئوس را از این نقطه نظر تحت الشعاع قرار می داد. چون پرومته به زئوس گفته بود، که اگر از میتس صاحب فرزند شود، آن فرزند آنقدر عقل و هوش خواهد داشت که پدر را از تخت خدائی به زیر آورد، زئوس از ترس، میتس را با فرزندی که در رحم داشت بلعید. ولی خود او به سر درد عجیبی مبتلا شد. هفائستوس، خدای صنعت، به کمک پدر آمد و با ضربت تبری سرزئوس را شکافت و آتنا الهه زیبای عقل و خرد، از سر زئوس خارج شد. زئوس از روز اول به این فرزند بیش از دیگر فرزندان علاقه مند شد. آتنا در روزهای نخست الهه جنگ بود و در روز تولد نیز زرهی درخشان بر تن و نیزه ای نوك طلائی در دست داشت. این الهه، برخلاف افرودیت، باعشق و عشق بازی میانه ای نداشت. فن رام کردن اسب و ساختن کشتی را او به انسان آموخت، ولی هنر واقعی او پارچه بافی بود. هم او بود که در گلی که پرومته ساخته بود، روح دمید و به مجسمه آدم حیات بخشید.

#### آرتمیس (Artemis) :

الهه زیبا و جوان خوش اندامی که در روم نام دیانا (Diana) به خود گرفت، از بزرگترین خدایان کوه المپ، دختر زئوس و خواهر دوقلوی آپولون و مادر آنها نشو بود. این الهه از عاشق پیشه گی بیزار و جز به تیراندازی و شکار به چیز دیگری علاقه نداشت. از این الهه بیش از سایر خدایان یونانی، تابلو و مجسمه تهیه شده است و دربار او شعرا و نویسندگان قلمفرسایی کرده اند. در تابلوهای نقاشی، این الهه جامه ای کوتاه در بردارد و گیسوان او حلقه حلقه تا پشت گردنش آویزان است. کفشی از پوست مار برپا دارد. بازوان و ساق پاهایش برهنه است. بعد از آن که آرتمیس به سن رشد رسید، ناحیه آرکادی را که در آن شکار فراوان بود، برای سکونت انتخاب کرد.

### هستیا (Hestia) :

الهه آتش کانون خانوادگی، در روم به نام وستا (Vesta) مورد پرستش طبقه نسوان بود. این الهه نیز مانند اتنا و ارنیس، خیلی جدی و پاکدامن بود و از عشق بازی ها دوری می جست. معبد او جایی بود که در آن آتش دائمی وجود داشت و هر وقت یکی از افراد جامعه ازدواج می کرد، قسمتی از این آتش را به او می دادند تا در کانون نوینباد خود برافروزد. محققین بر این عقیده هستند که الهه هستیا را قبیله ایونی یا خود به یونان به ارمغان آورده است و این الهه مولود خیال پردازی های شاعران یونانی نیست، و درباره او نیز اسطوره ای وجود ندارد. در اساطیر یونانی، هستیارا فرزند کرنوس، یعنی قدرت قبل از تولد زئوس می دانند. از این حیث که این الهه نخستین رب النوع کوه المپ بود، همه خدایان، حتی زئوس به او احترام می گذاشتند. او هیچوقت در دسیسه های بین خدایان شرکت نمی کرد و قسم خورده بود همیشه باکره بماند و از روابط عاشقان پرهیز کند.

### افرودیت (Aphrodite) :

الهه عشق و محبت و شهوت، در روم به نام ونوس (Venus) مورد پرستش بود. ظاهراً این الهه تصویری از ایشتر سومریهاست. در نهایت زیبایی و لطف، بدون رعایت پاکدامنی، افرودیت دختر زئوس از زنا اول او دیون (Dione) بود. افرودیت همیشه به صورت زن جوان بسیار زیبا با انسانی هوس انگیز نشان داده می شد. زئوس چون معتقد بود که شوهر زشت بهتر قدر زن زیبای خود را خواهد دانست، او را به ازدواج هفائستوس درآورد، ولی افرودیت با او وفادار نماند و با آرس، برادر شوهرش، نزد عشق می باخت.

### دمیتر (Demeter) :

این الهه که در روم به نام سرس (Ceres) شناخته می شد، الهه گندم و حاصلخیزی و محصولات زمینی بود. دمیتر، دختر کرنوس و خواهر زئوس بود. او قیافه ای جدی و زیبا داشت، باگیسون طلایی به رنگ خورشید رسیده گندم. شرکت در جشن های دمیتر که به جشن های الویس (Eleusis) معروف بود، سفر مذهبی بزرگی محسوب می شد. این جشن ها همیشه با مراسم مرموز و پنهانی همراه بود و

فقط گاهنه ها و دخترانی که در خدمت معبد دمیتر بودند، حق شرکت در آن مراسم را داشتند.

ژئوس، خدای خدایان به او چشم داشت، ولی دمیتر حاضر به همخوابگی با ژئوس نبود. ژئوس، به صورت گاوی درآمد و با او عشقبازی کرد. ثمره این عشقبازی دختری بود به نام کورنا که بسیار مورد علاقه مادر بود. روزی که کورنا در چمن زاری بازی می کرد و گل می چید، فرگس زیبایی دید. بی اختیار به سمت گل رفت تا آن را بچیند. ولی ناگهان زمین باز شد و هادس خدای زیرزمین، کورنا را به زیر زمین برد. مادر که نمی توانست دوری فرزند را تحمل کند، دست به انتقام جوئی زد و به زمین فرمان داد که حتی يك دانه گندم هم تولید نکند. خشکالی و قحطی همه جا را فرا گرفت. خدایان در کوه المپ به چاره جوئی برخاستند و قاصدی پیش دمیتر فرستادند. او گفت، نا دخترش را ببیند اجازه نخواهد داد که گندم از زمین برآید. هادس، برحسب فرمان ژئوس، کورنا را به روی زمین باز گرداند، ولی قبل از بازگشت کورنا، چندجبه انار، که در یونان علامت زناشوئی بود، به او خورداند. وقتی کورنا به روی زمین بازگشت، مادر از او پرسید: «دخترجان در آنجا که بودی چیزی خورده ای؟ اگر نخورده ای می توانی با من به کوه المپ بیایی و اگر خورده ای باید به تاریکی ها باز گردی». کورنا اعتراف کرد که قبل از آمدن چند جبه انار خورده است. رنگ از رخ مادر پرید. خدایان به وحشت افتادند. خدای خدایان که از خشم دمیتر می ترسید، با وساطت سایر خدایان، توانست رضایت مادر را به این طریق جلب کند، که کورنا چهارماه از سال را در زیر زمین پیش هادس و هشت ماه از سال را روی زمین نزد مادرش بگذراند. مادر نیز در مقابل، حاصلخیزی را به زمین بازگرداند و خود به کوه المپ آمد.

در مراسم رفتن کورنا به زیر زمین، فقط زنان یونانی حق شرکت داشتند، ولی در جشن بهاره که موسم بازگشت کورنا به سطح زمین بود، هزاران نفر از زن و مرد شرکت می کردند و مراسم مجللی برپا می شد.

غیر از دوازده خدائی که در کوه المپ مسکن داشتند، الهه و خدایان دیگری از قبیل، ایریس الهه زیبای قوس و قزح، باکوس خدای شراب و مستی، سنتورها که نیمه انسان و نیمه اسب بودند نیز وجود داشتند. در پانتئون خدایان یونان بیش از سی هزار خدا وجود داشت. یونانیان معتقد بودند که از آمیزش خدایان با انسان ها، موجودات موذی و زشتی از قبیل سیکلوب (Cyclope)، هارپی (Harpy)، گرگن

(Gorgon) و سرپوس (Cerberus) به وجود آمده اند.

بنا به عقیده یونانیان، تمام ارواح، به استثناء ارواح کسانی که به خاک سپرده نشده اند، به وسیله قایق شارون از رودخانه آشرون (Acheron) عبور می کنند تا به سرزمین هادس برسند. این سرزمین توسط سرپوس محافظت می شود و به هیچ مرده ای که وارد سرزمین هادس شود، اجازه خروج و ترک محل داده نخواهد شد. تدفین مردگان واجد اهمیت بسیار بود. کوتاهی در انجام مراسم کامل، لعنت خدایان را به همراه می آورد. جسد جنگجویان با لباس و اسلحه کامل و اجساد سایر مردگان را می سوزاندند و خاکستر آن را بازاری و عزاداری به خاک می سپردند و تپه ای از خاک بر آن می پوشاندند. برفراز تپه سنگی می گذاشتند که بر روی آن، نام و مشاغلی را که متوفی در زندگی عهده دار بوده، نقش می کردند.

خشم خدایان با قضاوت های مفسده انگیز، کوتاهی در انجام مراسم تدفین مردگان، اعمال خشونت آمیز در منن میزبان، کشتن میهمان، برانگیخته می شد و برای خنثی نمودن اثرات شوم و نابودکننده آن، یونانی ها به تقدیم قربانی، دعا و پاشیدن شراب مبادرت می کردند.

عبادات یونانیان برای انجام آرزوها و برآوردن حاجات از طریق تقدیم نذورات و خواندن مناجات، انجام می شد. هم چنین به تقدیم شیرینی، حبوبات و میوه های نوبرانه به معبد و یا قربانی مبادرت می کردند. برای هر یک از خدایان، حیوان مخصوصی را قربانی می نمودند، مثلاً برای خدای آفتاب، سگ و برای خدای دریاها، اسب تقدیم می شد و مراقب بودند که برای خدایان نر، حیوان نر و برای الهه ها، حیوان ماده قربانی شود.

یونانی ها بهشت (Elysium) را مکانی می دانستند برای نیک بختان و هادس را جایگاه بدبختان و معتقد بودند که اموات، پس از محاکمه در پیشگاه خدایان، به یکی از این دو سرزمین فرستاده خواهند شد.

یونانیان ایام مخصوصی در هفته برای استراحت نداشتند. ولی در طول سال بعضی از روزها را به جشن اختصاص داده بودند و از تمام نواحی برای شرکت در جشن در نقطه معینی جمع می شدند. مثلاً جشن آتن، در زمستان به نام جشن (Anthesteria)، و یا جشن زمستانی کورنا، که در آن فقط زن ها شرکت می کردند و یا جشن پهلوانی و زور آزمائی، که در شهر اسپارنا در تابستان برگزار می شد.

یونانیان به سحر و جادو و غیب گویی نیز اعتقاد داشتند و کاهن دلفی (Delphi) را غیب گوی اصرار می دانستند. هرودت می نویسد، که قدیمی ترین معبد پیشگویی و تنها معبد در زمان حیات او، معبد ددنا (Dodona) و درخت عظیم بلوط آن بود، که در روی آن پاسخ به سئوالات مربوط به سلامتی و آبرسانی حک شده بود. حاجتمندان بعد از زیارت معبد، در همان جا می خوابیدند تا پاسخ سئوالات خود را در رؤیا دریافت کنند. مقامات دولتی نیز، در خصوص سیاست مملکتی، از همین روش تبعیت می کردند.

معابد اس کلپوس (Asclepios) {خدای شفای بیماران}، در مواقع اضطراری و شیوع بیماری های واگیر دار، از طرف دولت برپا می شدند. ثروتمندانی که با مراجعه به این معابد شفا می یافتند، پاداش خوبی به معبد می پرداختند. از بیماران فقیر وجهی مطالبه نمی شد. این معابد در شهرهای کرنیث (Cornith)، اپی دوروس (Epidauros) و برگامون (Pergamon) با داشتن محیط بسیار پاکیزه، ورزش های بدنی، رژیم غذایی، حمام در آب سرد و استراحت کامل، برای شفای بیماران شهرت بسیاری پیدا کرده بودند.

یونانیان به قدرتی مافوق قدرت خدایان نیز معتقد بودند. قدرتی که حتی زئوس نیرومند در برابر اراده او تعظیم می کرد. این قدرت مافوق قدرت خدایان را، موایرا (Moira) یا سرنوشت می نامیدند. خدایان یونانی، در عین این که مافوق بشر بودند، ولی قدرت آنان در چنگال خدایان دیگر از قبیل خشم و وحشت و مرگ، محدود و محصور می شد.

گسترش اسطوره های یونانی درباره خدایان مصادف با رونق دنیای فلسفه و علوم در یونان بود. فلاسفه، در برابر خدایان و اسطوره های آنان تعظیم نمی کردند و به مخالفت با این عقاید می پرداختند. گرچه سقراط جان خود را در این راه از دست داد، ولی شاگردانش و سایر فلاسفه، اصولی را بنیان گذاری کردند که انسان را به تفکر در مسائل مذهبی رهبری می کرد. فلاسفه، یونان عقیده به وحدت وجود را تدریس می کردند و می گفتند که گرچه اشیاء به ظاهر متفاوتند، ولی تمام اشیاء صور مختلف یک شئی واحدند. ولی در این که آن شئی واحد، که مبدأ و منشاء تمام عالم است، چیست؟ بین آنان اختلاف نظر بود. عده ای چون طالس (Thales) آن شئی را آب می دانستند. برخی هوانصور می کردند. دسته ای دیگر چون هراکلیپتوس

(Heraclitus) آن را آتش می پنداشتند. کزنفون (Xenophone) فیلسوف دیگر یونانی، آن نیروی خالق را مربوط به خدای پیکانه، بزرگتر از همه خدایان یونانی می پنداشت که همه چیز را می بیند و همه چیز را می داند.

افلاطون، منکر وجود خدایان یونانی نبود، ولی انتقاد او از چگونگی توصیف خدایان و بی عدالتی و خطاکاری بود که در اساطیر به آنها نسبت داده می شد. به عقیده او، مافوق تمام خدایان و بالاتر از تمام صورت ها و اشیاء، آفریدگاری وجود دارد که خیر محض است. هم اوست که در ازل صور گوناگون اشیاء و خاک، آب و باد و کوه و دشت و دریا را به وجود آورده است. انسان نیز دارای روحی است که در جسم او مکان دارد. انسان در اثر توألهای بیایی، به طرف خیر محض سیر می کند تا سرانجام به حق مطلق، ملحق گردد.

افلاطون در کتاب جمهوریت از زبان پروتاگوراس (Protagoras) داستان آفرینش را چنین بیان می کند:

«روزگاری بود که در آفاق و فلاك فقط خدایان وجود داشتند و از موجودات فانی اثری نبود. اما چون زمان برای آفریده شدن اینان فرارسید، خدایان تصمیم گرفتند که خمیره، خلقت را از گل و آتش و سایر آمیزه های مختلف این دو ماده که در اعماق زمین وجود داشت، سرشته کنند. هنگامی که مراحل ابتدائی آفرینش تکمیل شد و کمی ماند که این حیوانات فانی چشم به دنیای وجود باز کنند، خدایان به پرومته (Promethe) و اپی مته (Epimethe)، ستور دادند، که این لاشه های نزدیک به حیات را با انواع نیروها و استعدادها که برای حفظ بقای آنها در میدان زندگی ضروری است، مجهز نمایند. اپی مته به پرومته گفت، بگذار من این صفات مورد نیاز را میان لاشه هائی که منتظر زنده شدن هستند، تقسیم کنم، سپس تو سرکشی کن و بین آیا روش توزیع من رضایت بخش بوده یا نه. پرومته این پیشنهاد را قبول کرد و اپی مته مشغول کار شد و نیروها و صفات مورد نیاز را در بین لاشه ها تقسیم کرد. به برخی نیروی جسمانی داد ولی حرکاتشان را سنگین کرد. به موجودات ضعیف تر عضلاتی چابک داد و به بعضی از لاشه ها پر داد تا هنگام خطر پرواز کنند و از خطر دور شوند. گروهی از موجودات را برای زندگی در سوراخ ها و شکم خاک مجهز کرد. به همین ترتیب، هر کدام از لاشه های بی جان را با ابزارها و اعضای ویژه ای که در لحظه خطر نگهدار آنان باشد، مجهز کرد و وسائلی در اختیارشان گذاشت که مانع از انهدام و فحای نسل آنها به دست

سایر موجودات باشد. سپس هر يك از این موجودات را به وسائلی مجهز کرد تا در برابر قهر طبیعت و آفات آسمانی، ناشی از اختلافات جوی، مقاومت کنند. اندام بعضی را با پوست کلفت و یاموهای چسبیده پوشاند. آنگاه برای هر گروه از این موجودات غذایی که با نحوه خلقت اعضای آنها سازگار باشد، اختصاص داد. به بعضی علف زمین، به عده ای از میوه درختان، و برای برخی از ریشه نباتات و یا گوشت سایر حیوانات تعیین کرد. ولی ناگهان متوجه اشتباه بزرگ خود شد و فهمید که هنگام توزیع ضروریات زندگی، تمام نیروها و خواصی را که در اختیار خود داشته میان حیوانات تقسیم نموده و دیگر چیزی برای دادن به انسان در دست ندارد. در همین لحظه، پرومته برای نظارت در نحوه تقسیم نیروها از دور پدیدار شد و در اولین برخورد با حیوانات، به اشتباه اپی مته پی برد و فهمید که انسان با وضعی بی دفاع، عریان و پا برهنه به جای مانده و فراموش شده است. در این ضمن، لحظه حساس دمیدن روح به لاشه ها نیز نزدیک می شد. پرومته، به ناچار، به خلوتگاه دوتن از خدایان به نام های هفاتیستوس و آتنا دستبرد زد و حرفه پنهانی خدایان را که ساختن ابزارهای فلزی، آتش و بافندگی بود، دزدید و تسلیم انسان کرد. به این ترتیب، انسان عقل و فراست و بینائی لازم را برای ادامه حیات به دست آورد و این موجود، تنها آفریده ای شد که سهمی از راز خدایان را در اختیار داشت. هم او بود که تصاویری از خدایان ساخت و معابدی برای پرستش آنان برپا کرد. هنوز مدتی از آفریده شدنش نگذشته بود که توانست فن سخن گفتن و نامگذاری اشیا، را کشف کند. خانه، لباس، کفش و رختخواب بسازد و وسائل تغذیه از نعمت های زمینی را فراهم آورد. ولی خدایان نیز سرنوشت ناگواری به علت فراموشکاری اپی مته و دستبرد پرومته به کارگاه خدایان، نصیب هر دو کردند.

پس از شیوع فلسفه در یونان و بوجود آمدن مکتب رواقیون، که اطاعت و تسلیم محض در مقابل توامیس و قوانین عالم هستی را منشاء سعادت جاودانی می دانستند و مکتب اپیکورین، که سعادت را در درك لذات جسمانی و برخورداری کامل از زندگی می پنداشتند، اندك اندك از جنبه باورهای اسطوره ای دیرین گاسته شد. یونانیان بیشتر به مکتب فلاسفه روی آوردند. با ظهور دین مسیح و برپاشن کلیساهای مسیحی در شهرهای مختلف یونان، یونانیان نخستین کسانی بودند که به تدوین کتب مسیحی مبادرت کردند. با قبول دین مسیح به عنوان دین رسمی روم، یونانیان نیز رسماً به این آئین پیوستند.

## فصل چهارم:

### خدایان در روم باستان

شبه جزیره ایتالیا نیز، مانند سایر قسمت های اروپا، به دفعات مورد تهاجم اقوام مختلف آریائی قرار گرفت. در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد، شاخه ای از نژاد آریا به نام لاتین ها از کوه های آلپ گذشتند و در کرانه های رودخانه «تیبِر» سکنی گزیدند و ناحیه خود را «لاتینوم» نام گذاشتند. در همین اوان، اتروسکان ها (Etruscans)، شاخه دیگری از آریائی ها، از سواحل شرقی ایتالیا وارد این سرزمین شدند. یونانی ها نیز قسمت های جنوبی شبه جزیره را متصرف گردیدند. اتروسکان ها که مردمانی فعال و تاجر پیشه بودند، بر لاتین ها تسلط پیدا کردند. ولی دیری نپائید که نوبت به قوم لاتین رسید. اینان شهر روم را بنیاد نهادند و به سرعت ترقی کردند. به طوری که در اندک زمانی مالک تمام شبه جزیره شدند و بادرهم شکست قدرت و نفوذ کارتاژ در اواخر قرن سوم قبل از میلاد، امپراطوری بزرگ روم را پایه ریزی کردند که مدت چندین قرن بر تمام اروپا و قسمتی از آسیا حکمرانی می کرد.

رومی ها در ابتدا آئین مذهبی بسیار ساده و فاقد هرگونه اسطوره ای داشتند. دیانا، که معبدش در کنار دریاچه نمی نزدیک روم قرار داشت، معبود رومی ها بود و همه اهالی در اعیاد و جشن ها به آن معبد می رفتند. این مذهب که به نام نوما (Numa) مشهور بود،<sup>(۱)</sup> نوعی از روح پرستی مخلوط با عقاید سحر و افسون بود. چون رومی ها قومی زراعت پیشه بودند، توالد و تناسل، تکثیر درختان و بارور شدن نباتات و گیاهان، کانون فکری آنان را تشکیل می داد. به همین مناسبت خدایان اولیه

---

۱- Numa Pompilius دومین پادشاه رومی از نسل ساین ها بود. رومیها او را خردمندترین و

باتفواترین سلطان روم باستان می دانند. اصلاح تقویم، تأسیس مدارس مذهبی از اقدامات اوست.



روم تماماً در ارتباط با امور زراعی و باروری درختان بودند و هیچیک از خدایان مورد پرستش به صورت انسان و یا غیر انسان تجلی نمی کرد. رومی ها، برای هر یک از امور کشاورزی مورد علاقه خود، روحی قائل بودند و ارواح را در پیش برد امور زراعی و تکثیر و تولید مؤثر می دانستند. مثلاً برای کاصیاب در امر کشاورزی ساتورنوس (Saturnus)، برای تخم پاشی، این سی نور (Insitor)، برای علف چینی، سوب رن - سی ناتور (Subrunsinator)، برای درو کردن، مسور (Messor)، برای رشد غلات و حبوبات، سرس (Ceres)، برای حصار، کنسوس (Consus)، برای شکوفه ها، فلورا (Flora)، برای رسیدن میوه ها، پرمونا (Pomona)، برای حفاظت جنگل، فورنوس (Founus)، برای حفظ مزارع و کشت زارها، لارس (Lares)، برای مراتع و چمن زارها، پالس (Pales)، برای علامت سرحدی مزارع ترمینوس (Terminus)، و برای رودخانه ها و آلترونوس (Valternus)، احترامی در حد پرستش قائل می بودند. تقویم قدیمی رومی، که در آن، روز انجام هر عمل کشاورزی و یا خودداری از انجام آن کار به تفصیل بیان شده بود، مورد عمل بود. در رأس تمام این ارواح، خدای آریانی ها، دیوس پی تار (DyusPitar)، که در ایتالیا نام ژوپیتار (Jupiter) به خود گرفته بود، قرار داشت. برای او معبد بزرگی بر روی تپه کاپی تولین به نام معبد (Jupiter Capitalinus) برپا کرده بودند و مراسم خاصی در هرجش و با بازگشت سردار فانی، در معبد برپا بود. در امور مربوط به خانه نیز دسته دیگری از ارواح دارای قدرت روحانی و مورد پرستش بودند:

ژانوس (Janus) روح دروازه ها، و سنا (Vesta) روح اجاق کانون خانواده، ژنیوس (Jenius) روح مولد نیروی حیاتی و زورمندی، ژونو (Juno) روح مورد علاقه زنان خانواده، مردان مکلف بودند با ژانوس روابط حسنه داشته باشند. این روح دارای احترام و پرستش خاصی بود. دعای ساعات اولیه روز و اول هر ماه اختصاص به او داشت. کلمه ژانویه، که اولین ماه هر سال اروپایی است، از اسم ژانوس اقتباس شده است. در مقابل، زنان کوشش می کردند با وستا روابط نزدیک برقرار کنند. برای تولد پسر ارشد، در روز ژنیوس مراسم خاصی برپا می کردند.

در مقابل مذهب مردم در مزارع و در خانواده ها، دولت نیز سازمان مخصوصی برای پرستش خدایان تشکیل داده بود. در این سازمان امپراطور رئیس کاهنان محسوب می شد و تشریفات خاص پرستش را رهبری می کرد. به تدریج امپراطوران انجام این

وظائف را به نمایندگان خود واگذار کردند. در روم، ۱۰۴ روز از سال به پرستش خدایان و ارواح گوناگون اختصاص داده شده بود. برای هر خدا، کیششان مخصوص همان خدا در معبد او مراسم پرستش را به جا می آوردند.

به تدریج در اثر معاشرت رومی ها با اتروسکان ها و یونانی ها و اقوام دیگر که سرزمین آنان جزء مستملکات روم شده بود، تعدادی از خدایان مهاجر نیز در پانتئون خدایان رومی وارد شدند. خدایان رومی که در ابتدا ژوپی تر، مارس، و کری نیوس بودند، به ژوپی تر، ژنوومی نروا تفسیر کردند و در معبد کاپی تولین مورد پرستش قرار گرفتند. قسمت بزرگ و مهم معبد، به ژوپی تر اختصاص داده شده بود و دو خدای دیگر، در دست راست و چپ او قرار داشتند. ژنو، منگه آسمان و زمین که بسیار مورد علاقه بانوان بود، با ژوپی تر ازدواج کرد. خدایان به هیئت انسان ها متظاهر شدند. می نروا، به صورت زنی مسلح به نیزه و زره درآمد. ژانوس، به صورت مردی که دارای یک سر و دوچهره از دو طرف بود، نمایش داده شد. پیکره خدایان در معابد مورد پرستش قرار گرفتند. یونانی ها که از جنوب وارد شبه جزیره ایتالیا شده بودند، به نشر آداب و مناسک مربوط به پرستش هر یک از خدایان یونانی پرداختند و خدایان خود از قبیل نپتون (خدای دریاها)، آپولر (خدای هنر و موسیقی)، ولکان (خدای صنعت و کوره آتش)، ونوس (الهه زیبایی)، ژنوس (خدای دروازه ها)، را به پانتئون خدایان رومی به ارمغان فرستادند. رومی ها نیز همان آداب و مراسمی را که در موفع پرستش این خدایان در یونان معمول بود، در روم به جا می آوردند. رسم کاهنی و غیبگویی را که در معبد دلفی (Delphi) در یونان متداول بود، به روم منتقل کردند و مجموعه پیشگویی های منتسب به کاهنه (Cumaean Sityl) را از یونان به روم آوردند و به لاتین ترجمه کردند و در معبد کاپی تولین قرار دادند. چند کاهن رامامور مراقبت و نگهداری مجموعه نمودند و در مواقع بروز حوادث بزرگ، به آن مجموعه مراجعه می کردند.

گسترش امپراطوری روم و توسعه تجارت، به ناچار تمدن روم را تحت تأثیر معتقدات مردمان مالک دورتر و مستعمرات رومی قرار داد و اندیشه های مذهبی آنان را در مذهب روم وارد کرد. چنانچه مذهب ما (Ma) و خدای باکوس (Bacchos) از آسیای صغیر، ایزیس و ایزیس تحت نام سراپیس (Serapis) از مصر، و میترا از ایران به روم مهاجرت کردند.

رومی‌ها در اثر معاشرت با یونانی‌ها و خواندن اساطیر یونانی، به حماسه‌سرایی علاقه مند شدند و بسیاری از اساطیر یونانی را، پس از رنگ آمیزی، به سبک و اسلوب رومی در آوردند و در تاریخ مذهبی روم وارد کردند. سرگذشت‌هایی برای ژوپی‌تر، ژونو و می‌تررا نوشتند، واسطوره رومولوس را درباره چگونگی بنیانگذاری روم بوجود آوردند.

رومولوس (Romulus) پسر سیلویا، دختر نومی‌تور (Numitor) پادشاه آلبا بود. آمولیوس (Amulius) که تاج و تخت نومی‌تور را غصب کرده بود، دستور داد تا رومولوس را با برادرش به دریا اندازند. ولی سیدی که دو طفل شیرخوار در آن بودند به کنار تپه پالاتین (Palatine) گسیر کرد. گرگ ماده‌ای که برای آب خوردن به کنار رودخانه آمده بود، از صدای گریه بچه‌ها متوجه سید شد و سید را از آب بیرون کشید و آن را کشان کشان به درون غار خود برد و بچه‌ها را شیر داد. چندی بعد تصادفاً چوپان نومی‌تور از آنجا گذشت. بچه‌ها را دید و آن‌ها را به خانه خود برد و بزرگ کرد و تعلیم داد. این دو برادر، کودکی و جوانی خود را با چوپان پدرشان گذراندند و وقتی بزرگ شدند، رومولوس را از تخت و تاجی که غصب کرده بود برکنار کردند. رومولوس سلطه خود را بر سرزمین پدری بزرگ برقرار نمود. دو برادر تصمیم به ایجاد شهری گرفتند. رومولوس میل داشت آن را بر فراز تپه پالاتین بنا کند، ولی برادرش، رموس (Remus)، تپه آون تین، در حدود سه یا چهار مایل پائین‌تر را ترجیح می‌داد. چون همراهان نظر رومولوس را پسندیدند و تپه پالاتین را برای بنیان‌گذاری شهر انتخاب نمودند، رموس به آن طرف کوه‌های آلپ رفت و شهر ریمس (Reims) را بنانهاد و رومولوس شهر روم را پایه‌گذاری کرد. چون در روم فقط مردان زندگی می‌کردند، از رومولوس تقاضای همسر کردند. رومولوس جشن مذهبی بزرگی برپا کرد و از سابین‌ها (Sabines) دعوت نمود تا با زنان و دختران خود در جشن شرکت کنند. در میانه جشن، رومی‌ها ناگهان بر مردان غیر مسلح سابین تاختند و زن‌ها و دخترها را گرفتند و بردند. بدین ترتیب، بین دو قبیله حالت جنگ اعلام شد. ولی با وساطت دختران سابین که به ازدواج رومی‌ها درآمد، این غائله خاتمه یافت و دو ایالت متحد شدند. رومولوس پس از ۲۷ سال سلطنت، با کالسکه طلایی پدرش، مارس، به آسمان‌ها صعود کرد.

از حدود یک قرن قبل از میلاد مسیح به بعد، مذهب دولتی در روم به خصوص در بین اشراف رو به انحطاط نهاده بود و مردم اعتقاد چندانی به مذهب و پرستش خدایان

نداشتند. امپراطوران روم، برای حفظ وحدت قومی و جلوگیری از هم گسیختگی روم، در صدد ابداع ایده نولوژی نوین و پیدایش کردن معبودی برای ستایش برآمدند، تا جانشین خدایان مذهبی که به صورت بحث های تفریحی درآمد بودند، بشود و رومی ها را زیر پرچم واحدی جمع آورد. به نظر امپراطوران، کسی لایق تر از خود امپراطور برای احراز مقام خدائی و جلب اعتقاد قلبی مردم روم نبود. اگوستوس برای پدرخوانده خود، ژولیوس سزار، معبدی برپا کرد و آن را (Divis Julius) نام گذاشت. سنای روم در سال ۴۴ قبل از میلاد، به موجب قانونی به ژولیوس سزار لقب خدائی داد. بعد از مرگ اگوستوس، او نیز در ردیف خدایان قرار گرفت و معبد و پرستشگاهی برای او ساخته شد. از آن تاریخ به بعد، تمام امپراطوران در ردیف خدایان درآمدند و نام آنان بعد از مرگ در کنار دیگر خدایان ثبت شد. تمام خدایان دولتی به استثنای خدایان سه گانه، ژوپی تر، جونو و مینروا، به تدریج مقام خدائی خود را به امپراطوران روم واگذار کردند و ژنی امپراطور در تمام مستملکات روم مورد تقدیس قرار گرفت. حتی، دو نفر از امپراطوران به نام های کالیگولا (Caligula) و دمی سیان (Domitian)، در زمان حیات خود ادعای خدائی کردند و مورد پرستش قرار گرفتند. نرون امپراطور دیوانه روم، خود را همردیف آپولو، خدای هنر و موسیقی، می دانست.

## میتراپرستی:

پرستش میترا شاید تنها آئینی باشد که در چهار مدنیت مختلف در نقاط دور از یکدیگر در دنیا معمول بوده است. در کتیبه ای که از دوران هیت ها (در حدود ۱۲۵۰ ق.م) در آسپای صغیر کشف گردیده، اورا بنام میدراشیل (Midrasbill) می نامند. پرستش میترا، در آئین زردتشتی و هندو دارای ریشه عمیق و تاریخی بوده و مربوط به زمانی است که اقوام آریائی در سرزمین و زادگاه مادری خود، قبل از مهاجرت به سوی ایران و هند، اقامت داشتند. پس از تماس رومی ها با ایرانیان، افکار مذهبی زرتشتیان به روم سرایت نمود و میترا پرستی مقام ارجمندی در بین رومی ها و تمام مستملکات روم، در اروپا و آسیا پیداکرد. آثار میترا پرستی در اشعار استاتیوس (Statius) که به سال ۹۶ قبل از میلاد در روم درگذشت، دیده می شود.

معبد میترا در اواسط قرن دوم میلادی در روم برپا شد و تا قرن پنجم میلادی هم چنان پرشکوه باقی بود. بقایای معابد متعدد دیگر میترا، در نقاط دور دست امپراطوری روم تا حدود ولز (Wales) در انگلیس، در اکتشافات باستان شناسی به دست آمده است. ولی مرکز اصلی آن در شهر روم بود و عده زیادی از رومی ها، فرماندهان ارتش و سربازان و تجار، از این آئین پیروی می کردند. معابد میترا، بسیار کوچک و به نحوی ساخته می شد که مشابه معابد اولیه، بشر در درون غارها باشد. از سقف منور این معابد، آسمان دیده می شد و در اطراف معابد، نیمکت هایی برای نشستن میترا پرستان می گذاشتند. مقابل در ورودی، نقش برجسته، میترا معمولاً بر روی سنگ گردی قرار داشت. موضوع نقش، تقریباً در تمام معابد یکسان و نشانگر میترا در

حال قربانی گاو بود که به وضوح تمام اعمال و حرکات اعضای بدن میترا را نشان می داد. زانوی چپ میترا، بر پشت گاو، و پای راست، بر روی سم راست گاو، قرار داشت. میترا با دست چپ، با تمام قدرت سرگاو را به بالا می کشید و با دست راست دشنه را در بدن حیوان فرو می کرد. سگی در حال جهیدن به طرف خونی که از گلوی گاو جاری بود، نقش می شد و عقربی به آلت رجولیت گاو آویزان بود.

جشن تولد میترا، در تمام امپراطوری روم، در روز ۲۵ دسامبر هر سال برپا می شد. چون معبد گنجایش ورود گاو قربانی رنناشت، مراسم قربانی در خارج و مقابل معبد صورت می گرفت.

بعدها قبل مسیحیت از طرف کنستانتین به عنوان مذهب رسمی امپراطوری روم، میتراپرستی نیز به تدریج از خاطره ها محو شد. ولی روز ۲۵ دسامبر، یعنی روز جشن تولد میترا، به عنوان روز تولد عیسی پذیرفته شد و هنوز نیز در کلیه کشورهای کاتولیک و پروتستان، این مراسم با تشریفات خاص رواج دارد. مراسم و عقاید دیگری از میتراپرستی که در آئین مسیح مشاهده می شود، عبارتند از:

عشاء ربانی و به کار بردن نان و شراب در مراسم نیایش. (۱)

تولد میترا از مادر باکره.

رستاخیز و داوری میترا در روز جزا.

روزیکشنبه، روز مهر، که هنوز در زبان آلمانی (Sonntag) و به انگلیسی

(Sunday) گفته می شود.

ناقوس، که در پرده برداری از مجسمه میترا نواخته می شد.

آب مقدس، در پرستشگاه میترا و کلیسا.

---

۱ - این مراسم از آئین زرتشت و میترائیسم به دین عیسی نفوذ کرده است. زرتشتیان نان را پس از تلاوت ادعیه می خوردند و آن را دراون (Dravon) می نامیدند و شراب مخصوصی به نام هوم به هنگام نیایش می نوشیدند.

کتاب دوم : دین در هندوستان، جنوب و شرق آسیا

بخش اول : دین در هندوستان

فصل اول : هندوئیسم

فصل دوم : جنیسم

فصل سوم : بودیسم

فصل چهارم : سیکهیزم

## فصل اول:

### هندوئیسم

هندوستان، زادگاه چهاردین ارادیان زنده عالم است:

۱- هندوئیسم که فاقد بنیانگذار است و پیدایش آن را بین سال های ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م حدس می زنند.

۲- بودیسم که بنیانگذار آن گوتوما، ملقب به بودا (به روشنائی رسیده) متولد ۵۶۰ ق. م بود.

۳- جنیسم، که ناناپوتنا، ملقب به جینا (فاتح) متولد سال ۵۹۹ ق. م آن را پایه گذاری کرد.

۴- سیکهیزم، که توسط نانک، ملقب به (معنم) متولد سال ۱۴۶۹ میلادی بنیانگذاری شد.

به استثنای آئین سیک، که اصول دین و تشریفات مذهبی خود را بیشتر از اسلام اقتباس نموده، در سه دین دیگر، درستکاری و تقوا، صداء فکر و اندیشه مذهبی است. جسم و مادیات زندگی در این دنیا، در مرحله، ثانی قرار می گیرند. آنچه مورد نظر است، عوالم مربوط به روح و زندگانی بعدی روح است.

به نظر پیروان جینا، عمل انسان مایه سعادت و یا سرچشمه، بدبختی های آتی روح می باشد. انسان حاصل اعمال خود را درو می کند. اعمال و رفتار انسان باید از آرایش های مادی مصون باشد، تا روح به مرحله صفا و طهارت برسد.

به عقیده بودا، بدبختی و ضلالت بشر زائیده آرزوهای پایان ناپذیر مادی اوست. بشر باید با ترك آرزوهای دنیائی خود، درعالم روحانیت عقلاتی وارد شود، تا روح او آسایش جاودان پینا کند.



اندیشه های مذهبی هندو در اطراف این مطلب دور می زند. که جسم انسان باعث ضلالت و گمراهی اوست. رستگاری انسان در رها نمودن مظاهر فریبنده و گمراه کننده دنیای مادی و عالم جسم است. باید به جهان روحانیت پناه برد تا با وصول به نیروانا یعنی حقیقت محض، سعادت جاوید یافت.

دین هندو (۱) متعلق به دورانی است که اقوام مختلف آریائی از قسمت های مرکزی آسیا به جنوب و غرب سرازیر شدند و معتقدات مذهبی خود را به ارضان همراه بردند. دسته ای از آریائیها از سلسله جبال هندوکش به طرف هندوستان مهاجرت کردند و به تدریج مردم بومی را به داخل جنگل ها راندند و خود مالک آن سرزمین شدند. رفته رفته از شبانی به زراعت و شهر نشینی روی آوردند. ولی از نظر مذهبی، به آداب و رسوم نیاکان خود باقی ماندند و قسمت کوچکی از معتقدات بومیان را نیز جذب مذهب خود کردند. رئیس هر قبیله از اقوام آریائی به نام راجه (Raja) نامیده می شد و این سمت به حکم وراثت از پدر به پسر منتقل می گردید. راجه ها، با داشتن خدم و حشم فراوان، بر سایر افراد قبیله ممتاز بودند و برای حفاظت و حراست خود و مایملک خود، سپاهیان و جنگجویانی فراهم آوردند. آنها بدین ترتیب پایه نظامی را که بعدها در اجتماع هندوستان به نام کاست (Caste) خوانده شد، طرح ریزی کردند. در ابتدا انجام مراسم مذهبی و تقدیم قربانی به خدایان به عهده، رئیس قبیله بود که در هوای آزاد، بر روی سبزه ها، در جوار رودخانه و کنار آتش فروزان، برگزار می شد. ولی به تدریج که بر تعداد افراد قبیله و برجاه و جلال راجه ها افزوده گردید، انجام تشریفات مذهبی، مراسم تقدیم قربانی و دعا به درگاه خدایان، به عهده طبقه دیگری از اجتماع به نام روحانیون واگذار شد و طبقات چهارگانه اجتماع یا کاست (Caste) تکمیل و در حدود ۵۰۰ ق. م شکل نهائی به خود گرفت:

۱ - طبقه امرا و فرماندهان: راجه ها (Rajanyas) ، که بعدها به نام کشاتریا (Kshatriyas)، خوانده شد.

---

۱ - این کلمه از اصطلاحی که ایرانی ها برای نامیدن مردم این سرزمین به کار می برند اخذ و منتشر شده است. خود هندوها این آئین را تعالیم ابدی (Sanatana Dhama) می نامند.

- ۲- طبقه روحانیون: برهن ها (Brahmins)  
 ۳- تجار و مالکان: وانی شیها (Vaishyas)  
 ۴- خدمتگذاران و چاکران: شودراها (Shudras)

سیاه پوستان برمنی و مردم غیرآریائی که به نام «پاریا» یعنی نالمجیب در مقابل «آریا» یعنی مجیب، خوانده می شدند، خارج از طبقات چهارگانه فوق و در ردیف حیوانات از قبیل سگ و خوک محسوب می گردیدند. علامت بارز این دسته از مردم، رنگ تیره چهره آنها بود. نجس ها (Untouchables) از اعصار قدیم مجبور به قبول مشاغل پست از قبیل مرده کشی، حملی، رفتگری و دباغی بودند و همه جا و همه وقت مورد اهانت قرار می گرفتند. لمس بدن آنان حرام بود. حتی در بعضی از نقاط هندوستان، مجبور بودند در موقع عبور از خیابان های شهر، حضور خود را با صدای بلند اعلام نمایند تا مردم طبقات بالا از آنان دوری گزینند. اگر از دور برهنی را می دیدند، می بایست فوراً خود را پنهان می کردند. اگر از دکانی چیزی می خریدند، دکاندار جنس را به دست آنان نمی داد، بلکه آن را در بیرون دکان بر زمین می نهاد تا خریدار بردارد و برود. مزاحجت با نجس ها حرام و آب خوردن از دست آنان ممنوع بود. تعداد این مردم نگون بخت، که گاندی آنها را هاریجان ها (Harijans) می نامید، در حدود ۵۰ میلیون نفر است.

هریک از طبقات، به نوبه خود، به ده ها طبقه، فرعی و اصناف جز، تقسیم می شود. برای افراد هر یک از این طبقات معاشرت و مزاحجت و اکل و شرب با افراد طبقه دیگر ممنوع است. در سه طبقه اول نظم اجتماعی هند، هرپسر بچه ای که به سن بلوغ می رسد، از نظر شعائر مذهبی، يك نخ سه لایه مقدس دریافت می کند که معرف طبقه اجتماعی او در جامعه است و هرگز نباید از بدن او جدا شود. برای طبقات بالای نظام، يك سیستم سخت گیاه خواری و اجتناب از مشروبات الکلی وجود دارد و اعضای این طبقات نباید آب از دست کسانی که از طبقات پائین تر هستند، بپذیرند. برای آن که از سایر طبقات شناخته شوند، افراد هر طبقه کلاه و عمامه مخصوصی به سر می گذارند. فرزندان هر طبقه مکلف به پیروی از حرفه پدر خود می باشند. در حال حاضر شماره اصناف این طبقات تا ۲۰۰۰ می رسد. لزوم وجود طبقات اجتماعی در نزد هندوها منکی بر این عقیده و استدلال است، که اشخاصی که در طبقات پائین اجتماع به دنیا آمده اند، به دلیل گناهایی است که در حیات قبلی خود مرتکب شده اند و از این رو

مستوجب مجازات می باشند و کسانی که در خانواده ای از طبقات بالای اجتماع زندگی می نمایند، به علت اعمال خوبی است که در زندگی پیشین خود انجام داده اند.

متأسفانه همین عقیده و استدلال غیرمنطقی و غیرعقلاتی مانع بزرگی در راه برقراری مساوات و اجرای عدالت اجتماعی در جامعه هند را فراهم آورده. گرچه در طی سال های اخیر، در نظام طبقاتی (Caste) هند تجدید نظرهای بزرگی به عمل آمده و بعضی جهات آن قانوناً منع گردیده است، ولی همین سنت ها هنوز پایه و اساس نظام هند را تشکیل می دهد و بسیاری از مسائل از قبیل ازدواج، هم کاسه شدن و معاشرت خانواده ها و نهمت الشعاع خود قرار داده است و طبقه چهارم اجتماع را به دلیل این که در انتظار تولد دیگری هستند، از معاشرت با طبقات بالا منع می کند.

برگزاری مراسم عبادی و تقدیم قربانی به خدایان، این فرصت را برای برهمن ها فراهم آورد تا برای خود امتیازات بسیاری قائل شوند. هرچه برداشته، تشریفات عبادی افزوده می شد، قدرت و امتیازات برهمن ها نیز افزایش می یافت و فاصله بین طبقات بیشتر می شد. دامنه نفوذ برهمن ها به تدریج به زمین و آسمان، عالم حاضر و دنیای غائب کشیده شد و عامه مردم معتقد شدند که برهمن ها در زمره مقدسانند و به رموز عالم غیب واقف می باشند. مانو، کتاب مقدس هندو، برهمن را هم رتبه خدا و تولد او را تجسم الوهیت در پیکر انسان می داند. برهمن ها در عامه مردم این باور را به وجود آوردند که چنانچه قربانی با رعایت مراسم لازم توسط برهمن ها انجام نگیرد، مقبول خدایان نخواهد بود و نظر خدایان را برای اجابت خواسته های مردم جلب نخواهد کرد. بدین طریق، دولت و مردم همه نهمت اختیار برهمن ها قرار گرفتند.

برهمن ها در هر فرصتی و مراسمی از قبیل تولد، بلوغ، ازدواج، جنگ، مرگ، بخشش گناهان و خواندن دعاء، مسالفی به نام دشکینا (Deshkina) دریافت می کردند. برهمن ها دخالت در امور سیاسی مملکت و جنگ را از حقوق مسلم خود می دانستند. این طرز تفکر خاص، که در حقیقت نوعی انسان خدائی و پرسنش فرد به عنوان تجلی الهی است، در خلال قرن ها که از عمر این آئین می گذرد، هنوز جایگاه خود را در بین هندوان حفظ کرده است و معتقدند که برهمنان، از دور تسلسل حیات و مرگ رستگار شده و عمر دوباره خواهند داشت و پس از وفات به نیروانا ملحق خواهند شد. هندوها آرزو می کنند که پس از فوت، روح آنان در چنین زن برهمنی و یازن شاهزاده ای حلول کند، تا در زندگی آتی از امتیازات خاص این طبقات بهره مند شوند.

و از زحمت توالدهای مکرر و مرگ دوباره رهایی یابند.

در دوران اولیه پیدایش وداها، برای پرستش خدایان معبد خاصی وجود نداشت و آریائی ها، بنا بر سنت قبیله ای، بر روی چمن و در هوای آزاد می نشستند. ولی باافزون شدن مناسک عبادی و تقدیم قربانی های فراوان، معابد بوجود آمدند. در بنایت امر، معابد باچوب ساخته می شد. چون چوب دوام زیادی نداشت، معابد دیگری، به سبک و با مصالحی که در دربار راجه ها به کار می رفت، بنا گردید. چون باور عمومی براین بود که خدایان در بلندی ها و کوهستان ها زندگی می کنند، درمعابد نیز علاوه بر دیوارها، مناره ها و گنبدهای بلندی برپاگردید و علامت الوهیت دروسط معبدگذاشته شد. قبل از آغاز تشریفات مربوط به نیایش، دعای خاصی به نام آگنی خوانده می شد و طلب بخشایش برای گناهان به عمل می آمد. شراب سومما (Soma) به نام خدایان بر زمین پاشیده می شد و مقداری از آن را نیز به حاضران می نوشاندند. برهمن، نماز و مناجات اصلی یعنی برهما (Brahma) را می خواند و هنگام تقدیم قربانی، نماز دیگری به نام ساماودا را زمزمه می کرد. مهمترین و برجسته ترین مراسم قربانی به نام اسوه مدها (Asvaha Medha) بود که در آن ۹۰۹ رأس حیوان را با مراسم خاص قربانی می کردند. هندوها معتقد بودند که هرکس این مراسم را به جای آورد به کلیه آرزوهای خود می رسد. برهمن ها برای انجام وظایف مذهبی و اجرای تشریفات که به عهده آنان واگذار شده بود، از جمله آموختن سرودهای مذهبی، کلاس های تعلیماتی به نام اودگارتی (Udgarti) تاسیس کردند. شاگردان و مربیان همین کلاس ها به تهیه، اوراد و ادعیه ساحری و تکمیل کتب و دادست زدند. به نسبتی که برداثره نفوذ برهمن ها اضافه می شد، کتاب برهسانا (۱) نیز فطور تر می گردید و هر روز صفحات جدیدی مشتمل بر سرودهای مذهبی تازه بر اوراق قدیم افزوده می شد. کتب مقدس هندوها عبارتند از :

۱ - ریگ ودا (Rigveda) [سرودهای دانش]. ریگ ودا مهمترین کتاب مذهبی هندوهاست و عقیده دارند که مطالب آن به عقلای قوم (Rishis) الهام شده است. به همین دلیل آن را تعلیمات ابدی (Sanatana Dhama) می نامند. ریگ ودا مشتمل بر ده جلد قطعات منظوم حمد و ثنا و شعار مذهبی است. هر جلد از ریگ ودا به نام

---

۱- برهسانا نام مجموعه ای بزرگ، حاوی ادعیه، آداب و تشریفات قربانیها، مناسک و عبادات است که در حدود قرن هفتم قبل از میلاد به تدریج تدوین و تکمیل گردیده است.

ماندالا (Mandala) نامیده می شود و مشتمل بر ۱۰۲۵ سرود است. ریگ ودا، ظاهراً در قرن هشتم قبل از میلاد بر روی کاغذ آمده و حاوی ادعیه بسیار زیبا در پرستش طبیعت و قدرت های طبیعی از قبیل خورشید، ماه، باد، باران، زمین و آسمان، هوا، آتش، غروب و طلوع آفتاب می باشد. نیازهای حاجتمندان بیشتر در رابطه با طول عمر، داشتن فرزندان پسر، ازدیاد گله و محصول کشاورزی، رهائی از مرگ، استیلا بردشمنان و رفاه کلی دنیوی است. تمام کتاب به نظم نوشته شده است. در ریگ ودا درباره آغاز خلقت می نویسد:

«در آغاز، نه هستی بود و نه نیستی. نه هوا بود و نه دریای آن آسمان. هیچ چیز از هیچ نوع، حرکتی نمی کرد و کسی نبود که چیزی را به حرکت درآورد. نه مرگ بود و نه زندگی. نه روشنی نه تاریکی. تنها یک چیز بود و دم می زد. اما دم از او بیکانه نبود. آری یکتا بود. از من مبرس که یکتا که هست؟ و چه کرد؟ و چگونه این جهان را بوجود آورد؟ اگر بگویم در او تمایلی پیداشد و روح و حرکت را بوجود آورد، او را با خود همانند کرده ام. کیست که بگوید جهان چگونه بوجود آمد؟ تنها یکتا می داند که جهان چگونه بوجود آمد. او که دریای آسمان بر این جهان حکمفرماست، این راز را می داند، یا که شاید او هم نمی داند.»

ریگ ودا، دو عالم جسمانی و عالم روحانی را از یکدیگر مشخص می نماید و قائل به دو عالم مجزای روح (Purusha) و ماده (Prakriti) می شود. عالم روح را بنیان نظم اجتماعی و طبقات مختلف می داند و می نویسد در بدن انسان، دهان معرف طبقه روحانی (Brahmins)، دستان به منزله طبقه فرمانروایان (Rajanyas)، کمر و پهلوها طبقه مالکان و تجار (Vaishyas)، و پاها، معرف طبقه خدمتگزاران (Shudras) هستند. (۱)

---

۱ - چون تنها مشاغل پست از قبیل روفتگری و خدمتگاری به طبقه پاتین اجتماع (Shudras) واگذار می شد، از این جهت در نوشتن ودا نیز از همین نظریه پیروی شده و پاها به نام طبقه خدمتگزار (شودرا) نامیده شده اند.

۲ - یاجورودا (Yajur Veda) مکمل ادعیه و اوراد ریگ ودا. در این کتاب درباره چگونگی پیدایش مخلوقات روی زمین می نویسد:

«او اثیر را به وجود آورد و از اثیر هوا پدید آمد. هوا تغییر شکل یافته روشنائی پدیدار شد. سپس هوا و روشنائی با هم حرارت را به وجود آوردند و از حرارت آب پیدا شد و آب مایهء ساختمان موجودات جاندار شد. بدین طریق که نخست نطفه، گیاهان را به وجود آورد و از گیاهان نطفهء زندگی به موجودات مهیب و شگرف منتقل شد که از مرداب ها و باتلاق ها سر درآوردند و در جهان پراکنده شدند. پس از آن نطفهء زندگی به ذویاتین و لاک پشت ها و بعد به جانوران دیگری که امروز هستند و سپس به آدمی انتقال یافت.»

۳ - ساماودا (Sama Veda)، حاوی سرودهای مذهبی که در مواقع تقدیم قربانی نرسم می شود.

۴ - آتاروا ودا (Atharva Veda)، مشتمل بر افسون ها و اوراد و کلماتی که به قصد سحر و جادو نوشته شده و تأثیر ابتدائی ترین مذاهب بومی در این کتاب به وضوح دیده می شود. نظر اغلب محققین بر این است که قسمت اعظم این کتاب در اثر اختلاط عقاید آریائی ها با مردم بومی سرزمین هند بوجود آمده است. این کتاب، در زمان های بعد از نگارش سه کتاب نخستین نوشته شده و حاوی شش هزار قطعه شعر می باشد که ۱۲۰۰ قطعه آن از ریگ ودا اخذ و بقیه درباره اعمال مربوط به ساحری و جادوگری تنظیم گردیده است.

خدایانی که در ریگ ودا طرف مخاطب می باشند، همان خدایان قدیم آریائی ها و مهم ترین آنها عبارتند از:

۱ - دایوس پاتر (D'yus pater)، خدای خدایان، که تمام اقوام آریائی او را می پرستیدند و به همراه اقوام مهاجر به سرزمین های جدید به ارمغان برده شد. در یونان زئوس پی تار (Zeus pitar) و در روم ژوپی تر (Jupiter) نام گرفت.

۲ - پری تی وی ماتار (Pritbivi Matar) خدای زمین.

۳ - میترا (Mithra) خدای مهر.

۴ - ایندرا (Indra) خدای طوفان و جنگ.

در منظومه ریگ ودا به کرات از خدای جنگ و طوفان نام برده شده. این خداه پشتیبان جنگجویان آریائی است. در سرودهای اولیه مربوط به آفرینش جهان، ایندرا

عامل خلقت معرفی می شود که هستی را از نیستی به وجود آورد. داستان های بیشماری درباره قدرت و اعمال معجزه آسای او گفته شده است. او با آذرخش خود اژدهائی که معبر آب را سد کرده بود، از بین برد و باغلبه برخوردارشید، سحرگاه را که در دم او اسیر بود، نجات داد. تصویر فیل عظیم الجثه ای را با پاهای گشاده و عمامه جواهرنشان شاهی بر سر، نقش نمود. نام ایندرا و همسرش ایندرا نی (Indrani) به کرات در سرودها برده می شود.

۵ - وایو (Vayu) ، خدای باد و حامل عطر و بوهای خوش.

۶ - رودرا (Rudra) ، این خدا دشمن آریائی ها محسوب می شد و جان و مال آنها را نابود می کرد. پرستندگان این خدا با خضوع و خشوع از او می خواستند تا به فرزندان آنها رحمت و بخشش عنایت فرماید.

۷ - سورییا (Suriya) ، الهه پرتو آفتاب -

۸ - ساویتا (Savita) ، خدای شعاع آفتاب.

۹ - شیوا (Shiva) ، خدای مرگ و خدای نجات، رویاننده گیاهان و نباتات. این خدا بعدها در نزد هندوها مقام بزرگی یافت و امروزه در بین سه خدای مورد پرستش (Trimurti)، مقام اول را به خود اختصاص داده است.

۱۰ - ویشنو (Vishnu) ، خدای آفتاب، که با قدم های بلند سراسر کره زمین را در سه گام می پیماید و زمین را از شر ظلمت شب نجات می دهد. این خدا حامی انسانیت است و در مواقع خطر به کمک آنان می شتابد و یکی از سه خدای تثلیث هندو است.

۱۱ - اوشاس (Ushas) ، الهه سپیده دم، دوشیزه ای جوان با لباس های سفید که بر عرابه ای از طلای ناب سوار است و اسبان خالدار به یک چشم بهمزدن او را به مسافت های دور می برند.

۱۲ - ماروتس (Maruts) ، ارواح کوچک طوفانی که به سرعت باد حرکت می کنند.

۱۳ - یاما (Yama) ، اولین انسانی که در روی کره زمین به وجود آمد. او پس از مرگ خدای مردگان شد و برعالم اصوات حکومت می کند. هندوها در مواقع سوزاندن اجساد مردگان، برای یاما سرود می خوانند.

۱۴ - وارونا (Varouna) ، خدای خدایان، خدای گنبد آسمان که تمام قوا و نیروهای طبیعت در هرمکان و در هر زمان در اختیار اوست. او جهان را از فتنای ابدی

حفظ می کند. هم اوست که درباره هرکس قضاوت می نماید. نگهبانان او در همه جا مراقب اعمال نیک و بد هرکس می باشند. برای طلب آموزش و بخشایش گناهان، باید به درگاه او استغاثه و دعا کرد. به عقیده هندوها، وارونا با همکاری مینرا، گیتی را اداره می نماید. گردش جهان، پیدایش شب و روز، رشد اطفال و پیرشدن جوانان، همه در اثر نظم مخصوصی به نام های (Rita) و دهاما (Dhama) است که وارونا درعالم برقرار نموده است.

وارونا، یکی از خدایان قدیم آریائی هاست که به هندوستان به ارمغان برده شده است. خدای خدایان و برپاکنده آسمان و زمین، توسط دسته دیگری از اقوام آریائی به یونان نیز مهاجرت کرد و در آنجا اورانوس (Uranus) نام گرفت.

۱۵ - آگنی (Agni)، خدای آتش، نور و خرد، و طرد کننده ارواح شریر، پاک کننده، ناپاکی ها و ارتباط دهنده آسمان و زمین، حیات بخش همه موجودات و تولید کننده مجدد آنها. آنچه برهمنان بر آتش بخور می دهند و یا قربانی می کنند، به امید آن است که شاید آگنی، خدایان را به آن محل هدایت کند.

«باشد که آگنی که مورد ستایش پیشگویان قدیم و جدید است، خدایان را به این محل هدایت کند.»

#### اوپانیشادها (Upanishads) «نزدیک بنشین»

«در قلب این جهان محسوس، در غام تفسیراتی که در آن حاصل می شود، خدای لایتغیر جا دارد. بر تفسیرات ظاهری غالب آی. از آنچه برای دیگران ثروت تلقی می شود، کناره بگیر و از لذت درون بهره ببر» اولین بیت اوپانیشاد

«هیچ زمانی نبوده است که من وجود نمی داشتم. نه تو و نه غم پادشاهان. و در آینده نیز زمانی نخواهد بود که ما وجود نداشته باشیم. همانگونه که روح از بدن نوزاد به بدن جوان و سپس به بدن پیرمردی منتقل می گردد، در زمان مرگ نیز همین روح به بدن شخص دیگر منتقل می شود. انسان عاقل از این تغییر متحیر نمی گردد»

#### اوپانیشاد ۱۳. ۲. ۲۰

در طی سال های ۳۰۰ ق.م تا ۳۰۰ م، اندیشه های تازه ای در درون هندوئیسم به جوش آمد. گرچه عقاید جنیسم و بودیسم در پیدایش این افکار و شکل گرفتن هندوئیسم جدید بی تأثیر نبوده اند، ولی جوشش اساسی در درون خود پیروان ودیک



آغاز و دروس نیمه سحرآمیزی که توسط معلمین وارث وداها، داده می شد، پایه هندوتیسم جدید را استوار کرد. این تعلیمات به نام اوپانیشادها شناخته می شوند. این معلمین، درگیر دفاع از خدایان و یا مراسم قربانی ها نبودند. آنان ضمن تلاش برای یافتن راهی به سوی حقیقت، درصدد کشف طبیعت انسانی برآمدند و به این نتیجه رسیدند، که آنچه ماهیت وجود و جوهر هر شخص (Atman) را تشکیل می دهد، هیچ چیز جز آن حقیقتی که جهان هستی را احاطه کرده است، نیست. راه رستگاری را باید بیشتر از شناسائی روحی و داخلی خود شخص آغاز کرد. اوپانیشادها، مانند تمام کتب روحانی هندو، هر یک به یکی از چهار مجموعه وداها وابسته هستند. این کتب درحقیقت سلسله مقالاتی هستند که طی ششصد سال به زبان سانسکریت به نثر نوشته شده اند. در این کتب، طبقات ممتاز هندو به بحث و گفتگو می نشینند و یکی از بزرگترین اندیشه ها و تفکرات مذهبی بشر را بوجود می آورند. برهما، که در کتاب مقدس ودا به معنای نیایش و یا دانش مقدس به کار برده شده، در اوپانیشادها برای مشخص نمودن ذات متعال مورد استفاده قرار می گیرد. در این کتاب، تمام اشیاء و پدیده ها به عنوان تجلیات یک قدرت واحد که در قلب عالم می نهد، ظاهر می شوند. برهما، به عنوان وجود مطلق، نامحدود، ازلی و ابدی، حاضر مطلق، غیرقابل توصیف، نه مذکر و نه مؤنث، جوهر روح هستی، روحی که تمام افراد بشر خواهان پیوستن به آن هستند، معرفی می گردد. به گفته اوپانیشادها رستگاری شخص در رهائی آرام و دارستگی از قید تمام تغییرات، حتی تناسخ و کارما، و جذب کامل در وجود برهماست.

اوپانیشادها در پایان بحث به این نتیجه می رسند که :

« در آغاز عالم فقط برهما بود. روح و ذاتی که با قوه عقل و تصور قابل ادراک نیست، تمام اشیاء اعم از مادی و معنوی، حیوانی و نباتی و یا ارواح همه و همه، غرق در بای وحدتند و پایان آنها، ذات قائم با لذات و لایتناهی است و آن حق است، اوفنا ناپذیر است، جاوید است، همه جا حاضر و نگهبان عالم است. او فرمانروای جهان هستی است. او روح فضا و کیهان را تشکیل می دهد. وقتی دنیا از بین رفت، او باقی می ماند. برهما، در تمام عالم خارج موجود است. آنچه ما به وسیله حواس خود درمی یابیم، عین وجود اوست. بنا بر فلسفه اوپانیشادها، روح آدمی و روح کیهانی، ناشی از شینی واحدند و یا به زبان اوپانیشادها، تو او هستی (Tal vam asi). هیچ جدائی بین روح فردی و روح کیهانی و برهما، وجود ندارد. همه چیز جلوه ای از اوست.

امروزه هرکتاب مذهبی هندوستان، داستان سوتاکتو (Svetaketu) را از اوبانیشادها نقل می کند. پدر سوتاکتو از او خواست تا يك انجیر را به دو نیم و هر نیمه را به همین ترتیب به نیمه های دیگر تقسیم کند. سوناکتو، آنقدر پاره های انجیر را به دو نیم کرد که دیگر چیزی دیده نمی شد. پدرش به او گفت که همه چیز از هیچ به وجود می آید. در دل يك ذره بسیار كوچك غیرقابل تقسیم، قدرت عظیمی نهفته است که پایه و مایه جهان هستی است. ایمان داشته باش ای سوتاکتو، تو آنی، تو تجلی مجموعه «من» ها درکمال حقیقت هستی. همانگونه که نمك از محلول آب و نمك، جدا کردنی نیست، روح واحد نیز به همین نحو در تمام موجودات نفوذ کرده و وجود دارد. بدان که حقیقتی که در وجود شخص موجود است، همان حقیقت محض (برهما) است. «آن کس که این جهان را آفریده همین جهانست. خالق و مخلوق یکی است. این حقیقت را بدان که تو خدا هستی، برای اینکه نمی توانی جز آفریننده چیز دیگری باشی. چون بیرون از وجود آفریننده، هیچ جای دیگری وجود ندارد که تو بتوانی در آن محل زیست کنی»

شریعت و دهاها با پیدایش اوبانیشادها به پایان می رسد. از این پس بحث در اطراف شخصیت «من (Atman)» و پذیرش این مطلب است که در جهان تنها يك حقیقت وجود دارد و تمام اجسام و انبیا، تجسم آن روح واحدند. این فلسفه که به نام مونیزم (Monism) خوانده می شود، پایه فلسفی آئین جدید هندو را تشکیل می دهد. برای آنکه انسان به مرحله تکامل برسد و به نیروانا ملحق گردد و سعادت جذبه با روح کیهانی (Param atman) پارام اتن، را پیدا کند، باید روح به طهارت و صفای کامل نائل شود. خطای انسان در «من» بودن اوست. انسان برای خود نفسی جدا از وحدت مطلق قائل می شود. مادام که بشر در جهل و نادانی «من» غوطه ور و دوتیت و جدائی بین «من» و روح کیهانی قائل است، در دور تسلسل مرگ و زندگی باقی خواهد ماند و هنگامی از این رنج و تعب خلاصی خواهد یافت که از جهل و ضلالت «من»، بیرون آید و نفس خود را با روح کیهانی منطبق سازد. در تعیین روش و اصول این نحوه تفکر، اختلاف نظرهای بسیاری بوجود آمد. تفاسیر و کلمات قصار (Sutras) بسیاری نوشته شد. چون غالب نوشته ها از شدت اختصار قابل فهم نبودند، تفسیرهای دیگری به روی کاغذ آمد. مجموعه وچکیده این تعلیقات، در قرن ششم میلادی جمع آوری و کتابی به نام (Brahma sutra) منتشر گردید، که بعدها نام و دانشا سوترا (Vedanta sutra) به خود گرفت. بزرگترین مفسرین و دانشا سه نفر به اسامی شانکارا (Shankara) ۷۷۸ -

۸۲۰ میلادی، رامانوجا (Ramanuja) متوفی به سال ۱۱۳۷ میلادی و مادهاوا (Madhava) ۱۱۹۷ - ۱۲۶۷ میلادی، بودند که در بین آنها شانکارا از همه نامی تر است. این شخص در حقیقت موجد و زنده کننده مجدد هندوئیسم در برابر جنیسم و بودیسم بود و سرودهای مختلف روحانی در پرستش شیوا نوشته است. او پاره ای از عقاید مذهبی خود درباره غیر حقیقی بودن صورظاهری اجسام را از بودیسم به عاریت گرفت و در فلسفه خود وارد کرد. او برای حقیقت، دو مرحله فرض می نماید. در مرحله ابتدائی و پائین که شامل قسمت اعظم مظاهر زندگی می گردد، تمام اشیاء را موقتی و در حال انتقال می داند

در نظر شانکارا، صور ظاهری اجسام، جز خطای باصره (Maya) چیز دیگری نیست. حتی اعتقاد بر این که هر يك از ما انسان های جدا از یکدیگر هستیم نیز، اشتباه محض است. حقیقت اینست که در دنیا تنها يك چیز وجود دارد که نه تنها «من» (Atman)، بلکه هر چه در جهان هستی وجود دارد، جزئی از آن جسم واحد است. در همین دوران ششصدسال از ۳۰۰ ق.م تا ۳۰۰ میلادی، اصول بهاگتی (Bhakti) (سرپرستی به خدای خاص)، به عنوان مذهب عامه مردم، وارد هندوئیسم شد و بدین ترتیب ریشه و بنیاد هندوئیسم دیرین، بدون حشو و زوائد بعدی، مورد تأیید قرار گرفت. خدایان و دهاها، جای خود را به خدایان آریائی واگذار کردند و یا در وجود آنان حل شدند. چنانچه رودرا، خدای قادر و دیک، با شیوا، خدای رقاصان که مجسمه های او در آثار دوران قدیم آریائی ها در اکتشافات باستانی دره هند پیدا شده، یکی شدند. مسئله اخلاص به خدای خاص (Bhakti) و فوائد روحانی یوگا، در کتابی به نام بهاگواد گیتا (Bhagavad gita)، (سرود الهی) مشروحاً مورد بحث قرار گرفت. این کتاب که به صورت اشعار حماسی تنظیم گردیده، یکی از مشهورترین کتب مذهبی هندوها و در نظر بسیاری، به منزله تورات آنان محسوب می شود. درباره آن بیش از هر کتاب دیگر این آیین شرح و تفسیر نوشته شده است. بر طبق اصول بهاگتی، سرپرستی و اخلاص به خدائی خاص وظیفه هر شخص است. زیرا وصول به رستگاری (Moksha) (۱) تنها به

---

۱ - مکشا (Moksha) = آزادی از دور تسلسل حیات و مرگ و آن وقتی به دست می آید که در اثر تقوی، دانش و عشق به خدا تمام سنگینی و وزن کارما که علت و سبب تولدها و مرگ های مکرر است، از بین برود.

وسيلهء خدايان مبسر است. در اين جا مطلب كلاً روشن نيست كه آيا تنها ارادهء خداوندى موجب رستگارى است و با اين كه كوشش انسان براى وصول به اين مرحله نيز ضرورى مى باشد. براى جواب كوتى به اين سؤال، دو فرضيه به وجود آمده است. يكى رابطهء گريه با نوزادان خود و ديگرى بچه ميمون و مادر او. در مورد اول، نوزادان گريه در انتقال از محلى به محل ديگر و دور شدن از محل خطر، متكى به اراده و مهر مادر هستند كه آن ها را با دهان و دندان به محل امنى منتقل مى نمايد. در مورد دوم، برعكس اين بچه ميمون است كه به محض احساس خطر با چنگ هاى خود محكم به بدن مادرمى چسبند و مادر او را به محل امن منتقل مى كند. غالب مبلغين و معلمين هندو، تفسير دوم را مى پذيرند و معتقدند كه بشر بايد با اراده كامل و از روى خلوص نيت به خداى مورد پرستش سرسپرده باشد، تا خدا نيز موجبات رستگارى او را فراهم آورد.

دوران ششصدساله رامى توان عصر دامتانسراى و افسانه پردازى نيز ناميد. آنچه از اسطوره ها بر سر زبان ها بوده و بهترين باورهاي هندی را تشكيل مى داده، در اين فاصلهء زمانى بر روى كاغذ آمد. گرچه در بعضى از اين داستان ها اشارات صحيح تاريخى نيز ديده مى شود، وى موضوع اصلى آن ها جدال دائمى بين خوب و بد، و نظم و هرج و مرج در زندگى بشر است، و اطمينان به اين مطلب كه سرانجام غلبه با خويى و نظم است، و در منجلاى شك و ترديد، هميشه راهى براى نجات وجود دارد. پايهء فرضيهء دو داستان رامايانا (Ramayana) و مهاب هارانا (Mehabharata) متكى بر اين تصور است كه تاريخ به دو دورهء خوب و بد تقسيم مى شود. در آغاز عدالت و نيكوكارى، نظم و ترتيب (Dharma) بر دنيا اثر گذاشتند. ولى در طى چهار دوره، صهارها فاسد شدند و خدايان نصيب گرفتند جهان را نابود كنند و دوباره بسازند.

كانون فكري داستان هاى هندو را اين عقبيده عمومى تشكيل مى دهد كه خدايان براى نجات بشر، در هر دوره اى به صورت انسان متحلى مى گردند. داستان رامايانا، كه حاوى ۲۴۰۰۰ بيت است، مربوط به دوران دوم جهان و زمانى است كه هنوز نظم و ترتيب دست نخورده باقى بود. اين داستان، حكايى دسيه بازي ها و دوز و كلك چينى هاست. رامبا با سيتا (Sita) عقد ازدواج مى بندد. ولى راوانا (Ravana) پادشاه سيلان، با مكر و حيله، زوجه رامبا را از چنگ او بدمى كند و با خود به

جزیره سیلان می برد و پنهان می نماید. رامایا، افسرده و غمگین، از هانومان، خدای میمون ها، مدد می خواهد. میمون ها همه با هم پلی بین هندوستان و جزیره سیلان برپا می کنند. رامایا و هانومان از پل می گذرند. هانومان با بالا رفتن از درختان بلند مخفیگاه سیتارا کشف می کند. جنگ سختی بین رامایا و راوانا درمی گیرد. راوانا در جنگ کشته می شود و سیتالجات می یابد و پس از آن که به وسیله آتش در معرض امتحان قرار می گیرد و عصمت او ثابت می شود، به شوهر خود ملحق می گردد. رامایا، در این داستان مظهر صداقت و راستی و یکی از تجلیات (Avatars) دهگانه ویشنو، در هیئت انسان است. داستان رامایانه تنها از کودکی به اطفال آموزش داده می شود، بلکه نام رامایا، پایه زندگی روزمره هندوها را نیز تشکیل می دهد. در آغاز هر کاری، از او استمداد می طلبند و در پایان کار و توفیق در انجام آن، از او سپاسگزاری می کنند.

افسانه ماهابهاراتا (Mahabharata)، مشتمل بر ۹۰۰۰ بیت، و حکایت جنگ خانگی است که در اواخر دوره سوم اتفاق افتاده و تا دوره چهارم، یعنی نادره، از هم پاشیدگی ها و نادرستی ها، به درازا می کشد. در این داستان، دو دسته از پسر عمو ها به دعوی سلطنت برمی خیزند. پس از جنگ طولانی، پنج برادران پاندورا (Pandora) بر سایر مدعیان سلطنت غلبه می کنند. عکس العمل برادران پاندورا در طول مدت جنگ، پایه و اساس موضوع داستان است. یودهیشت هیرا (Yudhisht Hira) برادر بزرگتر، عقیده دارد که جنگ بیهوده است و در صدد برمی آید که از آن کناره بگیرد. اخذ تصمیم به برادر سوم، آرجونا، که سردار بزرگی است، واگذار می شود. آرجونا با نظر برادر بزرگتر موافق است و نمی خواهد با اقوام و خویشان خود به نبرد ادامه دهد. داستان در فصل مربوط به «سرود الهی»، به اوج حماسی خود می رسد. آرجونا با کریشنا (Krishna) ازابه ران خود، که در حقیقت هشتمین تجلی ویشنو است، به بحث و گفتگو می نشیند و این مکالمات سرود الهی را به وجود می آورد:

«من برهما هستم، همان خدای واحد ازلی. قربانی منم، دعا و نماز منم، نیاز مردگان منم، این جهان بی پایان منم. پدر، مادر، اجداد، نگهبان و منتهای معرفت منم. کتاب های ریگ ودا، ساماودا، یاجورودا، طریقه و راه، مری و خداوندگار، قاضی، شاهد، صومعه، پناهگاه، دوست و دشمن، سرچشمه حیات و دریای زندگی،

هرچه می آید و هرچه می رود، بذر و برزگر، فصول بی حد و شمار و حصاد، همه منم. مرگ منم، زندگانی منم، حیات در این جهان که می بینی و حیات در آن جهان که نمی بینی، همه منم و بس. ای شاهزاده خود را به من ده، مرا پرستش کن و مرا خدمت نما، به عشق و ایمان دست دوستی به من بده، تا من تو را از قید گناهان و خطاهای تو آزاد سازم. یقین کن، هرکس که به من ایمان آورد هلاک نخواهد شد. دل و خیال خود را با من متعهد ساز و در من ثابت بمان و مرا پرستش کن. در برابر من به سجده در آی و مرا منتهای سعادت و شادی خود بدان، تا روح سرگردان تو در دامن من آرامش یابد. تنها سرسپردگان می تواند مرا ببینند و بشناسند و به سوی من آیند.

برای متقاعد ساختن شاهزاده به ادامه جنگ، کریشنا به او می گوید که انجام فرائض صنفی بر هر عمل دیگری تقدم دارد. موقعیت اجتماعی ما مستلزم انجام وظائفی است. خودداری از انجام وظیفه راه رستگاری نیست. عمل، مهم تر از بی حرکتی است. نتایج و عواقب انجام وظیفه صنفی هرچه باشد، باید به تکلیف عمل نمود و نباید پاداشی انتظار داشت. اگر انجام وظیفه با روح اخلاص همراه باشد، گناه نیست. کار، دانش و اخلاص، طرق مختلف وصول به رستگاری هستند.

از جمله داستان های دیگری که در اطراف تپلی ویشنو به صورت انسانی بر سر زبان هاست، داستان بهاگواناپورانا (Bhagavata purana) است. در این داستان، ویشنو به صورت شاهزاده قبیله یاداواس (Yadavas) در می آید. در اطراف تولد و کودکی اردستان های محیرالعقول بسیاری گفته می شود و از فرط سرسپردگی، گاهی به طفل تپلی پر حرارتی تشبیه می شود. شاهزاده، در جوانی از پسر عموی شریر و بزهکار خود، کاسما (Kasma)، می گریزد و باگاوچرانان وریندابان (Vrindaban) به سر می برد. افسانه از مهارت او در نواختن فلوت، قدرت او در مفتون و گمراه کردن زنان و دختران گاوچرانان و دن زون بازی های او حکایت ها نقل می کند، و در پی اثبات این مطلب است که شاهزاده (پاویشنو) به منزله پدر، برادر بزرگتر، دوست نزدیک و در عین حال شوهر و دلباخته، پرستش کنندگان خویش است.

جواب این سؤال که چرا ویشنو در لباس گاوچرانان مجسم می گردد و چرا گاو در نظر هندوان مقدس است را باید در عقاید مذهبی آریانی ها، در زمانی که هنوز در سرزمین مادری خود زندگی می کردند و گاو را تجسمی از الهه زمین و نمونه ای از اعضای الهی به بشر می دانستند، جستجو کرد. این اندیشه، مذهبی دیرین به توارث به

هندوهای امروزی منتقل شده و اثرات آن در زندگی روزمره آنان به خوبی مشاهده می شود. غذا دادن به گاو، در نظر هندوها، نوعی پرستش و حتی شاش گاو مقدس و قابل استفاده است و برای تظهير کسانی که به غیر عمد از قوانین نظام طبقاتی تجاوز نموده اند، به کار می رود. گرچه بعضی از هندوها گوشت خوارند ولی اکثریت هندوان براساس همین عقیده مذهبی کهن و احترام به گاو، به گیاهخواری روی آورده اند.

افسانه های دیگری نیز درباره تجلی ویشنو (Avatars) به صورت لاک پشت، گراز و ماهی، برای نجات انسان، در هندوستان بر سر زبان هاست. هندوها معتقدند که ویشنو برای آخرین بار در هیئت گوتوما، بنیانگذار بودیسم، به زمین آمد و در آینده نیز برای آخرین بار به هیئت کالکی ظاهر خواهد شد. آن وقت آخرین مرحله دور زمان است که ویشنو سوار براسب سفید، با شمشیری از آتش، برای نجات عالم اقدام خواهد نمود و دنیا به پایان می رسد.

درائتروویج فلسفه اوپانیشادها، عقاید مذهبی جدیدی درباره تناسخ (Samsara) و بازگشت روح به زندگی مجدد، در آئین هندو پیدا شد. به موجب این باورها، به جز روح کسانی که در اثر صفا و طهارت کامل پس از وفات به نیروانامی پیوندند، ویا روح کسانی که در اثر کثرت شرارت و بدی اعمال در اسفل السافلین برای همیشه معلق می مانند، ارواح بقیه مردم دوران تجدید حیات را طی می کنند و پس از فوت شخص، در بدن نوزاد دیگری حلول می نمایند. این تجدید حیات روح آنقدر ادامه پیدا می کند تا روح در اثر اعمال نیک شخص و صفای کامل، به نیروانا ملحق گردد. یا در اثر شرارت ها و اعمال بد انسان در زندگی، به اسفل السافلین برود.

به دنباله، پیدایش فلسفه تناسخ، فلسفه دیگری به نام کارما (Karma) (۱) در آئین هندو به ظهور رسید. براساس فلسفه کارما، نوع حیات آینده هر روح براساس اعمال و رفتاری که شخص متوفی و صاحب اصلی روح در زندگی گذشته خود انجام داده، تعیین می گردد. به این معنا که اگر شخص متوفی در زندگی گذشته خود دارای اعمال نیک و رفتار پسندیده ای بوده و قوانین مانو و نظام طبقاتی را تماماً رعایت کرده باشد، روح او احتمالاً در جنین زن برهمنی و یا زن شاهزاده ای حلول خواهد نمود و پس

---

۱ - کارما در لغت به معنی کار و عمل است ولی در فلسفه مذهبی هندو از آن در معنای «نتیجه» عمل، استفاده می شود.

از مرگ برهمن و یا شاهزاد، از دور تسلسل حیات و مرگ رهائی خواهد یافت و به نیروانا ملحق خواهد شد. اگر در زندگی گذشته بدکردار و شریر بوده، روح او ممکن است در جنین زن مرده شوتی، ماده حیوانی، کرمی و یا علفی وارد شود. در آیین هندو قانون کارما، مانند سایر قوانین طبیعت، عام و ثابت است. برای اعمال شخص، هیچگونه قضاوت و داوری بعدی وجود ندارد. توبه و شفاعت از طرف فرد گناهکار و یا عفو و بخشش از طرف خدایان، بی معناست. هر آدمی محصول کشته خود را درو می کند و مجموع اعمال و افعال او، در حیات بعدی او و شکل و هیئتی که باید به آن شکل و هیئت به زندگی مجدد باز گردد، مؤثر است و بس. تردید در باره کارآئی کارما، زشت ترین صورت کفر است.

اعتقاد به تناسخ ارواح و قانون کارما توام با سیستم اجتماعی طبقاتی (Caste). نوعی زندگی عرفانی و ترك لذات جسمانی، دوری جستن از فعالیت های مادی را در بین هندوها به وجود آورد. پیروان این مسلک، وصول به سر منزل رستگاری روحانی و پیوند با نیروانا را در ترك علائق دنیائی و جسمی پذیرفتند. استغراق و محو در روح کل، نزد هندوها اهمیت بسیاری یافت. بری وصول به این مرحله از رستگاری (Moksha) تفکر و تعقل و ترك لذات جسمانی را کافی ندانستند و برای از بین بردن اراده فردی و فنای محض در کل مطلق، مکتب دیگری به نام بوگا به وجود آمد. این مکتب توسط فیلسوف دیگری از پیروان مکتب شانکهایا، به نام پاتان جلی (Patanjali)، پایه گذاری شد. پیروان این مکتب معتقدند که بر اثر تحمل ریاضت های شاق، بدن باید محدودیت هائی را تحمل نماید و قسمتی از اعمال بدنی، حتی تنفس، نیز تعطیل گردد، تا جرکی صاحب قوای معجزه آساشوده و از مرز زمان و مکان و از دور تسلسل حیات و مرگ بگذرد و لجات یابد. پاتان جلی فلسفه خود را در کتابی به نام راگایوگا (Ragayoga) تدوین و منتشر کرد. او اعمال و رفتار شاقی را برای تزکیه نفس پیشنهاد می نماید که ضبط نفس، تمرکز تمام قوای دماغی با تکرار کلمه مرموزاوم (A-U-M)، جزء کوچکی از آنهاست.

آنچه امروزه به نام دین درین هندوان رواج داد، ترکیبی است از همه گونه باورهای درهم آمیخته و اوهام و خرافات گوناگون، اعتقاد به ارواح خیر و شر، بت پرستی، حیوان پرستی، طبیعت پرستی و غیره. هندوئیسم، اعتقادات مختلف و گاه ضد نقیض را در بر می گیرد:



- ۱ - اکثریت مردم به وجود خدا معتقدند و عده ای دیگر، منکر وجود خدا هستند.
- ۲ - عده ای از هندوان عقیده دارند که احترام به حیات سایر جانداران ایجاب می کند که انسان گیاهخوار باشد. دسته ای دیگر، حیوانات را در مقابل معبد قربانی می کند و با شادمانی در ضیافت گوشت بریان سهم می شوند.
- ۳ - عده ای شیوارابه خدائی می پذیرند، دسته دیگری پرستش ویشنومشغولند. تعدادی دیگر کریشنا و پارامارادامی دانند و در مقابل الهه های دپگرزانو می زنند.
- ۴ - در غالب قرا - حتی ساکنین يك قریه، در پرستش خدای واحد بایکدیگر هم عقیده نیستند و از همین رو هم آهنگی و الحاد بین مردم بسیاری از قصبات کسرت دیده می شود.
- ۵ - يك هندو، ممکن است يك و با تعداد بسیاری از خدایان را ستایش کند.
- ۶ - يك هندو، ممکن است به يك خدا اعتقاد داشته باشد و در عین حال در برابر خدایان دیگر، به عنوان جلوه ای از همان خدای مورد اعتقاد خود، زانو بزند.
- ۷ - او ممکن است تجلی خدای مورد اعتقاد خود را در وجودی قابل لمس و با فاقد شخصیت بپذیرد.

در حقیقت هندوئیسم را می توان اتحادیه ای از آئین های مختلف و عادات و سنن دیرین و با الهیاتی از اندیشه ها و افکار مختلف مذهبی تلقی کرد که در آن هیچ گونه هم آهنگی و یا برخوردی دیده نمی شود و اعضای ارکستر هر يك نوای مخصوصی با آلت موسیقی مخصوص خود می نوازند و مناظره در کار یکدیگر را نیز جائز و روا نمی دانند. هندوئیسم را بهتر است آئین و روش زندگی نامید تا نوعی اندیشه مذهبی. نظریه ای که تقریباً در بین تمام هندوها مورد قبول است و به آن عقیده دارند، مسئله تناسخ ارواح (Samsara) و توألهای مکرر و مردن های متوالی است که همانطور که گفته شد، خود بوجود آورنده فلسفه دیگری به نام کارما (Karma) شده است. هدف هر هندو در زندگی وصول به رستگاری (Moksha)، رهائی از ناخواسته های زندگی، از قبیل نگرانی ها، فساد و بیدی ها، و در درجه اول از دورتسلل حیات و مرگ و دستیابی به آرامش و امنیت، زندگی جاوید بدون بازگشت به حیات دیگر، و بالاخره الحاق به نیروانا است. فلسفه مربوط به رستگاری شخص، در بدو پیدایش هندوئیسم وجود نداشته و این فکر همزمان با پیدایش فلسفه تناسخ، در آئین هندو پیدایش و رکن اساسی و هدف مذهبی را تشکیل داد. عشق به رستگاری و آزادی تنهابه عوامل روحی وابستگی

دارد و در زندگی سیاسی شخص به هیچ وجه اثری نمی گذارد. دستورات اوپانیشادها تنها ناظر به آزادی از قید جهالت مذهبی است. وقتی که شخص به حقیقت امر پی برد و ناپایداریها و خطاهای باصره و اشتباهات را به دور انداخت، به اصول دانستن (Jnana magra) که به رستگاری (Moksha) منتهی می گردد، دست خواهد یافت. دانش از راه تفکر و در خود فرو رفتن همراه با عملیات یوگا و ریاضت و تکرار کلمه سحر آمیز « اوم » که معرف ذات بی منتهاست، به دست می آید. بنابه فلسفه اوپانیشادها، برای آن که انسان به مرحله تکامل برسد و لیاقت الحاق به نیروانا و سعادت جذب در روح کیهانی را پیدا کند، باید روح به طهارت و صفای کامل نائل شود و نفس خود را با روح کیهانی منطبق سازد. و این امر مستلزم يك سلسله مقدمات فکری و مبادی عقلانی است تا آن که نفس انسانی به درجه کمال برسد و کارمازمیان برداشته شود. باید از هنگام تولد تا زمان وفات، با اعمال صالحه خود به جدی مستحق اجر و پاداش گردد، که پس از وفات، روان و به آسمان ها صعود نماید و یا لااقل در زندگی آتی در جنین زن برهمنی و یا زن شاهزاده ای حلول کند. شخص باید با تقدیم هدایا و قربانیها به خدایان، پرستش قرص خورشید به هنگام طلوع و ذکر اوراد و ادعیه خاصی که شرح مفصل آنها در کتاب مانو (Manu) (۱) نوشته شده است، به این مرحله از طهارت نفس و صفای روح نائل شود.

غالب مردم هندوستان از فلسفه دین چیزی نمی دانند و برسبیل عادت، روشی را که از نیاکان خود به توارث آموخته اند، بدون کوچکترین تغییری، پیروی می کنند. يك سلسله تشریفات و مناسکی که به عقیده آنان موجب نجات و رستگاری است و پس از مرگ، روان آنان را به نیروانا صلح و یا لااقل در جنین زن برهمنی و زن شاهزاده ای جای خواهد داد، بدون تفکر الحجام می دهند. در خانه خود برای خدایان معبدی می سازند، نام خدای مورد پرستش را با خلوص تمام بر زبان می آورند و در مواقع لزوم از خدایان مورد

---

۱- مانو که در حقیقت فقه و شرایع و مناسک عبادی و مذهبی هندو است در حدود ۱۵۰ سال ق. م تدوین شده و حاوی کلیه محرمانت و واجبات، آداب پرستش آفتاب، شرح اغذیه حلال و حرام، مراسم تراشیدن موی سر، آداب ازدواج، اوراد مخصوص مردگان، رعایت حقوق طبقات مختلف اجتماعی، وظائف زنان در مقابل مردان و به طور خلاصه دربرگیرنده کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی و مذهبی يك فرد هندو است.

ستایش دیگران نیز استمداد میطلبند. این خدایان که تعداد آنها از هزاران بیش است، نه تنها در شهرهای بزرگ بلکه در هر گوشه و کناری، پای درختی، کنار رودخانه ای و یا بر فراز تپه ای جا دارند.

هندوها علاوه بر زیارت خدایانی که در خانه و یا در محلات مجاور محل سکونت آنها وجود دارند، برای زیارت سایر خدایان، به اماکن مقدس نیز مسافرت می نمایند. این مکان ها منحصر به معابد بزرگ نیستند، بلکه هر نقطه ای در هر گوشه ای از خاک هند، که درباره آن افسانه ای بر سر زبان ها باشد، مکان مقدس تلقی می شود. شکاف کوه ها، چشمه سارها، کنار رودخانه ها و یا هر محلی که معبدی در آن وجود دارد، ممکن است مکان مقدس شناخته شود و مورد پرستش هزاران هزاره هندو قرار گیرد. هندوها هر سال به هاروار (Harwar) در شهر الله آباد، بنارس و یا سواحل رودخانه گنگ، مسافرت می کنند. در آب گل آلود رودخانه فرو می روند، آب را مزه مزه می کنند و تبرک می جویند. از یک کناره رودخانه از سرچشمه به طرف مصب سرازیر می شوند و از کناره دیگر برمی گردند. دسته گل زردی به آب رودخانه می افکنند و پس از زیارت یک یا دو معبد، از معابد سر راه، با ظرف کوچکی محتوی آب رودخانه گنگ، خوشحال به خانه باز می گردند و ظرف آب را به عنوان تبرک تا سفر زیارتی بعد در خانه حفاظت می کنند. نیک بخت کسانی که دریکی از سفرهای زیارتی فوت کنند و به شیوا ملحق گردند، هر دوازده سال یکبار، تعدادی در حدود ده میلیون هندو در ناحیه کومبه ملا (Cumbh mela)، محلی که رودخانه گنگ (Ganges) و رودخانه جومنا (Jumna) بهم متصل می شوند، در جشن بزرگ مذهبی شرکت می کنند. واران آسی (Varanasi)، محلی در ساحل رودخانه گنگ است که هر هندو آرزو می کند در آن محل بمیرد و خاکستر او، پس از سوزاندن جسد، بر روی آب های مقدس پاشیده شود. سادهو (Sadhu)، به مرد مقدسی اطلاق می شود که در خدمت خدای خاصی باشد. بعضی از آنان مرتاضان گوشه نشینند و عده ای کارگران دوره گرد. هواخواهان و پیشرو پشانی خود را با سه خط عمودی رنگ می کنند و خدمتگزاران شیوا، خطوط افقی بر صورت خود می کشند.

تنوع عقاید و باورهای مذهبی در هندوستان به قدری زیاد و پیچیده است که همه گونه احساسات و افکار مذهبی را شامل می شود. هندوئیسم، یک سیستم دینی - اجتماعی است که در بین هندوها جوانه زده، رشد نموده و به حد امروزی رسیده است.

مردهندو می تواند در اعمال مذهبی خود بسیار متعصب و شدیداً معتقد و یا مسامحه کار و بی اعتقاد باشد. و مادام که به طور آشکار نظام طبقاتی (Caste) را زیر پا نگذاشته است، می تواند به تنوان يك هندوی منضبط و خوب شناخته شود و در حیات آینده روزگار بهتری داشته باشد. درهند، هیچکس به نوع اعتقاد مذهبی همسایه خود علاقمنده نیست و توجهی ندارد که او از چه آئینی پیروی می کند. آنچه مورد علاقه اوست، این است که آیا می توند با او هم کاسه شود و باهم غذا بخورند یاخیر؟ درمعابد، آئین نیایش به صورت انفرادی صورت می گیرد و غالباً با تقدیم هدایاتی به تصاویر و یا مجسمه خدایان همراه است. پرستش بت ها به صورت طواف به دور بت است. طواف باید به صورتی انجام گیرد که مجسمه همیشه در طرف راست بدن باشد.

در مراسم عبادی، احتیاجات خدایان توسط پرستش کنندگان مرتفع می گردد. پرستش کننده در عبادت صبحگاهر (Vaishnavite) شانزده عمل مختلف از قبیل نستشوی پاهای مجسمه، آب کشیدن دهان، حمام کردن، لباس پوشاندن، عطر زدن، خال گذاشتن و غذا دادن به مجسمه را باید انجام دهد تا او را آماده برای پذیرائی از مردم بنماید. در طول مدتی که این تشریفات در دست اقدام است، سرودهای مذهبی همراه با موسیقی راک هندی ترنم می شود. زنگ ها به صدا در می آیند و بخورات بر آتش می سوزند. وقتی مجسمه آماده شد، سایر پرستش کنندگان برای ادای احترام (Juga) به معبد نزد خدا می آیند و در سفره الهی که مرکب از آب و غذائی به نام پراسادا (Prasada) است، شرکت می کنند. معمولاً تنها مجسمه، بزرگ را که غایشگر حضور برهما در معبد است، در روز آب و غذای می دهند و شب ها به رختخواب می گذارند. در آئین هندو، مجسمه به منزله، خدا نیست و هندورا نمی توان از این نظریت پرست خواند. بلکه مجسمه مظهری است از وجود برهما. برای هر هندوی متعصب، هر قسمت از معبد پیامی روحانی به همراه دارد. مثلاً وسط محراب قلب پرستش کنندگان و مناره ها، مصرف محل پرواز ارواح به آسمان ها هستند. به هنگام ادای مراسم پرستش، يك برهنه نیز ممکن است قسمت هائی از ودا را قرائت کند. ولی این امر اختصاص به برهنه ها ندارد، بلکه افراد هر يك از طبقات سه گانه بالای اجتماع که در انتظار حیات مجددی نیستند، می توانند ادعیه و قسمت هائی از کتاب مقدس را برای پرستش کنندگان قرائت کنند. پرستش کنندگار پس از تقدیم هدایاتی از قبیل گل یا پول، به

دور محراب طواف می کنند و به قهقرا از معبد خارج می شوند. هندوها می توانند مراسم عبادی را در خانه های خود انجام دهند. در این صورت مراسم براساس طبقه ای که پرستش کننده در آن طبقه قرار دارد متفاوت خواهد بود. برهمن ها نسبت به اجرای مراسم عبادی خیلی دقیق و سخت گیرند.

عده ای از هندوها اتاق مخصوصی را به نام زیارتگاه به کار پرستش اختصاص داده اند که در آن تابلو یا مجسمه هائی از خدای مورد پرستش، آب و آتش برای طهارت و گردهای رنگارنگ برای تزیین وجود دارد.

افراد طبقات سه گانه بالای اجتماع، که بنا به عقیده عمومی چندین بارتابه امروز به دنیا آمده اند و در آینده حیات دیگری برای آنان نخواهد بود، مراسم عبادی را سه مرتبه در روز، پس از انداختن ریسمان مقدس بر روی شانه، چپ و گره زدن آن به پهلوی راست، انجام می دهند. جنس این ریسمان برای برهمن ها، از پنبه و برای امرا و شاهزادگان، از کنف و برای ملاکان و نجاران، از پشم است. به علاوه افراد هر یک از طبقات سه گانه، علامت مخصوص طبقه خود را به پیشانی می چسبانند. مراسم پرستش صبحگاهی، با زمزمه کلام سحر آمیز « A-U-M » آغاز می شود. سپس پرستش کننده نام خدای مورد نظر را مرتباً تکرار می کند. و نام عقلای قوم (Rishis) را بر زبان می آورد. دسته موئی به سر خود گره می زنند و این قسمت از ریگ و دارا تکرار می کند:

« ما به جلال و عظمت افتخار آمیز آفتاب تابان متوسل می شویم تا فراست و بصیرت به ما الهام فرماید.»

هندوها، در موقع عبادت تا کمر برهنه می نشینند، پاهای خود را رویهم قلاب می کنند. چشم ها را به نوك دماغ می دوزند و صورت را به طرف خویش می گردانند. پس از انجام مراسم عبادی فوق، آب می نوشند و ضمن تکرار نام خدا، بقیه آب را به اطراف می پاشند. شش قسمت از بدن را به نام خدا لمس می کنند. دعای ریگ و دارا را تکرار می کنند و مراسم عبادی را با تقدیم آب به تصویر خدا و یا مجسمه به پاهان می رسانند.

مراسم عبادی غروب نیز شبیه مراسم عبادی صبحگاهی ولی کوتاه تر است. مراسم عبادی روز ممکن است با آموزشهای مذهبی گورو (Guru) که تعلیمات لازم را برای انجام مراسم در منازل می دهد، همراه باشد.

برهمنان و غالب افراد طبقات سه گانه بالای اجتماع، بدون مداخله در امور

مذهبی روستائیان و عوام، در جوار احجار و بت های آنان، به پرستش خدایان سه گانه خود مشغولند و معتقدند که این سه خدا، تجلی يك روح مطلق (Ishvara) هستند که از ازل وجود داشته و تا ابد خواهد بود. هم او مبداء هستی و علت پیدایش جهان و جهانیان است. از این جوهر وجود و هسته اصلی، سه نیروی برهما، ویشنو و شیوا جلوه گر شدند. پرستش این سه نیرو، تثلیث وپاسه گانه پرستی (Trimurti) را در هندوستان تشکیل می دهد. این خدایان دارای همسر و فرزندان متعدد هستند. در آغاز این سه خدا در عرض یکدیگر قرار داشتند، ولی به تدریج در اثر رقابت و خصومت پیروان هر يك از خدایان، شیوا در رأس سایر خدایان تثلیث، بالا رفت.

۱- برهما: او خالق کل است. ولی پس از آفرینش جهان و زمین، فعالیت او به تبدیل اجسام واحد به تعداد بیشتری از موجودات، محدود شده است. برهما را به صورت پادشاهی نقش می کنند که دارای چهار سر و چهار دست است. در دست های او يك كوزه، يك تسبیح، يك قاشق مقدس و مقداری درا وجود دارد. گاهی او را سوار بر قو و یا نشسته بر نیلوفر آبی، برای اثبات این مطلب که برهما از کسی زاده نشده، نقش می نمایند. برهما، نویسنده وداها و قانونگذار هندوهاست. همسر او به نام ساراسواتی (Sarasvati) (الهه آب های مقدس) نامیده می شود. برهما می تواند در عین حال به صور مختلف تجلی نماید به همین دلیل پرستش خدایان متعدد در نظر هندوها، پلی تنبسم (Polytheism) و یا تثلیث تلقی نمی شود. زیرا هر يك از این خدایان، تجلی از وجود برهما است. خدا ممکن است به اسامی مختلف نامیده شود، ولی تمام این اسامی حکایت از وجود یکتای برهما می کنند.

۲- شیوا: یکی از بزرگترین خدایان منطقه جنوب و جنوب شرقی آسیا، خدای کشنده و هلاک کننده، مظهر فعالیت و یا بی حرکتی و استراحت مطلق، منبع خوی و یا بدی، به طور خلاصه شیوا فنانی است که تمام صفات مخالف، برای تشکیل وحدت، در او جمع است. اگر کسی می میرد و یا برگ درختی به زمین می افتد، معلول اراده و قدرت شیوا است، ولی باید توجه داشت که در کشوری که سامسارا (Samsara) یا تناسخ ارواح به عنوان یکی از اصول مسلم، ثابت و تغییر ناپذیر طبیعت، شناخته شده، مرگ و نیستی معنا ندارد. بلکه مردن عبارت است از انتقال حیات فعلی به زندگانی دیگر. بدین سبب عمل شیوا موجب سعادت بشر و سرسزی عالم است، نه نابودی و نیستی کامل.

شیوارا در نقوش مختلف مجسم می‌کند. شیوارا، به تقلید از مجسمه های بسیار قدیمی که در اکتشافات باستان شناسی پیدا شده، درنقش الهه رقاصان و پا به صورت انسانی با بدنی نیمه مرد و نیمه زن با دست های متعدد، گردن بدی از سرمردگان برگردن، تیرزین و زویین هائی در دست، هلالی از ماه بر روی سر که جسم او را صافا احاطه کرده اند، مجسم می‌نمایند. وپا تصویری از مرد برهنه ای با آلت تناسلی به حالت نعوظ کامل که درمقابل او زن برهنه ای برزمین نشسته و به آلت مرد نظاره و پا آن را لمس می‌کند، ترسیم می‌کنند. مجسمه ها و پا تصویری که هندوها از شیوا و پا سایر خدایان درحال اعمال جنسی می‌سازند. معروف صمیمیتی است که بین پرستش کنندگان و خدایان هنر حکمفرماست. این تصاویر را هندوها با خلوص نیت در اتاق های منازل خود و پا درصعابد آویزان می‌کنند و با احترام کامل به آنها می‌نگرند.

یکی دیگر ازنقوش شیوا، مجسمه و پا تصویر مرناضی است که در حال تفکر بر روی خاکستر نشسته و کیسوان خودرا پریشان کرده است. وپادرحال رقص، برروی جسدشهبان، که چهاربازو و طرف گشاده و درهرا دست افشانی می‌کند.

همسر شهبانیزا امتیازات خود شیوا برخوردار است و درنقاط مختلف آسیا به اسامی گوناگون نامیده می‌شود. در نقطه ای او را پریاتی (Parvati) «کوهنورده» و درجای دیگر اورا (Uma) نور، و گاهی دورگا (Durga) (تسخیرناپذیر)، و پا کالی صدا می‌کنند و در مقام نقاط، مانند خود شیوا، او را می‌پرستند. فرزند شیوا، از پریاتی زوجه کوهنورده، گانیشا (Ganesha) نام دارد که با پیکرانسان باسرفیل در مقام معابد شیوا ناپش داده می‌شود.

۳ - ویشنو: محافظ کل و مظهر مهر و محبت، خدائی که از فراز آسمان ها مراقب اعمال انسان هاست و در مواقع خطر به یاری آنان می‌شتابد. ویشنو، محبوب مردم هند است. صورت او را درنقش مردی با چهار دست و بازو تصور می‌کنند که در يك دست حلقه، آهنی، در دست دیگر گوزن آهنی به علامت پادشاهی و در دو دست دیگر، صدف حلزون و گل نیلوفر آبی به علامت عصمت و طهارت گرفته است. بر سر او تاجی است، پاهای او کیودوجامه ای زرد به تن دارد. موقع خواب، برروی چنبره، صاری استراحت می‌کند. پا او را به عنوان نشانه، خورشید، سوار بر عقاب بزرگی (Garuda) درحال عبور از آسمان ها نقش می‌نمایند. ویشنو برای نجات انسان ها ده مرتبه به صور

مختلف ظاهر شده که از همه معروفتر کریشنا، ارا به ران شاهزاده آرجونا و رام می باشد.

يك فرد هندو در زندگی خود باید چهار هدف و وظیفه را دنبال نماید:

- ۱ - تکلیف نسبت به خدایان که آن را دهاما Dhama «شریعت» می گویند.
- ۲ - انجام وظایف دنیائی یا آرتا Artha
- ۳ - لذت جسانی یا کاما Kama
- ۴ - وصول به مرحله کمال یا مکشا Moksha

یکی دیگر از معتقدات مذهبی هندوها حرمت فوق العاده و در حد پرستشی است که به گاو می گذارند. در نظر هندوها گاو رمز تقدس و عظمت است و هر عضو بدن این حیوان را جایگاه یکی از خدایان می دانند. حتی فضولات و مدفوع او نیز قابل تقدیس است و نباید دور افکنده شود. در بول این حیوان بدن خود را ششو می دهند. عقیده به تقدس گاو که با آمدن آریانیها به سرزمین هندوارد شده و تاکنون به قوت اولیه خود باقی مانده، یکی از موجبات اختلاف شدید هندوها و مسلمانان است. قتل گاو در نظر هندوها از گناهان کبیره محسوب می شود و هر کس که مرتکب این عمل شود از کاست اخراج می گردد.

جشن های مذهبی هندوها غالباً مصادف با تغییر فصل است و مهم ترین آن ها عبارتند از:

هولی (Holi) ، هولی بزرگ ترین جشن مذهبی هندو است. در این جشن بهاره که به مناسبت کریشنا بر پا می شود، طبقات اجتماعی (Caste) و ممنوعیت های مربوط به آن به کلی فراموش می شود. هندوها بدن و جامه های خود را به رنگ های سرخ و زرد می آرایند و قام مدت جشن را با شادی و شادکامی می گذرانند.

دیوالی (Divali) ، «جشن نور» که به مناسبت کالی (Kali) ، همسر شیوا و لاک شبمی (Lak-shimi) ، همسر ویشنو، در پائیز برپا می شود. در این جشن بر سر در خانه ها چراغ های کوچک و با چرخ های فسیله ای می افروزند و هزاران هزار از هندوها به زیارت اماکن مقدس مثل ورین دابان (Vrindaban) ، مرکز زیارتی پیروان ویشنو و یا به واران آسی (Varanasi) در الله آباد می شتابند.



## فصل دوم :

### جنیسم (Jainism)

نیمه اول هزاره قبل از میلاد مسیح، جهان شاهد انقلابات بزرگ مذهبی و بوجود آمدن ادیان جدید بود. افکار مذهبی که حاوی اندیشه های نو انقلابی بودند به سرعت منتشر می شدند. سیاحان و تجار جاده ابریشم، با استفاده از اوقات فراغت و بیکاری فراوانی که در اختیار داشتند، این اندیشه ها را که همراه خود به ارمغان برده بودند، همه جا بازگو می کردند و در اثر تکرار، خود به صورت مبلغین مذهبی در می آمدند. در فاصله زمانی کمتر از دویست سال، هفت آئین جدید مذهبی به ظهور رسید. نطفه، این تغییرات بزرگ مذهبی با ظهور زرتشت در ایران بسته شد و به تدریج امواج افکار جدید به دیگر نقاط عالم سرایت کرد و مذاهب یهود، جینی، بودائی، کنفوسیونیسیم، تائوئیسم و مونیسم به وجود آمدند. شش تن از فلاسفه بزرگ یونان، پالس، اناکسیماندر، اناکسیمنس، کزفون، فیثاغورث و هراکلیت، گرچه قرن ها پس از زرتشت به دنیا آمدند، ولی مریبان و حاملان همین افکار انقلابی مذهبی در یونان و معاصران انقلاب مذهبی هند بودند.

قرن ششم قبل از میلاد، برای هندوستان عصر تغییرات مذهبی و فروپاشی نظم و شالوده سیاسی - اجتماعی قدیم بود. تعدادی از امیرنشین ها و قبیله ها، به جمهوری های کوچک مستقل تبدیل شدند که چون فاقد قدرت سیاسی لازم بودند، به حکومت نشین های بزرگتری متکی گردیدند. در فاصله زمانی بین انتقال قدرت و از بین رفتن نظام قبیله ای نابه وجود آمدن نظام جانشین، افراد جامعه خود را در سرگردانی اجتماعی و اخلاقی حس می کردند که منجر به تشنجات مذهبی و پیدایش ادیان مختلف گردید. آنچه بر سرعت تحولات مذهبی می افزود، امتیازات خاصی بود که برهمن ها در نظام طبقاتی (Caste) برای خود قائل شده بودند. برهمن ها خود را سرآمد طبقات اجتماعی می پنداشتند و می گفتند که تنها برهمن ها می توانند از دور تسلسل حیات و مرگ و نوادهای مجدد رهائی یابند و پس از مرگ به نیروانا ملحق شوند. زیاده رویها و تقدس گرائیهای برهنه با مخالفت سایر طبقات اجتماعی، به خصوص طبقه شاهزادگان و امراء مواجه و سرانجام به پیدایش دودین جدید «جنیسم و بودیسم» منتهی شد.

بنیانگذاران این دو آئین، که هر دو از طبقه شاهزادگان بودند، وجود هرگونه خدایا منکر شدند. آسمانی بودن وداها و امتیازات طبقاتی را مردود شناختند. اصول ادیان جنیسم و بودیسم، از اعتقادات شراماناها (Shramanas) که قرن ها قبل از انقلاب مذهبی هند می زیستند و عقایدی مشابه عقاید «ماهاویرا» را تعلیم می دادند، ریشه گرفته است.

ناتاپرتاواردهامانا (Nata-Putavardhamana)، که در بین پیروان خود به ماهاویرا «قهرمان بزرگ» و یا جینا «فاتح» مشهور است، پسر دوم سیدهارتا (Siddhartha) از طبقه کشاتریا (Kshatryia)، یکی از فرمانروایان محلی بود که در سال ۵۴۰ ق.م در کونداگراما (Kundagrama) در نزدیکی شهر جدیدپانتا (Panta) در ایالت بهار (Bihar) هندوستان به دنیا آمد. ماهاویرا، از طرف پدر و مادر از طبقه اشراف بود و به سبک و روش شاهزادگان در قصر مجلل پدر خود تربیت شد و پرورش یافت. بعضی از محققین او را مجرد و عده ای متأهل و صاحب یک فرزند دختر نوشته اند. ماهاویرا پس از فوت والدین خود در سن ۲۸ سالگی ترك زندگی خانوادگی گفت و به هیئت گدای مرتاضی در جستجوی حقیقت و رستگاری و خلاصی از دورتسلسل حیات و مرگ برآمد. در آغاز، روشی را که پارسوا (Parsva)، مرتاض دیگر هندی در ۲۵۰ سال قبل از او وضع نموده بود، پیش گرفت. پارسوا را پیروان جینا، بیست و سومین و جنارا بیست و چهارمین معلم بزرگ و راهنمای بشریت (Tirthankaras) می دانند.

در طول ۱۲ سال، ماهاویرا چون ولگردان به همه جا مسافرت کرد و نهایت سختی و ناراحتی را بر خود روا داشت. در روزهای نخست، تنها یک جامه برتن داشت ولی پس از سیزده ماه تنها جامه، خردرانپزیه در انداخت و برای بقیه، عمر برهنه به سر برد. در روزهای گرم تابستان، در زیر اشعه سوزان آفتاب می نشست و در زمستان های سرد بدون هیچ گونه بالا پوشی مسافرت می کرد. نه به امور دنیا علاقه ای از خود نشان می داد و نه وابسته دنیای دیگر بود. نه آرزوی حیات داشت و نه اشتیاق مرگ. در هیچ شهری بیش از ۵ روز نمی ماند و در هیچ فریه ای بیش از شبی به سر نمی برد. از بیم ایجاد دلستگی و علاقه، از مصاحب و مجالست با مردمان پرهیز می کرد. همیشه در افکار خود غوطه ور بود و معتقد شده بود، که طهارت نفس جز از راه تحمل رنج و ریاضت و خودداری از کشتن سایر جانداران (Ahimsa) به دست نخواهد آمد. تنها در ایام بارندگی در یک محل توقف می کرد. زیرا در فصل بارندگی، حشرات و حیوانات

مختلف در صحرا و جاده ها پراکنده می شوند و او می ترسید مبادا در چین عبور تعدادی از آنها را ناخود آگاه لگد مال کند و این مخالف عقیده ای بود که در تمام عمر خود از آن پیروی می کرد.

بر طبق روایت کتاب مقدس جینی، ناتاپوتا در سال سیزدهم در چین ریاضت به نیروانا دست یافت و به بلوغ کامل (Kevata) نائل گشت و به چین «فاتح» ملقب شد. مهاویرا، از آن پس به میان مردم بازگشت و به تبلیغ آئین جدید پرداخت و به صورت یک معلم تا پایان عمر به وعظ و تعلیم مشغول بود. به عقیده مهاویرا، علت تمام بدبختی های بشر، اتصال بین جسم مادی با روح خالص و جاودانی اوست. برای رها سازی روح و وصول به مرحله نیروانا، باید جسم را تحت فشار و شکنجه قرار داد. رستگاری در آزاد سازی روح از تعلقات دنیوی است.

«قانون برجسته جینی ها را همانگونه که هست از من فرا گیر، نطلب و فریب، حرص و آز، خشم و غرور، آدم عاقل باید از همه این ها اجتناب کند. اگر او را بزنند نباید عصبانی شود. اگر به او دشنام دهند نباید احساساتی شود. بایک فکر آرام و متین، باید همه چیز را تحمل کند و سرو صدای بیهوده راه نیاندازد.»

غایت منظور و هدف نهانی مذهب مهاویرا و سایر معلمین و راهنمایان هم عصر او، در درجه اول، یافتن راهی برای رهایی از دور تسلسل حیات و مرگ، و وصول به نیروانا بود. فلسفه جنبش از جهات مختلفی با فلسفه هندوها و بودیسم اختلاف دارد. جینا معتقد بود که تعداد نامتناهی موجودات ذیروح (Jiva) و غیر ذیروح (Ajiva) وجود دارند که هر یک دارای تعدادی بی شمار صفات خاص خود می باشند. حقیقت و ماهیت اجسام، بیرون از آگاهی و ادراک ما قرار دارد. ولی از آنجا که تعداد ارواح موجود در جهان هستی نامحدودند، عده ی زیادی از آنها به اجبار از راه تناسخ (Samsara) به دور تسلسل جهانی رانده می شوند. قسمتهائی از جهان بدون آغاز و بی پایان هستی نیز در دور تسلسل جهانی قرار می گیرند. هر یک از ادوار جهانی، به مراحل فراز و نشیب تقسیم می شود و هر یک از مراحل، تمدن بشری را به سوی شکوفائی و با سقوط سوق می دهد. در حال حاضر (در زمان حیات مهاویرا) ما در پنجمین مرحله از مراحل نشیب به سر می بریم. گرچه ظهور و سقوط تمدن ها معلول گردش جهانی و ادوار مختلف آن هستند، ولی از نقطه نظر آدمی، انسان در وصول به رستگاری آزاد است. تنها ارواح آزاد شده از دور تسلسل حیات و مرگ، از حقیقت اجسام آگاهند. روح آزاد در حالت

اصلی، در همه دوران چه در گذشته و چه در آینده، بر همه چیز واقف است، اما وقتی در درون جسمی حلول نمود، دانش او به علت محدودیت جسمی تنزل می کند و محدود می شود. مثل عامیانه ای که برای تشریح این فلسفه گفته می شود، حکایت شش نفر کور است که هر يك قسمتی از بدن فیل بسیار بزرگی را لمس می کنند و فیل را بر اساس ادراکات خود تعریف می نمایند. یکی، فیل را حیوانی شبیه به مار می داند، دیگری دیواری بلند از گوشت تلقی می کند، سومی، فیل به نظرش شبیه ریسمانی است و چهارمی، او را با ستون استواری مقایسه می کند و به همین ترتیب هر يك نظری کاملاً مغایر با حقیقت امر ابراز می کنند. نهاروح آزاد، از حقیقت وجود فیل آگاه است. بنابراین جنیسم، ارواح موجود در اجسام به پنج طبقه تقسیم می شوند:

۱ - ارواح اجسامی که تنها واجد حس لامسه هستند، مثل زمین، آب، هوا، آتش و کلیه موجوداتی که ما به نام نباتات می نامیم.

۲ - ارواح اجسامی که دارای دو حس لامسه و ذائقه هستند، مثل کرم و صدف.

۳ - ارواح اجسامی که می توانند از سه حس لامسه، ذائقه و پویائی بهره ببرند، مثل حشرات.

۴ - این دسته شامل ارواحی است که از چهار حس لامسه، ذائقه، پویائی و بینائی برخوردارند، مثل پروانه و ملخ.

۵ - در مرحله پنجم حیواناتی قرار دارند که واجد پنج حس کامل هستند. چهار دسته از حیوانات در این رده قرار می گیرند: موجودات شریر، موجودات سطح بالا، انسان و ارواح بهشتی.

درباره انتقال ارواح از هر يك از سطوح پنجگانه به سطح دیگری، از درجات پائین به بالا و یا بالعکس، مهاویرا عقیده هندوها مبنی بر وجود قانون جهانی «کارما» را با تغییراتی می پذیرد و می گوید هر حرکت، هر اندیشه، هر کلام و هر عملی نتیجه ای به بار خواهد آورد و این نتیجه به نوبه خود موجب به وجود آمدن اثر دیگری خواهد بود. تسلسل علت و معلول و تاثیر آنها در بوجود آمدن اثرات متوالی دیگر، به نام قانون «کارما» خوانده می شود. کارما از نظر جینا، عامل مشخصی است، در صورتی که هندوها آن را قانونی از قوانین طبیعت می دانند. به عقیده جینا، کارما از ذرات بسیار ریز تشکیل شده، که همانگونه که گل بر خصیر کوزه گری می چسبد، بر جوهر روح

رسوب می نماید. توالدهای متوالی و اثرات اعمال ناشایست، در طی سال ها بر ضخامت این قشر می افزاید. انتقال روح در هر تولدی و قرار گرفتن آن در هر يك از طبقات پنجگانه بالا، با توجه به ضخامت قشر کارما، تعیین می گردد. هر چه قشر کارما ضخیم تر باشد، روح در مرحله تناسخ، در طبقه، پائین تری قرار خواهد گرفت. برای وصول به رستگاری (Moksha)، شخص باید با اعمال نیک خود از غلظت قشر کارما بکاهد و روح را رهانی بخشد. اعمال ناشی از خودخواهی و بی رحمی بر غلظت قشر می افزاید. کارمای حاصله از ریاضت ارادی، باعث پراکندگی کارمای قبلی چسبیده به روح و در نتیجه سبک شدن روح می شود و در آخرین مرحله، صفا و پاکی، روح می تواند بر فراز جهان هستی به پرواز درآید و برای همیشه به نیروانا ملحق و از حقایق امور آگاه گردد. در مورد شخصیت هاتی امثال مهاویرا که به مرحله رستگاری در آخرین حیات خود رسیده اند، تنها باقیمانده کارماست که آنان را به زمین متصل می کند و وقتی که این باقی مانده نیز از راه روزه و ریاضت ارادی از بین رفت، به عالی ترین بهشت خدایان و استراحت ابدی نائل خواهند شد.

چینا، نه تنها اعتقاد به جبر و سرنوشت را تعلیم نمی دهد، بلکه اصولاً منکر وجود خدا، روح جهانی، قادر متعال و اسامی مثل آنها می باشد. بر اساس تعلیمات او چیزی برای پرستیدن وجود ندارد. عقاید شرك آمیز هندوها درباره خدایان را مردود می داند و حتی صحبت در اطراف پرستش و ستایش را محکوم می نماید.

«انسان تو خودت دوست خودت هستی چرا آرزوی دوست دیگری برای خودت را داری؟»

به عقیده مهاویرا، انسان باید تنها به عمل و کردار خود متکی باشد و به آن توسل جوید. دعا به درگاه خدایان، امری زائد و بیهوده است. استناد و استعانت از بشری و یا کتابی نیز بی اثر است. روحانیون و برهمنان، کوچکترین تأثیری در زندگی روحانی افراد دیگر نمی توانند داشته باشند. وداها، آسمانی و مقدس نیستند و سر سوزنی در خلاصی شخص از قانون خلل ناپذیر کارما، تأثیر ندارند. تنه راه وصول به سرمنزله سعادت و نیروانا، ریاضت است و بس. ریاضت هاتی که باعث انقطاع انسان از جهان مادی می گردد و تمام قوای عقلانی، بدنی و شهوانی را در اختیار روح انسان قرار می دهد.

يك فرد جینی نباید برای طلب كمك و با ترحم حتی به ارواح آزاد شده متوسل

گردد. بلکه باید در راه کوشش برای آزادی و وصول به رستگاری، از ارواح آزاد شده الهام بگیرد. به ندرت اتفاق می افتد که روحی در دورتسلسل تناسخ به مرحله پنجم از مراحل پنج گانه ارواح ارتقاء یابد و در بدن انسانی حلول کند. بنا براین هرکس باید از هر فرصتی برای رستگاری و نجات روح خود استفاده کند و سه روش زیر را به کار بندد:

۱ - دانش درست

۲ - ایمان درست

۳ - کردار درست

دانش درست از راه شناسائی آئین جنیا، ایمان درست از راه عمقیده به آئین جنیا و کردار درست از راه به کار بردن دستورات او حاصل می گردد. دوره نخستین بدون کردار درست و عملی نمودن آنچه از راه دانش و ایمان به دست آمده، پیشیزی ارزش ندارد. به همین مناسبت راهبان جینی وکلبه پیروان این آئین باید سوگند یاد کنند که اعمال خود را برگفته هاودستورات جینا منطبق نمایند.

مهم ترین و اساسی ترین دستورها و اویرا، احتراز از کشتن ویا آزار سایر جانداران ((Ahimsa)) است. استفاده از زور و آزار سایر جانداران حتی به طور غیر عمد باعث به وجود آمدن کارمای زیان بخش است. آزار عمدی، شدیدترین نتایج را به بار خواهد آورد. چون در هر گوشه ای از خاک، به خصوص در کشور گرم و مرطوب هندوستان، جانوران، حشرات و سایر جانداران مختلف زندگی می کنند، با اجرای قانون آهیمسا، میدان فعالیت و معاش جینی ها بسیار محدود است. يك فرد جینی باید گیاهخوار باشد. او نمی تواند به مشاغلی از قبیل کشاورزی، نجاری، اره کشی درختان، قصابی، آشپزی و آهنگری اشتغال ورزد. از این جهت، جینی ها به تجارت و مراهجه روی آوردند و هر يك ثروت سرشاری کسب کرده اند.

بر طبق تعلیمات جینا، هر يك از موارد چهارگانه زیر سر چشمه و علت به وجود آمدن کارمای مضر است:

۱ - وابستگی و تعلق خاطر به اشیاء مادی دنیائی، مثل غذا، لباس، منزل، زن، جواهرات و ثروت.

۲ - تسلیم شدن به احساسات شدید انسانی، مثل خشم و غضب، غرور، فریب، حرص و آز، دوستی و نفر، تقلب و فریب.

- ۳ - قراردادن جسم و روح منحنماً در خدمت اشیا، عادی.
- ۴ - باورهای نادرست و غیر حقیقی.
- برای سبک نمودن روح و کاهش ضخامت قشر کارما، هر فرد جینی باید متعهد شود که به دستورات دوازده گانه زیر عمل نماید:
- ۱ - بی آزاری نسبت به کلیه جانداران (Ahimsa).
  - ۲ - راستگویی و صداقت.
  - ۳ - احتراز از دزدی.
  - ۴ - پاکدامنی و عفت.
  - ۵ - قناعت به حداقل مایحتاج زندگی و اشیا دنیائی.
  - ۶ - حداقل مسافرت و در نتیجه محدود نمودن گناهان و آزار سایر جانداران به طور غیر عمد.
  - ۷ - عدم وابستگی و علاقه به همه چیز.
  - ۸ - اجتناب از بدگویی و غیبت دیگران، برداشتن اسلحه و یا نفوذ شیطانی در دیگران.
  - ۹ - صرف حداقل چهل و هشت دقیقه در هر روز برای تفکر و در خود فرو رفتن (Samayika) - صلح کامل با دنیا - تفکر در این که روح آدمی در صورت طهارت تا چه حد قدرت عروج دارد. در صورت امکان این تمرین سه مرتبه در روز انجام گیرد.
  - ۱۰ - صرف فسحتی از روز در اندیشه - تعهدات مذهبی خود و اعمالی که باید از آن ها اجتناب کند.
  - ۱۱ - هر چندگاه، ۲۴ ساعت با روزه کامل به هیئت مرتاضان به سر کند و از استفاده از عطریات، زینت آلات، خوردن غذا، آشامیدنی ها، زن و اسلحه در طول این مدت پرهیز نماید. روزها، سه تکه لباس و شب ها، دو تکه بیشتر نپوشد و بدین طریق پیوندی بین خود و سایر راهبان (Posadha) به وجود آورد.
  - ۱۲ - حمایت از جامعه، مرتاضان و اهتای هر چیزی که ممکن است آنها قبول نمایند. از قبیل غذا، آب، لباس، کوزه، پتو، حوله، رختخواب، میز و سایر لوازم زندگی.
- هریک از پیروان جینا که طالب مدارج عالیتر روحی هستند، باید حقیقت (Deva)

را ستایش کند. معبودی - مثلاً یکی از معلمان و رهبران بشریت (Tirthankara) - را برای خود برگزیند. به معلمان مذهبی (Guru) احترام گذارد. به تعلیمات جینا (Dhama) ایمان داشته باشد و به آن عمل کند. از قمار، خوردن گوشت، می‌گساری، زناکاری، شکار، دزدی و عیاشی پرهیز کند. شش بار در هر ماه زندگی راهبان پیش گیرد. از خوردن سبزی‌های نا پخته احتراز کند. بین غروب آفتاب و برآمدن کامل خورشید از خوردن غذا و نوشیدن آب اجتناب کند. نامیادا حشره‌ای که در غذا و یا آب افتاده، تصادفاً خورده شود، از زن خود دوری گزیند و بدن او را که ممکن است موجب اغوای او گردد هرگز نبوید. هرگز به کاری که او را به امور دنیائی وابسته و آلوده نماید و ویرانی زندگی به بار آرد، دست نزند. به باقیمانده غذا اکتفا کند. لباس مرتاضان بپوشد و در بناهای مذهبی و یا در جنگل، تنها زندگی نماید.

با رعایت دستورات فوق یک فرد جینی به جرگه، مرتاضان واقعی وارد می‌شود و واجد صفاتی می‌گردد که جینا آنها را صفات مردان می‌نامد. او در رفتار خود جدی، رحیم و خوش خلق، خوش رفتار، عاقل و افتاده و مهربان، در گفتار خود مراقب، سپاسگزار و نیکوکار است. از ارتکاب گناه می‌ترسد و به پیران و عادات کهن احترام می‌گذارد. ورود به حلقه مرتاضان مستلزم انجام تشریفات بیشتر و رعایت قوانین خاص مرتاضان نیز هست. شخص داوطلب، در قدم اول تمام مایملک و البسه و جواهرات خود را به اقوام و یا به دیگران می‌بخشد. سر خود را می‌تراشد و لباس مرتاضان به تن می‌کند. لباس او از سه تکه بالاتنه و دونکه پائین‌تنه تشکیل می‌شود. رنگ لباس، با توجه به فرقه انتخابی، تفاوت می‌کند. تمام درائی او مشتمل خواهد بود بر لباسی که بر تن دارد، چندتکه پارچه که با آن‌ها حشرات را از خود دور می‌کند و بادر مقابل دهان و بینی خود می‌گذارد تا هوا را از وجود حشرات تصفیه نماید، چندکاسه چوبی برای گدائی غذا، یک جارو برای برکنار کردن حشرات از مسیر خود، از این لحظه به بعد، او یک ولگرد بی خانمان است. تعهداتی را که او باید به عهده گیرد از تعهدات پیروان عادی شدیدتر و مؤکدتر است. او نباید مرتکب زور، آزار و یا قتل هر یک از جاندارانی که در هر یک از طبقات ۵ گانه قرار می‌گیرند، به طور عمد و یا غیر عمد، بشود. او نباید آنچه را که به او هدیه نشده است تصاحب نماید. او نباید در مقابل هیچ خدائی تعظیم کند، و یا ارتباطی با جنس مخالف خود داشته باشد. او نباید هیچگونه عشق و وابستگی دوستی و محبت نسبت به هر شخص و یا هر شیئی در وجود خود ذخیره نماید. او نباید تنفر



و با تمایل نسبت به هر صدائی، رنگی، بونی در خود حس کند. به عبارت بهتر، او باید نسبت به هر چیزی که با یکی از حواس پنج گانه بشر قابل درک است، بی تفاوت باشد. او باید بر ادراکات، کلمات و کردار خود حکومت مطلق داشته باشد. او باید غذای روزانه خود را از راه گنائی تأمین کند و نباید اهمیت بدهد که به او صدقه می دهند.

ماهاویرا، نظام طبقاتی (Caste) هندوها را به شدت محکوم می کرد و تمام پیروان خود را، که غالباً از طبقه اشراف و امرا بودند، در شرایط مساوی و در یک نظام رهبانی قرار می داد. ماهاویرا، پس از سی سال تعلیم در سال ۴۶۸ ق. م در فصبه پاوا (Pava) نزدیک زادگاه خود، با خودداری از خوردن غذا و نوشیدن آب، خودکشی کرد. پیروان او نیز، برای وصول به رستگاری، نذر می کنند که در دوران پیری و سنین آخر عمر، با ناسی به روش پیشوای خود، از راه اعتصاب اختیاری به زندگی خود پایان دهند. بر طبق مفاد دیگامبرا (Digambra)، راهی برای رستگاری زنان وجود ندارد. مگر آن که در تولد آتی خود به صورت مردی به دنیا آیند.

دستورهای مذهبی ماهاویرا به طور شفاهی تا زمان بهادرآباهو (Bhadrabahu) سینه به سینه نقل می شد و بهادر آباهو تمام شریعت جینا را از بر می دانست. پس از درگذشت بهادر آباهو، در آغاز قرن سوم قبل از میلاد، تعالیم ماهاویرا در ۲۱ قسمت (آنکا Angas) نوشته و جانشین ۱۴ متن قبلی پورواس (Purvas) گردید. متن جدید گرچه مورد قبول فرقه «سفید جامگان» قرار گرفت، ولی «آسمان جامگان» که معتقد بودند که شریعت قبلی مفقود گردیده، متن جدید را مردود شناختند.

مدت دو قرن پیروان ماهاویرا جمعیت کوچکی را تشکیل می دادند. وقتی که بنیانگذار سلسله موریان (Mauryan) به نام شاندرگوپتا (Chanora-gupta) ۳۲۱ - ۲۹۷ قبل از میلاد، از تاج و تخت خود صرف نظر کرد و به آئین جینا درآمد، تعداد پیروان ماهاویرا افزایش فوق العاده یافت و جنیسم در شرق و غرب توسعه پیدا کرد. قحطی بزرگی در دوران سلطنت موریان ها اتفاق افتاد و عده زیادی از پیروان ماهاویرا از دره گنگ به طرف جنوب و ایالت دکن مهاجرت کردند. این جمعیت در سر زمین میسور، معبد بزرگی برای پرستش و اجرای مراسم عبادی برپا نمودند که از زیباترین بناهای هندوستان و دنیا محسوب می شود. به طوری که شایع است، وقتی که بهادرآباهو، پس از دوازده سال اقامت در جنوب، به بهار مراجعت کرد، مشاهده نمود که در اغتشاشات حاصله از قحطی، راهبان آئین جینا در شمال، شیوه قدیم برهنگی را

ترك گفته و جامه برتن می کنند. همین امر باعث بوجود آمدن دو فرقه سوتام بارا (Svetambaras) (سفید جامگان)، مقیم شمال، و دیگام بارا (Digambaras) (آسمان جامگان)، مقیم جنوب هندوستان گردید و این جدائی در اولین قرن میلادی تثبیت شد. شریعت سفیدجامگان مشتمل بر ۸۴ باب در قرن پنجم میلادی به زبان آردھا - مگادھی (Ardha-magadhi) نوشته شده است.

انکار وجود خدا در آئین جینا، نباید به این معنا تعبیر شود که پرستش و دعا نیز در این آئین وجود ندارد. جینی ها از بین تمام خدایان و بت ها و مقدسین، تنها ارواح آزاد شده راهنمایان بشریت (Tirthankaras) راستایش می کنند. ولی دعای آنان برای طلب مغفرت، ترحم و بخشایش گناهان نیست. بلکه این ادعیه به منزله، الهام به کسانی است که برای رستگاری روح خود در تکاپو و کوشش هستند. البته این جنبه، فلسفی و نظری مسئله است. ولی در عمل، پرستش در آئین فعلی جینا صورت دیگری پیدا کرده است. تعدادی از پیروان ماهاویرا، به خدایان هندو، برای طلب کمک، متوسل می شوند. در بسیاری از معابد جینی ها، تصاویر و مجسمه های خدایان هندو در کنار مجسمه های راهنمایان بشریت دیده می شوند. خود ماهاویرا چهره ای در ردیف کرشنا، ویشنو و شیوا به خود گرفته، و مجسمه او در ردیف مجسمه های سایر خدایان و مقدسین هند، مورد پرستش هستند. برهنه های هندو مراسم تولد نوزاد، ازدواج و مرگ پیروان ماهاویرا را برگزار می کنند. چون در آئین جینی، نظام جدیدی که بتواند جانشین نظام طبقاتی هندو (Caste) گردد پیش بینی نشده، نظام طبقاتی هندو در آئین جینا دوباره جای خود را پیدا کرده است. با آنکه ماهاویرا در تمام تعلیمات خود از زهد و تقوی و عدم دلبستگی و علاقه به دنیای مادی سخن گفته، پیروان جینی امروز بداشتن ثروت های گزاف و تمول سرشار مشهورند.

در خانه، هر جینی محرابی از چوب ساخته شده که در آن تصاویر و مجسمه هائی از ماهاویرا و سایر راهنمایان بشریت قرار دارد. هر فرد جینی مؤمن، سحرگاه و قبل از طلوع آفتاب از خواب بر می خیزد و با حلقه هائی که از ۱۰۸ غنچه گل درست شده در مقابل ۵ تن از مقدسین دعا می کند و به طرف شرق و غرب و شمال و جنوب دست به سینه تعظیم می نماید و وقتی برای پرستش به معبد نزدیک می شود، جوراب و کفش خود را در خارج از معبد از پای در می آورد. دردالان معبد خالی از زعفران برپیشانی خود می گذارد و دعای نيساهي (Nisahi) که او را در کناره گیری از گناه و وابستگی

های دنیائی کمک می نماید، تکرار می کند. در داخل معبد اجازه می خواهد تا پای تیرتان کارارا بشوید. پس از کسب اجازه، جواهرات و گل های قدیمی را از مجسمه جدا می کند. سپس پاهای مجسمه را با آب، شیر و پنچ شهد دیگر می شوید. مجسمه را خشک می کند و در چهارده نقطه از بدن مجسمه، از سر تا انگشتان پا، بازعفران خال گذاری می نماید. در طول تمام این تشریفات مسرود های مذهبی ترنم می شود. بخور می سوزانند و چراغ ها را در اطراف معبد می گردانند. هدایائی از برنج پخته بر روی میزهای خارج از معبد برای مستمنان می گذارند. در پایان مراسم، پرستش کنندگان در مقابل مجسمه سه بار تعظیم می کنند و دعا می خوانند سپس عقب عقب به طرف در خروجی می روند و دعای نیساهی (که به آنان اجازه می دهد دوباره به امور دنیائی مشغول شوند) را تکرار می کنند و با دست های بهم پیوسته با تعظیم از در معبد خارج می شوند.

در دوران طولانی تاریخ سیاسی هندوستان، جنیسم گاهی از حمایت و جانبداری بعضی از سلاطین و شاهزادگان برخوردار بوده و معابد مجللی بوجود آمده است. ولی با طلوع مجدد هندوئیسم و برپائی مراسم عبادی بهاکتی (Bhakti) در برابر مجسمه های شیوا (Shiva) و ویشنو (Vishnu) در قرون وسطی، آئین جینا روبه رکود نهاد و تنها به دو نقطه هندوستان، گجرات و برجستان (Barjasthan) (مرکز سفیدجامگان) و دکن و مسور (مرکز آسمان جامگان)، محدود شد و تا به امروز نیز به همین وضع باقی است. ولی جنیسم، برخلاف بودیسم، زادگاه اصلی خود را ترک نگفت و در خاک هندوستان باقی ماند. علت این امر احتمالاً شدت ایمان پیروان این آئین بوده که نفوذ اجتماعی و ثروت و اقتدار خود را برای پایدار نمودن و رقع ناراحتیهای جنیسم به کار انداخته اند. مقارن ایامی که پروتستانیسیم در اروپا رونق گرفت، فرقه دیگری از سفیدجامگان به نام استهانا کاواسی (Sthanakavasi) ساکنین عمارت، ضمن قبول اصول عقاید ماهاویرا، برعکس هرگونه بت پرستی برخاستند و عبادات در معابد را مخالف تعالیم ماهاویرا اعلام نمودند.

برای مذهبی که پیروان آن از سه میلیون نفر تجاوز نمی کند، جنیسم در هندوستان از نفوذی به مراتب بیشتر از تناسب عددی خود برخوردار است، به حدی که اثرات آن در زندگی روزمره هندوها و حتی در بین شخصیت های مهمی چون مهاتما گاندی (Mahatma Gandhi) نیز به روشنی دیده می شود. گاندی گرچه از پیروان جینا نبود، ولی چون در بین جنبی ها پرورش یافته بود، سیاستهای ضد استعماری او تحت تاثیر تلقینات جینا شکل گرفته بودند.

## فصل سوم :

### بودیسم

من در بسیاری از توأله‌ها برای یافتن سازنده جهان حتی سهم بودم ولی اورانیستم. توأله‌های متوالی بسیار دردناکند. ای سازنده ی بنا، دگرباره خانه ای نخواهی ساخت. خریاها شکسته و آبریزها نابود شده اند. شوق وصل به نیروانا، نابودی کامل خرافات های نفسانی را در پی آورده است.

دهامپودا ۱-۱۵۳

Dhamma puda

بودا (منور و رستگار شده) بنیانگذار دین بودائی، به سال ۵۶۰ ق. م در شمال هندوستان، در قصبه لوم بی نی (Lumbini) نزدیک مرزهای کنونی هندوستان و نپال، به دنیا آمد. پدرش شودهدانا (Shudhodana) یکی از راجه هائی بود که برایالت کوچکی فرمانروائی داشت.

افسانه های گوناگونی درباره تولد دوران کودکی بودا گفته شده و حتی زندگانی قبل از تولد بودا نیز، بر اساس فلسفه تاسخ، از این اسطوره سازی ها برکنار نمانده است. مثلاً می گویند، که قبل از حلول روح بودا در چنین نوزادی، بودا از جایگاه خدایان در بهشت نوشینا (Tushita) به زمین نظر انداخت تا بهترین محل و شایسته ترین مادر را

برای زندگانی آینده خود و مناسب ترین زمان را برای آغاز تعلیمات مذهبی انتخاب کند. او شمال هندوستان را به عنوان مرکز تعلیماتی، و با تقوای زن، مایا، را که درجه طهارت و تقوای خود را تا صد هزار سال قبل در زندگانی های گذشته نشان داده بود، به عنوان مادر برگزید. يك شب مایا در خواب دید که فیل سفیدی وارد رحم او شده است. ده ماه بعد، در یکی از باغ های لوم بی نی، روزی که قرص ماه تماماً نمایان بود، مایا پسری به دنیا آورد. روز تولد بودا زمین لرزید، عوامل ماورا، طبیعی همه حاضر شدند. مایا هفت روز بعد از تولد بودا، مرد. چون، زنی که شخصیتی مانند بودا را به دنیا آورد، نباید از آن پس به هیچ خدمت دیگری درآید.

نام سیدهارتا (به مفسود رسیده)، برای نوزاد انتخاب شد. کسی بعد، بنا بر سنت اشراف هندوستان، نام یکی از اجناد معروف او را نیز بر نام قبلی او اضافه نمودند و کودک به نام سیدهارتا گوتاما (Siddharta Gautama) نامیده شد. بودا، نامی که فعلاً سید هارتا گوتاما به آن شناخته می شود، در حقیقت لقب افتخاری اوست که به تدریج نام اصل طفل را از خاطره ها محو نموده است.

بودا تحت سرپرستی خاله خود در خانواده اشرافی پدرش باناژونعت پرورش یافت. چون در سن نوشتن او پیش بینی شده بود که در آینده فرمانروائی بزرگ و با ولگردی بی خانمان خواهد شد، پدرش برای جلوگیری از بی خانمانی پسرش، به تربیت و تعلیم او در قصر همت گماشت. به طوری که در نوشته های بودائی از خود سیدهارتا گوتاما نقل می کنند: «من خیلی لوس و نتو بار آمده بودم. بدنم با روغن های صندل بنارس روغن مالی می شد. لباسهای من منحصرأ از پارچه های بافت بنارس تهیه می گردید. يك قصر تابستانی، يك قصر زمستانی و يك قصر برای فصول بارانی در اختیارم بود. روز و شب سایه بانی از پارچه سفید بالای سرم، و رامشگران و خوانندگان زن مرا احاطه کرده بودند».

سیدهارتا گوتاما با شاهزاده خانمی از امیر نشین های مجاور ازدواج کرد و صاحب پسری شد که او را راهولا (Rahula) (زنجیر) نام گماشت. به طوری که در کتاب جاکانا نقل شده است، در سه سفری که به خارج از قصر نمود، با دیدن سه منظره مختلف که هرگز قبل از آن ندیده بود، بودا با حقیقت زندگی آشنا شد.

در سفر اول، پیر مرد قرتوتی را در راه خود ملاقات کرد. در سفر دوم، مرد رنجوری را دید که از شدت درد به خود می پیچید. در سفر سوم، او شاهد تشییع جنازه ای شد

که بازماندگان به خاطر از دست دادن عزیز خود به شدت می گریستند. او فهمید که این سه حالت سرنوشت عمومی و کلی بشر است. در سفر چهارم خود، مرد راهبی را دید که کاسه، گدائی به دست، شادمانانه می گذشت. این مناظر در روح او مؤثر افتادند و به او فهماندند که تمام لذات و سرگرمی های زندگی بیهوده و بچند. او دریافت که عاقبت جوانی، پیری و درد و رنج و مرگ در کمین انسان است. او در جستجوی حقیقت برآمد. نیمه شبی آهسته ترک خانه و زن و فرزند گفت. لباس های خود را بخشید. جامه، زردی پوشید. موی سر خود را تراشید و به نزد دونفر از راهبان (Guru) که در غاری زندگی می کردند رفت و به آموختن تعالیم برهنه ها و تمرینات سخت بدنی یوگا پرداخت نایگانگی و پیوستگی بین « من » (Aiman) و حقیقت محض « برها » به وجود آورد. ولی چون این روش موجبات رضایت او و حصول به مقصود را فراهم نکرد، از راهبان کناره گرفت و مصمم شد سخت ترین ریاضت های بدنی را بر خود هموار نماید. به اتفاق پنج نفر از مرتاضان هندی به ریاضت پرداخت. به طوری که پس از مدتی از او جز پوست و استخوانی باقی نماند. چون از طریق استدلال و روش ریاضت، که دو راه معمول و مرسوم هندوستان بودند، به نتیجه مطلوب نرسید و دریافت که ریاضت نیز نمی تواند او را از دور تسلسل حیات و مرگ رهائی بخشد و به آزادی و رستگاری برساند، ترک روش ریاضت گفت. بودا به این نتیجه رسید که توجه به جسم او را به جایی نمی رساند. آنچه می تواند در یافتن راه حقیقت او را یاری نماید، توجه به روح و ضمیر باطن شخص است. او به خاطر آورد که چگونه در نخستین روزها از راه تفکر، به حقایق دربار سرنوشت زندگی و آیند بشر پی برده بود. زیر درخت انجیری که بعدها به نام درخت تنویر افکار (بودهی Bodhi یا به طور خلاصه درخت BO) معروف شد، نشست و تنها، به مسائل روحی و تفکر پرداخت. پنج نفر مرتاض او را ترک گفتند و به راه خود رفتند.

بودا در افق خیال خود پاسخ سئوالاتی را که در جستجوی آنها بود، پیدا کرد. او به عالی ترین درجه دانش بشری راه یافت و به بودا منتقب شد.

بودا در دومین شب بیداری خود، به قانونی که بر دور تسلسل بی انتهای حیات و مرگ حکومت می کند، پی برد. به عقیده او نه تنها بشر، بلکه هر جزئی و هر قسمتی از جهان هستی دستخوش تغییر و ناودی است. هر چه به وجود آید، لاجرم باید روزی نابود شود. نه انسان ها و نه هر چه بر دنیا وجود دارد، به خودی خود و به تنهایی

کامل و مجزا از یکدیگر نیستند. بلکه هر يك، از عوامل مجرد دیگری تشکیل شده اند که به نوبه خود در حال تغییر دائم هستند. همیشه در حالت جدا شدن از یکدیگر و یا ترکیب با یکدیگر و بوجود آوردن اشکال نوی دیگریند. این جدا شدن ها و یا ترکیب شدن ها تصادفی نیست، بلکه در تحت نظم و قانون خاصی انجام می گیرد. قانون حاکم و سرنوشت ساز در مورد انسان، قانون کارمات که طبیعت تولد ثانوی شخص راتعیین می کند. اعمال نیک به خودی خود، زندگی نیکوئی رادرآینده بوجود خواهند آورد و اعمال بد، موجبات حیات مجدد پست تر و پائین تری را فراهم می کنند. بدین ترتیب، طبیعت هر تولدی به وسیله، کارمای حیات قبلی تعیین می گردد. این نظم ثابت اخلاقی دنیاست که هیچکس نمی تواند آن بگریزد. دهاما (Dhama) درمعنای قانون حاکم) نه تنها شامل این نظم اخلاقی است، بلکه عوامل فیزیکی حاکم بر دنیا را نیز در بر می گیرد. چهارعامل زمین، آب، آتش و هوا، احساسات، قوای محرک اراده، قوه استدلال شخص، ضمیر و وجدان، جهالت، شهرت، زیبایی، ثروت، رنگ ها و صداها، تعالیم راست باخلاف حقیقت، روابط جنسی، خواب، گرمگی، بیماری، رشد، پیری و مرگ و به طور خلاصه، هرچه در این جهان هستی می توانید تصور کنید و نام ببرید، همه نتیجه، همکاری این عوامل مجزا از یکدیگر و رعایت نظم قانون حاکم هستند. به نظر می رسد که انسان موجودی مجرد است، ولی حقیقت امر غیر از این است. این تنها يك خطا و تصویری بیش نیست. انسان درجریان پرتلاطم دهاما گرفتار است که دائماً بر او اثر می گذارد و او را تغییر می دهد و حتی پس از مرگ به صورت و هیئت دیگری دوباره او را به دنیا می آورد.

با این توضیح، آتین بودیسم فلسفه هندوها را مبنی براین که «من» (Atman) درقام نوالدهای دور مسلسل حیات و مرگ ثابت می ماند، نمی پذیرد و عقیده دارد که آن که مرده، با آن که متولد شده، در انسان متفاوتند، و تنها از نقطه، نظر کارما با یکدیگر مشترکند.

در سومین شب تفکر در زیر درخت بو، بودا به چهارحقیقت که کانون و هسته، مرکزی تعلیمات بودائی را تشکیل می دهند، پی برد:

۱ - حقیقت اول: شناسائی و تصدیق وجود رنج و محنت، به این معنا که حیات هر موجودی همیشه توأم با درد و بدبختی است. یا به کلام خود بودا، تولد، پیری، بیماری، نگرانی، فقر، اضطراب، دلسردی و نا امیدي، عدم وصول به مقصود،

همه مایه، دردند.

۲ - حقیقت دوم : شناسائی علت رنج ها و آلام. توجه به امیال سبیری ناپذیر (Tanba)، آرزوی تجدیدحیات، عیش توام با نوش، شوق به خوشگذرانی، عشق به ادامه حیات، میل به کامیابی و موفقیت، میل به تصاحب (TanKa تانکا) همه علل به وجود آمدن دردند.

۳ - حقیقت سوم : راه نابودی رنج و درد، ترك امیال و آمال، طردهوا و هوس، رهائی از آرزوها، دوری از شهوت رانی و هوای نفس.

۴ - حقیقت چهارم : راهی که آدمی را به خلاصی از دردها و رنج ها رهبری می کند و آن با الحاق اصول مقدس هشت گانه زیر میسر است:

۱ - علم درست و دریافت صحیح و کامل از چهار حقیقت.

۲ - اندیشه و افکار درست و نیک، صلح جویی و دوری از هر گونه تمایلات شدید احساسی و تنفرویدخواهی.

۳ - گفتار درست. احتراز از بروج، صحبت های بیهوده و غیبت. گفتار هرکس باید عاقلانه و درست و در جهت ایجاد مسالمت باشد.

۴ - کردار درست. عمل هراسانی باید متکی بر اصول اخلاقی باشد. قتل، دزدی و زناکاری از اعمال ناپسند ممنوعه هستند.

۵ - کوشش درست در تقویت احساسات نیک و احتراز از هیجانات شیطانی.

۶ - مراقبت درست در کناره گیری از تمایلات نفسانی و میل به تصاحب توام با حرص.

۷ - تمرکز افکار و آرامش درست برای آزاد کردن شخص از هرچه رنگ تعلق و وابستگی به خود گیرد.

۸ - شغل درست. قبول حرفه ای که موجب آزار و یا ناراحتی هیچ کس نباشد. به طور خلاصه هشت راه پیشنهادی بودا، ناظر به موارد سه گانه زیر است:

۱ - اخلاق (گفتار درست، عمل درست، شغل درست)

۲ - نظم روحانی (کوشش درست، تمرکز درست، توجه درست)

۳ - روحی و درونی (علم درست، روش درست)

نیروانا: برطبق تعالیم بودا، تصور وجود انسان به طور مجرد و به تنهایی حاصل خطای باصره و اشتباه دید است. حقیقت این است که اجسام مختلف سازنده



عالم هستی، وابسته به یکدیگر و دائماً در حال تغییرند. قبول موجودیت «من» مردود است. «من» و «مال من» کلماتی عاری از حقیقتند. کسی که به این امر واقف یافت، دیگر به کلمه «خیالی» «من» نمی چسبد. دقیقاً همین چسبندگی کاذب و قبول موجودیت «من» است که مایه درد و رنج می باشد. آنچه به نام «من» خوانده می شود، مجموعه بی ارزشی است از امیال و آرزوهای جسمی. شخص باید به دست خود این ریشه خودخواهی و امیال بی ارزش را بسوزاند و از بین ببرد و آمال و آرزوها را در درون خود خفه سازد و بدین طریق سبب اصلی تولد ثانوی را منهدم کند تا دور تسلسل حیات و مرگ قطع گردد و به نیروانا ملحق شود. کسی که به درجه آراهات (Arahat) رسیده باشد، قانون «کارما» درباره او بی اثر است. او بار دیگر به دنیا نخواهد آمد. زیرا تجدید حیات، مخصوص کسانی است که روح آنان محتاج تصفیه و تطهیر است. بودا در هیچیک از تعالیم خود از جهان بعد از آراهات و ارواحی که به نیروانا پیوسته اند، سخنی نمی گوید. شاید به نظر او وصول به نیروانا، دستیابی به سعادت کامل و پا نیستی مطلق بوده است.

شاید فلسفه «بی منی Ua - Atman» به نظر عده زیادی که در مکاتب دیگری تعلیم و تربیت یافته اند، منطقی و قابل قبول نباشد. ولی همین فلسفه، سهم بزرگی در قلمرو مذهبی بودا به عهده دارد و فلسفه نیروانا به نحو عجیبی به فلسفه «بی منی» گره خورده و وابسته شده است. کلمه نیروانا معرف پایان کوشش مذهبی بودا است.

نیروانا در کلام عامه به معنی «هیچی» است که با منظر و مقصود فلسفی بودا فرسنگ ها فاصله دارد. در کتاب تری پی تاکا (Tripitaka) درباره معنا و تفسیر نیروانا، می نویسد:

«نیروانا عرصه ایست که در آنجا زمین، آب، آتش و هوا وجود ندارد. نیروانا فضای بی انتها یا سرزمین هوشیاری نیست. منطقه خالی و یا سرز بین قابل تمیز و غیرقابل تمیز هم نیست. نه این کلام و نه هیچ کلام دیگری. آنجائی که خورشید و ماه وجود ندارند. من آن را در آمدن و یا در حال رفتن نمی نامم و پا آن را در حالت ثبوت و سکون، سرآغاز و پا در حالت محو شدن نمی خوانم. نیروانا بدون پایه و شالوده، بدون ابتدا، بدون توقف است. نیروانا پایان دردها است.»

این تعاریف که در نظر بسیاری شاید تنها به «هیچی» قابل تعبیر باشد، اساس

فلسفه تعلیماتی (Dhama) آئین بودیسم را تشکیل می دهد. نیروانا در نظر بودائیان، تنها چیزی است در عالم هستی که غیرقابل تفسیر است. به چیزی متکی و وابسته نیست. زیرا قدرتی آن را به وجود نیاورده و میل به تصاحب نیز در آن تأثیری ندارد. شاید نیرواناتنها از راه تفکر و در خود فرورفتن قبل از مرگ قابل لمس باشد، ولی این تنها راه لمس نیروانا نیست، زیرا قوانین دیگری نیز دست اندر کارند.

بودا بعد از مکاشفاتی که در زیر درخت بو به او دست داد، هرگونه تمایل و رغبتی را در خود گشته یافت. حالت وجد و سرور خاصی در خود احساس کرد که منتهی به تسلیم محض و رضای خاطر او بود. بودا دریافت که برای او تولد دیگری وجود نخواهد داشت و به عالی ترین مراحل روحی دست یافته است. وقتی از آن حالت بیرون آمد، به زادگاه خود بازگشت و به نشر حقیقت و تعلیم مردم پرداخت.

در افسانه ها آمده است که شیطان (Mara) که قبلاً نیز کوشش نموده بود تا او را از جستجوی راه حقیقت باز دارد، باز هم به اغوای بودا پرداخت و به او گفت که حتی تعلیم این مطالب به مردم، مفید هیچگونه فایده ای نخواهد بود. مردم از آن حد از دانش برخوردار نیستند تا مطالب او را درک کنند. بودا نیز به شك افتاد. ولی برهمنای مهربان (Brahma Sahampatia) به بودا گفت که حتی اگر به خاطر چند نفری از مردم هم باشد، مکاشفاتی را که بر او دست داده است و حقایقی را که کشف نموده، به سایرین بیاموزد. بودا تصمیم به تعلیم گرفت و اولین موعظه خود را بر مردم بنارس عرضه کرد. ۵ نفر مرتاضی که او را ترک کرده بودند، در جمع مردم حاضر بودند. به او گرویدند و اولین شاگردان او شدند. به زودی عده زیادی که مجذوب شخصیت، قدرت کلام و مطالب روحانی بودا شده بودند، به گرد او جمع آمدند.

مکتب بودا و آئین جینی در حقیقت عکس العملی بود که جامعه هند در برابر زیاده روی های برهمن ها و امتیازات خاص و بیحدی که این طبقه برای خود فائل شده بودند، از خود نشان داد. هر دو این مذاهب تشریفات هندوئیسم را زائد و مردود خواندند. وداها و پرستش خدایان و داثی را امری لغو و بی معنی دانستند. هر دو مسلک، مخالف اصول طبقاتی - اجتماعی (Caste) هندونی بودند. بودا عقیده داشت:

«مقام هر کس، در هر یک از طبقات، باید بر حسب ارزش ها و ویژگی های اخلاقی او تعیین شود، نه بر اساس وراثت و یا ضوابط اجتماعی و مذهبی»

بودا می گفت: «در هر کس که حقیقت و درستکاری وجود داشته باشد، از فرد

مبارکی است. او برهنه راقعی است. کسی که عصبانی می شود، کینه در دل می گیرد، به جانداران آسیب می رساند، دروغ می گوید، خود را بزرگ و دیگران را حقیر می داند، او یک فرد خارج از طبقه و مطرود است.»

اختلاف عمده ای که بین آئین جنیسم و مذهب بودیسم وجود دارد، درانتخاب راه تطهیر روح و وصول به نیرواناست. جنیسم، راه رستگاری را در ریاضت، محرومیت های شدید جسمی و زهد مطلق می داند. ولی بودیسم، روش اعتدال و میانه روی و استفاده از عقل سلیم را تعلیم می دهد. بودا در «موعظه باغ غزالان» می گوید:

«دراین عالم تمام اشیاء دارای دو مرز هستند. مردسالک باید از هر دو طرف پرهیزد. زندگی سراسر عیش و نوش و شهوترانی ناپسند و زشت است. عتقاًلاً زندگی سراسر رنج و ریاضت نیز نامطلوب و لغو است. مردسالک و به حقیقت رسیده (Tathagata)، از این دو مرز افراط و تفریط اجتناب می کند و نقطه وسط را که عدالت حقیقی است انتخاب می کند.» به نظر بودا، انسان عاقل باید با تمرین و ممارست به ساخت حکیمانه، حالت روحی خود بپردازد، بدون آن که کوچکترین نیازی به تشریفات و مناسک سنتی مذهبی داشته باشد. بودا برای تمام پیروان خود پنج چیز را ممنوع کرد.

مرثکب فتل نشوید. دزدی نکنید. زنا نکنید. دروغ نگوئید و مواد سکرآور ننوشید. هر بودائی بایستی همه روزه این جملات را تکرار کند: «من به بودا متوسل می شوم. من به شریعت (دهاما) ایمان می آورم و در پناه سانگها (معابد بودائی) آرامش می جویم.» بودا برای راهبان ممنوعیت های دیگری، علاوه بر پنج مورد فوق، اضافه نمود:

ترك غذا در مواقع ممنوعه، خودداری از رقصیدن و یا شرکت در مجالس رقص و آواز و یا تماشاى صحنه های لهو و لعب، پرهیز از کشتن جانداران، خودداری از قتلک اشیائی که به آنها اهدا نشده، پرهیز از بی عصمتی و بی عفتی، احتراز از مسکرو فریب، احتراز از پر خوری و شکم پرستی، احتراز از خوابیدن در بستر نرم، احتراز از قبول زور و سیم، اجتناب از استعمال زیور ها و عطر ها.

هر راهب بودائی باید تمام دستورات و اصول مذهبی فوق را رعایت نماید و چنانچه عملی خلاف آن از او سرزند، باید در مجمع راهبان و همکیشان، که ماهی دوبار تشکیل می گردد، به گناهان خود اعتراف کند.

مردود شناختن سیستم طبقاتی - اجتماعی، برقراری مساوات در بین تمام افراد و وضع مقررات ساده مذهبی و میانه روی در اعمال روزانه به عنوان تکالیف دینی، موجب

انتشار سریع بودیسم در هندوستان و جذب عده زیادی از مردمان خارج از طبقه به این مذهب گردید. حتی شاهزادگان و امرا نیز به دور بودا گرد آمدند.

بوداعده ای از راهبان را برای هدایت کسانی که به خود بودا دسترسی نداشتند، به اکناف و اطراف هندوستان فرستاد. معابد متعددی به نام سانگها (Sangha) بوجود آمد. در مواقعی که هوا خشک و خوب بود، بودا در سریدانش برای تبلیغ و جذب مردمان بیشتر به بودیسم، مسافرت می کردند. وقتی که فصل بارندگی آغاز می شد، همه در يك محل می ماندند و در دریاها به تعلیم می پرداختند. تمام مبلغین آئین بودا باید جامه زرد بپوشند. سروصورت خود را بشراشند و برای تهیه غذای خود کاسه، گدائی به دست گیرند و در ساعات معینی از روز، به تفکر و تکرار اوراد بپردازند. بودا هرگونه تفکرات پیچیده مذهبی و مباحث ماوراءالطبیعه را طرد کرد و بی مفهوم دانست. در آئین بودا، پرستش شخص ر یا خدا وجود ندارد. بودا خدا نیست و از طرف خدا نیز برای هدایت خلق فرستاده نشده و نمی تواند برای آموزش و بازخرید گناهان مردم شفیع و وسیله باشد. معجزه در تعلیمات بودا محل و مفهومی ندارد. تعلیمات بودا (Dhama) مهم تر از خود بوداست. او راه عملی را پیش گرفت و آنچه را که مخالف عقل سلیم بود، مردود شناخت. بودا می گوید: «من دریاب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده ام و دریاب وحدت روح و جسم سخنی نگفته ام و از بقا روح بعد از وصول به درجه کمال (آراهای Araha)، کلامی بر زبان نیاورده ام. زیرا بحث در این قبیل موارد، متضمن فایده ای نیست و این مسائل پایه و بنیان دین نمی باشند. از این رو از بحث درباره آنها گذشتم. و در عوض، ماهیت شقاوت و گمراهی و اصل و سبب آن، و راه نجات از آن را شرح و توضیح دادم. زیرا این مسائل، برای زندگانی بشر سودمند و پایه و بنیاد دین می باشند. انسان باید نیروی نفسانی و شهوت و غضب را بشناسد و آن را در قبضه، اختیار خود درآورد تا از هوا و هوس و امیال نفسانی نجات یافته و به نیروانا واصل گردد». به عقیقه بودا، راه نجات هرکس، اتکاء به نفس و اعتماد به نیروی ذاتی خود اوست. شخص باید از طریق تهذیب و تزکیه نفس و کشتن آرزوها و از بین بردن میل به تصاحب، خود را پاک و مطهر نماید.

بودا در کتاب «دهاما پودا» (راه فضیلت) که قسمتی از «تری پیتاکا» (سه سید)

را تشکیل می دهد، می گوید:

«هرگز نمی توان تنفر را با تنفر زین برد. تنفر تنها با صحبت از میان برداشته

می شود. بگنار انسان با محبت برخشم خود فائق شود. بگنار او بر بدی ها با خوبی ها غلبه یابد.»

بودا، ضمن طرد هرگونه قدرت متعال و بی معنی دانستن پرستش، نماز و دعا، دو عقیده از مجموع عقاید هندوها را وارد مذهب خود کرد. در نظر بودا، اصل مسلم و ثابتی که در جهان حکمفرماست، قانون «کارما» است.

«نه در دل آسمان، نه در اعماق دریاها، و پادر شکاف کوه ها، نقطه ای پیدا نمی شود که انسان بتواند به آنجا پناه ببرد و از مکافات عمل خود رهائی یابد.»

«اگر مردم متوجه این مطلب بشوند که قسمت اعظم بدبختی ها و مصیبت هائی که در آن گرفتارند، به دست خودشان به سرشان آمده است، در آن صورت اصلاح بزرگی در جامعه به وجود خواهد آمد.» نحوه عمل «قانون کارما» بدین صورت است که با توجه به شیوه عمل شخص در دوران زندگی، پس از مرگ او کارمای او در جسم شخص نیکوکارتر و باشعورتری حلول می کند و حیات جدیدی را از سر می گیرد. آنقدر این دور تسلسل مرگ و زندگی ادامه می یابد و تکرار می شود تا آنکه روح، در اثر اعمال نیک شخص، تطهیر یابد و به نیروانا ملحق شود و آرامش پیدا کند.

عقیده دومی که بودا از هندوها اخذ نمود و تفسیرات جدیدی بر آن افزود، عقیده مربوط به تناسخ ارواح است. بودا در مسئله تناسخ و انتقال روح از بدنی به بدن دیگر، می گوید:

«روح ماده، مستقلاً نیست تا از یک جسم به جسم دیگر منتقل شود. بلکه حیات، نتیجه بهم پیوستگی بدن و روح است و این هردو تابع یکدیگرند. آنچه از حیات شخص به زندگانی شخص دیگر منتقل می گردد، صفات زندگانی شخص اول یا «کارمای» زندگی اوست که به حیات شخص دوم انتقال می یابد.» در نوشته های بودائی برای توضیح بیشتر این فلسفه، امثله بسیاری زده شده. مثلاً می نویسند: «هنگامی که کسی شمع را به وسیله شمع فروزان دیگری روشن می کند، آیا نور شمع اول به جسم شمع دوم منتقل می شود؟ بدیهی است که نه. بلکه این همان تجدید حیات است، بدون آنکه روح جسم اول به جسم دوم منتقل شده باشد. بدین ترتیب، کارما از وجود یک نفر به جنین نفر دوم منتقل می شود، بدون آن که فرد دوم شبیه فرد اول باشد.

در مورد جهان هستی و خالق متعال، عقیده بودا بر این است که آنچه در این

جهان هستی می بینیم و یا احساس می کنیم همه دائماً در حرکت و تغییرند و به اشکال مختلف درمی آیند. ثبات و بقا در عالم بی معنا و مفهوم است. می آیند و می روند. ظاهر می شوند و ناپدید می گردند. قادر متعال و یا صانعی وجود ندارد که حرکات اجسام و تغییر شکل ظاهری آنها را طرح ریزی کرده باشد. بلکه تمامی اشیاء در حکم واحدند و يك وحدت عمومی در جهان حکمفرماست. همه موجودات، علیرغم شکل و ظاهر متفاوت آن ها، به یکدیگر مربوط و متحدند. وقتی انسان « من » بودن را فراموش کند و خود را جزئی از وحدت کلی بداند، در عالم بی انتهای نیروانا حل خواهد شد و از برکات آرامش و آسایش وحدت مطلق عالم وجود برخوردار خواهد گردید.

کتاب مقدس بودائی ها تری پیتاکا (Tripitaka) (سه سبد) نام دارد و مشتمل بر سه کتاب است:

وینایاپیتاکا (Vinaya Pitaka) (سبد انضباط) حاوی قوانین و قواعد مربوط به کسانی که تازه به آئین بودا در آمده اند.

سوتا پیتاکا (Sutta Pitaka) (سبد آموزش) مشتمل بر مباحثات و تعلیمات شخص بودا.

آبهیدهاماپیتاکا (Abhidhamma Pitaka) (سبد متافیزیکی) شامل نکات ظریف و پیچیده فلسفه بودیسم و مباحث نظری دینی.

کتاب تری پیتاکا، از ۲۹ بخش تشکیل شده و طول هر بخش بین ۱۰ تا ۱۸۳۹ صفحه متفاوت است. در کتاب تری پیتاکا، بحث مفصلی نیز درباره بهشت غربی (Sukhavati) دیده می شود. بهشتی که در آن نه تنها آرامش و سکون حکمفرماست، بلکه زیبایی و غنای رنگ ها، شکوفه های حیرت انگیز درختان سبز، عدم تمایز بین بشر و خدایان، عدم وجود شب و روز و بالاخره سعادت کامل از هر جهت برقرار است. تعریف و داستان بهشت غربی در حکایت آمی تابها (Amitabha) بیان گردیده. آمی تابها، راهب بودائی، قسم یاد می کند که او بودای دیگری خواهد شد اگر در نتیجه عمل او بهشتی بوجود آید که تمام کسانی که به او دعا کرده اند، در آنجا جمع شوند و پس از مرگ به خوشی در آن زندگی کنند. در نتیجه سرزمین سوك هاواتی «بهشت غربی» به محلی تبدیل می شود که در آنجا تمام موانع در سر راه طالبان رستگاری از بین می رود و راه وصل به نیروانا هموار و صاف می شود. سرآغاز راه طولانی پیوند به نیروانا، به آخرین نقطه وصل تبدیل و محلی می شود که نيك بختان پس از مرگ

به شادگامی در آنجا به سر می برند.

صحنه قضاوت نهائی، در کتاب تری پیتاکا، به این ترتیب ترسیم شده است:  
نگهبان افراد بدکار را کشان کشان به پیشگاه پادشاه جهنم می آورد. او خطاب به آنان می گوید، آیا شما وقتی که روی زمین بودید آن پنج نفر پیام آوری را که برای اندرز دادن به شما فرستاده شده بود، ندیدید؟ يك طفل خردسال، يك پیر مرد فرتوت، يك مریض، يك آدم گنه گاری که رنج می کشید و لاشه يك مرده؟ مرد بدکار جواب می دهد، من آن هارا دیدم. پادشاه دوباره می پرسد، آیاتو در درون خود فکر نکردی که من هم در معرض تولد، پیری و مرگ می باشم؟ پس بگذار کار خوب انجام دهم. آدم بدکار جواب می دهد، خیر من این کار را نکردم. من از شرط حماقت به این امور نیندیشیدم. سپس پادشاه سرنوشت او را اعلام می کند: داین کارهای بد تو، کارهای مادر، پدر، اقوام، دوستان و آشنایان تو نیست. تو تنها همه آن هارا انجام داده ای. تو تنها نیز باید حصول دسترنج خود را درو کنی. (۱)

کتاب تری پیتاکا، به دوزیان پالی، قانون فرقه هینایانا (Hinayana) بودائیسان مقیم جنوب آسیا و سیلان و به زبان سانسکریت، قانون فرقه ماهایانا (Mahayana) بودائیسان مقیم شمال آسیا، نوشته شده و از زمان قدیم به همان صورت حفظ گردیده است. بودا علاوه بر ترك لذات جسمانی و كشتن امیال و آرزوها، داشتن زن و فرزندان نیز نكوهش می كند، زیرا به نظر او، این زنان هستند که دورتسلل حیات و مرگ و بالتبجه مایه بدبختی بشر را فراهم می کنند. به همین دلیل، در بنایت امر از ورود زنان به آئین خود جلوگیری می کرد.

بودا در این امر با مهاریرا هم داستان است که هر چیز که از دست دادن آن موجب رنج و ناراحتی است، باید ترك گفت و نباید به هیچ چیز دل بسته و علاقه مند شد. هر کس باید مانند حیوانات صحرا، بی خانه و بی خانمان و بی زن و فرزند بسر برد و در پی تطهیر نفس خود باشد و در عین حال، باید رحم و شفقت را نسبت به هموعان خود پیشه سازد و عمر خود را وقف نیکی به افراد بشر کند. ضمیر خود را آن چنان از محبت همه عالم پر نماید که برای حفاظت آنان، تا حد فدا نمودن حیات خود پیش رود. روش

ترکیبه نفس و پرورش صحبت در درون معتقدین به آئین بودا بدین طریق است که شخص به آرامی، مربع در گوشه ای می نشیند، چشم هارا می بندد و در اعماق قلب خود حالت صحبت و دوستی نسبت به کلیه موجودات و جانداران را ایجاد می کند و پرورش می دهد و می خواهد که دل او آکنده از صحبت بیدریغ گردد، بدون آن که انتظار پاداش و یا صحبت متقابل داشته باشد. بدیهی است این نوع دوستی، هیچ گونه شباهتی به صحبت و علقه بین دو دوست و با اقوام و بستگان ندارد. زیرا از دست دادن دوستان و اقوام موجب درد ورنج است و حال آن که خیرخواهی عمومی دور از هرگونه الم و مصیبت بعدی است. به علت وجود همین تعالیم است که در سرزمین های بودائی ملایمت و ملاحظت گسترده ای به چشم می خورد و در تاریخ بودائی خشونت هیچ نقشی نداشته و بالااقل در مقایسه با سایر مذاهب خشونت کمتری از خود نشان داده است. بودا در خطابه معروف به باغ غزالان می گوید:

« اگر کسی از روی حسادت در مورد من خطائی مرتکب شود، من در مقابل او را در سایه صحبت بی شائبه خود می گذارم. هر چه از ناحیه او بدی بیشتر شود، از ناحیه من خوبی افزون خواهد شد.»

بودا در سال ۴۸۰ قبل از میلاد در سن هشتاد سالگی در شهر کوشی ناگارا (Kushinagara) درگذشت و به گفته پیروانش به نیروانا پیوست. شاگردش آناندا جسد او را سوزاند و خاکسترش را در ده نقطه مختلف از سرزمین هندوستان به خاک سپرد. بر روی هر یک از این نقاط معبدی به نام استوپا (Stupa) برپاشد که محل نیایش بودائیان است. در کتب بودائی از آخرین سخنرانی بودا، به هنگام مرگ، چنین می نویسند:

« آناندا بر مرگ من گریه مکن. آیا بارها به تو نگفته ام که ما باید روزی از تمام اشیاء و اشخاصی که به دور ما هستند جدا شویم و آن ها را ترک گوئیم. این یک امر طبیعی است. مرد عاقل می داند که تمام اشیائی که محصول مراقبت و زحمات ما هستند، روزی از بین خواهند رفت. تنها حقیقت است که همیشه پا برجاست. چرا من باید در پابنداری این بدن خودخواه اصرار بورزم، در حالی که فقط حقیقت جاوید است. تو آناندا، تا این زمان به خوبی عمل نموده ای و تمام کوشش خود را به کار برده ای، تو نیز به زودی از دست اهریمن های بزرگ نفس پرستی، خودخواهی، تصورات واهی و شک و تردید، رها خواهی شد.»



بودا پس از مرگش درین پیروانش شخصیت دیگری پیدا کرد. بودا که در تمام عمر خود مردم را به پیروی از يك راه زندگی اخلاقی، کنترل نفس، اتکا به خویشتن بدون پرستش و نیایش به درگاه خدایان، دعوت می کرد و اصولاً منکر وجود قدرت متعال و الوهیت بود، اندکی پس از مرگش به صورت خدائی مورد پرستش قرار گرفت، و آن چنانکه در تمام ادیان مرسوم است، معجزات و کرامات بی شماری به او نسبت داده شد. حتی مدعی شدند که او يك هستی قدیم و ازلی و يك تجسم مطابق برنامه و حاصل يك باروری ماوراء طبیعی بود. او به نیت رهائی بشر نازل شد. او دانای مطلق، لجات بخش بشر و تجلی از برهما و ویشنو، خدایان هینویود. مجسمه های گوناگون، به اشکال و اندازه های مختلف از او ساخته شد و پیروانش در برابر مجسمه ها به زانو درآمدند.

پس از مرگ بودا، دربارہ چگونگی تفسیر گفته های بودا، بین اعضاء جامعه راهبان بحث در گرفت. دو فرقه مقابل هم قرار گرفتند. یکی تراوادین ها (Travadins) (تعلیم بر اساس نوشته های قدیم) که قائل به تفسیر کلمات بودا نبودند و دیگری فرقه ماهاسانگ هی کا ها (Mahasanghikas)، که اکثریت پیروان بودا را تشکیل می دادند و به نرمش بیشتری در اعمال و رفتار پیروان معتقد بودند.

گروه اول بعدها به هینایانا (Hinayana) (عربانه کوچک) و گروه دوم به ماهاایانا (Mahayana) (عربانه بزرگ) ملقب شدند. تراوادین ها (با هی نایانا) معتقد به کوشش فردی برای رستگاری می باشند. در این راه کسک و یاری الهی و معاضدت خدائی را قبول ندارند. مراسم عبادی در معابد و تعظیم در برابر مجسمه و نساویر، حتی در برابر مجسمه بودا را مردود می شمارند و معتقدند که چون بودا به نیروانا پیوسته و در آن عالم محو گردیده است، تعظیم و ستایش او بی معناست. به عقیده تراوادین ها امکان آن که کسی به مرتبه بودا برسد، بسیار کم است و رسیدن به مرحله مرد مقدس (Arhat) نیز مستلزم کوشش بسیار می باشد. چون بنا به عقیده طرفداران این فرقه تنها راهبان (Bhikshu) می توانند به رستگاری دست یابند، هر يك از افراد بودائی طرفدار هینایانا کوشش می نماید مدتی از عمر خود را در یکی از دیرها، به عنوان راهب به سر برد. پیروان این فرقه، گوناگوناگون بودا نمی دانند. در نوشته های اولیه دربارہ شش پیشرو مذهبی و يك بودا که در آینده خواهند آمد، مطالبی دیده می شود. در نوشته های مؤخر این فرقه، صحبت از تعدادی در حدود ۲۸ بودا است که درین آن ها گوناگوناگون از همه مهم تر است. تعالیم فرقه هینایانا، گرچه با تعالیم خود بودا و روشی را

که او در زندگی اتخاذ کرده بود، همطراز و در يك سطح است. ولی به علت شدت عملی که هینایانا از خود نشان می داد، نتوانست در کشوری که مردم به خدایان متعدد معتقد بودند و در برابر مجسمه خدایان و سایر ارواح مقدس زانو می زدند، قبولیت عامه کسب کند و گسترش یابد.

به عقیده ماهاسانگ هیکاها یا (ماهایانا) رستگاری اختصاص به عده معدودی و یا کسانی که دارای امتیازات خاص هستند، ندارد. بلکه همه مردم می توانند رستگار شوند. در آئین بودائی که ماهایانا تعظیم می دهد، گذشت و انغماض بیشتری در مورد زهد و تقوای عمومی در نظر گرفته شده. بنا بر عقیده طرفداران این فرقه شخص گوناگام، موجودی بود آسمانی که برای نجات بندگان به زمین نزول کرد. بودا دارای جنبه الوهیت و سزاوار پرستش و عبادت است. در این فرقه علاوه بر قبول اصول بودائی مورد قبول فرقه هینایانا، نوشته های دیگری نیز در نویسی بودیسم نوشته شده که حتی بعضی از نوشته های مؤخر برکت قدیم ترجیح داده می شود. یکی از شخصیت های بارز تعلیمات فرقه، عرابه بزرگ، بدهی سات را (Bodhisattva) است. او کسی است که سرنوشت او را برای تنویر افکار بودائیان برگزیده. او برای نجات بشریت و رستگاری هر چه بیشتر مردم، تصمیم خود را مبنی بر این که به هیئت بودای دیگری ظاهر شود، برای مدت نامحدودی به تأخیر نداخته است. بدهی سات را مؤکنا سوگند یاد کرده است که حتی تا آخرین لحظه قبل از حلول در جنین انسانی، به هر کس که بتواند کمک کند. به همین منظور او حتی بازگشت به نیروانا را بر خود منع کرده تا بتواند بیشتر به نفع بشریت خدمت نماید. هر کس که در جستجوی رستگاری است، می تواند به کمک و حمایت او امیدوار باشد. او در همه حال به یاری درماندگان خواهد شتافت.

پیروان فرقه ماهایانا عقیده دارند، که تعداد بوداها به اندازه دانه های شن است که تماماً در وجود هستی مطلق (Dharmakaya) متمرکزی باشند. اگر دهارماکایا را بتوان دید، در آن صورت بودای حقیقی (Adibuddha) در وجود او دیده خواهد شد. گوناگام خود پرتوی از وجود هستی مطلق بود.

در قرن سوم قبل از میلاد، پادشا، مقتدری به نام آشوکا بر هندوستان سلطنت می کرد. آشوکا در اثر جنگ های بسیار، قلمرو حکمفرمایی خود را بر قسمت عمده سرزمین هندوستان گسترش داد. لیکن افراط در خونریزی او را از عمل خود نادم و آشفته ساخت. به دین بودائی در آمد و تعلیمات بودا را در سراسر هندوستان به مرحله اجرا

گذاشت. خود به زیارت اماکنی که بودا آن هارا محترم و مقدس می پنداشت، رفت و سعی کرد به دین بودا صورت جهانی ببخشد. عده ای رابه عنوان مبلغ و سفیر بودا به جهات مختلف دنیا روانه کرد. مبلغین او در اندک زمانی تا حدود مصر و یونان پیش رفتند و مقدمات انتشار جهانی آئین بودارا فراهم آوردند. آشوکا را باید در حقیقت، دومین بنیانگذار آئین بودائی دانست. او پسر خودرا در سال ۲۵۰ قبل از میلاد به ریاست هیئتی از مبلغین به سیلان فرستاد. مذهب بودامحل مناسبی برای اشاعه و توسعه پیدا کرد و به سرعت در تمام جزیره منتشر شد. کتبی که در همان دوران درباره بودا و آئین او به زبان پالی نوشته شده، هنوز به همان صورت اولیه خود باقی مانده و از قدیمیترین اسناد و کتب متعلق به عصر بودا است.

مسلک بودیسم در کشورهای برمه، سیام، چین و ژاپن نیز بدون برخورد به مانع بزرگی به اشاعه خود ادامه داد. به طوری که امروزه بزرگترین مذهب مورد اعتقاد مردم خاور دور است.

نکته قابل توجه، سیاسی است که برهنیزم در مقابل مخالفان جدید خودپیش گرفت. برهنیزم، مذاهب بودیسم، جنیسم را نه تنها تکفیر نکرد و از آنها انشغافی ننمود، بلکه برعکس، قسمتی از عقاید این دو مذهب، از قبیل آهیمسا (Ahimsa) را نیز پذیرفت و در آداب و معتقدات خود جاداد. اتخاذ همین سیاست آن را بر حریفان خود غالب کرد. طرفداران جنیسم امروزه به حداقل خود رسیده اند و بودیسم نیز جز، در قسمت کوچکی از هندوستان، از این سرزمین بیرون رانده شده و برهنیزم قاطعیت مطلق به خود گرفته است. (۱) بودیسم در دنیای امروز نیز دستخوش تحولات بزرگی می باشد. در بعضی از کشورهای جنوب شرق آسیا به خصوص در برمه و سریلانکا، کوشش زمامداران برآن بوده که با احیای بودیسم و بوجود آوردن اختلاطی از مکتب کمونیسم و بودیسم، با کاپیتالیزم و سیاست استعماری دول غرب، مقابله نمایند. در سال ۱۹۴۰ نخست وزیر برمه، یونو (U Nu)، در این راه کوشش بسیار نمود. عدم علاقه

---

۱- آخرین ضربه ای که بر پیکر بودیسم در هندوستان وارد آمد، پیدایش سلسله سلاطین مسلمان هند بود که بقهروز و زور بر این کشور مسلط شدند و آنچه از سازمان بودائی در شمال هندوستان مانده بود، نابرد کردند.

پویندگان نیروانا به مالکیت زمین و جمع آوری ثروت، اختلاط دو مسلک بودیسم و کمونیسم را آسان تر می کرد و انتقادات کمونیسم به هیچوجه متوجه بودیسم نمی شد. سیاست مستعمراتی دول غربی در کلی های سابق خود در آسیا، در نزدیک شدن این دو مسلک تاثیر بسیاری داشت. ولی چون اتحاد دو مکتب ناهماهنگ، بدون در نظر گرفتن مصالح اجتماعی و تنها بر اساس سیاست وقت بوجود آمده بود، مخاطرات و ضررهای اجتماعی آن به زودی آشکار شد.

## فصل چهارم:

### سیکھیزم

آئین (Sikh) سیکه یکی از ادیان متأخر دنیا و در حقیقت کوششی است برای ایجاد پلی بین دو دین هندوستان، اسلام و هندو. از نظر تفکرات روحانی هیچ نکته تازه و جالبی، جز آنچه در این دو دین وجود دارد، در آئین سیکه دیده نمی شود. وحدت وجود خدای تسلیم محض در برابر اراده خداوندی دین اسلام، آمیخته با بعضی عقاید مذهبی هندو از قبیل «کارما» و «مایا»، اساس و پایه این آئین را تشکیل می دهد.

نانک نخستین کسی نبود که در راه تلفیق و هم آهنگ نمودن دو دین اسلام و هندو قدم برداشت. قبیل از او کسان دیگری مانند رامانا ناندا (Ramananda) و شاگردش کبیر پنثیس (Kabir Panthis) همین راه را پیمودند و مقدمات کار را برای نانک فراهم آوردند.

نانک (Nanak)، در چهل و پنج کیلومتری جنوب غربی لاهور در سال ۱۴۶۹ میلادی به دنیا آمد. بنا بر مفاد کتاب جانم ساکھیس (Janam Sakhis) (داستان زندگی) که بهترین منبع اطلاعاتی درباره زندگی نانک می باشد، والدین او از افراد متوسط عادی بودند و فقیرانه روزگار می گذرانند. پدرش یک هندو و دراستخانام یک ارباب فئودال و مادرش نیز زنی بسیار باتقوا و مذهبی بود. نانک در سی و شش سال اول زندگانی خود فرد مفیدی نبود. گاهی به شبانی و زمانی به اتیار داری اشتغال داشت. ولی پس از مدت کوتاهی، از کار خود زده می شد و ترک شغل می گفت. پدرش برای اشتغال به شغل آبرومندی به شهر سلطان پور رفت. نانک نیز به آن ولایت سفر

کرد و با وساطت پدرش به شفلی گمارده شد. نانک با وظیفه شناسی به کار مشغول بود و شب ها را به اتفاق دوست خود، «مردانا» که از مسلمانان ایرانی بود، به خواندن سرودهای روحانی و مناجات به درگاه خدا می گذرانند. در اثر تکرار اوراد و غلو احساسات، حالت شور و بحران مذهبی او به درجه ای رسید که روزی، پس از آن که در آب رودخانه غسل نمود و بیرون آمد، سر به جنگل نهاد و یگفته، معتقدان و پیروان او، «اورا مکاشفه ای دست داد و در پیشگاه بارینتعالی حاضرگشت. خدا به او جامی از نوشابه بهشتی نکتور (Nector) (شهد روحانی) عطا فرمود که او بامنت پذیرفت. خداوند به او گفت: «من با تو هستم. من تو را و همه کسانی که نام تو را بپذیرند خوشحال نموده ام. برو نام مقدس مرا تکرار کن و دیگران را نیز وادار کن که همین کار را بکنند. هرگز به دنیا آلوده نشو. نام مرا تکرار کن. دادن صدقات و خیرات، وضو و عبادت و تفکر و اندیشه را پیشه خود ساز. نام من خدا، اولین برهما و تو نیز گوری (Guru) (۱) الهی هستی. نانک در جواب خدا، سرود جاپ تی (Japti) را خواند:

«خدا یکی است. نام او حق است. آفریدگار منزه از خشم و غضب و میرا از بیم و هراس. فنا ناپذیر، زاده نشده، قائم بالذات، بزرگ و مهربان. حق از ازل بوده و در حال حاضر نیز هست. ای نانک حق در آینده هم خواهد بود.» (۲)

نانک پس از چندروز از جنگل بیرون آمد و به لباس مرتاضان هندی ملبس شد. یک لنگ ساده به کمر بست و خود را پیام آور خدا و مأمور الهی خواند و مردم را به پرستش «حق» دعوت کرد. از آن پس، به تمام اطراف و اکناف هندوستان روانه شد و به تبلیغ کیش خود پرداخت. در تمام این مسافرت ها، مصاحب نزدیک او همان مردانای نی نواز ایرانی بود. جامه ای که او برتن می کرد، همانند مذهب او، ترکیبی بود از البسه هندی و خرقة مسلمان ها. تاجی به روش قلندران بر سر می نهاد و حلقه ای از استخوان ها به گردن می آویخت.

۱- گورو لقبی است که به مبلغین مذهب هندو که درحل مشکلات مذهبی هندوها را یاری می نمایند، داده شده است.

۲- این سرود اولین عبارات آدی گرانث (Adi Granth)، کتاب مذهبی سیکه هارا تشکیل می دهد و سیکه ها هر صبحگاه، آن را می خوانند.

چون نانك نظام طبقاتی هندوها (Caste) را مردود می دانست و می گفت، «طبقات کاست جز شوخی چیز دیگری نیست»، عده زیادی از مردم طبقه چهارم و نجس ها (Untouchables) به پیروان او ملحق شدند. توفیق قطعی نانك در موطن اصلی او، یعنی پنجاب بود. اکثریت جمعیت پنجاب را مسلمانان و هندوها تقریباً به طور مساوی تشکیل می دادند. تعارضات و اختلافات مذهبی موجب مناقشات و درگیری های دائمی بین پیروان هر دو آئین شده بود. پیام نانك نوید صلحی بود برای پایان دادن به اختلافات و درگیریهای معتقدین هر دو آئین. عده کثیری از مردم پنجاب به نانك پیوستند. او مریدان خود را به نام «سبکه» یعنی شاگرد می نامید و خود را به لقب گورو (Guru)، یعنی معلم مذهبی ملقب کرد.

نانك در ۶۹ سالگی، اندك زمانی پس از مرگ مردانا، درگذشت. درباره مرگ او داستان بسیار جالبی روایت می کنند، که به اسطوره های یونانیان بی شباهت نیست. «گورو که می دانست پایان کار او نزدیک است، یکی از مریدانش به نام لاهینارا به لقب آنکاد ملقب و به جانشینی خود انتخاب نمود. پسران گورو از بندشان اطاعت نکرده بودند... وقتی بر اطرافیان او روشن شد که نانك گورو در شرف مردن است، گورو رفت و در زیر يك درخت اقاقهای خشك شده نشست. ناگهان درخت سبز شد و شکوفه داد. مسلمانان که نام خدای واحد را از گورو شنیده بودند گفتند، که او را پس از مرگ به آئین مسلمانان به خاک خواهند سپرد. پیروان هندوی او برعکس گفتند، که او را خواهند سوزاند. وقتی از نانك خواستند که در این مورد نظر خود را ابراز کند، گفت: «بگذارید هندوها در طرف راست من و مسلمانان در طرف چپ من گل قرار دهند. هر کدام از دو دسته که صبح فردا هنوز گل های خود را تازه یافتند بدن من را در اختیار بگیرند.

سپس گورو از مریدان خود خواست تا سرود بخوانند. پس از آن يك ملاقه بر روی خود کشید و با علامت سر خدای تعظیم کرد و نور خود را با گورو انگاد مخلوط نمود. فردا صبح، وقتی ملاقه را از روی او برداشتند چیزی در زیر ملاقه نیافتند و گل های طرف راست و چپ نیز در نهایت شادابی بودند. تمام سبک ها به حالت احترام نقطه ای را که نانك در آنجا دراز کشیده بود، سلام دادند. در «کارته پور»، در کنار رودخانه «راوی» در ایالت پنجاب، مسلمانان يك مقبره و هندوها يك معبد به افتخار او بنا کردند، که هر دوی آن ها توسط آب رودخانه شسته شده و ازین رفته است.

همانگونه که در بین پیروان کلیه مذاهب عالم مرسوم است که برای بزرگ تر

جلوه دادن بنیانگذار دین خود پس از مرگش نسبت های خارق العاده و معجزات ماورا الطبیعه به او نسبت می دهند. پس از مرگ نانک نیز معجزات بسیاری از او حکایت شد. علاوه برداستان ناپدید شدن جسنش پس از مرگ، می گویند که او درخت الحیر و درخت افاقای خشک شده را آنآ مرصیز و پر شکوفه کرد. فیل مرده ای رازنده نمود. به جسد انسانی حیات مجدد بخشید. يك جنامی را شفا داد. و از زمین خشک چشمه آبی پدید آورد. هنوز نیم قرن از مرگ او نگذشته بود که پیروان شیفته او، نانک را به مقام الوهیت ارتقاء دادند و در سرودهای خود گفتند: «گورو نانک خداست، برهمنای متعالی است»

پس از درگذشت نانک ۹ گوروی دیگر صحت رهبری سیکه هارا به عهده داشتند:

۱۴۶۹ - ۱۵۳۹	Nanak	نانک
۱۵۰۴ - ۱۵۵۲	Angad	انگاد
۱۴۹۷ - ۱۵۷۴	Amar Das	امرداس
۱۵۳۴ - ۱۵۸۱	Ram Das	رام داس
۱۵۶۳ - ۱۶۰۶	Arjan	ارجان
۱۵۹۵ - ۱۶۴۴	Har Govind	هرگویند
۱۶۳۰ - ۱۶۶۱	Har Rai	هررائی
۱۶۵۶ - ۱۶۶۴	Harkrishan	هرکریشان
۱۶۲۱ - ۱۶۷۵	Tegh Bahadur	تک بهادر
۱۶۶۶ - ۱۷۰۸	Gobird singh	گویندسینگ

غالب اصول و عقاید مذهبی سیک ها در دوران رهبری پنج گوروی اول شکل گرفتند. پیروان نانک به گروه فدائیان مذهبی سیکه ها تبدیل شدند. قسمتی از عقاید هندوهای شمال رانیز به خود جذب نمودند.

تاریخ عقاید مذهبی سیک ها در حقیقت دوردوره، متفاوت را طی نموده است. یکی از زمان پیدایش نانک به عنوان پینوای مذهبی و بنیانگذار آئین جدید سیکه در حدود ۱۵۰۰ میلادی تا زمان فوت اکیرشاه و به سلطنت رسیدن جهانگیر شاه در هندوستان، و دیگری از ۱۶۰۰ میلادی تا درگذشت آخرین گورو در سال ۱۷۰۸.



گورو آنکاد علاقه شدیدی به ورزش و تناسب اندام داشت و همین روش را بین پیروان خود رایج نمود. مسابقات مختلف ورزشی برقرار کرد و از نظر قوای بدنی افرادی آماده و ورزیده بوجود آورد. گورو «امرداس»، برای ایجاد هم آهنگی و پیوستگی بین افراد سیکه و از بین بردن اثرات نظام طبقاتی (Caste) در جامعه سیکه، غذا خوری عمومی (Langar)، که هزینه آن را اجتماع سیکه ها می پرداخت، تأسیس کرد. (۱) به همین دلیل، وقتی که جهانگیر شاه راه مخالفت و خصومت باغیر مسلمانان در پیش گرفت، در برابر سیکه ها با مردانی ورزیده و آماده و متحد و یک دل روبرو شد. تعبیر این عبارت نانک که «نه هندو و نه مسلم»، موجب بوجود آمدن شخصیت مذهبی و هیت سیاسی و نظامی مستقلی به نام «سیکه»، در مقابل سایر ادیان گردید که مورد حمایت سایر مخالفان «کاست»، به خصوص طبقه کشاورزان (Jat)، نیز بود.

گورو ارجان، در زندان مسلمانان درگذشت و یا بگفته سیکه هادر زندان کشته و شهید شد. همین امر موجب اتحاد بیشتر سیکه ها و مقاومت در برابر مسلمانان گردید. روحانیت تبدیل به نظامی گری و جنگ علنی شد. حملات پی در پی مسلمانان که از هر جهت نسبت به قوای سیکه ها برتری داشتند، سیکه هارا مجبور به عقب نشینی کرد. بعد از مرگ گویند در ۱۶۴۴ میلادی، هرراتی به کوهستان های حوالی پنجاب پناه برد. پسروجانشین او نتوانست از انتقام اورنگ زیب پادشاه هندرامان باشد و در دهلی، در خانه خود تحت نظر درگذشت. وقتی اورنگ زیب دستور داد معبد سیکه هارا ویران کنند، تگ بهادر که در بتگال باخانواده خود زندگی می کرد، در صد جمع آوری سیکه ها برای مقابله با مسلمانان برآمد. اورنگ زیب او را به دهلی (Delhi) آورد و در آنجا شهید گردید. پسر او «گویند سینگ»، که در زمان فوت پدر ۹ ساله بود، جانشین پدر شد و با وجود صغر سن، در طی سی سال جنگ با مسلمان ها، سردار رشیدی از آب درآمد و سیکه هارا با موفقیت علیه مسلمانان برانگیخت. گرچه جنگ های گویند با

---

۱ - گرچه این اقدام گوردی سوم بر میزان دوستی و وابستگی افراد سیکه به نحو محسوسی افزود، ولی نتوانست ریشه عقایدی را که نظام طبقاتی هندوها بر خاطره سیکه ها باقی گذاشته بود، کاملاً محو نماید. هنوز نیز رد پای عقیده به نظام طبقاتی، در مراسم مختلف و معاشرت های سیکه ها دیده می شود.

مسلمانان سرانجام به شکست سیکه ها منتهی شد، ولی موفقیت او بیشتر در ایجاد هبستگی و هم آهنگی در جامعه سیکه و تحولات بزرگی بود که برای پایداری و بقای چنین جامعه ای به وجود آورد. باتفصیلاتی که گورو گویند در آئین سیکه وارد آورد، صلاحیت و مسئولیت گورو از آن به بعد از یک شخص معین به جامعه سیکه ها و کتاب مقدس، منتقل گردید و مجموع این دو، عالی ترین مرجع مذهبی را امروزه تشکیل می دهند.

در آئین سیکه ها کشیش و آخوند و مرد روحانی برای برگذاری مراسم مذهبی و با تبلیغ وجود ندارد و هر یک از افراد، مسئول راه یابی به خدا و انجام مراسم و مناسک مذهبی خویش است. تنها عده کمی برای فرانت «ادی گرانت» تربیت می شوند. همین امر پیروان این آئین را از معتقدین به سایر مذاهب متعصب تر و بیشتر وابسته به پکدپگر، بار آورده است. رابطه فرد با خدا و راه وصول به رستگاری، بر پایه تجربیات شخصی و تفکر و در خود فرو رفتن و ندیشه کردن نهاده شده است تا تعلیمات مکتبی و تلقینات اجباری و یا فشار جامعه، شخص باید، با مطالعه مراحل مختلف زندگی خود، پی بردن به خودخواهی ها، جهالت و غرور، حرص بی حد در امور مادی، درصدد یافتن راه وصول به خالق جهان هستی برآید. قوای مغناطیسی جهان مادی، شخص را در درک حقایق زندگی نابینا می کند. تمام جهان هستی به منزله دریایی است که انسان ها بدون امید به نجات و رهائی، در آن غوطه می زنند و غرق می شوند. تنها راه رهائی برای گنه کاران، رحمت الهی است.

«اگر آن یکتای مهربان نظری از روی محبت به کسی بیندازد، در آن هنگام او مصاحب گورو حقیقی و واقعی خواهد گردید.»

خدا، بجویندگان راه حقیقت حضور خود را به طرق مختلف ثابت می کند و شخص را از زندگانی شیطانی می رهاند و به جماعت دیگر از طالبان راه حق و حقیقت ملحق می نماید. اگر شخص در نام خدا زندگی کند و آیات مقدس را درستایش و پرستش پروردگار عالم تکرار نماید، بیداری باطنی در حقیقت وجود او ظهور خواهد کرد و در وجود خدا محو خواهد شد. اصطلاحی که سیکه ها در این مورد به کار می برند، «من موک» (Manmukh) و «گروموک» (Gurumukh) است که در این جا «گورو» به معنی خدا و معلم حقیقی به کار می رود. زیارت حقیقی و پرستش خدای بیگانه، در قلب شخص صورت می گیرد نه باطنی مسافتات بعد و دینن اماکن مقدسی مانند مکه و یا کناره

های رودخانه گنگ. ذکرنام خدا، به منزله، کانون و هسته مرکزی برای تظهير روح و رسنگاری بشر است.

به طوری که درین سبکه ها شایع است، گویند پیروان خود را جمع کرد و از آنان خواست تا پنج نفر داوطلب فداکاری و قربانی شوند. این آزمایشی بود برای تعیین درجه فداکاری و سرسپردگی سبکه ها به آئین خود. پس از مدتی تفکر، پنج نفر داوطلب پیش آمدند. گویند نه تنها آن ها را قربانی نکرد، بلکه آنان را به لباس جدیدی ملبس کرد و به سایر پیروان خود به عنوان برگزیدگان و محبوبان خود معرفی و به لقب سینگ (Singh) (شیر) و کالر (Kaur) (شاهزاده) ملقب کرد. از آن پس، این گروه پنج نفری اجتماع راهنمایان سبکه (Khalsa) را تشکیل می دهند. هر پسر و دختری که به سن چهارده سالگی برسد می تواند داوطلب عضویت در خصله گردد. در این مراسم که به نام تمید خوانده می شود، بعد از خواندن اوراد مخصوص، شرنی از شکر و آب بر سر و چشمان داوطلبان می پاشند و قواعد و اصول عضویت در خصله را به آنان می آموزند. اعضای این گروه نباید موی بدن خود را بتراشند. باید از زنا و دخانیات و خوردن گوشت حیواناتی که به رسم و روش مسلمانان ذبح شده اند، پرهیز کنند. این پرهیزکاری به تدریج صورت عمومی به خود گرفته و از طرف قاضیه پیروان این آئین رعایت می گردد.

گورو گویند، تشریفات جدیدی برای پیروان خود وضع نمود. پنج شیئی را که در زبان پنجابی با حرف کاف شروع می شوند، از جمله اشیائی قرار داد که هر سبکه باید همیشه همراه خود داشته باشد:

- |           |         |                       |
|-----------|---------|-----------------------|
| ۱ - کیس   | Keis    | (موی سرو صورت)        |
| ۲ - کانگا | Kanga   | (شانه مو)             |
| ۳ - کاشرا | Cashera | (زیرپوشی تا سر زانو)  |
| ۴ - کارا  | Kara    | (دستبند و انگوی فلزی) |
| ۵ - کرپن  | Karpan  | (چاقو یا خنجر)        |

این دستورات از طرف عموم سبکه ها به شدت رعایت می شود و در لابلای عمامه هر سبکی خنجر کوچکی نهفته است. در سال ۱۷۶۵ میلادی کنگره ملی سبکه ها (خالص ها) در امریتسار به ضرب سکه پرداخت که روی آن شعار «دنیا، شمشیر و پیروزی مداوم» حک شده بود. بدین ترتیب ایمان به خدای مطلق متعال به پیروزی

نظامی برجهان، متصل شد. در سال ۱۸۴۹، مهاراجه دولیب سینگ به طور کامل تسلیم نیروهای انگلیسی شد و جواهر معروف کوه نور را به ملکه انگلیس تقدیم کرد. در قلب عقاید و مراسم مذهبی سیکه ها کتاب مقدس «گوروگرنانت صاحب» (Guru Granth Sahib)، جادارد. گرنانت، گلچینی است از اشعار نویسندگان مختلف، مجموعه ای از تفکرات نانک و سایر گوروها درباره خدا و نصایحی درباره زندگی عرفانی. این کتاب مشتمل بر ۲۹۴۸۰ بیت است. آدی گرنانت (کتاب بزرگ اصلی) در سال ۱۶۰۴ میلادی توسط گورو پنجم از روی نوشته ها و مطالبی که از نانک در خاطره ها و یادداشتخانه ها باقی مانده بود، تدوین گردید و تألیفات عمده ای دیگر از نویسندگان و گوروهای قبلی نیز به آن اضافه شد. بعدها، در زمان گورو نهم و دهم، سرودهای دیگری نیز بر این کتاب افزوده گردید. کتاب دیگری به نام «داسام گرنانت» توسط پیروان گورو دهم، بر اساس مطالب کتاب قبلی و آثار گورو دهم، تنظیم و تدوین شد که در حد آدی گرنانت مورد احترام و تقدیس است. در نوشتن گرنانت، از شی زبان مختلف هندی و زبان فارسی استفاده شده و به همین دلیل، کسانی که بتوانند این کتاب را صحیح و بدون اشتباه بخوانند و معانی آن را درک کنند، بسیار نادرند. غالب سیکه ها از مفاد این کتاب چیزی نمی فهمند.

سیکها معتقدند که مبادی این آئین مستقیماً به قلب بنیانگذار آن وحی شده و خداوند او را مأمور ساخته که برای نجات بنی آدم از ظلمت، قیام کند. در کتاب مقدس گرنانت، نوعی تجلی مرتنی از خدای نامرتنی به چشم می خورد. بر همین اساس، کتاب آدی گرنانت به عنوان مظهر الهی و خدای معنسیکه هادرگوردواوار (Gurdawar در معنی) در امریتسار (Amritsar) با تشریفات در حد پرستش نگاهناری می شود. هر روز صبح آن را در پارچه زربفت گران قیمتی می پوشانند و با احترام بسیار در زیر سایه بان جواهر نشانی در هوای آزاد و بر روی نختی قرار می دهند. شامگاهان، کتاب را برای استراحت به خوابگاه خود منتقل و در تخت طلایی در اتاق مخصوص می گذارند و در آن را قفل می کنند. در طرف دیگر معبد امریتسار، نسخه دیگری از این کتاب را در تمام اوقات شبانه روز، با صدای بلند می خوانند. وحدت خدای متعال، مضمونی است که مرتباً در کتاب تکرار می شود و نظمات شورانگیز عرفانی، قسمت اعظم مطالب آن را تشکیل می دهد. این کتاب، کانون تعلیمات دینی سیکه ها و راه وصول به حقیقت الهی است. سیکه ها در برابر آن تعظیم می نمایند. همان گونه که هندوها

در برابر تصاویر و مجسمه های خدایان و مسیحیان در مقابل مجسمه عیسی و صلیب کلیسا. وقتی که نوزادان را برای نخستین بار به معبد می برند، کتاب گرانث را به طور تصادف می گشایند، قسمتی از آن را می خوانند، تا نام طفل را بر اساس اراده خداوندی از روی کلمات و نوشته های گرانث حدس بزنند و او را به نامی که خداوند مقرر فرموده، بنامند. در مراسم ازدواج، عروس به دنبال داماد، چهار بار به دور گرانث طواف می کنند و سرودهای مذهبی نرسم می کنند. باشد که در زندگی آینده خوشبخت و سعادتمند شوند. در مراسم عزاء و مرگ، قسمت هایی از کتاب گرانث را برای مدت هفت تا ده روز می خوانند. در بعضی از اعیاد، خواندن کتاب مقدس تا دوازده روز ادامه دارد.

نام خدا در کتاب مقدس سیک ها سات نام (Satnam) نام حق است که در ابتدای هر یک از سرودها به طور متوالی تکرار می شود. ولی او را به نام های دیگری، مثل گورو (Guru) معلم و یا به نام های بعضی از خدایان هندو، هم چون «برهما» و یا «راما» نیز خطاب می کنند. تنها صفتی را که نانک سزاوار خدا می داند، هاری «مهربان Hari) است زیرا، به نظر او، این صفت بارز و برجسته، مختص طبیعت خدا است.

تعالیم سیکه بسیار ساده و روش اصلی عبارتست از تفکر و اندیشه درباره خدا و تکرار نام او.

«بالاترین وظیفه هر کس تکرار نام خدا است.»

«نام بسیار منزله را ما را به خاطر داشته باش و هر چیز دیگر را رها کن.»

«رستگاری انسان در معرفت حق است. به دست آوردن رضایت حق، عبادت حق

و جذب حق شدن.»

افکار مذهبی گرانث، قسمتی از دین اسلام و قسمت دیگر از اندیشه های مذهبی هندوها ریشه گرفته است. گرانث درباره اراده مطلق خداوند در انجام کلیه امور، با تقلید از آیات قرآنی، می نویسد:

«حق بگفتا، قادر مطلق و تعیین کننده سرنوشت کلیه مخلوقات است. همه

موجودات به فرمان خدا بوجود آمده اند، به فرمان خدا انجام وظیفه می کنند، به فرمان

خدا تسلیم قدرت مرگ می شوند و به فرمان خدا در واحد حقیقی جذب می گردند.»

«آن یگانه مهربان، به هر کس که با نظر لطف نگاه کند، او را از گمراهی و عذاب

نجات داده است.»

وباقیبتاس از اندیشه عرفانی هندوتیسم، درباره وحدت وجودی فرد باروح برهما، از اوپانیشادها که می نویسد: «هرآن کس که می داند من برهما هستم خود نیز سراسر برهما است.»

گرانت می گوید:

«آن کس که خویشتن را چون روح جهانی (سوام Soham) می شناسد او به راز جهان هستی اعتقاد دارد.»

در گرانت کرارا از «ساج قنده، بهشت مخصوصی که به نجات یافتگان وعده داده شده، بحث می نماید.

درآئین سیکه، در درجه نخست، سعی بر آن بوده است که اختلافات مذهبی موجود بین هندوها و مسلمانان به نحوی حل گردد. نانک، با طرد بت پرستی و آهیوسا و حلال دانستن گوشت حیوانات، مسلمانان را به آئین خود دعوت نمود و باقبول دراصل مهم آئین هندو، یعنی تناسخ و کارما، نظر هندوها را نیزتامین و به قول ابن دین راغب و شائق کرد. نانک درباره دو اصل تناسخ و کارما می گوید:

«این همان چیزی است که خود او کاشته و اکنون نیز خود او می خورد. انسان به حکم الهی دچار سرنوشت تناسخ گزیده است.» گرانت ۲۰۶

«ای برادر من، انسان برحسب نتیجه اعمال خوب و یا بد قبلی خود درجهان زائیده می شود. هرطور که انسان به کارده همانگونه نیز درو خواهد کرد.»

نانک به شاگردان خود می گفته برای احترام از حیات و ممات مجدد، از یاد خدا غافل نباشند و نام خدا را تکرار کنند تا فشرکارها که بر روح آنان سته شده زدرده شود و با محو شدن آن، به حقیقت مطلق راه یابند.

فلسفه دیگری از مذهب هندو که درآئین سیکه جای والاتی به خود اختصاص داده، فلسفه مایا است. براساس این فلسفه که مورد قبول هندوها و سیکه ها هر دو می باشد، خداوند ماده را خلق کرد و با آن نقابی از باطل بر روی حقیقت اشیاء کشید و عالم هستی را به صورگوناگون جلوه گر نمود زمین و آسمان، انسان و حیوان، نبات و جماد، همه همان صور مختلف هستی هستند که پوششی بر روی حقیقت می باشند. همه اندیشه های باطل و فریب دهنده هستند. فقط خدا، مبداء حقیقت خلقت است و بس. گرچه پیروان این عقیده ناخودآگاه قسمت اعظم مسئولیت اختفا حقیقت و کشیدن

نقاب باطل بر روی اشیاء را به گردن خدا می اندازند، ولی آئین سیکه خود را گرفتار تله خلقت شیطان و جنگ خدایان نمی کند و راه دیگری برای بیان استدلال خود جستجو می نماید و می گوید که اگر انسان غرور و خود خواهی و نادانی را، بادعا و ذکر دائمی نام خدا، در وجود خود از بین ببرد و نابود سازد، از قید پوششی که بر روی حقیقت وجود او کشیده شده است رها می گردد و به خدمت خدا در می آید. برای رسیدن به این مرحله از اتحاد با خدا (Sakaj) و رستگاری، کمک و اراده معلم حقیقی ضروری است. بدون اراده خداوندی، هیچکس قادر به رسیدن به مرحله اتحاد عشقی با خدا نخواهد بود و بیماری غرور و خود خواهی و جهالت او از بین نخواهد رفت. انسان باید بارها و بارها دور تسلسل زندگی و مرگ را طی نماید. وقتی این دور تسلسل به پایان خواهد رسید، که شخص به معلم واقعی بپیوندد. کسانی که عشق و اشتیاق خدمت به خدا در قلب آنان شعله ور است، می توانند به خدمت معلم بزرگ در آیند. و این مستلزم کوشش در انجام وظایفی چند از قبیل جارو کردن محل اجتماع در معبد (Gurdward)، پختن غذا برای خوراک در محل، حفظ شئونات و معرفی اجتماع منزله سیکه ها به دنیای خارج است.

نانک بر اساس سنت معمول در صدر اسلام، قائل به تعیین جانشین و راهنمای مذهبی (گورو) برای هدایت معتقدان به آئین سیکه بود و پیروان خود را به اطاعت بی چون و چرا از او امر الهی و دستورات گورو توصیه می کرد.

اولین قسمت کتاب مقدس دو دین اسلام و سیکه ها، به طرز شگفت آوری مشابه یکدیگرند و نیایش خدای بکتا که پیروان هر دو آئین هر صبحگاه ادا می کنند، دارای مفهومی نزدیک بهم هستند. علاوه بر آن، در ادعیه و اوراد گرانس سرودهای بسیاری به چشم می خورد که با مفهوم آیات قرآنی برابرند. از جمله نکات مشترکی که در دو دین اسلام و سیکه وجود دارد، احترام فوق العاده ایست که پیروان هر دو دین، به بنیانگذاران آئین خود به اسم رسول خدا و کتاب مقدس مورد اعتقاد و هم چنین معابد مکه و آمریتسار به عنوان خانه، خدا و پرستشگاه مؤمنین، می گذارند. ولی در مقابل، سیکه ها اعتقادی به روز قیامت، دمیدن صور اسرافیل و یاروزه گرفتن ندارند. نانک با عبادات ظاهری و صوری هنرها و مسلمانان که در معابد و مساجد به جا می آورند، مخالف بود و می گفت، این عبادات، بدون تفکر عمیق درباره خدا، پیشگیری ارزش ندارد. این ها فقط حرکات بدنی و تکرار کلمات تلقینی هستند که بر روی آنان نام

عبادت نهاده اند. مردم معتقد، آن چنان کسی است که دعایش از روی خلوص نیت و تعقل و تفکر باطنی باشد. از جنگ و جدال بپرهیزد. حق دیگران را ضایع نکند و عمر خود را در مصاحبت نیکان و نکوکاران بگذراند. همان طوری که گرسنه در طلب نان و نشه در جستجوی آب است، او نیز جوهای وصل به حق باشد. همسر خود را بخواهد و به زنان دیگر، حتی به میل و رغبت، نگاه نکند. از استعمال دخانیات و شرب مسکرات احتراز کند.

در زمان گوروی سوم، امرداس، معبد جدیدی به نام «هارمندیر» (Harmandir) (معبد خدا) برای پرستش برپا شد. این معبد که بعدها نام آمریتسار (فنانا پذیر) به خود گرفت، در دریاچه کوچکی در ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی لاهور بنا شده و از آن تاریخ تا کنون معبد اصلی و پرستشگاه کلیه پیروان این آئین به شمار می رود و یکی از بناهای بسیار زیبای هندوستان است.

یکی از نکات مشخص آئین سیکه، اعتقاد به این مطلب است که نانک و نه نفر جانشینان او، دارای حقیقت واحد و روشن بینی یکسان درباره خدا بودند. در اصل هر ده نفر در حکم واحدند. بر اساس باور سیکه ها، این ده معلم مانند شمع هائی بودند که هر یک با شعله، وجود دیگری افروخته شدند و غالب آنان در سال های آخر حیات خود به معلمی جامعه اشتغال داشته اند. هر یک برای انجام این وظیفه اجتماعی به وسیله معلم قبلی، بر اساس روحانیت باطنی و طهارت، برگزیده شده بودند.

از آنجا که آئین سیکه در پنجاب قدرت گرفت، به صورت یک کیش محلی و قبیله ای درآمد و به همان صورت باقی ماند. دین سیکه یک دین جهانی، مانند ادیان بودائی، اسلام و مسیحیت نیست و بران تعمیم و گسترش آن کوششی به عمل نمی آید و مبلغانی هم، وجود ندارد، بلکه هم چون دین یهود، تنها به حفاظت و نگاهداری آن در داخل اجتماع معتقدان به این آئین اکتفا می شود.

سیکه ها در هر نقطه ای از جهان که زندگی می کنند، وابستگی کامل خود را به مذهب و زادگاه اصلی خود، متعصبانه حفظ می نمایند. به حدی که لغت سیکه به صورت کلمه ای مترادف با پنجابی درآمده است. تقریباً تمام پیروان این آئین عکس هائی از نانک، معبد آمریتسار و مناظر مختلف پنجاب را در منازل خود نگه می دارند. با آن که فرزندان سیکه هائی که به نالک دوردست مهاجرت کرده اند، شاید هرگز به خاک پنجاب قدم نگذاشته و پنجاب را ندیده باشند، ولی مراسم پنجابی در تمام خانه های



سیکه ها رعایت می شود. به خصوص در مورد تعیین هسر و ازدواج، خانواده های داماد و عروس آینده، به جای شخص داماد تصمیم می گیرند و شوهر آینده دختر را تعیین می کنند. بدیهی است که رژیم طبقاتی (Caste)، رل بزرگی را در امر انتخاب بر عهده دارد و اعضای هر طبقه، عروس و پاداماد آینده خود را از همان طبقه، مشخص خود بر می گزینند. برای تعلیم کودکان و نگاهداری و تقویت روح هبستگی و اتحاد جامعه سیکه ها به موطن اصلی خود پنجاب، کتب مذهبی و ادبی بسیاری به زبان پنجابی تهیه و منتشر شده است.

در طی سال های بعد از جنگ دوم بین الملل، در جامعه سیکه ها که برای پیدا کردن کار و اقامت به کشورهای غرب اروپا مهاجرت کرده بودند، تغییرات اساسی رخ داده است. کودکان آنان در مدارس غربی باره و روش های جدید تعلیم و تربیت آشنا می شوند و جامعه سیکه در اشاعه آئین خود در سرزمین های جدید فعال گردیده است. از سال ۱۹۶۰ که هیئت مبلغان سیکه در انگلیس و امریکا و کانادا تاسیس شد، ساختمان های متعددی در گوشه و کنار ممالک غربی به معبد تبدیل وعده ای از افراد امریکائی را به این آئین در آورده اند. ولی امر تبلیغ دین سیکه هنوز عمومیت ندارد و عقیده کلی بر آن است که پیروان واقعی که به «خلصه» افتخار می بخشند، در اجتماع خود سیکه ها زندگی می کنند.

پیدایش آئین سیکه در هندوستان، نه تنها نتوانست مشکلی از مشکلات مذهبی این کشور را حل نماید، بلکه برعکس برداشته، مناقشات مذهبی بین هندوها و مسلمانان افزود و خود نیز به عنوان رکن سوم، وارد متازعات شد و امروزه گره کور سیاسی و مذهبی بزرگی را برای کشور هندوستان فراهم آورده است.

## بخش دوم

### دین در چین و ژاپون

فصل اول : تائوئیسم

فصل دوم : کنفوسیونیسیم

فصل سوم : شینتوئیسم

## فصل اول:

### تائوتیسم

ادبیات چین، با تکیه بر تمدن قدیمی و درخشان، از نظر اساطیر بسیار غنی است و در مورد هر موضوعی داستان های گوناگون از گنجینه ذخایر ادبی خود عرضه می کند. درباره چگونگی خلقت جهان، اساطیر چینی می گویند:

«در ابتدا گیتی آشفته و در هم بود. نظم و ترتیبی وجود نداشت. زمین و آسمان معلوم نبود. همه آشفته و مضطرب بود. در حدود چهارمیلیون سال قبل، نخستین آدم به نام پان کو (Pan Ku) به وجود آمد. او به تدریج رشد کرد و چندین برابر انسان امروزی شد. سپس به کار نظم جهان پرداخت. با قلم و چکش آهنین خود، هجده هزار سال کار کرد و کار کرد تا توانست زمین و آسمان را از هم جدا کند. خورشید و ماه و ستارگان را در آسمان، در محل های خود مستقر سازد. بعد به کار زمین پرداخت. دریاها را به وجود آورد و کوه ها را برافراشت و اراضی مرزوعی را ایجاد کرد. وقتی که مرد، هر قسمت از بدن او یکی از کوه های مقدس چین شد. از نفس او بادها، از صوت او رعد، از استخوان های او فلزات، از قطرات عرق او باران و از حشرات و کرم هائی که از بدن او تولید شده بودند، آدم ها به وجود آمدند.»

ادبیان چینی از دو نقطه نظر در بین سایر ادیان جهان منحصر به فردند.

۱ - برخلاف غالب ادیان بزرگ جهان، در ادیان چینی خدا کانون هسته مرکزی دین را تشکیل نمی دهد.

۲ - ادیان چینی منحصر آزانیده تمدن و محصول اندیشه و افکار متفکران چینی

هستند و در پایه ریزی و بنیانگذاری این ادیان هیچ دین غیر چینی نفوذ و دخالتی نداشته است. مذاهب کنفوسیوس و تائو، قبل از دورانی که چین با دنیای خارج روابط سیاسی و تجاری برقرار کند، بوجود آمدند. به همین علت، این دو مذهب صورتی غیر از صورت سایر مذاهب جهان به خود گرفته اند. شاید به همین دلیل، عده ای از پژوهشگران، آئین کنفوسیوس را به عنوان دین قبول ندارند و آن را مکتب فلسفی - اخلاقی می شناسند. حال آن که این آئین، طی قرون متعددی و تا قبل از نفوذ کمونیسم در این کشور، بر دل های مردم چین حکومت می کرده است.

از مذاهب اولیه چین اطلاعات کاملی در دست نیست. از نوشته های باستانی، به این علت که الفبای چینی فاقد حروف صدادار بودند، هیچ اماره و نشانه ای برچگونگی بارورهای مردم به دست نمی آید. تنها خاطره ای از خدائی که شانگ تی (Shang - ti) و یا تین هی (Tien - he) نامیده می شد، به طور نامشخص باقی مانده که پرمشش او با تقدیم قربانی ها در هوای آزاد توأم بوده است. مانند مراسم قربانی در دین یهود، این مراسم نیز مشتمل بر کشتن حیوانات، پاشیدن خون قربانی به اطراف معبد و سوزاندن قربانی بر آتش بوده که، علیرغم نفوذ ادیان تائوئیسم، بودیسم و مسیحیت در چین، مراسم تقدیم قربانی تا به وجود آمدن رژیم کمونیستی هم چنان معمول بوده است.

آلچه مسلم است، در هزاره دوم قبل از میلاد مسیح، دنیای ارواح و غیبگوئی ها در افکار مردم و شکست و یا توفیق امپراطوران سلسله شانگ (Shang) (۱۷۵۱-۱۰۵۰ ق. م) نقش عمده ای به عهده داشته است. امپراطوران، موفقیت و یا ناکامی خود در کارها را مدیون رضایت و یا خشم ارواح می دانستند. امپراطوران چین، از راه پیشگوئی های پیچیده، در صدد پی بردن به نظرات و امیال ارواح بر می آمدند تا کردار خود را با خواسته آنان منطبق سازند و بر اساس نظر ارواح عمل نمایند. آثاری که در کشفیات این دوره از تاریخ چین به دست آمده، نشان می دهد که چگونه غیبگو بر حسب نقاضای امپراطور، سؤال را بر ارواح عرضه می کرده و جواب آن را نیز بر روی کاسه سنگ پشت و یا استخوان شانه گاری می نوشته است.

چینی ها معتقد بودند که سراسر عالم مملو از ارواح مختلف است. زمین و آسمان پر از این موجودات و طبیعت نیز به وجود آنان زنده است. حرکت بادهای، ریزش باران، رعد و برق، همه از اثر وجود ارواحند. «ودخانه زرد، چشمه سارها، سلسله جبال مقدس چین، جایگاه ارواح نیکو، (Shen) و تریکی ها و نقاط دورافتاده و خلوت، منزل ارواح

شرور و موذی (کوی Kewi) است و اگر کسی بدون چراغ افروخته از این مکان ها عبور کند، مورد اذیت و آزار ارواح موذی قرار خواهد گرفت. ارواح موذی، در آب، در هوا، و در روی زمین، به صورت جانوران شرور و درنده، مزاحم انسان ها هستند. چینی ها برای دفع شر این ارواح، به انواع ادعیه و سحر و جادو متوسل می شدند. خروس را، از این نظر که بشارت آمدن صبح و غلبه «شن» بر «کوی» را می دهد، حیوانی می دانستند که می تواند برای غلبه بر ارواح خبیثه مفید باشد. خون خروس را شفای امراض قلبی می پنداشتند و بر روی کسانی که به صرع، سکته، و یا سایر عوارض قلبی دچار بودند، خون خروس می پاشیدند. مجسمه خروس را بر سردرخانه ها و دروازه ها نصب می کردند. تا اثرات بد «کوی» را خنثی نماید. برافروختن آتش و شمع و پوشاندن در و دیوارخانه از کاغذهای سرخ روشن، با نقش انواع طلسمات، را باطل السحر می پنداشتند. در روز اول سال (مصادف با اول فروردین) خانه تکانی مفصلی می کردند

تاخانه را از اواح ناپاک برویند. چینی ها به روح کانون خانوادگی به نام تساتوشن (Tsao-shen)، و هم چنین به هشت روح جاوید که در کوهستان های مرتفع زندگی می کنند نیز معتقد بودند و می گفتند که این ارواح جاوید، آدمیانی بوده اند که در اثر زهد و ریاضت و اعمال صالحه مرتبه و منزلت جاوید یافته اند و اکنون با همان جسم و پیکر در زیر درختان کاج در ارتفاعات بالای کوهستان ها منزل دارند و به نوشیدن می و نواختن نی مشغولند. تساتوشن، در دودکش آشپزخانه زندگی می کند و از همانجا مراقب اعمال خانواده است. در بیست و چهارمین روز آخرین ماه سال (در حدود ۲۴ اسفند) به نیاز او، غذا و شراب بسیار اهدا می کردند. تصاویر تساتوشن را بر روی کاغذ نقش و با مقداری اسکناس در زیر دودکش آشپزخانه می سوزاندند تا روح کانون خانواده، سوار بر شعله های آتش و دود، به آسمان ها برود و از رفتار خانواده گزارش خوب بدهد.

در دوران سلسله چو (Chou) (۱۱۰۰ تا ۲۲۵ ق. م)، پرستش نیاکان در چین شایع بود. کنفوسیوس با وارد نمودن احترام به اقوام و پیرمردان در دوران حیات و به اموات پس از مرگ در تعلیمات خود، به این سنت دیرین عمومیت بخشید. چینی ها عقیده داشتند که پس از مرگ، روح متوفی در سه نقطه منزل می گیرد. قسمتی به آسمان ها می رود، قسمت دوم برای دریافت قربانی ها در گور نزد جسد می ماند و قسمت سوم در الواح اجنّادی و پاپرسش گاه خانوادگی می ماند. باید به روح درسفرهای

او کمک کرد. به همین علت مراسم تدفین مردگان با مناسک عبادی و تشریفات بسیار همراه بود. تا در فراهم کردن کلیه ملزومات سفر متوفی کوتاهی نشود. تعیین محل دفن حائز اهمیت بسیار بود. در این باره قبلاً پارمآلانی که در شناسائی خاک و تعیین محل قبر تخصص داشتند (فنگ شونی سین شنگ Feng Shui Sien Sheng) مشورت و محل آن را قبل از دفن میت دقیقاً تعیین می کردند. تمام اعضاء فامیل به کمک راهبی دعا می خواندند و هدایائی از غذا و آتشی از پول، تهیه می دیدند. خشم ارواح شرور مخالف نیز با شیون ها و زاری های بلند و با تقدیم هدایا تسکین داده می شد. وراثت از قبر حفاظت می کردند و مرتباً به زیارت آن می رفتند و گاه به گاه هدایائی برای آن قسمت از روح که در کنار جسد در قبر مانده بود، می دادند. صد روز پس از وفات، مراسم یادبودی در منزل بزرگترین وارث برپا می گردید. لوحه اجدادی به وسیله یک راهب تقدیم وارث بزرگ خانواده می شد. این لوحه معمولاً حاوی تصاویری از متوفی، نام و نام خانوادگی، درجه و مرتبه او در اجتماع بود. کسانی از اعضای فامیل که به نازگی ازدواج کرده بودند، در برابر لوحه تعظیم می کردند. در بعضی از این مراسم هدایائی از خوراکی ها نیز اضافه می شد. وجود لوحه باعث همبستگی و اتحاد بیشتر خانواده و تقویت ضمانت مشترک آنها می گردید.

در چین، هیچیک از سه دین تائو، کنفوسیوس و بودائی انحصاری نیستند و هرکس می تواند علاوه بر اعتقاد به یکی از این ادیان، اعتقادات مذهبی دیگری نیز داشته باشد.

آئین کنفوسیوس و دین تائو به ندرت از عقاید و باورهای گذشتگان متأثر شده و تفاوت همین عقاید تا زمان حاضر در سرزمین چین به خوبی محسوس است. چینی ها، مانند سایر ساکنان کره زمین تاچندی پیش، عقیده داشتند که کره زمین مسطح است و ساکن، آسمان چون سرپوشی بر فراز آن قرار دارد. خورشید و ماه و سایر ستارگان به دور زمین می گردند. به عقیده چینی ها، عمارت سلطنتی خاقان چین در وسط کره زمین قرار گرفته است. در اثر پیدا شدن فصول چهارگانه، نباتات رشد می کنند و یا می میرند، و حوادث دیگر اتفاق می افتد. زمین و آسمان، تابع قوانین منظم و تغییر ناپذیری هستند. تولد، موت، بود و نبود، هستی و نیستی، نمی تواند در نظم موجود تغییر بوجود آورند. چینی ها برای بیان علت و چگونگی وجود چنین نظمی در عالم و در طبیعت، به فلسفه ای به نام «تائو» متوسل می شدند.

تائو در زبان چینی به معنای راه و طریق و بستر رودخانه است. ولی در اصطلاح فلسفی مفهوم و تعبیر دیگری از آن مستفاد می گردد. در اولین سطور کتاب تائونچینگ (Tao Teching)، که در شش قرن قبل از میلاد مسیح بر روی کاغذ آمده، در تعریف تائو می نویسد:

«تائوتی که بتوان آن را تشریح کرد، تائوی جاوید نیست. نامی که بتوان آن را تعریف کرد نام لایتغیر نیست. عدم، نام پیشین آسمان و زمین هستی، مادر تمام اشیا است.»

«مسیر راه های بشر به وسیله راه های آسمانی عقید می شود و مسیر راه های آسمانی به وسیله راه تائو. تائو به خودی خود به وجود آمده و اساس جهان هستی و الگوی رفتار انسانی است.» لائوتسه (۶۰۴ - ۵۱۷. قبل از میلاد)، تائو را راه و روشی می داند که در ازل طرح ریزی شده و تمام موجودات، در صورتی که در گردش طبیعی خود به مانعی برخورد نکنند و حرکت آن ها کند نشود، بر اثر وجود تائو به حرکت خود به سوی کمال ادامه خواهند داد. تائو، چون سرچشمه حیات و نیروی هستی، در همه موجودات وجود دارد. تائو، قبل از پیدایش جهان هستی، وجود داشته و پس از خلقت اشیا، و موجودات در وجود آن ها ظاهر می شود و آن ها را به سوی کمال پیش می برد. با آن که تمام اشیا، که در جهان هستی وجود دارند، مظاهر گوناگون تائو هستند، ولی تائو، خود فاقد شکل و صورت است. تائو یکی و یکتاست. یکی دوتا می شود، دوتا سه تایی می شود و به همین ترتیب تا پایان اعداد. ولی نفس ارهمان یکتاست، به انضمام اعداد بی پایان دیگر که تائو در آن ها مستقر است. تمام صور طبیعت و وقایع روزانه که اتفاق می افتد، در معنی یکسانند و تمیزی بین آنها داده نمی شود. همه از یک منشاء بوجود آمده اند و به همان سرمنزل بازمی گردند. هدف از حیات انسان نیز، متناسب ساختن حرکت خود با حرکت تائو و حرکت به سوی کمال است. البته انسان می تواند آزادانه راه دیگری برخلاف جهت حرکت تائو برگزیند. در این صورت شنا کردن بر خلاف جریان آب است و حاصل آن جز درد و رنج بیهوده چیز دیگری نخواهد بود. شناسایی تائو و هماهنگی با حرکت آن، موجب شرافت نفس، طول عمر، روئین تنی و فنا ناپذیری است. صفاتی را که لائوتسه برای تائو قائل می شود عبارتند از: اصیل، ازلی، بدون شکل، بی نام، بدون تغییر و منشاء تولید همه چیز.

پایه گذاری فلسفه تائو که بعدها به مذهب جادوگران و ساحران تبدیل شد، به

لائوتسه (Lao - Tze) نسبت می دهند. از زندگی این حکیم چینی اطلاعات بسیار کمی در دست است. به طوری که بعضی از محققین در این که اصولاً چنین شخصیتی وجود می داشته، اظهار تردید می کنند. برخی او را یکی از فلاسفه پا به سن گذاشته معاصر کنفوسیوس می دانند که، در صورت صحت تواریخ، لائوتسه باید معاصر انبیا، یهود در دوران اسارت آنان می بوده. آنچه از تاریخ زندگی این فیلسوف چینی در دست است قسمتی از بیوگرافی است که «سوماچین» مورخ مشهور چینی در رابطه با لائوتسه نوشته است:

«لائوتسه اهل استدلال و تقوا بود. هدف او پوشیده داشتن خود و گمنامی بود. لائوتسه قسمت اعظم عمر خود را در چو گذراند. هنگامی که زوال و فساد چو را پیش بینی نمود، آن جا را ترک گفت و به مرز آمد. متصدی گمرکات به او گفت از آنجا که شما دوست دارید بازنشسته شوید، من ارشما درخواست می کنم به خاطر من يك كتاب بنویسید. پس از آن لائوتسه کتابی در دویخش نوشت، که مشتمل بر پنج هزار و اندی کلمه بود و در آن مفاهیم تقوا و تعقل را مورد بحث قرار داد. سپس آنجا را ترک گفت و هیچکس نمی داند او در کجا از دنیا رفت.» (۱)

قرن ها پس از درگذشت لائوتسه از او قدردانی به عمل آمد. در سال ۱۵۶ میلادی، حکومت وقت دستور داد به نام او قربانی کنند و معبدی برای او بنا نهند. در سال ۵۸۶ میلادی، به هنگام تعمیر معبد در کتیبه ای نوشتند: «لائوتسه متوالیادار افراد حلول می نماید». در فاصله سال های ۶۵۰ تا ۶۸۴ میلادی، به عنوان امپراطور اسبق نامیده شد و بالاخره در سال ۱۱۱۶ میلادی به مقام الوهیت (Soothill) رسید.

پایه تائوتیسم بر تسلیم و رضا در برابر جریان حوادث و مسیر طبیعت گذاشته شده است. هرگاه اشیاء در طریق طبیعی و بدون مداخله شیطانی، عوامل شر و یا آدمیان خطاکار، سیر کنند بانهایت تناسب و کمال حرکت خواهند کرد و به سهولت و نرمی پیش خواهند رفت. هر چیز که ناثو به وجود آورد، در موقع خود ضروری و خوب بوده است. حقیقت و باطل، دو امر نسبی هستند و بر حسب مذاق هر فرد مفاهیم آنها تفاوت می کند. مرددات احساس خود را برای درک اشیاء منقیر در عالم ماده، خسته نمی کند. بلکه



او در احوال کلی سیر می کند تا در تائو منزل گیرد. انسان نباید با اعمال و رفتار خود مخالفتی و یا مانعیتی در مسیر آرام طبیعت ایجاد کند. اصطلاحی که فیلسوفان تائوتی در این مورد به کار می برند وو - وی Wu - Wei (عدم فعالیت) است. انسان باید با عدم فعالیت روش عدم تعدی، سکون و تسلیم محض را در مقابل عوامل طبیعی و پیش آمدها، پیش گیرد و حتی بدون به کاربردن اعضای بدن به انجام کاری که مورد نظر اوست، مبادرت نماید. تائو چین (۴۷۷ - ۳۶۵ م) (Tao - Chien)، حالت سرگردانی توام با تسلیم و رضای چنین بیان می کند:

«خود را در معرض امواج بزرگ تغییرات بگذار.

نه از آن خوشحال باش و نه از چیزی ترسان.

وقتی زمان رفتن رسید، بدون کوچکترین هياهو بیهوده، فقط برو.»

هر شخص باید با سکون و آرامش و تطبیق رفتار و گفتار خود با تائو، طبیعت تائو را در وجود خود ایجاد کند و همه اشیا را آزاد بگذارد تا به سیر طبیعی خود ادامه دهند. انسان باید در اطراف تائو اندیشه و تفکر نماید ولی او را پرمشش نکند. از آنجا که تائو مسیر حرکت و سرنوشت همه چیز و همه کس را تعیین می کند و در حقیقت قوه حاکمه محسوب می شود، اطاعت از مسیر حرکت تائو و تطابق رفتار و اعمال خود با آن، بالاترین ایمان مذهبی خواهد بود. در تائو ته چینگ (Tao - te - ching) می نویسد: «در اثر هم آهنگ و موزون شدن با حرکت و مسیر تائو، شخص به آن چنان قدرتی دست خواهد یافت که هیچ زورآوری بر او فائق نخواهد شد. هیچ حربه ای بر او کارگر نخواهد بود. چنین شخصی دارای عمر طولانی است.» در این کتاب حتی یک کلمه که دلالت بر اعتقاد به وجود خدا و اطلاق تائوئیسم به عنوان دین بنماید، دیده نمی شود. نصاب اخلاقی او در جهت نیکی و احسان نسبت به دوستان و حتی به کسانی است که نفس شریری دارند:

«من به آن کسان که به من نیکی می کنند، نیکی می کنم. اما به آن ها که به

من نیکی نمی کنند، باز هم نیکی می کنم. این چنین نیکی باقی می ماند و بس.»

«این که خلائق را دروغگو می شماری، عیب آن در خود توست، که سخن آنان

را باور نمی کنی.»

«در عالم هیچ چیز به نرمی و ضعیفی آب نیست. با این همه چون بخواهند اشیا،

بسیار محکم و سخت را نابود کنند، هیچ عاملی به قوت آب نیست. پس نرمی و لطافت،

سختی و خشونت را مغلوب می سازد و ضعیف، عاقبت بر قوی غالب می شود.»  
«آسمان از آن جهت عمر دراز دارد، زمین بدین خاطر زیاد دوام دارد که آن ها از خود و با برای خود زندگی نمی کنند. مرد حکیم، شخص خود را آخر قرار می دهد. بزرگترین سعادت آن است که انسان، مانند آب، به همه چیز نفع برساند و دست آخر خود نیز پائین ترین مکان ها را اشغال نماید.»

«گاهی بزرگتر از جاه طلبی و هیچ مصیبتی سخت تر از عدم قناعت به سهم خود، و هیچ تقصیری عظیم تر از آرزوی زیادتر داشتن نیست.»

سال ها پس از درگذشت لاتوتسه، حکیم دیگر چینی به نام چوانگ - تزو (Choung - Tzu) که نگران حل مشکلات زندگی بشر بود، مکتب فلسفی او را پی گیری کرد و در اشاعه تائوئیسم کوشش بسیار نمود. از این حکیم سی و سه مقاله، با انشائی سلیس و روشن باقی مانده است. چوانگ - تزو ضمن تفسیر عقاید لاتوتسه، در بعضی از موارد حتی از استاد خود پا فراتر نهاد و با قلم توانای خود به تائوئیسم حرکت نفوذی در جامعه چین بخشید.

چوانگ تزو در مورد تبدیل و تحول عوامل طبیعی و عکس العملی که شخص عاقل باید در برابر تحولات و حوادث از خود نشان دهد، می نویسد: «روزها و ماه ها و سال ها به تناوب و پی در پی می آیند و می گذرند و هرچه در مسیر راه خود بیابند باخود می برند و نابود می کنند، این دورتسلسل ایجاد و نابودی، تا بی نهایت ادامه دارد. در عین این که هر یک ایجادکننده هستند، نابود کننده، دیگری نیز می باشند. صفات مثبت و منفی بشراز قبیل دوستی و دشمنی، جذب و دفع، رغبت و نفرت نیز برطبق قانون علت و معلول، در یکدیگر مؤثر و دافع یکدیگرند و اثر همدیگر را خنثی می نمایند. ولی این حالات هیچ کدام سکون و آرامش مطلق به همراه نمی آورند. مرد دانا، خیالات و خواب های این جهان را امری جزئی و بی اهمیت تلقی می کند. روزها را به فراغت به سر می برد و دنیا را بیهوده می شمارد، او در احوال کلی سیر می کند و با پیروی از روش وو - وی Wu - wei، در تائو جای می گیرد، مکانی که تمام ذرات وجود، دوگانگی و تفاوت را از دست می دهند. همه یکی می شوند و به آرامش مطلق و سکون کامل می رسند. وقتی شخص به این حالت رسید، تائو سراسر وجود او را فرا می گیرد.»

چوانگ - تزو درباره خوبی و بدی اشیاء می گوید: «خوب مطلق دانسی و یا

بدمطلق دائمی وجود ندارد. از آنجا که در این جهان قاعده تبدیل و تغییر به طور منظم جریان دارد، طبیعت هر موقع چیزی را لازم بداند، بوجود می آورد و وقتی آن را دیگر ضروری تشخیص ندهد، از بین می برد. بنا بر این هر چیز در موقع خود لازم و خوب بوده که به وجود آمده، ولی نمی توان آن شیئی را خوب مطلق دائمی دانست. بدو خوب مطلق دائمی در جهان وجود ندارد. بلکه تمام اشیاء در حد خود مساویند. هر چیز در شرایط زمانی مخصوص لازم و خوب است. حقیقت و باطل نیز هر دو امری هستند و بر حسب تفسیر هر کس، مفاهیم آنها تغییر می نماید.»

چوانگ نسو برخلاف کنفوسیوس و مکتب تعلیماتی او عقیده داشت که تعالیم اخلاقی فلاسفه، موجب دخالت در گردش و سیر طبیعی نانو و بالنتیجه آشفتنگی امور خواهد بود. وی می نویسد، که در روزگاران قدیم روزگاری بود که حشرات و حیوانات در روی زمین پراکنده بودند و انسان به آرامی و آسودگی زندگی می کرد. درختان و گیاهان رشد و نمو طبیعی می کردند و حیوانات با هم در امان بسر می بردند و هیچکس از راه راست منحرف نمی شد، تا آنکه حکماء و دانشمندان به عرصه رسیدند به اندرز مردم پرداختند و وظیفه هر کس را نسبت به دیگران تعیین کردند و در لباس تعلیم آداب و رسوم بشریت، به مداخله در مسیرتانو پرداختند تا آنکه جامعه به بی نظمی و آشفتنگی امروزه رسید.

کتاب دیگری که در بین پیروان نانو از اهمیت و احترام خاص برخوردار است و سال ها پس از چوانگ تزو نوشته شده، کتاب «رساله ای در باب افعال و جزای آن ها» (نای شانگ کانگ پینگ پی پن *Tai shang Kang ping pien*) است. در این نانو ۵ فعل حرام است: قتل نفس، میخوارگی، دزدی، زناکاری و دروغگویی.

فضیلت انسانی در: ۱ - محبت به پدر و مادر. ۲ - وفاداری به معلمان. ۳ - مهربانی به عموم مردم. ۴ - پرهیز از اعمال زشت. ۵ - فداکاری در راه خدمت به غیر. ۶ - کندن چاه آب و کاشتن درخت. ۷ - ساختن راه ها و پل ها. ۸ - تعلیم بی سوادان. ۹ - آزاد کردن بندگان. ۱۰ - خواندن کتاب های مقدس است.

پایه گذاران دین نانو، با چین صبانی فلسفی و باتسلیم در برابر پیش آمدها و حوادث و عوامل طبیعی، بدون کوچکترین فعالیت جسمی، با آرامش خاطر و بدون دغدغه و نگرانی، زندگی را به سر آوردند.

گرچه مسلک تائوتیسم به عنوان فلسفه، پیشرفت زیادی نکرد، ولی موجد مذهب دیگری براساس اختلاط گفته های بنیانگذاران این آیین و اوهام و خرافات و سحر جادو شایع بین مردم گردید. مطالبی که لاتوتسه و چوانگ تزو درباره ابدی بودن (Hsein) و روئین تن شدن بدن، با کیمیای سعادت، گفته بودند به مذاق مردمی که از دیرباز در جستجوی اکسیری برای حیات جاودان بودند، بسیار خوش آیند بود. تائوتیسم با آرزوهای دیرین آنان هماهنگ شد و به صورت مذهب جادوگران و ساحران و طالبان حیات جاوید و سعادت ابدی درآمد. لاتوتسه در کتاب خود گفته بود:

«در اثر هم آهنگ و موزون شدن با حرکت تائو، شخص به آن چنان قدرتی دست خواهد یافت که هیچ کس برای فائق نخواهد شد. هیچ حربه ای بر او کارگر نخواهد بود، و دارای عمری طولانی خواهد گردید.»

هم چنین چوانگ تزو در کتابی که به همین نام منتشر نمود متذکر گردیده بود:

«هر که به کنه تائو واصل گردد، به حیات ابدی نائل خواهد شد. چنانچه در روزگاری که فوهسی (Fu Hsi) خانان چین بود، به تائو واصل شد و از این رو راز بقا و سر عمر جاوید را به دست آورد آن خاقان زرد، پس از نیل به این امر، بر ابرها سوار شد و به آسمان صعود نمود.»

همین مطالب سرلوحه تبلیغات تائوتیسم جدید گردید. کتب متعدد درباره سحر و جادو و کیمیای، چگونگی دسترسی به اکسیر حیات جاوید و یا سلامتی ابدی، مصونیت در برابر امراض گوناگون، روغن و معجون برای روئین تن شدن، نوشته شد. به این ترتیب از تلفیق افکار فلسفی مربوط به نظم عالم و اوهام و خرافات شایع بین عوام، مذهبی به وجود آمد که از یک طرف معرف زندگی معنوی حکمای چینی تلقی می شد، و از سوی دیگر عقاید عامیانه مربوط به حضور ارواح خبیثه و تاثیر آن ارواح، در زندگی روزمره انسان ها رادر بر می گرفت. تائوتیسم جدید بر این پایه هایی ریزی شد. حتی امپراطوران چین نیز از اثرات این تبلیغات دینی و تفسیر فلسفه به جادوگری، برکنار نماندند. شی هوانگ تی (Shi-Houang-ti) در ۲۱۲ میلادی، کشتی های خود را به جزایر جادویی فرستاد تا گیاه جادوئانگی را کشف کنند. امپراطور کای یونن (Kai - Yuen) (۷۱۳ - ۷۴۲ میلادی) مقداری از «سنگ طلائی»، ساخته جادوگران تائو را مصرف نمود، تا به طور معجزه آسا بر نیروی بدنی او افزوده گردد. امپراطور ووتسانگ (Wu-Tsang)، از داروهای همین ساحران استفاده نمود تا بتواند

مانند پریان در هوا پرواز کند. در سال ۱۹۰۰ میلادی در قیام بوکسرها (Boxers)، پیروان یکی از فرقه های تائو، با اعتقاد به این مطلب که بگفته، رهبران بدن آنها روئین تن شده و گلوله های ارتش چندملیتی اروپائی و امریکائی بر بدن آنها کارگر نخواهد بود، دسته دسته به حمله می پرداختند و در برابر آتش مسلسل به زمین می افتادند. یکی از کسانی که از تائوئیسم جدید واشتیاق وافر مردم چین برای دستیابی به وعده های تائوئیسم حداکثر سوء استفاده را نمود، مردی بود به نام چانگ تائولینگ (Chang-Tao-ling). این مرد که از مشرق چین به غرب آمده بود و اطلاعاتی نیز درباره آداب و تشریفات مذهبی زرتشتیان داشت، در نیمه دوم قرن اول میلادی الهجمنی سری تشکیل داد و جمع کثیری را به گرد خود جمع کرد و رفته رفته صاحب قدرت و نفوذ سیاسی بزرگی شد. پیروانش او را ستایش می کردند و معتقد شده بودند که روح لاتوتسه بر او ظاهر شده و او را تعلیم داده تا کسیر جاودانگی را کشف کند و بسازد. وقتی در سن ۱۲۰ سالگی در سال ۱۵۴ میلادی وفات یافت، شهرت دادند که از فراز کوه بر ابری سوار شد و به آسمان ها رفت. نفوذ کلام او به حدی بود که حتی جانشینان او پس از مرگش از قدرت و نفوذ او استفاده می کردند و قرن ها به اندوختن مال و حکومت بر دل های مردم ادامه می دادند، تا در انقلاب کمونیستی از کوهستان ها رانده شدند و فرقه منحل گردید.

فرقه دیگری توسط شخصی به نام چانگ چو (chang - chu) و برادرانش، در قرن دوم میلادی به وجود آمد که دارای صدهزار پیرو و تا برقراری حکومت کمونیستی پا برجا بود.

امروزه وظائف عمده رهبر تائوئیسم (پاپ)، مقابله با امراض، دفع دسیه های ارواح خبیثه و فروختن دعا و طلسم است.

یکی دیگر از ابتداعات تائوئیسم جدید، طرح مسئله بهشت و دوزخ است. با آن که لاتوتسه در کتاب خود در مورد اعتقاد به هستی متعال چیزی تعلیم نداده و نصایح اخلاقی او همه در زمینه احسان به دوستان و به کسانی است که نفس شریر دارند، معینا، پس از به وجود آمدن تائوئیسم جدید، میلیون ها نفر از مردم چین در چهره این حکیم بزرگ تجلی پیک هستی متعال را جستجو کردند. تائوئیسم جدید، مدعی شد که بهشت در روی زمین و در جزایر سان هسین شان (San-hsen-shan) است. این جزایر در محل نامعلومی در دریای شرق بین چین و ژاپون قرار دارد. ولی هیچ کس آن را

ندیده است و هرکس به آن جا راه یافته، بازنگشته است. خاقان چین بالاترین مقام را در بهشت داراست. لاتوتسه در نزد خانان چین و پان گو، اولین انسانی که زمین و آسمان را از هم جدا کرد نیز، در بهشت است و این سه نفر، تثلث تاتوتی یا سه گوهر ظاهر را تشکیل می دهند.

تأثیری که تکثیر کتب مربوط به سحر و جادو و تبلیغات روحانیون مکتب تاتو در بین مردم چین گذاشته، به حدی است که تاکنون نیز امروزه تنها از جنبه، سحر و جادوگری مورد مطالعه قرار می گیرد. با فلسفه اصلی آن فرسنگ ها فاصله گرفته است. با پیش آمدن انقلاب کمونیستی، مدت هاست که دین تاتو رو به زوال نهاده و سرنوشت آن نیز مانند سرنوشت سایر ادیان چینی معلوم نیست. شاید هم باید آن را مرده انگاشت.

## فصل دوم :

### کنفوسیونیسیم

گرچه طبیعت مذاهب دوره شانگ و چو، به علت فقدان مدارك كافی، كاملاً روشن نیست. ولی نشانه هائی از همبستگی و تداوم اندیشه های مذهبی این دوره با دپانی که بعداً در چین به ظهور رسیدند، باقی است. عقیده مربوط به وابستگی مذهب با جهان هستی - که بعدها به مفهوم یین (yin) و یانگ (Yang) یا نیروی روشنائی و قدرت تاریکی، نرمش و سختی، نر و ماده، تعبیر گردید (۱) - نمایشگر و مؤید هم بستگی عقاید مذهبی هر دو دوره می باشد. عقیده مهم دیگری که در تمام طول تاریخ مذهبی چین نقش بزرگی داشته، و دلیل دیگری بر تداوم عقاید مذهبی است، نگرانی در انجام وظیفه و علاقه به رفاه جامعه است. در دوران حکومت امپراطوران شانگ و چو، مردم چین مصرانه اعتقاد داشتند که ملکوت آسمان نیز مانند هر انسانی می بیند و می شنود و به همین نحو نگران رفاه مردم و آسایش جامعه می باشد. نگرانی جهان هستی درباره سعادت و رفاه بشر، که پایه، اندیشه های مذهبی مکاتب دوران بعداً نیز تشکیل

---

۱ - بنا بر این عقیده، در عالم هستی دو قوه متضاد یعنی یانگ (قوه مثبت) و یین (قوه منفی) وجود دارد که از فعل و انفعال آنها عالم هستی به وجود آمده است. یین - یین هی، خدای خدایان، در عرش اعلی بر فراز آسمان جا دارد. هر شئی واحد در چین حال ممکن است دارای صفات مثبت (Yang) و صفات منفی (Yin) با هم باشد که هر يك از این حالات مثبت و یا منفی بر حسب عملی که آن شئی انجام می دهد بر آن عارض گردد.

می دهد، مذاهب چینی را به اصول اخلاقی نزدیک تر و از ادیان دیگری از قبیل دین یهود و اسلام که ترس از خدا و عذاب الهی اساس و پایه تعلیمات آنها را تشکیل می دهد، متمایز می کند. حس نگرانی در انجام وظایف، در تشریک مساعی و درک روزانه مردم چین از مفهوم رابطه افراد با والدین، مقامات مافوق و سایر مردم، تأثیر عمیقی داشته و فلسفه مذهبی کنفوسیوس هم بر همین اساس پایه گذاری شده است.

از آنجا که در آئین کنفوسیوس، بحثی درباره پرستش خدا و بهشت و دوزخ در بین نیست، بعضی از محققان، مکتب کنفوسیوس را دین تلفی نمی کنند. این اختلاف نظر از چگونگی تعبیر و تفسیر اصطلاح چینی «چیا» (chia) (مکتب اندیشه ها و افکار فلسفی) و «چیاو» (chiao) (تعلیم و مذهب) بوجود آمده است. اصطلاح نخستین، بیشتر در مورد متفکرین نامی، فلاسفه، تعالیم آنان، سنت ها و عقاید بزرگ موروثی، و اصطلاح دوم درباره مذهب و در معنای بسیار گسترده آن، به راه های منحصر به فردی که مردم سنت های موروثی را به پایه های عقاید مذهبی پیوند می دهند، اطلاق می شود. البته وجه تمایزی بین افکار فلسفی و آئین پرستش و سرسپردگی به زندگی مذهبی، وجود دارد. ولی سنت چینی هیچ وقت لزوم در برابرهم قراردادن و تعارض این دو اصطلاح را حس نکرده است. به عبارت دیگر، این در لغت در نظر مردم چین، دو جهت مختلف از یک شبی واحد را عرضه می نماید که گرچه در ظاهر مختلفند ولی باطناً باهم مرتبط و در یک مسیر حرکت می نمایند. چنانچه حکما و متفکران بزرگی در کنفوسیونیسیم، تائوئیسم و بودیسم در چین به ظهور رسیدند و در همین حال در همین ادیان، استادان برجسته ای برای تبلیغ این مکاتب، به عنوان دین و اجرای آداب پرستش و مناسک عبادی، وجود داشته اند، و دین کنفوسیوس، قرن ها دین رسمی دولتی و ملی و یکی از سه دینی بوده که به عنوان سان چیانو (San Chiano) در چین به رسمیت شناخته شده بودند.

اصطلاح کنفوسیونیسیم از ابتاعات مبلغان مسیحی فرقه، ژوزویت هاست که در قرن هفدهم میلادی به چین وارد شدند. ژوزویت ها گرچه با آداب مذهبی و مراسم عبادی پیروان کنفوسیوس موافق نبودند، ولی این مکتب را تنها از نقطه نظر دینی شرح و توصیف می کردند.

اصطلاحاتی که خود چینی ها برای بیان کنفوسیونیسیم به کار می برند عبارتند

از:



جوچیا (Ju chia)، با اشاره به پرورش فکری کنفوسیوس و بررسی احوال او از نقطه نظر دانش و حکمت .

جوچیانو (Jo Chiao)، از نقطه نظر مذهب و اسم خود بنیانگذار.

گونگ چیانو (Kungchiao)، (به نام فامیل کنفوسیوس - گونگ)

لی چیانو (Li-chiao)، براساس اصول فلسفی که کنفوسیوس تعلیم می داد، لی.

تمام این اصطلاحات متضمن اشاراتی به معتقدات مذهبی و آئین عبادی نیز می باشند.

جوچیانو (Ju-chiao) در سال ۵۴۹ ق.م. در ایالت شونتونگ متولد شد و در سال ۴۷۹ ق.م. در سن هفتاد سالگی، بدون آن که موفقیتی به دست آورده باشد، وفات یافت و در همان سرزمین به خاک سپرده شد. و این پس از درگذشت او بوده که مردم به اهمیت و ارزش گفته های او پی بردند و به او گرویدند. جو، جوانترین پسر خانواده بود و فقط سه سال داشت که پدرش درگذشت و او مجبور شد برای کمک به معاش خانواده از اوان کودکی به سختی کار کند. در سن ۱۵ سالگی شروع به آموختن کرد. در ۱۹ سالگی ازدواج نمود. در بین سنین ۲۱ تا ۵۱، به تدریس در مدرسه خصوصی که خود او تأسیس کرده بود، پرداخت و موضوعات مختلفی از قبیل تاریخ، شعر، ادبیات، آداب اخلاق، حکومت، علوم طبیعی و موسیقی را تدریس می کرد. در بین سنین ۵۰ تا ۵۵ سالگی به عنوان حاکم و کلانتر شهر و سپس به سمت قاضی استان، منصوب شد. او موفق شد مردم را خلع سلاح کند و صلح و امنیت را به استان مقرر حکومت خود بازگرداند. ولی در اثر دسیسه بازی های استان های دیگر، مجبور به استعفا گردید. از آن پس تمام وقت خود را به تعلیم و تربیت شاگردان خود اختصاص داد. پس از مرگ کنفوسیوس، شاگردانش سه سال در جوار مقبره او زندگی کردند، سپس به وطن خود بازگشتند. ولی شاگرد ارشد او، تسه گونگ (Tze-Kung)، سه سال دیگر هم در جوار مقبره او باقی ماند. شاگردانش پس از بازگشت به زادگاه خود، به نشر تعالیم حکیم در نقاط مختلف چین پرداختند.

صرف نظر از دین بردائی که يك آئین واردائی است، اختلاف عمده ای که بین دو دین کنفوسیوس و ناتو وجود دارد، اینست که تائوئیسم، در طلب راز زندگی، به مطالعه طبیعت می پردازد تا اسرار آن را کشف کند. ولی کنفوسیونیسم سر سعادت

— را در بین مردم و در قلوب آنان جستجو می نماید. حکمای دین نانو هنگامی که از آشفتنگی اجتماع، زندگی حيله گرانه مردم و دزدی و غارت می نالند، تنها به ایراد پاره ای از سخنان حکیمانانه اکتفا می کنند و خود را از معرکه بیرون می کشند و مداخله در مسیر امور را جائز نمی شمارند و نمی خواهند که اتفاقات خارجی بر آرامش و سکون و اعمال آنان تسلطی داشته باشد و حال آنکه کنفوسیونیسیم، افراد طبقات مختلف اجتماع را به رعایت آداب و قواعد اجتماعی، حسن سلوک و انجام وظیفه به نحو احسن، متوجه می سازد. ولی هیچ يك از این دو دین، دربارہ پرستش موجودی به نام خدا، انجام مراسم دعا و نماز و تشریفات عبادی، تعلیمی نمی دهند.

گرچه کنفوسیونیسیم بیشتر از جنبه اخلاقی آن که توسط خود کنفوسیوس و پیروانش من سیوس (Mencius ۳۷۱ - ۲۸۹ ق.م.) و هسون تسو (Hsun-tsu ۲۹۸ - ۲۳۸ ق.م.) پایه گذاری شده، شناخته می شود، ولی نباید تصور کرد که از قدرت متعال در هیچیک از نوشته های معلمین این دین سخنی به میان نیامده است. بلکه اعتقادات مذهبی که از باورهای دیرین چین به ارث برده شده نیز، جانی به خود اختصاص داده اند. در موارد مختلف کنفوسیوس از شانگ تی (Shang Ti قدرت متعال) تی یین (Tien عرش و آسمان) و مینگ (Ming سرنوشت) و ارتباط آنها با ایمان شخص، نام می برد. خود او تمامی آداب و تشریفات مذهبی عصر خویش را به دقت انجام می داد و ایمان کاملی به پرستش و ستایش اجناد داشت. جمع شدن در اماکنی که پدران جمع می شدند، انجام تشریفات مذهبی و سرودن نغماتی که پدران می سرودند، حرمت گذاشتن و محبت کردن به کسانی که مورد احترام و محبت پدران بوده اند را از خصصال برگزیده فرزندان می دانست. در کتاب مین آمده است که کنفوسیوس معتقد بود، که امپراطور Wu و برادرش، مردمان منقی و دین داری بودند، به دلیل آن که معبد مخصوص اجناد خود را به خوبی مرمت می کردند و هر بهار و پائیز در آنجا حاضر می شدند و قربانی می کردند. روزی شخصی از او پرسید که چرا مردم برای تساتوشن، روحی که در آشپزخانه منازل هست، حرمت زیاد قائلند. کنفوسیوس گفت که این سخنان لغو و بیهوده است. اگر کسی برخلاف احکام آسمان مرتکب گناهی شود، دعا و شفاعت ارواح دربارہ او اثری نخواهد داشت. شاگرد دیگر کنفوسیوس، هسون تسو (Hsun -Tsu) که از سایر حکماء کنفوسیونیسیم بیشتر تابع اصول عقلانی و منطقی است، از استاد خود قدمی فراتر می نهد و بوجود آمدن

جامعه را اثربصیرت «مغز متفکر» می داند و کتاب او تنها در سایه قبول اسرار و وجود قدرت غیبی، قابل درک است. معهذاً عامل بزرگی که بر تمامی تعلیمات کنفوسیوسینسم سنطه دارد رعایت اخلاق، در ارتباط مردم با یکدیگر است. کوشش کنفوسیوس بیشتر بر آنست که اعتقاد به ارواح و ملکوت آسمان را که به توارث در میان مردم مانده بود، از جرگه اعتقادات شخصی بیرون کند و به اخلاق، جنبه دینی ببخشد. بنظر او چنانچه کسی قواعد اخلاقی را کاملاً رعایت نماید، بر حسب مثبت آسمان عمل کرده است.

محور اصلی تعلیمات این مصلح بزرگ اجتماعی را تشویق مردم به انجام وظائف اجتماعی به نیکوترین وجه به خاطر رفاه جامعه، تشکیل می دهد. او کوشش داشت دهن را برپایه انسانیت (Jen) استوار سازد. انسانیت و انسان بودن، هدفی است که هر فرد باید قبل از همه چیز در تغییرات ذاتی خود دنبال نماید. روزی یکی از شاگردانش از او پرسید که وظیفه آدمی نسبت به ارواح مردگان چیست؟ او در پاسخ گفت: «ما که هنوز وظیفه خود را نسبت به زندگان انجام ن داده ایم، چگونه نسبت به ارواح مردگان کاری به عهده بگیریم؟ نخست باید از روی صدق و یقین تکلیف خود را نسبت به مردم و انسانیت انجام دهیم و درباره ارواح به احترام اکتفا کنیم.»

انسان کامل (Chun-Tzu چون - تزو)، در نظر کنفوسیوس، فرزندی است که محبت والدین را همیشه در دل دارد، شوهری است که با همسر خود وفادار و صمیمی است. پدری است که با فرزندان خود مهربان و عادل است، دوستی است که با دوستان خود مزدب و پک رنگ است، عاملی است که نسبت به فرمانده و رئیس خود وفادار و امین است. انسان کامل، همیشه به پنج صفت پسندیده آراسته است. عزت نفس، علو همت، خلوص نیت، شوق در عمل و نیکی در سلوک. انسان کامل، با دلی پاک و از روی خلوص نیت عمل می کند. غایت مطلوب، از صفای باطن و تزکیه نفس حاصل می گردد. انسان کامل به فضائل اخلاقی خود (Jih واقف است و بالطبع متمایل به عمل نیک (Ni) میباشد و ادب کاذب ظاهری در نظر او ارزشی ندارد.

«من آنچه به ظاهر شبیه حقیقت ساخته شده ولی حقیقت نیست، دشمن می دارم. اگر انسان به حقیقت انسان نباشد، انجام عبادات برای او چه سودی خواهد داشت؟ سرودن نغمات مذهبی، برای او چه حاصلی به بار خواهد آورد؟»

کنفوسیوس قبل از هر چیز پک معلم اخلاق جامعه بود و در فلسفه دینی خود تابع اصول و قواعد انسانیت. او هیچگاه وارد بحث های مربوط به ثواب و گناه نمی شد

و در مراسم ظاهری دینی نیز هر عمی را که برخلاف موازین عقلی و اصول انسانیت و فاقد هدف اجتماعی بوده نمی پسندید. هدف تعلیماتی او دسترسی به معرفت عقلی و خدمت به جامعه بود.

آموختن و به کار بستن آموخته ها، خشنودی خاطر در پی دارد.

اگر به راه خطارفتی، از برگشتن مترس.

دانش کهن را بیاموز و دانش نورا فرا گیر، تا شایسته معلمی باشی.

در آنچه شك داری، ساکت باش و در سایر مطالب با احتیاط سخن بگو، تا کمتر

خطا کنی.

مرد بزرگ، دیر وعده می دهد و زود به وعده خود عمل می کند.

هر چه را که می شنوی غریبال کن و آنچه را که خوب است، برگزین.

درست این است که مهربانی را با مهربانی و دشمنی را با مروت پاسخ گوئیم.

روزی تسوکونگ در کلاس درس از حکیم پرسید: «آیا کلمه ای وجود دارد که

بتواند به عنوان قاعده عمل برای تمام زندگی فرد در نظر گرفته شود؟»

استاد جواب داد: «آیا معامله به مثل چنین کلمه ای نیست؟ آنچه تر به خود

نمی پسندی در حق دیگران انجام مده. این قانون طلایی، به طوری که بعضی از دانشمندان

آن را به این نام می نامند، می تواند سرمشق زندگی در وصول به انسانیت باشد.

کنفوسیوس تأکید می کند که این قاعده باید در ۵ رابطه همیشه مورد نظر باشد.

در روابط کارفرما و کارگر

در روابط پدر و فرزند

در روابط شوهر و همسر

در روابط برادر بزرگتر و کوچکتر

در روابط دو دوست بایکدیگر

دستورات مؤکد او، در اطاعت فرزند از پدر و رعایت حال فرزند از جانب پدر،

پایه نظام قوی خانوادگی و عنصر اساسی فرهنگ پردوام چین است.

در کمتر مذهب و یا مکتبی در دنیا به اندازه آئین کنفوسیوس، علاقه و وفاداری

به خانواده و احترام متقابل اعضای خانواده به یکدیگر، توصیه شده است. پسر باید از

پدرش اطاعت کند و چون پدروفات یابد، پسر ارشد جای او را در خانواده می گیرد. هر

پدری باید برای سعادت و سلامت افراد خانواده خود بکوشد و فرزندان را با خصال

حمیده و صفات نیکو تربیت کند.

هیچ نظام اخلاقی و یا مذهبی در جهان، با چنان قوت و شدتی که کنفوسیوس امرا و فرماندهان را متوجه انجام وظایف و حسن سلوک با مردم می کند، سفارش ننموده است. کنفوسیوس عقیده دارد که اصلاحات جامعه باید از مقامات بالا آغاز گردد. قوانین باید در درجه اول از طرف هیئت حاکمه رعایت شود تا اوضاع کشور بهبود یابد. روزی یکی از حکمرانان از استاد پرسید: «آیا نباید یاغیان و متمردان را نابود کرد تا نظم برقرار شود؟» او در جواب گفت: «در حکومت، مجازات اعدام چه ضرورت دارد؟ اگر شما از روی خلوص نیت و عقیده کامل نیک باشید، مردم نیز نیک و خوب خواهند بود. تقوا و فضیلت پادشاهان، مانند باد است و طبیعت افراد، مانند گیاهان چمن. البته گیاه در برابر وزش باد خم می شود و تسلیم می گردد. اگر هیئت حاکمه به نیکی و عدالت رفتار کنند، جرم و خیانت به خودی خود از بین خواهد رفت و عدالت اجتماعی برقرار خواهد شد. حکومت خوب، تابع طهارت و پاکی شخص حاکم است نه تابع وضع قوانین گوناگون. مردم باید با تبعیت از رفتار مقامات، به خوبی و نیکی عادت کنند. ترس از قانون، ممکن است مردم را مدتی از ارتکاب جرائم بازدارد، ولی طبیعت و فطرت آن ها را تغییر نخواهد داد. نیکی و خوبی باید در نهاد مردم جایگزین شود و خودداری از ارتکاب جرم، سیرت ذاتی آنان گردد. حکومت ها باید برای آسایش مردم تحت فرمان خود بکوشند و احتیاجات عمومی را مرتفع نمایند. تمام کسانی که در يك کشور زندگی می کنند، در گفتار و کردار، دیگران را برادر خود بدانند و رعایت کمال اخلاق و ادب را بنمایند. خانواده ها باید حدود و حقوق تمامی افراد خانواده را رعایت کنند.

کنفوسیوس در بین بنیانگذاران ادیان زنده دنیا، یکی از سه نفری است که متون مورد تعلیم خود را به دست خود نوشته اند. در دیگر یکی زردشت بود که قسمتی از گاتاها از نوشته های اوباقی است و دیگری لاتونسه که تائوچینگ را به رشته تحریر درآورد. کتبی که کنفوسیوس خود نوشته و آن ها را تعلیم داده عبارتند از:

شوچینگ	Shu Ching	مروری بر تاریخ چین
شی چینگ	Shi Chig	کتاب شعر
ای چینگ	I Ching	تبدلات و غیب گونی
لی چی	Li Chi	زبده ای از آداب معاشرت
چون چیو	Chun Chiu	بهارو پائیز (تاریخ محلی)

چهار کتاب نخستین، مجموعه ای از گفتار حکیمانه پیشینیان و کتاب پنجم تماماً نتیجه افکار خود اوست.

استاد به هنگام تدریس هر يك از كتب فوق، عقاید شخصی خود را نیز بر متن کتاب می افزود و توضیحاتی به شاگردان می داد. شاگردان این توضیحات و عقاید استاد را یاد داشت می کردند. بعد از وفات کنفوسیوس، چهار کتاب دیگر براساس همین توضیحات و عقاید کنفوسیوس، ز طرف شاگردان او نوشته شد.

۱ - انالکت (Analects) (مجموعه منتخبات)، مجموعه ای از نکات برجسته تعالیم استاد که ضمناً موثق ترین منبع اطلاعاتی درباره زندگی شخص کنفوسیوس نیز محسوب می شود.

۲ - تعالیم مین یا چونگ یانگ (Chunh - Yung یا Mean)، تفسیری بر کتاب لی چی.

۳ - تاهسوئه (Tahsueh)، که براساس فصلی از لی چی نوشته شده.

۴ - منکیوس (Mencius)، که حاوی اعتقادات استاد درباره خیر و نیکی و رعایت اصول آداب اجتماعی است و صدمسال پس از وفات او نوشته شده.

کنفوسیوس در کتاب لی - چی شرح مبسوطی درباره معانی مختلف لی (پاکی، طهارت، ادب و انسانیت) و اثراتی که رعایت آنها در اصلاح جامعه خواهد داشت، بیان می کند و اضافه می نماید که اگر « لی » در روابط پنج گانه رعایت گردد، مسلمانان در خانواده، در هر قریه، در هر شهر، و بالاخره در هر کشور، اعتدال و حسن روابط کامل برقرار خواهد شد.

نخستین شکوفه های افکار و اندیشه های کنفوسیوس، متفکرین بزرگی مانند مانسیوس (Mencius) و هسن تسو (Hsun-Tsu) رابه ثمر رساندند که بیشتر برای تعبیر فلسفی مراسم عبادی لی (Li) مشهورند. هسون تسو، درباره اعتقاد به ارواح و دخالت آسمان در اعمال و سرنوشت بشر، قدمی از استاد خود فراتر نهاد و عقیده داشت که انسان نباید از آسمان شکوه و شکایت کند که چرا جریان امور بر وفق مراد او نیست. زیرا آسمان، يك موجود مستقل و مجسم نیست و نمی تواند به ادعیه انسان پاسخی بدهد. وقتی مردم برای آمدن باران دعا می کنند و اتفاقاً باران هم می بارد، دلیلی بر دخالت آسمان در اجابت دعای مردم نیست. این امر در اثر ترکیب «ین» و «یانگ» اتفاق افتاده و باران باریده است و اگر مردم دعائی هم نمی کردند، باز هم در همان زمان باران می آمد.

پس راه حصول مراد نه در دست آسمان است و نه در دست زمین، بلکه منوط و مربوط به خود انسان است و بی. هسون تسو، با عقیده تائوئیست هادر اینجا همراه است که تائو، اساس کیهان و قاعده دنیای وجود است. بر حسب تائو، فصول چهارگانه بوجود می آیند، خورشیدی درخشد و ستارگان در مدارات خود گردش می کنند و جهان حتی پیوسته بسوی کمال سیر می کند.

کنفوسیونیسیم جدید و متفکرین دیگری مانند چوهسی (Chu - Hsi) ۱۲۰۰ - ۱۱۳۰) و انگ بانگ مینگ (Wang - Yang - Ming) ۱۵۲۹ - ۱۶۷۲)، ثمرات بعدی این مکتب هستند، که هر یک در راه ارائه طریق تکامل و راهنمایی عملی، قدم هائی برداشتند. مکاتب تعلیماتی آنان به ترتیب به نام های لی هسوه (Lihshueh) تعلیمات اصولی) و هسین هسونه (Hsin Hsues) تعلیمات مغزی) نامیده می شد. در حقیقت هر دو این مکاتب، در درجه اول در ارتباط با تربیت عقلانی و بحث کلی درباره چگونگی وصول به این مرحله است. چوهسی عقیده دارد که شخص باید راه درازی را در پرورش نفس و اعمال اخلاقی طی کند تا به مرحله انسانیت (Jen) برسد. چوهسی، کسانی را که از پیروی از قواعد استاد منحرف شده اند، همراه خوانند و مسائلی را که از مبادی تائوئیسم و بودیسم در کنفوسیونیسیم نفوذ نموده بود، بیرون کرد و آن را بسادگی و اصالت اولیه خود بازگرداند. چوهسی مخصوصاً بر روش آزمایشات اشیاء (Ko - Wu)، برای وصول به مرحله انسانیت تکیه می نماید، آزمایشاتی که در درجه اول برای شناسائی خود شخص، برای آگاهی بر طبیعت خود او، برای تکامل و نیکوتر ساختن آغاز می شود. چو، فلسفه خود را به این ترتیب خلاصه می کند:

«جوهر آسمان و زمین، که مولد و به وجود آورنده همه چیز است، انسانیت است

(Jen).

مکتبی که کنفوسیوس و شاگردانش من سیوس و هسون تسو بنیانگذاری کردند، در زمان حیات آن ها و حتی تا چند قرن بعد رونق نداشت. تا آن که خاقانی به نام ووتی (Wu - Ti)، از سلسله هان در سال ۱۳۶ ق.م. به سلطنت رسید. او آئین کنفوسیوس را پذیرفت و حکماتی را که به این دین اعتقاد داشتند به تربیت مردم گماشت. از آن تاریخ تا پیش از ۲۰۰۰ سال بعد، آئین کنفوسیوس، دین رسمی ملت چین شد. دولت چین کنفوسیوس را بزرگترین حکیم شناخت و القاب و مناصب رسمی به روان او نثار کرد. مقام و احترام حکیم خردمند روز به روز بالا رفت. برای پرسش او

در پایتخت و در مراکز هریک از ایالات چین، معابدی برپا شد. برای او همه ساله سالی دوبار در پکن، مراسم نیایش برگزار می شد. از آن تاریخ به بعد شاگردان او، مردم و حتی شاهزادگان و امپراطوران، بر سر مزار او حاضر می شدند و ادای احترام می کردند. کشور چین در تاریخ مدون بیش از چهار هزار ساله، خود، شخصیت دیگری را تا این حد مورد احترام قرار نداده است.

در سال ۶۳۰ میلادی تائی تسونگ (Tai - Tsung) خاقان چین، فرمانی صادر کرد و شهرداری هر شهر را مجبور کرد، تا معبد خاصی برای کنفوسیوس برپا کند و مراسم ستایش او را به جای آورد. عکس ها و تصاویری به رسم بودائی ها، از کنفوسیوس تهیه و در معابد آویزان کردند.

در سال ۱۵۳۰ میلادی خاقان چین منشوری صادر کرد و تمام القاب و عناوینی که تا آن تاریخ به کنفوسیوس اعطا شده بود، منسوخ نمود و او را تنها معلم مقدس باستانی نامید و معابد او نیز به سادگی اولیه بازگشتند.

در دین کنفوسیوس هیچ نظام کشیشی، روحانی، برهمنی وجود ندارد و برای مردم عادی و مقامات دولتی آئین پرستش مخصوصی معین نشده است. پرستش نیاکان که از عبادات بسیار قدیمی چین و دنباله، محبت خالصانه پدر فرزندی است، انجام خدمات مبتنی بر عشق و محبت نسبت به والدین در زمان حیات آن ها و ماتم و تأسف بر مرگشان، پس از درگذشت آن ها، تقدیم هدایا و غنادر مواقع مختلف سال بر مزار آنان، رعایت نی در روابط ۵ گانه، معامله به مثل در جامعه، اصول عبادی کنفوسیونیسیم را تشکیل می دهد.

دین کنفوسیوس با تمام مزایای اخلاقی و کوششی که برای ایجاد جامعه ای سالم می نماید، زنان را در سطحی به مراتب پائین تر از مردان قرار داده است و عقیده دارد که اگر بین زن و مرد تمایزی قائل نشویم، بی نظمی به وجود خواهد آمد.

در سال ۱۹۱۱ آزادی مذهب به مردم چین اعطا شد و پس از انقلاب کمونیستی پایه اعتقادات مذهبی متزلزل و آینده هردینی در چین مبهم شد. کسی نمی داند، آیا دین کنفوسیوس با تمام نفوذی که در اخلاق خانواده و فرهنگ چینی دارد، می تواند در مقابل تهاجم افکار ماتریالیستی پایدار بماند یا حیر؟



## فصل سوم:

### دین در ژاپون

ژاپون سرزمینی نیست که مردم آن نیازی به نیایش داشته باشند، زیرا که خود يك موجود الهی است.

هیتو مارو Hitomaro

شاعر قرن ششم میلادی ژاپون.

دین در ژاپون به مشابه قالبی پرتقشی است که تارو بود آن را منت ها، عقاید بسیار کهن و مذاهب مختلف تشکیل می دهند و هرکس محو زیبایی قسمتی از رنگ آمیزی هاست. يك فرد ژاپونی ممکن است بر آئین شینتو عروسی کند، مردگان او را راهبان برداتی به خالك بسپارند و با از هیچیک از عقاید مذهبی پیروی نکنند، ولی آنچه بر قلب و روح هر فرد ژاپونی حکومت می کند، خود ژاپون است. هر نقطه ای از خالك کشور آفتاب تابان، هر کوه، هر دره، هر رودخانه و هر دریاچه و یا جنگلی، خدا و جزئی از وجود هر ژاپونی است که آن را می پرستند. مردم ژاپن به علت کثرت خدایان مورد پرستش، کشور خود را «سرزمین خدایان» می نامند و عقیده دارند که امپراطور نواده مستقیم الهه آفتاب (Amaterasu) و هر فرد ژاپونی از جهت با یکی از خدایان نسبت فامیلی دارد و این صفت قداست منحصر به مردم ژاپون است.

در کتاب کوجی کی (Koji-Ki) درباره چگونگی خفت جهان هستی و اولین مخلوق خدا یعنی ژاپون آمده :

«در ابتدا عالم آشفته و در هم بود. همه چیز مبهم و نامعلوم. به مرور ایام آسمان و دریاها از هم جدا شدند و خدایانی چند در عالم پدید آمدند و نابود شدند. تا آن که ایزاناگی (Izanagi) و همسرش ایزانامی (Izanami) به وجود آمدند. ایزاناگی با نیزه جواهر نشان خود دنیا را که به صورت ماده غلیظی بود، بهم زد. آنقدر به کار خود ادامه داد تا ماده سفت شد، سپس با سرنیزه خود این ماده غلیظ را به اطراف پاشید و جزایری چند بوجود آورد. از ایزاناگی و همسرش سی و پنج خدا و الهه بوجود آمدند که آخرین آنها، کاکوتسو شی (Kagu - Tzuchi) با خدای آتش بود که به هنگام ولادت مادر خود راسوزاند و به دنیای زیر زمین فرستاد. ایزاناگی به جستجوی همسر خود به دنیای زیر زمین رفت. ولی چون دیر رسیده بود، ایزانامی به صورتی زشت و کزیه در آمد. ایزانامی که مایل نبود همسرش صورت زشت او را ببیند، با همسرش به جنگ پرداخت. ایزاناگی به عالم روی زمین برگشت. برای آنکه بدن آلوده خود را تمیز نماید، عصا و جامه و کمر بند خود را به کناری نهاد و در دریای ژاپون در آب غوطه ور شد. از هر یک از قطعات لباس و بدن او خدایانی به وجود آمدند. از گوشه چشم چپ او، الهه خورشید (Amaterasu)، گوشه چشم راست او، الهه قمر (Toumki - yomi)، و از سوراخ های دماغ او، خدای طوفان (Susa - no - wo)، خلق شدند. روزی الهه آفتاب بر جزایر ژاپون نظر افکند. آنجا را آشفته و مختل دید. نپیره خود نی نی گی (Ni - Ni - Gi) را به زمین فرستاد تا بر آنجا حکومت کند و کماتی نیز به او آموخت:

«به این سرزمین بارور و پوشیده از نیزار و پر از خوشه های برنج نزول نمای. بر آن حکومت کن. تو ای فرزند عالی نسب من، بدانجا برو. امیدوارم که رفاه و نعمت در کنار دودمان تو باشد امیدوارم که آن نیز هم چون آسمان و زمین تا ابد برقرار باشد.» (۱)

---

۱ - این سرود که در کتاب نیهون جی ص ۱۷ نوشته شده، جزئی از ادعیه مقدس مردم ژاپون است و اطفال خردسال هر صبحگاه آن را تکرار می کنند.

نی نی گی فرمان مادر بزرگ را اطاعت کرد و به ژاپون آمد. نواده او جیموتنو (Jimu - tenno) اولین خدائی بود که به صورت انسان درآمد و امپراطور ژاپون شد. بعد از آن تاریخ به تدریج خاندان اشراف و بزرگان و کم کم عامه مردم از خدایان دیگر به وجود آمدند و در این سرزمین ساکن شدند.

شینتو، نامی است که بر مجموعه وسیعی از مراسم مذهبی که از دوران ماقبل تاریخ ژاپون تا کنون مرسوم بوده، اطلاق می شود. نام اصلی دین شینتو، کامی نومی چی (Kami - no - michi) (راه خدایان) است. ولی آنچه امروزه شهرت دارد، ترجمه چینی آن به صورت «شینتو» یا «شین ناتو» است.

از دوره های قبل از پیدایش حکومت واحد مرکزی در یاماتو (Yamato) در قرن هشتم قبل از میلاد، اطلاعات کامل و روشنی درباره چگونگی دین در ژاپون در دست نیست. مذهب به شکل بسیار ابتدائی خود، در مرحله روح پرستی (آنیمیزم) در بین مردم رایج بوده و ژاپونی ها اعتقاد داشتند که قوای مافوق طبیعی در درون هر یک از عوامل طبیعی و سایر اشیاء از قبیل کوه ها، درخت ها، دریاها، و در بعضی از حیوانات وجود دارد. به تدریج، پرستش طبیعت و اعتقاد بوجود ارواح نیایش اجناد درهم آمیختند و افسانه شینتو را به وجود آوردند. این دین، از این نظر که هدف آن پیروی از یک آرمان سیاسی و پرستش یکی از قدیمی ترین سلسله سلاطین دنیاست، در بین سایر ادیان جهان منحصر به فرد است.

قدیمیترین آثار مکتوب مذهبی ژاپون، که در بین مردم ژاپون خاصه پیروان شینتو از افتخار و احترام فوق العاده ای برخوردار است، دو کتاب کوچی کی (Kojiki) (پادداشت های باستانی) که در سال ۷۱۲ میلادی و کتاب نیهون چی (nihonji) (وقایع ژاپون) یا نی هن شوکی (Nihonshoki) که در سال ۷۲۰ میلادی نوشته شده است. رگ گوئی و استعمال کلمات رکیک در این دو کتاب بحدی است که نظیر آن را در هیچیک از کتب دینی نمی توان یافت. سومین کتاب مقدس دین شینتو ینگی شی کی (Yengi - Shi - Ki) است که مشتمل بر ۵۰ جلد و حاوی منابع دین شینتو و اورادی است که هنگام نیایش و یا در تشریفات مذهبی باید ایراد کرد.

نام مصطلح برای خدا، «کامی Kami» است که معنای ساده آن متعالی و برتر است. ولی مفهومی که این کلمه در ذهن هر ژاپونی به وجود می آورد، به مراتب وسیع تر از معنای ظاهری آن است و شامل همه چیز و همه موجودات از پرندگان، چارپایان،

گیاهان، درختان، دریاها و حوضها و امپراطوران ژاپون ربه طور خلاصه هرچه که بتواند به خاطر قوه ذاتی و قدرت فوق العاده مورد احترام باشد، می گردد. تعداد خدایان در دین شینتو بر اساس کتاب نیهون می، هشتاد گروه، و بر اساس کتاب کوچی کی، هشتصد گروه می باشد و هر گروه شامل هزاران خدا است. نخستین خدایان همان «ایزاناگی» و همسرش «ایزانا می» هستند. خدایان نیز مانند تمام موجودات زنده، متولد می شوند، ازدواج می کنند، صاحب اولاد می شوند مریض می گردند و بالاخره می میرند و در اماکن مخصوصی دفن می شوند. امپراطور ژاپون می تواند خدایان مرده را دوباره زنده کند. شخصیت خدایان نیز مانند انسان ها متفاوت است. بعضی از آن ها دروغگو و متقلبند، به همین دلیل ممکن است از درجه خدائی خلع شوند. کما این که امروزه هیچ کس در ژاپون مجاز نیست به سوسانو وو (Susa - no - wo) (خدای طوفان) نسبت خدائی بدهد. تقریباً تمام خدایان مورد پرستش، عوامل طبیعی و وابسته به سرزمین ژاپون هستند. این حقیقت جغرافیائی که کشور از چهار جزیره بزرگ تشکیل و در مسافت زیادی از شمال به جنوب کشیده شده نیز، در بوجود آمدن اماکن زیارتی و معابد مؤثر بوده است. مشهورترین و قدیمی ترین معبد شینتو که هنوز واجد اهمیت ملی است، در شهر ایسه (Ise) در جزیره اصلی هونشو (Honsu) در کنار دریا و در جنوب شرقی کیوتو (Kiyoto) پایتخت قدیم ژاپون، قرار دارد. معبد الهه آفتاب (Amaterasu)، پیش از هر نقطه دیگر خاک ژاپون مورد احترام و بازدید مردم و محلی است که نخست وزیر جدید مملکت، اعضای کابینه خود را در آنجا معرفی می کند. در معبد درونی (Naiku) یک آئینه مدور که سبیل قرص خورشید است، و بنا بر نوشته های مذهبی شینتو از طرف الهه آفتاب، به اولین امپراطور هدیه شده است، وجود دارد:

«فرزند من، وقتی تو به این آئینه نگاه می کنی تصور کن که به من نگاه می کنی. امیدوارم برای تو یک آئینه مقدس باشد.»

در این معبد، یک شمشیر و ریسائی از جواهرات از دوران بسیار قدیم نگه داری می شود. یکی از شاهزاده خانم ها به عنوان کاهنه معبد، از آن محافظت می نماید. تمام پیروان دین شینتو و مردم ژاپون وظیفه خود می دانند که لااقل یک بار در عمر خود معبد ایسه را زیارت کنند. از دوران «یاماتو» به بعد، که امپراطور در کانون مذهب شینتو قرار گرفت، معبد ایسه وابست به خاندان سلطنتی گردید. خود امپراطور در

داخل معبد مراسم و سنن باستانی مذهبی را اجرا می کند. در مواقعی که ژاپون با مشکل بزرگ ملی مواجه است، امپراطور شخصا در معبد حاضر می شود و برای خدایان و اجداد خود دعا می کند. از سال ۱۸۶۸ به بعد، وقتی سلطنت برای بار دوم حالت مرکزیت در سیاست ژاپون به خود گرفت، تا شکست در جنگ اقیانوس آرام در سال ۱۹۴۵، معنایسه و شخص امپراطور از بالاترین قداست روحانی برخوردار بودند. در ایسه، معبد دهگری به نام معبد بیرونی (Geku) وجود دارد که به نام الهه غذا (Uke - Him)، نامگذاری شده است. معبد مشهور دهگر در بزرگترین جزیره جنوبی، معبدی است که در ایزومو (Isumo) بنا شده و به اعتقاد پیروان شینتو تمام خدایان (کامی) ژاپون سالی یک بار در این معبد اجتماع می نمایند. بین این دو معبد، پایتخت های پیشین ژاپون، نارا (Nara)، و کیوتو (Kyoto)، قرار گرفته است. شهر نارا بداشتن معبد کاسوگا (Kasuga)، به خود می بالد. معبد مهم دیگر، معبد «میجی» (Meiji)، در شهر توکیو است، که به افتخار میجی، امپراطور سابق ژاپون برپا شده و تنها در روز تحویل سال نو، سه میلیون از مردم ژاپون آن را زیارت می کنند. کوهستانی بودن کشور نیز اثرات بزرگی در شکل گیری زندگی مذهبی مردم داشته است. در قله، بسیاری از کوه ها معابدی وجود دارد و عده بسیاری که طالب طهارت نفس و تقویت قدرت روحی هستند، به زیارت این معابد می روند. معروفترین آنها کوه فوجی است، که حالت سمبل ملی و نیمه مذهبی برای تمام ملت ژاپون به خود گرفته است.

کیوشو (Kyushu)، جنوبی ترین جزیره از مجموعه جزایر ژاپون، به علت نزدیک بودن به کره، دارای معابد قدیمی و تاریخی است. به علاوه نزدیکی این جزیره به راه های تجارت دریائی با غرب، باعث آن شد که در قرن شانزدهم میلادی مرکز فعالیت های مذهبی مسیحیان فرقه کاتولیک، و هم چنین شاهد صحنه های شکنجه و شهادت آنان باشد. چون کاتولیک ها در ناکازاکی (Nakazaki)، از حکمران کیوشو، طرفدار جدائی طلبان، حمایت می کردند، تحت فشار و شکنجه بسیار قرار گرفتند. کیوشو، مرکز تثبیت قدرت امپراطور طرفدار مذهب شینتو، در برابر حکومت نظامی مرکزی نیز بود. و وقتی که قدرت حکومت نظامی در ادو (Edo)، (توکیو فعلی) بعد از دو قرن و نیم حکومت بلامنزاع پایان یافت، امپراطور سلطه، خود و نفوذ شینتو بر سراسر ژاپون را از این جزیره آغاز و گسترش داد و شینتو را، که در اثر نفوذ روزافزون بودیسم و

کنفوسیونیسیم، تقریباً فراموش شده بود، احیا کرد.

تاریخ ورود بودیسم به ژاپون، به قرن ششم میلادی و نفوذ آن از طریق کره به سرزمین آفتاب تابان برمی گردد. اولین سنگ بنای حقیقی بودیسم در زمان شاهزاده شتوکو (Shotoku) (۶۲۲ - ۵۹۳ م.)، گذاشته شد. این شاهزاده، مذهبی از مخلوطی از بودیسم و کنفوسیونیسیم به نام (ریوبو Ryobu) را به عنوان مذهب ملی پذیرفت. دسته جات راهبانی که متعاقباً به ژاپون وارد شدند، اطلاعات بیشتری درباره مذهب بودادراختیار مردم قرار دادند و بر دامنه گسترش آن افزودند و با ساختن معابد متعدد بودائی در جزایر مختلف، رونق بسیاری به این آئین بخشیدند. تعلیمات بودائیهها در ژاپون بر اساس عقاید فرقه «ماهایانا» (عربانه بزرگ) بود که در خود ژاپون به شعب و فرق متعدد تقسیم شد و هر یک از این فرقه ها به نوبه خود به فرقه های کوچکتر، بر اساس ابتکارات محلی و این که به کدام قسمت از تعلیمات بودا ارجحیت داده شود، تقسیم گردیدند. به طوری که کتاب جیبی مذهبی ژاپون حاکیست در حال حاضر بیش از هفتاد فرقه فرعی در فرقه شینگون (Shingon)، نه فرقه فرعی در فرقه تندائی (Tandai)، نه فرقه فرعی در فرقه می شی رنیت (Michirenite)، شانزده فرقه فرعی در فرقه زن (Zen)، ده فرقه فرعی در فرقه زمین پاک (Pure land)، از دین بودا مشغول فعالیت هستند. هر یک از این فرق دارای تاسیسات، عمارات و راهبان مخصوص به خود می باشند.

در منازل بودائی ها محرابی برای پرستش و اجرای مراسم مذهبی وجود دارد که معمولاً حاوی تصویر و مجسمه ای از بودا و سایر مقدسین که با آوردن گذشتگان هستند، می باشد. کتابی حاوی قسمت هایی از کتاب مقدس بودا، محلی برای بخورات و سایر اشیاء و لوازم دیده می شود. در پرستش صحگاهی، قسمتی از منتخبات کتاب مقدس قرائت و بخورات بر آتش ریخته می شود. مقدار کمی اغذیه نیز ممکن است در محراب وجود داشته باشد. نفوذ بیشتر بودیسم در ژاپون از نقطه نظر برگزاری مراسم تدفین است. قبرستان ها معمولاً سالی دوبار در مواقع اعتدال بهار و پائیز مورد بازدید بازماندگان قرار می گیرد. موسم دیگر یادبود مردگان، در وسط تابستان (O-bon) است که با برافروختن آتش فروزان و رقص دسته جمعی همراه است.

چون اجرای برنامه های وسیع پیشرفت مملکت مستلزم اتحاد و یک پارچگی تمام افراد کشور بود، امپراطور به افسانه دیرین شینتو و تجدید حیات مذهب متوسل شد

و داستان الهی بودن خاندان سلطنتی را در اذهان زنده نمود. کلیه نقش و نگارها، زنگ های بزرگ و نقاره های بودائی و کلیه آثاری که از سایر مذاهب، در معابد شینتو و با در آداب و مراسم مذهبی نفوذ نموده بودند، به دور انداخت. ژاپونی ها متقابلاً به ندای امپراطور پاسخ مثبت دادند. تجلی خنای درجسم میکادو (Mikado)، با خوشحالی مورد قبول عموم مردم قرار گرفت. هیچکس به خود اجازه نمی داد به صورت امپراطور مستقیماً و یا احیاناً از بالا نگاه کند. همه ساله در روز تولد امپراطور در سراسر کشور مراسم با شکوهی برپا می شد. همین امر موجب ازدیاد قدرت و سلطه امپراطور، و یک پارچگی کشور و آمادگی برای ترقی شگرف صنعتی گردید. ژاپون توانست در مدتی کمتر از یک قرن، در ردیف بزرگ ترین کشورهای صنعتی جهان درآید. در قانون اساسی سال ۱۸۸۹، برای امپراطور، حق توارث ابدی و سلطنت جاوید پیش بینی شد. برای پایدار نمودن حس وطن پرستی در کلیه افراد ژاپونی، اداره مخصوصی برای حفظ و حمایت دین شینتو تأسیس و عبادات به دو دسته عبادات دولتی (Jinja-Shinto) و عبادات فرقه ای (Kyoha-Shinto) تقسیم شدند. عبادات دولتی که تا سال ۱۹۴۵ و پایان جنگ با ژاپون ادامه داشت، عبارت بود از آداب و مراسمی که پیشتر به منظور تحریک غرور ملی و ثبوت حس وطن پرستی تنظیم گردیده بود. تمام افراد می توانستند در این مراسم شرکت کنند. درخواست های نیایش کنندگان به طور عمده شامل:

آمدن باران در مواقع خشکسالی، محصول خوب، محافظت در برابر زلزله و آتش سوزی، صاحب فرزند شدن، سلامتی و طول عمر امپراطور، دوام صلح و آبادانی، سلامتی سفرای امپراطور در کشورهای خارج، دفع دشمنان ژاپون، موفقیت ارتش و رفاه عمومی مردم ژاپون، بود.

در سرتاسر ادعیه رسمی، هیچگونه درخواست روحانی و خیر اخلاقی دیده نمی شد. تعلیم مذهب شینتو در مدارس، جزو دروس اجباری درآمد. هر صبحگاه، نوآموزان مجبور بودند در برابر تصاویر امپراطور تعظیم و برای دوام و بقای او دعا و روح اجناد خود را ستایش کنند. ژاپون، در تبلیغات مذهبی خود به حدی پیشرفت که تا سال ۱۹۴۵، تعداد یکصد و ده هزار معبد دولتی، به سبک و تقلید از معماری شهر ایسه، در نقاط مختلف کشور بنا شد که به هزینه دولت اداره میگردد.

بعد از جنگ الهیانوس آرام و شکست ژاپون، در اولین روز سال نو امپراطور هیروهیتو، خطاب به مردم ژاپون اعلامیه ای صادر کرد و در آن به افسانه قدیمی شینتو

و انتساب خاندان سلطنتی به الهه خورشید، پایان داد.

«پیوند بین ما و مردم مبتنی بر اسطوره نیست. آن‌ها بر مبنای این حرف غلط که امپراتور جنبه الهی دارد و این که مردم ژاپون همه از نژادهای دیگر برترند و باید بر دنیا حکومت کنند استوار نیستند (تئو(امپراتور) يك خدای زنده نیست.»

آزادی انتخاب مذهب به کلیه افراد اعطا گردید. از طرف متفقین به دین حکومتی شینتو اجازه تداوم داده نشد. کلیه كمك های دولتی به معابد شینتو قطع گردید. تعلیمات دینی در مدارس برچیده شد.

گرچه در بذایت امر وقفه ای بر جریان پیشرفت معابد حاصل شد، ولی تنها دوره کوتاهی بیش نپایید و اشتباه بزرگی خواهد بود که اگر تصور شود، در اثر این اقدامات، دین شینتو، بودیسم و یا شخص امپراتور، نفوذ معنوی خود را در بین ملت از دست داده اند، و به نظر نمی رسد که در آینده نیز در کششی که بین این عوامل و ملت ایجاد شده است، تغییری حاصل شود.

علیرغم اقدامات متفقین، معابد شینتو از محل اماناتی که مردم به طیب خاطر می پرداختند، تعمیر شد و شینتو صورت يك مذهب تمام ملی به خود گرفت. اکثریت مردم ژاپون که از شکست در جنگ زخمی و دل آزرده بودند، به مذهب روی آوردند و از روی ایمان و عقیده به آن علاقمند و وابسته شدند. در هر خانه ای پرستشگاه کوچکی (Kami - dana) بوجود آمد که در آن قطعه چوب و یا کاغذی حاوی اسامی اجناد خانواده نصب بود. آئینه گردی نیز به نشان آئینه معبد ایسه، در آن محل قرار داده شد. روزهای مقدس، افراد خانواده در معبد خانوادگی و یا در یکی از معابد نزدیک، به عبادت می پردازند. امروزه هر سه دین شینتو، بودیسم و کنفوسیونیس، در کنار هم برادر وار، به حیات خود ادامه می دهند و مردم نیز به هر آئینی که مایل باشند مراسم عبادی خود را اجرا می کنند. آنچه در مقام مراسم عبادی مقام اول را داراست، جنبه وطن پرستی، محبت خانوادگی، علاقه و مهر پدر- فرزندی و اطاعت و احترام در حد پرستش به امپراتور است.

علاوه بر معابدی که در شهرهای بزرگ قرار دارند، معابد متعدد دیگری نیز در شهرهای کوچک، دهکده ها، کنار جاده ها و هر نقطه ای که دارای مناظر زیباست، دیده می شود. هر معبدی به دلیلی، مثلاً پدیده های طبیعی از قبیل کوهستان، رودخانه، چشمه سار، يك حادثه تاریخی، سرسپردگی های خصوصی و یا سیاسی و



دلایل متعدد دیگری حیات مذهبی خود ادامه می دهد. چنانچه معبد کاشیما (Kashima) در سواحل اقیانوس کبیر در جزیره هونشو (Honsu) به علت آثار نظامی و صنایع جنگی و معابد اطراف آن به سبب این که پایه های ساختمان معبد در چشمه آب خنکی فرار گرفته و با حصار دور معبد، قطعه سنگ بزرگی را که تنها قله آن پیداست، احاطه می کند و مردم عقیده دارند که دنباله سنگ در زیر زمین گریه ماهی بزرگی را که موجب زلزله است نگه می دارد و با معبدی به نام یکی از خدایان کتاب «نیهون جی» و با «کوچی کی» اسم گذاری شده، زیارتگاه بسیاری از مردم ژاپون است.

درداخل هر يك از معابد شینتو، شینی مخصوصی (شینتائی Shintai) از زمان های بسیار دور به علامت قداست و رمز قوه فوق بشری معبد، نگاهداری می شود. هیچکس از ماهیت آن اطلاعی ندارد. چون هیچکس آن را ندیده است. این شینی ممکن است فاقد هرگونه ارزش مادی باشد. ولی تمام کسانی که به آن معبد مراجعه می کنند آن را عزیز و گرامی می دارند و سالی يك بار با تشریفات خاص آن را سوار بر ارابه ای در خیابان های شهر می گردانند و به نمایش می گذارند.

تمام معابد شینتو دارای شکل ظاهری هم آهنگی هستند. اولین چیزی که در این معابد به چشم می خورد، دروازه بزرگی (Tori - i) مشتمل بر دو پایه بلند عمودی است که دو قطعه چوب موازی افقی بر روی آنها قرار گرفته و انتهای قطعات افقی به طرف آسمان پیچ خورده است. این دروازه ها در بعضی از مواقع خیلی دور از معبد و در خیابان های پر رفت و آمد، در کنار مغازه ها و ارابه های میوه فروشی قرار دارند. ممکن است یکی، دوتا و یا يك خط طولانی از این دروازه ها که به معبداصلی منتهی می گردد، دیده شود. با جاده ای که هر دو طرف آن اشجار مقدس کاشته شده، زائران را به معبد هدایت کند. در داخل صحن معبد، سنگ آب بزرگی محتوی آب تمیز است که بر روی آن طاقی و در کنار آن چمچه ای وجود دارد. نیایش کنندگان دست و صورت خود را می شویند، کلاه و نیم تنه خود را برای ادای احترام از تن بیرون می کنند و در برابر پلکان ساختمان می ایستند. کف دست هارا به علامت غنا و التماس بهم می چسبانند. معبد اصلی که به اشکال مختلف معماری ساخته می شود، معمولا مشتمل است بر يك سالن پرستش (Haiden)، و يك سالن اصلی (Honden)، که در پشت سالن پرستش قرار دارد. سالن اصلی معمولا كوچك تر از سالن پرستش است. چون محل اقامت خداست،

زائران به این سالن وارد نمی شوند. گاه گاهی دستجاتی از زائران برای دعا به سالن پرستش داخل می شوند. ولی زائران انفرادی، در بیرون سالن پرستش، مراسم عبادی خود را به عمل می آورند. سکه ای در داخل صندوق هدایا می افکنند. زنجیر زنگی را که از طاق آویزان است می کشند و زنگ را به صدا در می آورند. دو کف دست را بهم می زنند و سر را به علامت احترام به زیر می اندازند. با کمال خشوع و خضوع مشغول دعا می شوند و درخواست خود را بیان می کنند. پس از دعا، دومرتبه دو کف دست را بهم می زنند، تعظیم می نمایند و از معبد خارج می شوند. وقتی به دروازه خروجی رسیدند، دوباره به طرف معبد برمی گردند و تعظیم می کنند. صدای زنگ و کف زدن ها برای آن است که حضور خود را در معبد به آگاهی خدا (کامی)، که در سالن اصلی است، برسانند.

جلوی سالن پرستش معمولا طناب ضخیمی (Shimenawa) و نواری از کاغذ سفید ناشده، که به اماکن مقدس اختصاص دارند، قرار دارد. بعضی اوقات این علامات را به دور نخسته سنگ بزرگی و یا درختی می پیچند، تا همه بدانند که این سنگ و یاد درخت نیز معبد کامی است.

نیایش، انفرادی و درخواست ها، به خاطر دریافت خیرات مادی و یا درخواست شخصی قبل از مسافرت، قبل از امتحان، قبل از نقل انجام کاری است. تقدیم هدایا و نذورات نیز از جمله عبادات محسوب می شود. در حال حاضر آنچه به عنوان هدیه به معابد الهه خورشید و الهه غنا در اسه تقدیم می شود، عبارتست از چهار فنجان مشروب - ۱۶ نعلبکی برنج - ۴ نعلبکی نمک ماهی - میوه جات - علف دریائی، بارچه های ابریشمی و پول نقد.

از دیگر مراسم مذهبی شینتو، ظهیر نفس (O - Harai) است که سالی دوبار در خرداد و آذرماه به عمل می آید. در این مراسم، روحانیون شینتو، صورت های کوچکی از انسان که از کاغذ و یا گاه ساخته شده، در معابد بین پرستش کنندگان می گردانند. هرکس صورتی را به عنوان همزاد خود انتخاب می کند، آن را به بدن خود می مالد و به این طریق تمام پلیدی ها و چرکی های خود را به آن صورت منتقل می کند و صورت را به مرد روحانی باز می گرداند. در پایان مراسم، روحانیون صورت ها را به رودخانه و یا دریا می ریزند و پلیدی های مردم را به دریا منتقل می کنند و آب آن هارا می شویند. خود امپراطور هم برای آمرزش وزراء و مردم ژاپون دعا می کند و

براساس اختیاری که از طرف الهه خورشید به او تفویض شده، گناهان آنان را می بخشد. مردم ژاپن به بهشت و دوزخ و وجود دنیای دیگر معتقد نیستند و می گویند که بهشت و دوزخ در دل خود انسان است.

معابد ژاپنی بر سه نوع است:

۱ - معابد محلی و محل سکونت کامی (Ujigami)

۲ - معابدی که برای موفقیت در تجارت و کسب و کار به زیارت آن ها می روند و به دور معبد طواف می کنند، از قبیل معبد ایناری (Inari) ، که امثال آن در هر نقطه کشور دیده می شود.

۳ - معابد ملی، که دارای اهمیت نیمه سیاسی نیز می باشند مثل معابد شهر ایسه و ایزومو (Izumo) و معابدی که برای خدای جنگ، افسران نامی و شجاع کشور و یا به یادبود کشته شدگان در جنگ بنا شده است.

تقریباً عموم ژاپنی ها در روزهای اول یا دوم یا سوم سال نو (ژانویه) و عده ای نیز نیمه شب ۳۱ دسامبر به معبد می روند. در این روزها تیرهای چوبی که بر یک سر آن تکه پر نصب گردیده، طلسم های محافظت، و نوارهای کاغذی که نام معبد بر روی آن نوشته شده، فروش فوق العاده ای دارند. ژاپنی ها این اشیاء را در منازل، در کفسه کامی در محل مرتفعی نگه می دارند و اشیائی را که از سال قبل نگه داری شده، در موقع زیارت معبد، به معبد باز می گردانند، تا کارکنان معبد در آتشی که به همین مناسبت خواهند افروخت، بسوزانند.

مهم ترین رکن مذهب شیئو، اعیاد (Matsuri) مذهبی است. زیرا دلیل وجودی بسیاری از معابد در همین اعیاد نهفته است. اعیاد شیئو معمولاً با راه انداختن دسته یا بازار مکاره، غمپشگاه و فروشگاه های متعدد همراه است. به همین مناسبت عده زیادی برای خرید یا بازدید اقوام در این اعیاد شرکت می کنند و تحرکی در کلیه قسمت های اجتماعی به وجود می آید. قطارهای اضافی و سرویس های اتوبوسرانی به حرکت درمی آیند. بلیط های مسافرتی از یکدیگر دو ماه قبل از جشن کمیاب می شوند. جشن های بهاره و پائیزه از سایر اعیاد مهمتر هستند. از جشن های مهمی که عده زیادی در آن شرکت می کنند جشن جیون (Gion) در کیو تو (Kyoto)، جشن ناکا یاما (Takayama) در ناحیه هیدا (Hida)، و جشن های چی چی یو، (Chichiu) در کوهستان های غربی توکیو است. در جشن های چی چی یو،

گردونه ها با فانوس روشن می شوند و در شب، هنگامی که کامی معبد شهر به ملاقات کامی نزدیک ترین کوه بزرگ هدایت می شود، مسیر خدا با فانوس نورانی می گردد. در بسیاری از اوقات جوانان شهر با لباس های محلی، پرچم ها و تخت روان هارا در خیابان های شهر می گردانند. تقریباً تمام مردم و شرکت کنندگان در جشن عرق برنج (Sake)، که مخصوص جشن های شبتهو تهیه شده و در معابد در بسته بندی های تمیز به مردم داده می شود، به مقدار زیاد می نوشند. اگر منظور از جشن یادآوری حادثه، تاریخی و یا جنگی باشد، نمایشاتی با لباس های مخصوص زمان حادثه داده می شود. غالب این جشن ها باره انداختن معبد متحرکی (Mikoshi) از محل معبد اصلی به علامت مسافرت کامی و گردش در شهر، همراه است. معمولاً تمام کسانی که در جشن شرکت می کنند، برای ادای احترام و نیایش در معبد حاضر نمی شوند، بلکه يك نفر به نمایندگی عهده ای و درخواست موفقیت برای همسایگان، تقدیم برگ سبز از درخت ساکاکی (Sakaki)، و دعا خواندن به معبد می رود.

ادعیه و مناجات های مربوط به فريك از جشن ها در کتاب «نیگی - شی کی» که از متون مقدس متأخر دین شینتو است، نوشته شده و به طور عمده شامل درخواست نیایش کنندگان، مدح و تمجید و لیست پیشکش هائی است که تقدیم خدا می شود و یا در آینده خواهد شد، وغالباً به صورت داد و ستدهای مشروط تجارتی است: «چنانچه خدایان محصول بیشتری به من ببخشند... من هم در مقابل با تقدیم اولین محصول میوه خود آنان راستایش خواهم کرد.»

مهم ترین جشن های مذهبی کشاورزی عبارتند از:

جشن نشاء کاری، در دومین ماه سال به هنگام نشاء کردن برنج

جشن جوانه زدن برنج در چهارمین روز از چهارمین ماه سال

جشن چین برنج در یازدهمین ماه سال که با رقص و آواز دستجمعی همراه است

و تا زمانی که این جشن برگزار نشده از خوردن محصول تازه خودداری می کنند.

جشن چشیدن برنج که از طرف امپراطور در سال تاجگذاری برگزار می شود.

یکی از خصائص دین شینتو، تکلیفی است که از نقطه نظر پاکی و پاکیزگی بر

عهده پیروان خود می گذارد و از طرف قاطب ملت به حد کمال رعایت می شود و به تقلید

از جد بزرگ خود «ایزاناگی»، در آب غوطه می زنند و خود را پاکیزه نگه می دارند.

## کتاب سوم: دین در خاورمیانه

- |                    |             |
|--------------------|-------------|
| زرتشت و مزدیسنا    | بخش اول :   |
| موسی و دین یهود    | بخش دوم :   |
| عیسی و مسیحیت      | بخش سوم :   |
| محمد و اسلام       | بخش چهارم : |
| بهائی گری          | بخش پنجم :  |
| نتیجه و پایان کتاب | بخش ششم :   |

## بخش اول : زرتشت و مزدیسنا

فصل اول : زرتشت

فصل دوم : آئین زرتشت و دین زرتشتیان

فصل سوم : بهشت و دوزخ و دنیای پس از مرگ

فصل چهارم : معراج در دین زرتشت

## بخش اول: زرتشت و مزدیسنا

### فصل اول. زرتشت.

زرتشت یا زرتشترا و یا زرواسترا، دهقان زاده ای بود از تبار آریائی ها که در میان این قوم به دنیا آمد. تاریخ و محل تولد او به تحقیق معلوم نیست و در اوستا نیز به تاریخ تولد ویادوره ای که زرتشت در آن دوران زندگی می کرده، اشاره صریحی نشده است. بعضی از محققان، تاریخ تولد او را ۶۵۰ تا ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح حدس می زنند. عمده ای دیگر، چون ادوارد مایر، تاریخ تولد زرتشت را تا حدود هزارسال قبل از میلاد عیسی پیش می برند. از مفاد نوشته ای بر روی سینی طلایی که در اکتشافات باستان شناسی به دست آمده و متعلق به آریا رامنس برادر کورش (۶۴۰ - ۵۹۰ قبل از میلاد) می باشد، چنین مستفاد می گردد که در قرن هفتم قبل از میلاد، دین زرتشت در ایران و درین خانواده سلطنتی نفوذ کرده بوده و معتقد به این آئین شده بودند. با توجه به این حقیقت تاریخی که در ابتدای ظهور زرتشت دولت مقتدری مانند ساسانیان از این آئین حمایت نمی کرد تا با قوه قهریه آن را در سراسر کشور شایع و ثابت نماید و تنها عامل گسترش این آئین، افکار و قبولیت عامه مردم بوده است، اگر نفوذ دین زرتشت را در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح بین خاندان سلطنتی مملکت پژوهش قرار دهیم، لاجرم باید بپذیریم که ظهور زرتشت قرن ها قبل از قرن هفتم پیش از میلاد عیسی صورت گرفته است. بعضی از محققان با مقایسه عبارات و لغات و نحوه، انشاء گاناهای زرتشت با وداهای هندو، تاریخ تنظیم گاناهای را مقارن تاریخ تنظیم ریگ ودا، یعنی بین سال های ۱۵۰۰ تا ۱۴۰۰ قبل از میلاد حدس می زنند.

درباره محل تولد این معلم بزرگ اخلاق نیز بین محققین اتفاق نظر وجود ندارد. عده ای محل تولد او را شمال غربی ایران، در نواحی قفقاز و آذربایجان و عده ای دیگر شمال شرقی و در اطراف دریاچه اورال و شمال ترکمنستان حدس می زنند و در تأیید نظر خود سنت ها و لهجه ای را که زرتشت در نوشتن گاتاها از آن ها استفاده کرده، ارائه می نمایند. در وندپناد، درباره مسکن اولیه آریائی ها چنین آمده است:

«نخستین سرزمین نیکوئی که من، اهورا مزدا، آفریدم، ایرانویج (پهنه ایران) بود، کنار رود رنگهودائیشی، آن جا ده ماه زمستان است در ماه تابستان و اینان سردند برای آب ها، سردند برای زمین، سردند برای درختان»

بدون شك این تعاریف، با سرزمین سبز و خرم و تابستان های گرم منطقه ای چون قفقاز و شمال آذربایجان، تطبیق نمی کند و برعکس بانواحی سیبری و اراضی بالای ترکمنستان بیشتر مطابقت دارد. و از همین سرزمین بوده که آریائی ها به آسیای میانه مهاجرت کردند. به هر حال آنچه مسلم است، زرتشت آریائی خالص و تمام عیاری بوده، که به نام انسانیت و برای تہذیب اخلاق بشریت، از همه مردم جهان برای پیوستن به آئین خویش دعوت نمود.

بر طبق نوشته های مزدپسنان، زرتشت در کودکی نورسیده ای با فراست بود. نزد آموزگاری تعالیم مذهبی را فرا گرفت، در جوانی کمربند مقدس (کشتی) دریافت کرد. در بیست سالگی بدون موافقت و آئین، ترک خانه پدری گفت و در جستجوی نور حقیقت برآمد. در سی سالگی بحران فکری او به حد کمال رسید. مکاشفاتی بر او دست داد و به پیشگاه اهورا مزدا باریاست.

«ناگهان شبی که بلندی قامت او نه برابر انسان بود بر او ظاهر شد.» (۱)

«پس فرشته به او گفت تاروان پاک خود را آماده صعود به آسمان ها در پیشگاه اهورا مزدا نماید. زرتشت اطلعت کرد و به آسمان ها رفت. پیرامون خدای بزرگ، فرشتگان بسیار بودند. پرتو تابش فرشتگان به حدی بود که سایه زرتشت محو گردید. اهورا مزدا به زرتشت نظر افکند و به او تعلیم داد و او را به پیغمبری برگزید و امر به تعلیم حقایق و آئین بهی داد.»

۱ - زرتشت بعدها این شیخ را دهمنه (بهن - پندار نیک) نام نهاد.



درگاتاها، در سرود معروف به «شکوه گاو»، به طور برجسته صحبت از این دعوت الهی و انتخاب زرتشت به پیامبری است. بعلاوه درگاتا ها، به مکاشفاتی که زرتشت در محضر اهورا مزدا و یا با فرشتگان مقرب درگاه الهی داشته، اشاره می کند.

«من مانند و خشور پاک تورا ای اهورا مزدا می ستایم. وقتی که وهمنه نزد من آمد و از من پرسید کیستی؟ و به که وابسته ای؟ و نشان تو در این روزگار چیست؟ من به او گفتم من زرتشتم. دشمن دروغ، که تا غایت توانائی وجود با دروغ نبرد می کنم و پشتیبان نیرومند راستگویانم و سرالهام به عالم بی پایان خواهم رسید و در آن جا تورا ای مزدا ستایش خواهم کرد و نغمه ها به یاد تو خواهم سرود. تو ای روان پاک مقدس، تورا ای اهورا مزدا، می ستایم. هنگامی که وهمنه نزد من آمد و از من سؤال فرمود که آهنگ چکار داری؟ در پاسخ گفتم، حرمت و ستایش آتش مقدس تو، آهنگ من است و تا تاب و توان دارم، در طریق حق کوشش می کنم. راستی را به من نشان ده، تا آن را بطلبم. چون تو به من گفتی به راستی برو و راستی را تعلیم ده، مگر به من امر نکردی که از چه بپرهیزم و چه چیز را فرمان ببرم؟ تو گفتی به فرمان «سروش» گوش فرا ده و سرنوشت پراز گنج دربی نست. و پاداش نیک، در انتظار مردمان نیکوست» (۱)

زرتشت، مدت ده سال به تبلیغ دین خود پرداخت و به همه جا سفر کرد ولی جز مرد فقیری، پیرو دیگری نیافت. تفسیر بزرگی که در زندگی مذهبی او رخ داد و به رواج آئین او کمک کرد، هنگامی بود که ویشتاسب، از امرای محلی آن عصر، به او گروید و دیانت زرتشتی را پذیرفت. گویند که چون زرتشت اسب ویشتاسب را که در نظر او بسیار عزیز بود معالجه نمود، ویشتاسب هم آئین او را پذیرا شد. برادر و مشاوران او نیز به دین زرتشت گرویدند. زرتشت با دخت مشاور شاه عروسی کرد و دختر خود را به زنی به لقب زاده، دیگر دریاری داد. از آن تاریخ دین زرتشت رو به گسترش نهاد و تعداد پیروان او افزایش یافت. زرتشت در حمله تورانیان به شمال ایران در سن ۷۷ سالگی کشته شد. سه همسر، سه دختر و سه پسر او به هنگام فوت او در قید حیات بودند.

## فصل دوم:

### آئین زرتشت و دین زرتشتیان

آئین زرتشت یا مزدایسنا (Mazdayasna)، اولین دین توحیدی جهانی است که به وسیله يك نفر بنیانگذاری شده و تنها دین توحیدی است که لااقل بخشی از تعلیمات مذهبی آن، به دست خود بنیانگذار نوشته شده است. تنها دینی است که توراها از آن (گذشته از دین مورد علاقه خود) و از پادشاهان زرتشتی ایرانی به خوبی یاد می کند و از آن ها تحسین و قدردانی می نماید. یهوه، کوروش پادشاه زرتشتی را مسیح خود می نامد و بدین ترتیب چندین قرن قبل از تولد عیسی و استفاده از نام مسیح به عنوان منجی قوم یهود، این کلمه عبری درباره پادشاه ایران در توراها به کار رفته. علاوه بر آن در باب چهل و چهارم از کتاب اشعیاى نبی، کوروش با نام «چویان من» نامیده شده است..

اهمیت ظهور زرتشت بیشتر ز نظر زمان و جامعه ایست که او در آن زمان و مکان، آئین خود را به دنیا عرضه نمود. زرتشت در دورانی پکتاپرستی را به جهانیان ارائه کرد که زمینه، اجتماعی و افتخار عمومی برای قبول و اعتقاد به وجود خدای واحد به هیچ وجه آماده و مساعد نبود. وجود خدای واحد، بی جا و بی مکان، بدون وابستگی به قوم و عشیره خاصی، برای کسانی که پیرو هزاران خدای محسوس و نامحسوس بودند، مفهومی نداشت. زرتشت در محیطی به دنیا آمد که مردم تحت تعلیمات مغ ها، دیوها و ارواح را ب عنوان خدایان جداگانه می پرستیدند و از آن ها برای پیشرفت امور روزانه، خود با سحر و جادو مدد می طلبیدند و برای اجابت

درخواست خود و ارضای خاطر آنان و کسب فیض، قربانی های فراوان تقدیم می کردند. زرتشت برای برانداختن معتقدات خرافی و آداب و رسوم کاهنان که به نام مذهب مردم را تحمیق و ازجهالت آنان سوء استفاده می کردند، قیام کرد. او تمامی ارواح و دیوان را اهریمن نامید که با اهورامزده، مظهر نیکی و پاکی، درستی هستند و مردم را از پرستش مزدا باز می دارند. گاناهاى زرتشت در چین محیط آلوده به خرافات وارهام و مخالف، دريك جامعه، بسته عشایری بدون تماس بادیای خارج، نوشته شد و اعلام کرد که اهورا مزدا خالق همه پدیده های نیک جهان است. همه مخلوقات او هستند و او تنها خداست. زرتشت درگاتاها هیچ گونه امتیاز و برتری خاصی درمقابل کاری که انجام می داد، برای خود و پارانث فائل نشد. او شادی و آرامش ضمیر را برای همه مردم جهان طلب و آرزو می کرد.

زرتشت، درین کسانی که دعوی پیامبری نموده اند، نخستین کسی بود که به تعلیم دینی پرداخت که باید به صورت جهانی و داوطلبانه مورد قبول قرار گیرد.

درآئین زرتشت، اهورامزدا نیز، برخلاف دیگرخدایان مورد پرستش مردم زمان، طالب قربانی و رشوه و پاخواهان قدرت نمائی و اعمال زور و خسرت برای جلب پیروان بیشتره نیست. او چون دوستی توانا با مردم درتماس است نه مانند خدایان زورگو، مستبد و قها و جبار. درآئین زرتشت، هیچ اثری از شعائر و تشریفات سنگین مذهبی، آن چنانکه در سایر مذاهب و تحت نظر کاهن و کشیش و آخوند وجود دارد، دیده نمی شود و ستایش خداوند به مناسك خاص وابسته نیست. نکته مهمی که درگاتاها جلب نظر می کند و در هیچيك ازکتاب مقدس ادیان ابراهیمی دیده نمی شود اینست که، سرودهای زرتشت همه گفتار خود او هستند نه کلام خدا. زرتشت حتی يك بار هم ادعا نکرده که گاناها کلام اهورا مزدا و وحی الهی هستند.

کتاب مقدس زرتشتیان، اوستا است و به زبان اوستائی، که بازبان سانسکریت در يك سطح بوده، نوشته شده و آن مجموعه ایست حاوی مطالب گوناگون که به پنج قسمت تقسیم می شود. غالب آنها پس ازدرگذشت زرتشت نوشته شده و به متن اصلی الحاق شده است.

۱ - پسنا (Yesna) (ستایش)، این بخش مهم ترین قسمت اوستا است و دارای ۷۲ فصل یا هائی تی (Haiti) می باشد. گاتاها، که قسمت هائی از پسنا را تشکیل می دهند و توسط شخص زرتشت سروده شده اند، از هائی تی بیست و هشتم

نا پایان «های» سی و چهارم و از آغاز «های» چهل و سوم تا پایان «های» پنجاه و یکم و «های» پنجاه و سوم از یسنارا تشکیل می دهند. گاتاها عبارتند از قطعات کوتاه و منظوم درباره اخلاق، شیوه زندگی و اصول خدانشناسی، که به سبکی ساده و روان سروده شده اند.

۲ - ویسپرد (Vispered) که حاوی سرودهایی درباره ایزدان و نقل فولی از یسنا است و دارای بیست و سه گرده (فصل) می باشد.

۳ - یشت ها (Yashti)، (نیایش و ندبه) که مخلوطی از نظم و نثر و سرودهایی درباره خدایان آریائی است، که بعداً به آئین زرتشت اضافه شده و رنگ و بوی زرتشتی به خود گرفته اند. شماره یشت ها بیست و یک و مطلب هر یشت درباره ایزدی است که یشت به نام او تنظیم و نامگذاری شده، به عنوان مثال:

هرمزد یشت : درباره اهورا مزدا و یشت یکم.

اردی بهشت یشت : به نام یزدان درمان و درمانگری و دومین امشاسپند. (۱)

آبان یشت : درباره ایزد مورک آب و یزدان پنجم.

مهر یشت : درباره میترا، یزدن نور و روشنایی و یشت دهم.

سروش یشت : مظهر فرمانبرداری و حرف شنوایی و یشت یازدهم.

۴ - خرده اوستا : این کتاب در زمان شاپور دوم پادشاه ساسانی (۳۱۰ -

۳۷۹ م) بر اساس مطالب اوستای بزرگ نوشته شده و حاوی اوراد برای انجام آداب دین، نماز و برگذاری جشن هاست.

۵ - وندیدا : (قانون ضد دیو) مطالب این کتاب غالباً در فقه و شرایع آداب طهارت و پاکیزگی و امثال آن می باشد و از فلسفه اصلی آئین زرتشت به دوراست.

در زمان ساسانیان، کتابی بر تفسیر و ترجمه اوستا به زبان پهلوی به نام «زند و یازند - اوستا» و کتاب دیگری در تفسیر و ترجمه زند از زبان پهلوی به زبان فارسی دری، به نام «پازند» نوشته شد.

---

۱ - آ به معنای نه، مشی به معنای مردنی و سپند به معنای مقدس و مجموعاً به معنای مقدسان فناناپذیر است.

گاتاها، به زبان مردم سه هزار تا سه هزار و پانصدسال قبل و به صورت شعر نوشته شده و روی سخن زرتشت با مردم عوام است و هیچ قوم خاص و با شخص معینی مورد خطاب نیست. زرتشت اجرای اعمال نیک را به عنوان بهترین وسیله، تقرب به اهورا مزدا، دستیابی به سعادت و پاداش دنیوی و اخروی، تعلیم می دهد. درگاتاها از مسائل دینی، تشریفات و مناسک مذهبی و شرایع، مطلبی دیده نمی شود. هیچ نامی از ایزدان و خدایان بی شمارآریائی وجود ندارد. تنها سخن از پرستش اهورا مزدا، خدای یگانه، آفریننده جهان درمیان است. زرتشت به پیروان خود انتخاب راه نیک و مبارزه باکژی ها و پلیدی ها را تعلیم می دهد.

دین زرتشتی را بهتر است با دو عنوان مختلف، آئین زرتشت و دین زرتشتی مطالعه کنیم.

درآئین زرتشت که درگاتاها بیان شده، هیچ اشاره ای به اسطوره های مختلف مذهبی دیده نمی شود. زمان و مکان به صورت مبهمی درهم آمیخته است. مسائل ماورا بالطبیعه، داستان های اوهامی و تخیلی، کمتر مورد توجه می باشد.

درآئین زرتشت، سخنی از چگونگی خلقت آدم و حوا، خوردن میوه ممنوعه، راندن آنان از بهشتیویا سایر اسطوره های تخیلی، از قبیل این که مردی خود را به کشتن داد تا گناه سایرین بخشوده شود، در میان نیست. درآئین زرتشت هر فرد مسئول اعمال شخص خود، برای تعیین سرنوشت خویش است. آئین زرتشت، نمایش قدرت اراده درمبارزه با پلیدیها است. و شاید همین امر راز بقای چند هزارساله این دین، علیرغم یورش ها و مخالفت ها بوده است.

زرتشت در دعای خود می گوید:

«ای اهورا مزدا، اینک در برابر تو می ایستم و به عنوان عبادت، همه، اندیشه نیک، گفتار و کردار نیک، به جا آورده ام، تقدیم درگاهت می کنم.»

«ای مزدا، اینک دست های خود را در نماز برافراشته، بیش از هر چیز، خرمندی مینوی افزاینده را خواستارم و می خواهم همه کارهای خود را از روی راستی و پاکی انجام دهم و خود خود را با پیش نیک تو، همساز سازم، تا روان آفرینش را خشنود گردانم.»

یک فرد زرتشتی خوب، در نظر بنیانگذار این آئین، کسی است که :

«فقیری را نجات دهد، نسبت به افراد درستکار با محبت باشد و با افراد دروغگو

بدرفتار. در مقابل دشمنان به طور برابر بجنگد. در مقابل دوست، آنچه دوستان می پسندند انجام دهد. بیشترین مقدار ذرت، سبزی و میوه را بکارد و بکاشتن راستی و درستی مشغول باشد.»

در پیام های زرتشت، رابط بین انسان و اهورا مزدا، نه گاهنان و روحانیون هستند و نه فرشتگان بالدار. بلکه آنچه انسان را به سرحد کمال و وصول به رستگاری هدایت می کند، فضائل برجسته انسانی است. این فضائل وقتی مربوط به انسان باشد، صفات عالی بشری، و وقتی منسوب به خدا باشد، معنویت الهی نام می گیرند. صفاتی را که زرتشت برای اهورا مزدا می شمارد و عقیده دارد که امور جهان در پرتو این صفات شکل می گیرند، عبارتند از:

۱ - وهمنه (Vohu - manah) (بهمن) به معنای منش نیک، راستی، عشق و محبت به هر چه.

۲ - اشاوهیشتا (Asha - vahishta) (آردی بهشت) نظم و عدالت، راستی، نظام طبیعت.

۳ - خشترا (Kshathra) (شهریور) فرمانروایی و قدرت الهی، کوشش و فعالیت.

۴ - سپنتا آرمئی تی (Spenta - A'maiti) (سپندارمذ - اسفند) تواضع، ایمان و پارسائی.

۵ - هه اورتات (Haurvatat) (خرداد) تندرستی، رسائی.

۶ - امرتات (Amertat) (امرداد) جاودانی، گزند ناپذیری.

۷ - سروش (Sroush) (سرادشه) ندای وجدان، فرمانبرداری از خداوند.

انسان باید با بهره گیری از این هفت پرتو الهی و پرورش آن ها در درون خود، موجبات خوشبختی و رفاه دیگران و رستگاری و جاودانگی خویش را فراهم آورد. شالوده آئین زرتشت بر این نکته اساسی بنیان گذاری شده که دنیا و وجود هر شخص میدان نبرد دائمی بین خیر و شر است. در برابر هر خوبی، بدی وجود دارد. چنانکه در برابر راستی، دروغ و در برابر حق، باطل، در برابر حیات، مرگ. به همین قیاس در برابر سپناتمین یو، روح شریر انگره مین یو جای دارد.

«اینک دو روان نخستین در جهان توامان جلوه گر گشته اند. یکی نیک و یکی

بد. در بنادر و گفتار و کردار. دانایان از این دو، نیکی را بر گزیدند و ابلهان بدی را

اختیار کردند. روز نخست که این دو روان توأم با یکدیگر پدید آمدند، یکی حیات و هستی را برقرار کرد و دیگری فنا و نابودی را. در پایان هستی، بدترین جایگاه برای هوا خواهان دروغ و بهترین آن برای طرفداران راستی خواهد بود. از این دو، آن که پیرو دروغ است بدترین کردار را برگزیند و آن که با فروغ فنا ناپذیر آراسته است و کسی که با ایمان کامل و کردار درست اهورامزدارا خشنود می سازد، راستی را برگزیند.»

«تا آخرین روز، نه درجهان کنش و گرایش و منش، و نه در عالم ارواح و اجسام، دو روان با یکدیگر هم آهنگ نخواهند شد.»

بدین ترتیب و به عقیده زرتشت، دوروح نیکی و بدی از بدو آفرینش به ضدیت با یکدیگر برخاستند. تا پایان خلقت نیز نه در گفتار و نه در کردار، نه در عالم برین و نه در دنیای زیرین، بین آن ها سازش و توافق نخواهد بود. ولی در گاناها حدود مسئولیت اهورا مزدا در آفرینش روح شریر و عنصر پلید روشن نیست و معلوم نشده که آیا انگره مین پر در سر آغاز خلقت با سپنتا مین پر، با هم به دنیا آمدند و یا آن که اهورا مزدا خالق اهریمن است؟ همین امر موجب پیدایش دو عقیده مختلف درباره آئین زرتشت شده است. عده ای آئین زرتشت را توحیدی و دسته ای دیگر از پژوهشگران، زرتشت را معتقد به دوئالیسم مذهبی و دوگانه پرست می دانند. هر یک دلائلی برای اثبات نظریه خود ارائه می دهند که ورود به حوزه بحث و نظرات آنان، از هدف و منظور این کتاب خارج است. ولی آنچه منطقی به نظر می رسد این است که باتوجه به این نکته که در سراسر اوستا کوچک ترین اشاره ای به پرستش اهریمن، به عنوان مبدا، ستایش و خدا، نشده است، اطلاق دوگانه پرستی به آئین زرتشت موردی پیدا نمی کند. آئین زرتشت وجود دو عامل، مولد نیکی و بوجود آورنده شر و بدی را می پذیرد. ولی ابدیت و جاودانگی را در سهم اهورامزدا می گذارد و می گوید که در پایان جهان، اهریمن به دست خالق جهان هستی معدوم و نابود خواهد شد.

مارتین هاوگ (M. Haug)، خاور شناس معروف آلمانی که برای نخستین بار گاناهای نوشته شخص زرتشت را از سایر متون زرتشتی جدا ساخت و آن ها را اصیل خواند، عقیده دارد که زرتشت، توحیدی را تبلیغ می کرد که از یکتا پرستی قوم یهود به مراتب خالص تر بود.

زرتشت، حقیقت صفات و ماهیت درونی انسان را بیان می کند و با زبان ساده به مردم می گوید که در درون هر بشری دو نوع روح متضاد و متخاصم، دو اندیشه

مخالف، پیوسته باهم در ستیزند. این دو روح، هر دو صفات ذاتی انسان هستند. خشم و غضب، رافت و مهربانی، راستگویی و دروغ، دوستی و دشمنی، کینه و گذشت، همه صفات متضادی هستند که در درون شخص، به فعالیت مشغولند و می توانند موجود بهترین و پادردناک ترین لحظات زندگانی باشند. روزی که اهورا مزدا انسان را آفرید، به او آزادی کامل در پندار، گفتار و کردار عطا کرد. آزادی در انتخاب راه زندگی از نکات برجسته آئین زرتشت است.

«ای خداوند جان و خرد، تر به بندگان خود نیروی اختیار راه نیک و بد بخشیدی تا راهی را برگزینند که راهنا به آن گرویده و پاره‌بردروغین نشان داده است.»

«انسان آزاده و راست دین، با آزاده کامل و آگاهانه، راستی را برمی‌گزیند.»

«راه سپنتامین یو، روشنی درونی، سامان و نظم و زندگی پدید آورد.»

«مردم تنها از راه سپنتامین یو به آرمان خود می‌رسند.» (۱)

واگر شخص راه بدی را انتخاب کند، علاوه بر عذاب وجدان و تولید زحمت و ناراحتی برای دیگران، کیفر الهی را نیز برای خود ذخیره کرده است.

تفسیر کلمات ساده زرتشت و حقایق مسلمی که او می‌گوید، احتیاج به استمداد از قوای غیبی و ماوراءالطبیعه ندارد. این که زرتشت از آغاز خلقت و قصه آدم و حوا اسمی نبرده، خود موید این حقیقت است که تمام افکار زرتشت متوجه زندگانی اجتماعی و واقعی بشر در روی کره خاکی بوده و ارائه بهترین راه برای بهبود و پیشرفت جامعه، محتوای رسالت او را تشکیل می‌دهد. آنچه زرتشت سروده، دستورالعمل زندگی برای ایجاد یک جامعه سعادتمند است. زرتشتیان قدیم در دعاهای روزانه خود می‌گفتند:

«نزد خداوند دانا پیمان می‌بندم که همیشه نیکوکاری و نیکی پیشه کنم. راستی را برگزینم و با فره ایزدی بهترین کار را در پیش گیرم ... از دزدی و ناپکاری و آزار به جانوران و ویرانی و نابودی دبه‌ها و شهرهائی که مزدا پرستان منزل دارند بپرهیزم.»



زرتشت، رابطه انسان با اهورامزدا را برپایه دوستی و رفاقت بنا می کند نه براساس ترس از عذاب دوزخ و اطاعت محض. او از خداوند، به همانگونه که از دوست خود طلب یاری می کند، استمداد می طلبد. اطاعت از اهورامزدا توأم با عشق و احترام است.

زرتشت را به تحقیق می توان یکی از بزرگترین آموزگاران جامعه بشری دانست. آئین زرتشت، بدون در نظر گرفتن انحرافات مذهبی که بعدها در آن به عمل آمد، در حقیقت، مکتب انسانیت و احترام کامل به حقوق بشر است در قالب یکتا پرستی. هیچ مصلح اخلاقی دیگری، در هیچ زمانی، نتوانسته است کلمه ای بر عالیترین اصول اخلاقی که زرتشت وضع نموده است بیافزاید؛ بنابر نیک، گفتار نیک، کردار نیک. به اعتقاد زرتشت، نیکی ویدی زائیده اندیشه شخص است. این طرز تفکر آدمی است که اعمال نیک و بد، زشت و زیبا را می آفریند. این دو مینو اگر از اندیشه بگذرند در گفتار پدید آیند و سپس صورت عمل به خود گیرند. فلسفه اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک نیز براساس همین واقعیت مسلم طرح ریزی و بوجود آمده است.

آئین زرتشت را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱ - خدای بزرگ یکتا اهورا مزدا است که جهان هستی را آفرید. او مقدس است و پلیدی ریا زوال بر او راه ندارد.
- ۲ - هستی، میان دوروح و نیروی راستی و دروغ تقسیم شده است. اهورامزدا راستی را آفرید.
- ۳ - مردم در انتخاب راه نیک و یا دروغ از آزادی کامل برخوردارند.
- ۴ - از آنجا که مردم در انتخاب راه زندگی آزادند، سرنوشت خودشان را نیز خودشان پایه ریزی می کنند و هیچ نیروی ماوراءالطبیعه ای در سرنوشت آنان مؤثر نیست. اگر نیکی را انتخاب کنند، بی مرگی و فراخی، پاداش جاودان آنان است. بدکرداران نیز کیفر اعمال خود را می بینند.
- ۵ - سرانجام اهورامزدا بر اهریمن، و نیکی بر بدی فائق خواهد آمد.
- ۶ - مظهر و نمای آشه، آتش است و آتشکده جایگاه نیایش و پرستش اهورا مزدا است.

زرتشت در سرود ۹ - ۲۲ می گوید:

«آموزگار بدتعالیم مذهبی را تحریف می کند و با آموزش های نادرست خود انسان را گمراه و از هدف اصلی منحرف می سازد. او انسان را از توجه به راستی و درستی، اندیشه نیک و پاک، باز می دارد.»

این پیش بینی زرتشت، درست همان چیزی بود که پس از درگذشت او اتفاق افتاد. پس از حمله اسکندر به ایران و ازهم پاشیدگی امپراطوری هخامنشیان، درمبانی اعتقادی ایرانیان نیز تغییرات بزرگی وجود آمد و آنچه به نام دین زرتشت از آن پس تبلیغ می شد، شباهت مختصری در بعضی قسمت ها با آئین زرتشت داشت. خرافات و معتقدات ادیان دیگر، به ویژه معتقدات قدیم آریائی ها، در قالب دین زرتشت به مردم عرضه شد. هرچه از پادشاهان بزرگ هخامنشی دورتر می شویم آثار ادیان ابتدائی در دین زرتشت بیشتر دیده می شود. آنچه زرتشت در تمام حیات خود با آن ها مبارزه می نمود و آن ها را اهریمنی می خواند، وارد آئین او گردید. مغ ها و کاهنان ادیان پیشین، در لباس مویدان زرتشت، به انتشار عقاید کهنه و خرافی خود پرداختند. قوای طبیعت که در گاتاهای زرتشت پدیده های طبیعی بودند، مورد ستایش و پرستش قرار گرفتند. تقدیم قربانی به تعداد زیاد، پرستش ایزدها و نوشیدن مسکرات، رونق گرفت. زرتشت جانشین برجسته ای نداشت تا بتواند حافظ پیام های او باشد و در انتشار آن ها بکوشد. ویشتاسپ هم ناه مقتدر و بزرگی نبود که به وسیله او آئین زرتشت چنانکه از پایه گذاری کرده بود حفظ گردد. لاجرم آئین زرتشت و اندیشه بکتاپرستی دچار انحرافات و تغییرات بسیاری شد. اله و الهه های متعدد با قدرت و نیروی ماوراالطبیعه، در اطراف اهورا مزدا پدیدار شدند. صفات عالیه ای که زرتشت به نام معنویت الهی تعلیم می داد، پرورائی گرفتند و به صوت فرشتگان همکار اهورا مزدا در آمدند و با سرفرماندهی اهورامزدا، مجمع مقدسین جاودانی را تشکیل دادند. فرشتگان دیگری به نام یزدان (Yazata) در دین جدید ظهور نمودند. هر عنصر خوب و سودرسان و زیبایی، جزو یزدان محسوب شد. خدایان باستانی آریائی به آئین زرتشت وارد شدند و مورد ستایش قرار گرفتند در کتب مقدس زرتشتیان، نام چهل یزدان ذکر شده که از همه مهم تر عبارتند از:

میترا؛ خدای نور و روشنائی، ایستا از میترا به نام خدای مقتدر و جنگ آور نام می برد که به اورمزد، برای غلبه و اهریمن، کمک می کند. در کتیبه هائی که از دوران هخامنشیان به دست آمده، نام میترا در ردیف اهورامزدا ذکر گردیده و از او

طلب یاری شده است. میتراپرستی به تدریج در سراسر خاورمیانه شایع شد و از آنجا به روم مهاجرت کرد. جشن میترا هر سال در ایران در ۱۶ مهرماه و در روم روز ۲۵ دسامبر برپا می شد.

ایزد اوشا: (Ushas) (خدای سحرگاه)، ایزدباران، ایزد علم، ایزد (پهلوانی)، وایو (Vayu) (خدای باد)، ایزد ماه، ایزد آب...

یکی از خدایانی که همطراز اهورا مزدا در عقاید زرتشتیان پنا شد، الهه آناهیتا (ناهید) بود. اوستا او را به عنوان الهه پاکی و بی عیبی می ستاید. این الهه مانند ایشثار، الهه بابل، الهه باروری زنان و گله ها، سرسبزی و خرمی باغات و مزارع نیز بود. در بابل، شوش، اکباتان و سارد، برای او مجسمه ها برپا داشتند. در کتیبه ارتا گزر سس دوم (۴۰۴ - ۳۵۸ ق.م) از این الهه ستایش شده است.

در پشت ها، که پس از پنا از متون قدیمی اوستا هستند، داستان های تازه ای پیدا شدند. سرش به اتفاق میترا به اهریمن حمله می کند. اهورامزدا نیز به نوبه خود با حالت غضب باده هزار دیده بان و ده هزار بارسپاهی، به اهریمن هجوم می برد. ایزدان، همانند خدایان هندوها، در انتظار تقدیم قربانی از طرف نیازمندان و تعظیم و تکریم آنان می نشینند. جلب رضایت ایزدان، فقط با تقدیم رشوه به دلالتان و واسطه ها یعنی موبدان و روحانیون میسر می گردد. نهایتش بدون حضور موبد و کاهن مورد قبول خدایان فرار نمی گیرد. وقتی که در جنگ نهائی قوای اهورا مزدا براهیمن فائق شود، اورمزد به هیئت و شکل موبد موبدان به این دنیا خواهد آمد و با کمک ایزد سرش تشریفات مذهبی را انجام خواهد داد. اهورا مزدا زوجه های متعدد می گیرد. زمین و آب و دیگر عناصر طبیعی، به صورت الهه هائی به حرم اهورامزدا درمی آیند. در پنا از دختران اهورا مزدا سخن به میان می آید. بند ۳۰ از گاناهای زرتشت که می گوید:

«از اول خلقت عالم دودوخ ناسازگار و متخاصم در جهان وجود داشته است.»  
آن چنان تعبیر شد که، در ازل دودخیای نیکی و بدی در برابر یکدیگر به کار هستی و نابودی پرداختند. نام انگره مئین یو، در متون متأخر اوستا، به همان اندازه که نام اهورامزدا برده می شد، تکرار می گردد.

به این ترتیب آئین زرتشتی، و اصل توحیدی که زرتشت نخستین پایه گذار جهانی آن بود، بدو به آئین دودخیائی و سپس چندخدائی تبدیل می گردد. در برابر

فرشتگان نيك نهاد، دسته ای از اهریمنان پلید و زیانکار بوجود می آیند. انگره مئین یو، مظهر زشتی و پلیدی، به صورت خدای مستقلی همطراز اهورا مزدا، فعالیت خود را آغاز می کند. یکی خالق نیکی و دیگری بوجود آورنده پلیدی ها. نیروی اهریمنی، به وجود هزاران دیو و شیطان منتقل می گردد که انگره مئین یورا در انجام پلشتی ها مدد می کنند. سرما، یخبندان، مارها و افعی ها، حرارت سوزان و هم چنین کلیه صفات زشت انسانی، مثل شهوت، غضب، حسد و غیره، همه مخلوقات انگره مئین یو شمرده می شوند. بر طبق فصل ۲۲ از وندیداد، انگره مئین یو ۹۹۹۹ مرض بوجود می آورد که بدترین و شوم ترین آن هامرگ است. سحر و جادو در آئین پاک زرتشت رسوخ می نماید و بعضی از عبارات یسنا برای انجام این قبیل امور، مفید تشخیص داده می شود. نوشیدن شربت (Haoma)، برای باطل کردن سحر و جادو و دفع شر اهریمن، توصیه می شود.

نام زرتشت نیز از این پیرایه ها برکنار نمی ماند. زرتشت که در زمان حیات، خود را «شبان فقرا» می نامید، جنبه الوهیت یافت و معجزات بسیار به او منسوب شد. درباره تولد او گفتند که :

«يك شعاع آسمانی از منشاء نور بی پایان نازل گردید و به مادر زرتشت منتقل شد تا تولد او از يك مادریاگره، شکفت انگیزی را موجب شود»

زرتشت به موجودی ازلی تبدیل شد که گاو از سه هزار سال قبل، تولد و ظهور او را بشارت داده بود. زرتشت به يك شخصیت متعالی آسمانی، ستاره، بشریت، شایسته پرستش در کنار اهورا مزدا انجیر یافت. که در تحسین او فرشتگان، خورشید و ستارگان همه همصدا هستند و تمام موجودات جهان روز تولد او را به همدیگر تبریک می گویند و اهریمن ناله کنان متواری می شود. او بود که زمین و آسمان را به حرکت آورد. هنگامی که زرتشت طفل شیرخواره ای بود، اهریمن در دو موردگله های گاو و اسب را به سوی گهواره او روانه کرد تا شاید او را زیر سم گاوان و ستوران معدوم کند. ولی پیشاهنگ گاوان و پیشرو اسبان بر سر گهواره زرتشت بایستادند و او را از آسیب سایر حیوانات حفاظت کردند.

از عناصر دیگری که باید از ابتاعات دوران بعد از وفات زرتشت شمرده، «قره وشی» ها یا «فرزهر» ها هستند. فرزهشی در آغاز، روان نیای مرده بود که در ازای پرستش زندگان، به آنها خیر و برکت می داد. لیکن در ادوار بعد «فرزهر» ها به

صورت موجودات لطیف نامرئی در آمدند که هم آدمیان و هم فرشتگان را محافظت می کردند. بعداً این عقیده بوجود آمد، که هر موجود زنده ای، فره وشی خاص دارد، که عنصر ابدی و روح ازلی اوست. بعد از مرگ شخص، فره وشی او به حیات خود ادامه می دهد و به نور مطلق می پیوندد. زندگان باید برای آنها نماز بخوانند و قربانی تقدیم کنند. بنا بر اوستای متأخر، اهورامزدا قبل از آفرینش جهان مادی، دنیای فره وشی را خلق کرد که فرورهای تمام موجودات در آن به صورت روحانی وجود داشتند. سپس، این دنیای فره وشی را به جهان مادی فرستاد و آخرین موجودی را که اهورا مزدا به زمین خواهد فرستاد، فرور سوشیان، یا (سوشیانت)، لجات دهنده، موعود است که پس از آن آخرالزمان خواهد شد.

بنابرداستان های زرتشی، در مبدا - خلقت، درعرش اعلی مجلس مشاوره ای بین اهورا مزدا و موجودات مقدس روحانی، ایزدان و فره وشی ها صورت می گیرد تا درباره آفرینش انسان و قالب بخشیدن به فره وشی او تصمیم بگیرند. (۱) در این جلسه گفتگونی هم برای ساختن قالب مادی گاو، به عمل می آید که روح گاو از سرنوشت و آینده خود گله ها می کند، که شرح آن در هات ۳۹ مفصلاً مذکور است. یکی از عقاید متأخر زرتشی، تطهیر انسان برای حفاظت در مقابل عوامل پلیدی و شر است. رعایت پاکیزگی اصولاً از مسائلی است که زرتشت به پیروان خود تأکید می کند، و آن را بهترین فضیلت می داند:

«برای بشر، پاکیزگی و طهارت، پس از خود حیات، بهترین چیز است.»

«ای مرد درستکار، وجود خود را تطهیر نمای.»

این تعلیمات طهارتی که دربردارنده پاکیزگی درونی از طریق افکار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک و هم چنین طهارت و پاکیزگی ظاهری و جسمی بوده، به تدریج مفهوم دیگر جادوگرانه ای به خود می گیرد. تطهیر، گاهی با آب و گاهی با شاش گاو به عمل می آید. برای تطهیر ناپاکانی که در اثر غفلت و گناه آلوده شده اند، و یا دپوی در درون آنان خانه کرده است، از ماده مقدس نیرنگ (Nirang)، که مخلوطی از شاش گاو و خاکستر است، استفاده می نمایند. تشریفات مربوط به تطهیر را «بر ششم» می نامند.

---

۱ - اثرات نفوذی این داستان را در اسلام، درآیات ۲۸ به بعد سوره بقره و میحت انسان - خدائی در اسلام مطالعه فرمائید.

شخص گناهکار و یا دیو زده را به «برشتم گاه» می برند و سی شور می کنند یعنی رویهمرفته سی مرتبه او را با آب و مخلوط شاش گاو و خاکستر می شویند. در طول مدت تطهیر، مرید اوراد و ادعیه مخصوصی را ادا می نماید و معتقدند که به این ترتیب دیوی که در بدن شخص ناپاک (ریمان Riman) لانه کرده است از بدن او خارج خواهد شد. ولی ریمان باید نه روز و نه شب دیگر در برشتم گاه بماند و ادعیه مخصوصی را بخواند و تشریفات مذهبی دیگری را طی کند تا کاملاً پاک شود. زنانی که دوران عادات ماهانه خود را می گذرانند و یا کودک مرده به دنیا آورده اند، باید سه روز و سه شب جدا از همه اهل خانواده زندگی کنند و چیزی را لمس ننمایند. سپس خود را شاش شوئی کنند و از نیرنگ خوشند تا پاک شوند. متأسفانه، بسیاری از این خرافات هنوز نیز بین زرتشتیان رایج است و موبدان در پایدار نگهداشتن این خرافات نقش اساسی دارند. یک زرتشتی معتقد و مؤمن، پس از برخاستن از رختخواب، اولین عملی را که باید انجام دهد این است که صورت خود را با کمی شاش گاو، یا شاش بز ماده بشوید و دعائی را زمزمه نماید تا دیوهائی که در شب قبل در بدن او لانه کرده اند از تن او خارج شوند.

زرتشتی ها، آب و خاک و آتش را عناصر مقدس می دانند و معتقد هستند که نباید به پلیدی ها آلوده شوند. برپایه همین اعتقاد، از به خاک سپردن و یا سوزاندن اجساد مردگان احتراز می کنند و معتقدند که گناهی که هیچگاه توبه در آن مورد قبول نمی شود، به خاک سپردن مردگان است. در قدیم، اجساد را بر تپه های سنگی و یا بر روی آهک دره های آزاد قرار می دادند. ولی امروزه اجساد را در کوهها در جایگاه مرتفعی می گذارند تا طعمه مرغان، حشرات و حیوانات درنده گردد. سرپاهای مرده به طوری بسته می شود که حیوانات نتوانند استخوان های مرده را با خود ببرند و آب و گیاهان را آلوده نمایند. هر عضوی از اعضای مرده که از بدن او جدا شده باشد، حتی مو و ناخن او، در حکم خود مرده و نجس است و هر کس آن را لمس نماید باید غسل کند. جانوران مردار خوار از قبیل کرکس، مار، مگس، مورچه و کژدم نیز همه مصنوع اهریمن و نجس می باشند و از بین بردن آن ها به تعداد زیاد جزء عبادات محسوب می شود. اگر کسی این حشرات را لمس کند، باید فوراً بدن خود را بشوید. تف انداختن در معابر، گناه بزرگی است. حتی هوائی که از سینه خارج می شود مولد نجاست است. به همین مناسبت، موبدان در موقع افروختن آتش مقدس در آتشکده، دهان و بینی خود را با

پارچه ای می پوشانند تا آتش مقدس را از لوٹ پلیدی ها محفوظ و دور نگه دارند. افراد زرتشتی نیز هر وقت که بخواهند به آتشکده وارد شوند، قبل از ورود به معبد دست و روی خود را کاملا با آب می شویند، کفش خود را بیرون می آورند، قسمتی از اوستا را می خوانند و در برابر آتش مقدس نماز می گذارند. هدیه خود را با مقداری چوب صندل، به موید تقدیم می کنند. در مقابل، مقداری خاکستر از او می گیرند و آن را به نیت کسب فیض، به چشم و صورت خود می مالند و پس از دعا آهسته آهسته به قهقرا تا کفش کن می روند و بعد از آتشکده خارج می شوند.

بنای ساختمان آتشکده، به ظاهر با سایر ابنیه فرقی ندارد و در نظر اول به هیچ وجه جلب توجه اشخاصی را که با محل آشنائی ندارند، نمی نماید. غالباً اتاق کوچکی است در گوشه خانه، که مخصوص نگاهداری آتش مقدس و عبادت است. افراد هر وقت که بخواهند می توانند، با رعایت تشریفات، به آتشکده وارد شوند. مهم ترین روز زیارت آتشکده، روز نوروز است. در آن روز زرتشتیان، پس از استحمام، جامه های نو می پوشند و به آتشکده می روند و مراسم نیایش به جای می آورند. سپس صدقات فراوان به فقرا و بینوایان می دهند و تمام روز را به دید و بازدید دوستان و اقربا باشادی و سرور به سر می برند.

اعراب، پس از تسلط بر ایران، در اثر تعصب نژادی و مذهبی، پیروان زرتشت را مجوس و آتش پرست نامیدند. این نام ها که به غلط بر روی مزدیسنان گذاشته شده بود، حتی تاچندی قبل نیز در ایران معمول و مصطلح بود. حال آن که زرتشتیان به آتش و به خورشید، به عنوان سمبل نور و پاکی نگاه می کنند و آن را مظهر قدرت اهورا مزدا می شمارند و فروزان نگه داشتن آتش را وظیفه مذهبی خود می دانند. احترام و تقییس آتش درین آریائی ها، از نیاپرستی سرچشمه می گرفته، و نگاهداری آتش فروزان در خانواده ها همیشه برعهده پسر بزرگ خانواده بوده است.

عبادت و پرستش اهورامزدا نزد مزدیسنان عبارت است از تکرار يك سری اوراد و ادعیه پیش ساخته که به مناسبت هر جشنی و یا عبادتی نوشته شده. معمول ترین ادعیه زرتشتیان عبارت است از آشم وهو (Ashem - vohu) و بتها اهو وئیری (Yatha - Ahu - vairya) یا اهو و ئیری.

هر فرد زرتشتی چون احساس کند که زمان مرگ او فرا رسیده، افراری را که فرورَنا (Faravarata) می نامند، می خواند:

«با اندیشه نیک و گفتار نیک، از هرگونه گناه تنی و روانی که از راه اندیشه، گفتار و یا کردار دربارہ گیتی یا جهان مینوی از من سر زده، اندوهگین و پشیمان بوده و توبه می کنم.»

در تقویم مزدائی شبانه روز به پنج گاه تقسیم می شود و مزدیستان در این پنج گاه نمازها و نیایش هائی به جا می آورند.

- ۱ - هاون گاه (Havani) یا بامداد که نماز هاونگاه خوانده می شود.
- ۲ - رپیت وین (Rapithvin) که نماز رپیت وینگاه یا نماز ظهر ادا می شود.
- ۳ - اوزاپهرین (Usayerin) که نماز اوزپهرینگاه یا نماز عصر تا آغاز شب ادا می شود.

۴ - آئی ویس روئراپن (Aiwis ruhrain) که نماز شب رامی خوانند.

۵ - اوشابین (Ushahin) که نماز اوشابین گاه یا نماز سپیده دم خوانده می شود. هرگاه از پنج گاه شبانه روز، نمازی ویژه خود دارد. ضمناً پنج نیایش نیز وجود دارد که هنگام برگذاری هر نماز، مزدیستان می خوانند: خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، آب نیایش و آتش نیایش.

مضامین نمازهای پنج گانه و نیایش ها همه در ستایش اهورامزدا و تشکر و سپاس از نعمت های او و راهنماییانی است که مردم را به راستی و درستی هدایت می کنند و به مردم سود می رسانند. نمازها به طور ایستاده، دست به سینه و به طرف نور (خورشید یا ماه) ادا می شود.

دیگر از تشریفات مذهبی مزدیستان، سدره پوشیدن و کشتی بستن است. این رسم از دوران کهن باقی مانده و قبل از ظهور زرتشت نیز وجود داشته است. خود زرتشت نیز از آموزگار مذهبی خود کشتی دریافت کرده بود. سدره عبارت است از پیراهنی کفید و بلند که از نخ پنبه با آستین کوتاه و بدون یقه درست شده است و کشتی عبارت است از کمر بندی از پشم سفید از هفتاد و دو رشته که به دست زن مویدی بافته شده باشد. هر خانواده، زرتشتی موظف است فرزندان خود را بین سنین هفت تا پانزده سالگی، سدره پوشی کند و کشتی به بندد. این مراسم طی جشنی که خورشان و اقوام حضور دارند، انجام می شود و مویدان سدره را بر تن اطفال می کنند. کشتی را سه بار، به علامت سه بنیاد آیین زرتشت، پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک، به دور کمر آنها می بندند. در موقع اجرای مراسم، اوراد مخصوصی نیز از اوستا تلاوت می کنند.



سدره و گشتی باید همیشه برتن يك مزدا پرست باشد.

گسترش یا افول دین زرتشت تابع ترقی و یا تنزل قدرت کشور ایران بود. هرگاه سلاطین مقتدری بر ایران حکومت می کردند و امپراطوری بزرگ هخامنشی و یا ساسانی به وجود می آمد، دین زرتشت اهمیت و رونقی می یافت. و هر زمان که این سرزمین پامال ستوران سربازان خارجی چون اسکندر و عرب می شد، دین زرتشتی نیز دوران تنزل و افول خود را طی می کرد. به همین دلیل، از تعدادی از اعیاد بزرگ مزدیسنان از قبیل، جشن خرم روز که روزاول دی ماه برپا می شد و در آن روز پادشاه بارعام می داد، جشن سده دردهم بهمن، جشن روزتولن زرتشت در ششم فروردین ماه، کمتر اثری باقی مانده، ولی جشن های دهگری در فصول مختلف سال با تشریفات خاص هنوز برپا می شود. جشن های دهگری نیز درشش روز آفرینش قسمت های مختلف جهان هستی و انسان **(گاهتیار)** وجود دارد که هر يك ممکن است يك یا چند روز به طول انجامد. مزدیسنان در این اعیاد جامه های نو به تن می کنند و روز رابه شادی به سر می برند.

فروردین جشن نوروز از اول تا ۱۳ فروردین  
فروردین فروردینگاه یا فرودك که در آن روز فره وش ها با ارواح از آسمان به دیدار بازماندگان خود به زمین می آیند و از این رو برای شادباش و خیر مقدم آنان بر سر کوه ها آتش می افروزند و مراسم خاصی برپا می دارند. (۱)

اردیبهشت	اردیبهشت گان	روز سوم اردیبهشت
اردیبهشت	<b>گاهتیار</b>	(میدپوزم) روزآفرینش آسمان در ۱۵ اردیبهشت ماه
خرداد	خردادگان	روز ششم خرداد
تیرماه	تیرگان	روز ۱۳ تیرماه
تیرماه	<b>گاهتیار</b>	(میدپوشهیم) روز ۱۵ تیرماه روزآفرینش آب ها
مردادماه	امردادگان	روزهفتم مرداد
شهریور	شهریورگان	چهارمین روز شهریور
شهریور	<b>گاهتیار</b>	(پتیه شهیم) سی ام شهریور و روز آفرینش زمین

۱- شب قدر و آیه ۴ سوره قدر تحت تاثیر افکار و باورهای فروردینگاه در قرآن آمده.

مهرماه	مهرگان	شازدهم مهر ماه. روز عید و پرستش مبترا
مهرماه	<b>گاهتبار</b>	(اهاسرم) روز سی ام مهرماه و روز آفرینش نباتات و گیاهان
آبان	آبانگان	روز دهم آبان
آذرماه	آذرگان	روز نهم آذرماه
دی ماه	دیگان	هشتمین روز دی ماه
دی ماه	دیگان	پانزدهمین روز دی ماه
دی ماه	<b>گاهتبار</b>	(میذپارم) بیستم دیماه و روز آفرینش جانوران
دی ماه	دیگان	بیست و سوم دی ماه
اسفند	<b>گاهتبار</b>	روز آخر اسفند و روز آفرینش انسان یا همس پت منی دایا (Hamaspath maidaya)

## فصل سوم :

### بهشت و دوزخ و دنیای پس از مرگ

دین زرتشتی، اولین دین توحیدی است که در آن از بهشت و دوزخ و دنیای دیگر و روز رستاخیز سخن گفته شده و همین عقاید، منشاء باورهای متشابهی در ادیان که بعدها با این دین در تماس بوده اند، گردیده است.

زرتشت در پیام های خود درباره عالم ماوراءالطبیعه و غیر محسوس، تعلیماتی نمی دهد. اگر هم اشاره ای در گاتاها دیده می شود، بسیار مبهم و کلی است. وقتی گاتاها از بهشت برای نیکوکاران، و عذاب برای طرفداران دروغ صحبت می کند، به خوبی روشن است که منظور، راحتی و یا عذاب وجدان و ضمیر باطن شخص است. در بند ۴ - ۳۰ از گاتاها می خوانیم:

« هنگامی که این دو گوهر به هم می رسند، نخست پدیدآورند زندگی را و چنین باشد تا پایان هستی. بدترین منش برای هواخواهان دروغ، و نیکوترین برای طرفداران راستی.»

« کسی که به سوی پارسائی آید، جایگاه او در آینده روشنائی است. ولی بدکاران زمانی دراز با شیون و افسوس در نیرگی به سر خواهند برد. زندگانی بدکاران، وجدان آن ها را به سوی کردار خودشان خواهد کشاند.» ۲۰ - ۳۱

« روان راست دین، با پیروزی جاودانی قرین خواهد بود. رنج مردان کژ دین، پایدار است.» ۷ - ۴۵

از مجموع گفتار زرتشت معلوم است که هدف او از بهشت و دوزخ محل معینی چون باغ عدن و یا سیاه چال های جهنم نیست. بلکه منظور او آرامش و یا عذاب و ناراحتی درونی شخص است که در اثر اعمال نیک و یا بد او ایجاد می گردد و زندگانی را به کام او شیرین و یا تلخ می کند. درگاتاها، پاداش کسی که به راستی و درستی گراید و درصدد ساختن جهانی نو و پاک برآید، جایگاه مینوی و «خان و مان نیک»، و کیفر کسی که به کژی روی کند، «خان و مان بد» و جایگاه تیره دلان، تعیین شده است. درگاتاها از بهشت و دوزخ و پل «چین وات» (Chinvat) که ارواح باید از آن عبور کنند نیز یاد شده است. ولی توصیفی درباره چگونگی ساختمان بهشت و دوزخ و یا عرض و طول پل چینوات و نحوه رسیدگی به حساب های نیک و بد ارواح، نمی دهد و به کلیات برگزار می کند.

پس از درگذشت زرتشت، این نسل از آئین او نیز دستخوش تحول عظیمی شد. افکار جدیدی در باب زندگی پس از مرگ و رسیدگی به حساب اعمال نیک و بد اشخاص در دنیای دیگر، در آئین زرتشت راه یافت.

بنا بر باورهای مزدیسنان، انسان از دو عامل جسم و روح و مجزا از یکدیگر آفریده شده و زندگی هر فرد دارای دو جنبه مختلف می باشد. به همین دلیل، هر فرد باید از دو جهت و در دو مرتبه مورد قضاوت قرار گیرد. دو مرتبه پاداش ببیند و یا مجازات شود. یکی روحی و یکی جسمی. روان هر کس بعد از وفات، تا سه روز به سر جسد می نشیند و در اعمال گذشته خود تفکر می نماید. از روز چهارم، زندگی روح در دنیای دیگر آغاز می شود. اگر در گذشته آدمی نیکوکار بوده، فرشتگان پاک گهر او را نوازش می کنند و اگر آدم شریری بوده، دیوان پلید برفراز سرا او، او را آزار می دهند. به همین مناسبت، تا سه شب و فرش تا برآمدن آفتاب، در آنجائی که سر مرده قرار دارد، آتش روشن می کنند تا روان از آزار دیوان در امان باشد. چون روز چهارم فرا رسد، روان مرده به سوی پل چینوات (Chinvat) حرکت می کند. در برابر پل، میترا و همکارانش سرور و گوشواران، برای رسیدگی به حساب گذشته روان، حاضر و آماده اند. در دست گوشواران ترازوشی است که در یک کبه آن اعمال نیک و در کبه دیگر اعمال بد او را می سنجند. سپس کارنامه او را به دست راست و با دست چپ او می دهند. فرمان درباره او صادر می شو. و روان به سوی پل چینوات حرکت می کند. برفراز پل، ضمیر او (Daen)، بر او آشکار می گردد. اگر نیکوکار باشد، ضمیر او به

صورت دوشیزه ای زیبا و اگر بدکردار باشد، به هیئت عجوزه ای زشت رو، بر او نمایان خواهد شد. مسلمان پل تیغه ای نیز تراز لبه شمشیر است و در زیر آن دوزخ جای دارد. (۱) چون روان مرده به این محل برسد، اگر راستکار باشد، لبه تیغ در برابر او پهن خواهد شد و گذرگاه وسیع و نرمی را برای عبور او ایجاد می کند و اگر بدکردار و دروغ پیشه باشد، راه بر او بسته می شود و پس از سه گام تیغ او را به دو نیم می کند و به درون دوزخ می فرستد. کسانی که در ترازوی عدالت اعمال نیک و بد آنان مساوی باشد، به همستکان (Hamestkan برزخ) فرستاده می شوند و آن محلی است میان زمین و آسمان. دوزخ نیز از چند طبقه تشکیل می گردد. پاتین ترین طبقه آن در اعماق زمین قرار دارد و محلی است تاریک که بوی گند از آن منصاعد می گردد. در خصوص وضع دهشتناک جهنم، اوستا می گوید: «تاریکی، خوراک پلید، و کلمات اندوهناک.» در دوزخ زرتشیان، از شعله های آتش سوزان خبری نیست. زیرا آتش مقدس است و نباید به پلیدی ها آلوده گردد. آنچه دوزخیان زرتشتی را عذاب می دهد، سرمای سخت و ظلمات است. این تاریکی به حدی شدید و غلیظ است که بادست قابل لمس است. روان گنه کاران، در حالی که با زنجیر بهم بسته شده اند، به دوزخ کشانده می شوند. شکنجه ها به قدری طاقت فرسا است که پس از گذشت سه روز شخص تصور می کند نه هزار سال در دوزخ گذرانده است. از هر جهت ناله و فریاد گنه کاران بلند است.

جهنم مکانی برای اقامت دائمی ارواح نیست. بلکه تادیب گاهی است که در آنجا روح هرکس مجازاتی متناسب با گناهان خود می بیند تا پس از تادیب و بازگشت به طبیعت پاک خود و اتحاد مجدد روح و جسم، آماده همجواری خدا گردد.

بهشت نیز در آن سوی پل چنوات قرار دارد و آن جایگاه خوشی و سرزمین اندیشه های نیک است. سرزمینی که آفتاب هرگز در آنجا غروب نمی کند. بهشت نیز دارای طبقات مختلف است که به طرف بالا صعود می کند. روح آدمی، به تناسب اعمال و رفتار گذشته خود، در یکی از این طبقات، تاروز رسناخیزه جای می گیرد و پیوسته صعود می نماید تا به بالاترین طبقه یعنی خانه نفحات (گاروققان) برسد.

---

۱ - در کتاب بوند هشن (Bunda - hishn) گزارش مبسوطی درباره عبور روان از پل چنوات داده شده برای اطلاعات بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

قضایوت دوم در مورد جسم، در روز رستاخیز و پس از زنده شدن تمامی مردگان، دردیوان عدل الهی (اکا) به عمل خواهد آمد. وظیفه هر فرد در زندگی انتخاب روشی است که جسم را جایگاه «بخشنده لایزال» سازد، او باید، اندیشه پاک برای اجرای اعمال نیک و نیایش به درگاه مزدا را پیشه نماید و از کارهای شیطانی، مثل غضب، زورگویی، حرص و دروغ‌برخیزد باشد. برای آن که شخص بتواند در اعمال خود غایبگر خواسته های روح خدائی باشد، باید تعادلی بین امیال جسمانی و عوالم روحی برقرار نماید. براین اساس، هر فرد زرتشتی باید در تکثیر مخلوقات مادی خدا و حمایت و نگاهداری از آنان بکوشد. بر تعداد گنه های گار و رمه خود بیافزاید. خود نیز ازدواج کند و نوزادانی به دنیا آورد. مجرد ماندن گناهی بر علیه وظیفه دینی است. او نباید با عیاشی و شهوترانی، از این هدیه خدائی سوء استفاده کند و از حدود دینی تجاوز نماید. به عقیده زرتشتیان، راهبانی که مجرد می مانند، همانند کسانی هستند که در شهوت رانی افسراط می کنند، هر دو خلاف اراده خداوندی عمل می نمایند و گناهکارند. هیچکس نباید از خوردن غذا اصناک کند و روزه بگیرد:

« کسی که چیزی نمی خورد، نیروی کافی برای انجام کارهای سنگین مقدس ندارد.»

هم چنین نباید در خوردن غذا و شکم بارگی آنقدر افراط نماید که باعث ناراحتی جسم گردد. سلامتی روح و صحت بدن، دو عامل مجزا از یکدیگرند و در نگاهداری هر دو باید کوشید. کلام و سخن، از مخلوقات نیک خداست. وظیفه مذهبی هر فرد ایجاب می کند در پرورش سخنان نیکو و به کاربردن آن ها بکوشد. از آنجا که اهریمن در کار مرگ و فساد دنیای مادی دست دارد، هر فرد باید از ارتکاب عملی که اهریمن را در انجام اعمال شیطانی او یاری دهد، اجتناب کند. کشفات، اشیاء فاسد و بهبوده، محل هائی هستند که اهریمن در آنجا لانه می گیرد. به همین دلیل، زرتشتیان نظافت خانه، مراسم ازدواج، تولد و مرگ، حفظ الصحه شخصی، همه را با پاکیزگی کامل و به نیت این که بدی را از دنیا پاک و آن را به صورت طاهری که خدا در روز نخست آفریده باز گردانند، اجرا می نمایند.

برای تعیین روز رستاخیز، اوستا معتقد به دور زمان است. عمر دنیا در دین زرتشتی ۱۲ هزار سال است. در سه هزار سال نخست، اهورامزدا و اهریمن در کنار یکدیگر بودند. جهان روشنائی در بالا و عالم تاریکی در زیر، و هوا بین آن دو فاصله بود.

اهورامزدا نخست اشیا بهشتی و ارواح پاک را آفرید. دنبائی که او آفرید دنیای خوبی و روشنی بود. فساد و زشتی در آن راه نداشت. هیچیک از کارهای ناپسند و زشت، اهورا مزدائی نیستند. وقتی اهریمن مخلوقات اهورا مزدا را دید در صدد ویرانی و آلوده نمودن آن ها با فقر، مرض و مرگ برآمد. در سرزمین های مسطح، در اثر تکان های شدید، کوه ها و دره ها را بوجود آورد. خورشید را از جایگاه صحیح خود منحرف نمود. آتش را به دور آلوده کرد. جنگ بین اهورامزدا و اهریمن آغاز شد که به شکست اهریمن منتهی گردید و سه هزار سال در تاریکی بی حرکت افتاد. اهورا مزدا، در این فاصله گاو و جانوران سودمند و انسان را آفرید. سپس دوره سه هزار ساله آمیزش نور و ظلمت، جنگ بین خیر و شر دوباره آغاز شد. بعد معجزه ای رخ داد. در انسان و گاو که فناپذیر شده بودند، نطفه بوجود آمد. از نطفه گاو، گله ها پدیدار شدند. و از نطفه انسان، درختی روئید که برگ های زیادی داد و از برگ های این درخت اولین زن و مرد رشد کردند و با محیط زیست خود جدائی ناپذیر شدند. اهریمن خواست از جهان بگریزد، ولی دریافت که در تنه افتاده است. بدین ترتیب نبرد بین خوبی و بدی، زشتی و زیبایی صورت ابدی به خود گرفت. سه هزار سال پس از پیدایش اولین آدم، زرتشت برای هدایت مردمان ظهور کرد. در هنگام ظهور او سه هزار سال بیشتر به پایان عمر جهان باقی نبود. در پایان هر هزار سال، از نطفه زرتشت و از شکم دختر باکره ای که از آب دریاچه بارور شده، موجودات خارق العاده ای به نام های هوشیدر (Aushatar) و هوشیدرماه (Aushtar mah) و سوشیان با (سوشیانت) به دنیا خواهند آمد. پس از تولد سومین موجود، نبرد نهائی بین خیر و شر آغاز می شود. همه مردگان بر می خیزند و قیامت برپا می شود. ستاره دنباله داری به نام گوچهر بر زمین می افتد. زمین شعله ور می شود و همه معادن فلزات گداخته و چون سیل بر فراز زمین به طرف دوزخ سرازیر می شوند. هر چه در ستر سیل باشد، طعمه فلزات مذاب خواهد شد. آنچه از عناصر بدی و دروغ در نهاد آنها موجود است، می سوزد. ولی برای راستگویان و نیکوکاران، سیل فلزات مذاب گوارتر از شکر گرم است. اهریمن و دیوان مددکار او در کام فلزات مذاب فرو خواهند رفت و نابود خواهند شد. آنان که از این تصفیه عمومی به سلامت جسته اند در کمال خرمی و خوشی زندگی جاوید خواهند داشت. در زمین و آسمان، نوسردان چهل ساله و نوسران ۱۵ ساله با همسالان خود به شادی زندگی خواهند کرد. هر کس را زن خویش دهند و فرزندان را به او بازگردانند، همان گونه

که در دنیا زندگی می کردند، ولی فرزند زانی نخواهد بود. همه با صدای بلند به مدح اهورا مزدا و فرشتگان اعظم او خواهند پرداخت. اهورا مزدا در آن وقت کار خود را تکمیل می کند. سوشیان نیز به همراه یاران خود، آداب «پزشن» را به جا خواهند آورد. گاو نو را سر می برند و از چربی آن هوش (Hush)، می سازند و به همه افراد می دهند. بدین ترتیب همگی جاودانه و بدی خواهند شد. زمین به ماه بالا می رود و به بهشت که در ماه جای گرفته، متصل خواهد شد.

### معراج دردین زرتشت

یکی از مطالب بسیار جالب دین زرتشت، معراج ارداویراف (Ardaviraf) مقدس به آسمان ها برای زیارت اهورامزدا است. برای اطمینان از این مطلب که آیا نمازها و دعاها و قربانی هائی که از طرف جامعه روحانیت زرتشتی تقدیم اهورامزدا و سایر ایزدان می گردد، صحیح و سالم به مقصد می رسد و دیوان و اهریمنان از آن ها بهره ای نمی برند، جامعه روحانیت زرتشتی تصمیم می گیرد یکی از روحانیون را به آسمان ها اعزام دارد و این مطلب را شخصاً از اهورا مزدا سؤال نماید.

«پس صوبتان و دستوران دین احسن آرامتند و براین شدند که ما را چاره باید خواستن تا از ما کسی رود و از مینوکار (ساکنین بهشت) آگاهی آورد که این پرستش و درون (نانی که پس از تلاوت ادعیه خاص صرف می نمایند) (۱) و آفرینگان (دعائی که بر بعضی اغذیه و اشربه مثل شیر و شراب می خوانند) نیرنگ و پاتیابی که به جا آوردیم، به یزدان رسد یا به دیوان ..... درین جمع ویراف را برگزیدند. پس ویراف سر و تن شست و جامه نو پوشید و به بوی خوش بویاند. تختی آراسته، فرش نو پاکیزه گسترده و برتخت و بر فرش پاکیزه بنشست. پس دستوران دین، از شراب و بنگ (مشروب خواب آور) سه جام زرین پر کردند. یک جام به اندیشه نیک، یک جام به گفتار نیک و سه دیگر به کردار نیک، ربه ویراف دادند. آن می و بنگ بس خورد و به

۱ - از جمله اعتقادات زرتشتیان که دردین عسی نفوذ نموده و پابرجا شده است، مراسم عشاء ربانی است که قرن ها قبل از ظهور عسی بین زرتشتیان و میثرا پرستان معمول بوده است.



بستر خفت و آن دستوران و هفت خواهران (زنان ویراف) هفت روز و شبان، با آتش همیشه سوزوبوی گزاره (معطر) به پیرامون ویراف نشستند و به هیچ آتین غفلت نکردند.»

در پایان روز هفتم، روح ویراف از پل چینوات (پل صراط) باز می گردد. ویراف خرم و با اندیشه پاک از خواب بیدار می شود و بر حاضران از اهورامزدا و امشاسپندان و زرتشت مقدس و سایر اهزدان درود می گوید و داستان سفر خود را حکایت می کند:

« در شب اول، سروش و آذر به من گفتند که زود آمدی پیش از زمان به عالم بالا آمدی. ویراف می گوید پیامی دارد. سپس اهزدان دست او را می گیرند و به پل چینوات نزدیک می شوند. ویراف روح کسانی را که سه شب قبل از بدن جدا شده اند می بیند که مشغول دعا خواندن هستند. سه روز بعد روان مقدس بابوی خوش حرکت می کند و کردار خود را به صورت کنیزکی نیکو بدن می بیند با قامتی رسته و پستان های برجسته. آن روان مقدس از او می پرسد که تو کیستی که هرگز در زندگی هیچ کنیزکی نیکوتر و کالبدی با ارج تر (۱) از تو ندیدم. کنیزک پاسخ می دهد که من کنش تو هستم. پس پل چینوات به پهنای ۹ تیره باز شد. من به یاری سروش و آذر به آسانی از پل گذشتیم. پس در پناه مهرایزد و رشن رسیدیم. بهرام ایزد توانا و اشتات ایزد (افزاینده کیهان) و فره دین مزدیسنان و فرور اهروان و دیگر مینوکان بر من (اردویراف) نخست نماز بردند. و من دهم که رشن را که ترازوی زرد زرین به دست داشت و نیکان و بنان را اندازه می گرفت.»

سپس اردویراف به اتفاق سروش و آذر به تماشای بهشت و دوزخ می روند تا نیکی و فراخی، سرور و خرمی و آرامش و شادی و خوشبوئی بهشت و تاریکی و تنگی و بدی، رنج و ناپاکی، عقاب و درد و بیماری، سهمگینی و رشکونی (جراحت) و تعفن دوزخ را ببینند. او به جایی می رسد که مردمانی چند بهم ایستاده اند. از سروش و آذر می پرسد که این ها کیانند و آنجا چه محلی است؟ به او می گویند که آن محل همشکان است و آن روانان تا حشر در آنجا خواهند ماند. چون گناه

---

۱ - شباهت بسیاری بین عبارات مندرج در این قسمت از سفرنامه اردویراف و روایتی که از قول محمد، پس از باز آمدن از معراج نقل می شود، وجود دارد که در خردمطالعه و تامل است.

و ثواب آنها برابر است. سپس فراتر رفتند و به مقام ستاره رسیدند. جانی که روان پرهیزکاران چون ستاره تابناک است و تخت و نشیمنگاه آنان بسیار روشن بود. می پرسد، اینجا کدام است و این مردمان کدامند؟ می گویند، که آن جا پایه ستاره است و این ها روان کسانی است که به دنیا پشت نکردند و گاتا نسروند. ولی به سبب ثواب های دیگری، مقدس شده اند. چند قدم فراتر به ماه پایه می رسند و الجمنی از نیکان می بیند.

درگام سوم دره ورشت (مقام کردار نیک)، روان اهروان را که روی تخت و فرش زرین بود می بیند. سرش و آذر به او می گویند که این ها مردمانی بودند که خوب پادشاهی و سرداری کردند. درگام چهارم به گروغان (عرش) می رسند، که مکان آسایش نام است. روان پاکان به استقبال او می آیند. روان کسانی که با نوشیدن آب حیات بقای جاوید بافته اند.

«سپس امشاسپند و هومن (بهمن) از تخت زرین برخاست و دست مرا بگرفت و مرا به مقام اهورا مزدا و امشاسپندان دیگر و اهروان و فرور زرشت و دیگر برادران و پیشوایان دین برد. بهمن به من گفت که این است اهورا مزدا که من بر او نیایش می کردم و نماز می بردم. او گفت که نماز اردویراف درست آمده و به این جایگاه ویژه رسیده است و فرمود که سرش و آذر مرا بیرون و پاداش نیکان را به من نشان دهند.»

سپس سرش و آذر، اردویراف را به کنار رودخانه بزرگی می برند که روان عده زیادی در کنار آن ایستاده اند. می پرسد، که این جا کجاست و این ها کیانند؟ می گویند، که این رودخانه حاصل اشک چشم کسانی است که برخلاف حکم دین، ازیس درگشتگان ریخته اند. کسانی که در کنار رودخانه اند، آنانند که از پس مردگان شیون و زاری می کردند. آنان که آسان می نژند، کمتر گریسته اند.

اردویراف بار دیگر به پل چینیرات باز می گردد و می بیند که روان گناهکار سرگردان است و باد سرد متعفن به استقبال او می آید. «در آن باد دین Daen (ضمیر باطن) گناهکار، عمل خود را به صورت زن بدکاره گنده و زشت رو می بیند. روان به او می گوید تو کیستی که من از تو زشت روتر موجودی ندیده ام. او می گوید که من کنش تو هستم. فراتر دیدم مدش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین چاه، تنگ، بیمناک، تاریک و متعفن و هرکس که در آن بود چنین می اندیشید که تنهاست. همه جا جانوران موذی بود و روان بدکران را در چنگ می گرفتند و خرد می کردند.

روانی را دیدم که به شکل ماری از ماتحت او فرو رفته و از دهانش بیرون آمده و ماران بسیار انعام او را فرا گرفته بودند. می گویند او مابون بوده است. روان زنی را دیدم که طشت طشت پلیدی مردمان را می خورد. گفتند، که او در ایام عادات ماهانه به آتش مقدس نزدیک شده است. روان مردی را دیدم که خون حیض و چرک به دهانش می ریزند. گفتند، او بازنی در حالت حیض جمع شده است. روان زنی را دیدم که به پستان آویزان بود. گفتند، که او با مرد بیگانه ای روسپی گری کرده. روان زنی را دیدم که زبان خود را به گردن همی کشید و سرنگون آویخته شده. گفتند، این روان زنی است که شوی و سرور خود را پاسخ داد. (۱)

به همین ترتیب، ارواح عده زیادی از گناهکاران را می بیند که هر یک به نحوی در شکنجه هستند. سپس سرورش و آذر دست او را گرفتند و به «پرچکاتی داهتی» (کوهی که پل صراط از آن شروع می شود) بردند و دوزخ را نیز به او نشان دادند. بعد او را از دوزخ بیرون آوردند و گفتند:

«تو بنده نیکی هستی به عالم طبیعی برگرد و هر چه دیدی و دانستی برای اهل گیتی بگویی و هر که راست و درست گوید می دانم و می شناسم.»

در دورانی که بنی اسرائیل در بابل اسیر بودند و با فرقه های مختلف مذهبی تماس داشتند، دین زرتشتی در عقاید آنان تاثیر بسیاری کرد که در بخش های مختلف تورات گفته خواهد شد. به طور خلاصه اگر بپذیریم توانست شکل یکی از ادیان جهانی، با اعتقادات پیشرفته به خود بگیرد و بهره از صورت خدای قبيله ای بدر آید و حالت خداوند یکتا پیدا کند، در اثر تماس با دین زرتشتیان بوده است.

پس از شکست دارا به دست اسکندر مقدونی و تسلط یونانیان بر ایران، اشاعه دین زرتشتی دچار وقفه بزرگی شد. سلوکیدها که هدفشان نشر تمدن یونانی در ایران بود، توجهی به دین محلی نداشتند و به آئین زرتشت آسیب فراوان وارد آوردند. این تفرقه تا زمان حکومت ساسانیان طول کشید. شکوفانی دین زرتشتی در طول سلطنت ساسانیان به حد اکثر خود رسید. پس از حمله اعراب به ایران، دین زرتشتی فروغ و تابش جهانی خود را برای همیشه از دست داد. اعراب که در سده اول تاریخ اسلامی،

---

۱ - برای اطلاع بیشتر از سرنوشت سایر گناهکاران، به سفرنامه اردویراف مقدس مراجعه شود.

حتی تا مدت ها بعد، تنها روش زور و استفاده از شمشیر را برای اشاعه دین اسلام به کار می بردند، از آزار و شکنجه زرتشتیان و جلوگیری از انجام تشریفات مذهبی آنان به هر عنوان، کوتاهی نکردند. در نتیجه هنوز صدسال از حمله اعراب به ایران نگذشته بود که جمع کثیری از پیروان زرتشت از ایران مهاجرت کردند و در هندوستان و سایر کشورهای حوزه دریای هند و دور از دسترس اعراب، سکونت گزیدند. هندوها با مهریانی و سلامت نفس با زرتشتیان برخورد نمودند و آنان را در اجرای تشریفات مذهبی خود آزاد گذاردند. داستان مسافرت پارسیان به هندوستان و استقرار آنان در این سرزمین در کتابی به نام «سنجان» در ۱۶۰۰ میلادی نوشته شد. اکنون در هندوستان در حدود یکصد هزار پارسی (زرتشتی) زندگی می کنند، که به علت رنگ سفید چهره و قامت بلند، از هندوها متمایز هستند. پارسیان در برگذاری مراسم و آیین مذهبی خود بسیار دقیق هستند. جامعه پارسیان هند از نظر ثروت و ثروت نیز مشهورند. بهترین هتل ها و فروشگاه ها و کارخانجات بزرگ به آنان تعلق دارد. جماعت پارسیان هندی، نه تنها در جمع آوری ثروت و تجارت ابراز لیاقت کرده اند، بلکه در اعمال خیر نیز در بمبئی همیشه پیشقدم بوده اند.

برای زرتشتیان، قرن دهم میلادی، نه تنها زمان مهاجرت های دسته جمعی به خارج از ایران بود، بلکه این قرن، قرن فعالیت های ادبی و مذهبی آنان نیز محسوب می شود. کتاب اوستا، از زبانی که تنها عده معدودی آن را می فهمیدند به زبانی که مورد استفاده عموم باشد، ترجمه شد و در دسترس مردم قرار گرفت. مقالات متعددی در دفاع از آیین زرتشت در برابر حملات تبلیغاتی سایر ادیان، و به خصوص اسلام، برشته نهری در آمد.

کسانی که در ایران ماندند، در اثر شکنجه و ظلم اعراب، به نواحی دور از شهر های بزرگ و حواشی کویر مرکزی ایران پناهنده شدند. تنها شجاعت و ایمان زرتشتیان به آئین نیاکان خود باعث بقای این دین در ایران گردید. اعراب، آنان را مجوس و کبر به معناتی مترادف با کافر می نامیدند، و زرتشتیان را از اجرای مناسک عبادی باز می داشتند. گاه آنان را مجبور می کردند جامعه، زرد بپوشند تا از مسلمان ها متمایز شوند. علیرغم تمام ناراحتی ها و مشکلاتی که اعراب برای زرتشتیان فراهم می کردند و شکنجه و آزاری که بر این قوم وارد می آوردند، پیروان زرتشت در حفظ دین و اجرای آداب و آیین مذهبی خود کوشیدند و به هر زحمتی بود آتشکده ها را تا به امروز فروزان

نگهداشتند.

امروزه دین زرتشت یکی از چهار مذهبی است که در ایران به رسمیت شناخته شده و زرتشتیان ایران از آزادی کامل در اجرای مراسم مذهبی خود برخوردارند.

## بخش دوم: موسی و دین یهود

فصل اول:	سابقه تاریخی
فصل دوم:	دین یهود
	۱ - پیمان
	۲ - خدای نادیده
	الف - نام خدا
	ب - مقر یهود
	ب - معجزات یهود
	ن - صفات یهود و انسان - خدائی
فصل سوم	کتاب مقدس یهود
فصل چهارم	شعائر و قربانی ها
فصل پنجم	دنیای پس از مرگ و بهشت و دوزخ
فصل ششم	انتظار ظهور ناجی
فصل هفتم	اعیاد و جشن ها
فصل هشتم	مراسم عبادی روزانه
فصل نهم	فرزندان آدم تا موسی
	الف - نوح
	ب - ابراهیم
	پ - یعقوب و یوسف
فصل دهم	موسی
فصل یازدهم	دوران داوران - آغاز سلطنت یهود و اضمحلال آن
فصل دوازدهم	انبیاء بنی اسرائیل
فصل سیزدهم	دوره جدید کهنات و پراکندگی قوم یهود
فصل چهاردهم	فرق مختلف یهود
فصل پانزدهم	فلسفه یهود. اثرات دین یهود. تشکیل مجدد دولت یهود

## فصل اول:

### سابقه تاریخی

سرزمین گرم و خشکی که بین دو رودخانه فرات و دجله تا دریای مدیترانه کشیده شده و امروزه به نام های عراق، اردن، فلسطین، شبه جزیره سینا و شامات شناخته می شود، در اعصار کهن، مسکن چادرنشینانی بوده که در طلب آب و چراگاه بهتر برای گله های گوسفند، بز و خر خود، در هرجهت در حرکت بودند. مردم این سرزمین را قبایل مختلفی از نژادهای سامی و آریائی از قبیل هیتی (Hittites) آموریان، هوریان، کنعانیان و خوریان تشکیل می دادند. معتقدات دینی بسیار ساده ای بر اساس پرستش فرای طبیعت، سنگ و ارواح داشتند. زندگی چادرنشینی و صحرا گردی به آنان اجازه نمی داد، مذهبی با شعائر سنگین بپذیرند و مناسک عبادی را با تشریفات زیاد برگزار کنند. در این منطقه هیچ گاه دولت مقتدر بزرگ محلی وجود نداشته و اکثر فرمانروایان کوچک متعدد، تحت حمایت دولت های بزرگ همسایه از قبیل بابل، مصر، ایران، یونان و روم، به طور ملوک الوافی حکمرانی می کردند.

پس از درگذشت هامورابی، سلطان مقتدر آشور و تضعیف آشوری ها، در اثر فشار و هجوم قبائل مختلف آریائی، قبایل صحراگرد مجبور به جلای وطن و حرکت به سوی غرب و سرزمین های مجاور دریای مدیترانه شدند. دستجاتی از این قبایل باده نشین، در معیت هیت ها، متحداً به دلتای رودخانه نیل حمله کردند. این مجموعه قبایل مختلف، که در تاریخ به نام «هیگسوس» (Hiksos) معروف هستند، بر مصر شمالی استیلا یافتند و قریب يك قرن و نیم، از ۱۷۵۰ تا ۱۵۸۰. قبل از میلاد، بر آن سرزمین

حکومت کردند. تا بالاخره اهالی مصر بر آن ها شوریدند و آنان را از خاک خود بیرون راندند. دستجاتی از همین قبائل صحراگرد، که همراه مهاجمین و با بعنا به جستجوی کار به مصر آمده بودند، تا زمان «رامسس دوم» در مصر ماندند. رامسس آن هارا به بیگاری گرفت. پس از وفات رامسس و کم شدن فشار حکومت مصر، این عده نیز به تدریج از مصر خارج شدند و به سرزمین اجنادی خود بازگشتند.

این سرگذشت کوتاه و مبهم، ولی حقیقت مختصر تاریخی، خمیرمایه اسطوره، بزرگی به نام دین یهود را تشکیل می دهد که به نوبه خود به عنوان شالوده و زیربنای دو دین دیگر جهان ما به کار رفته است.

با پیدایش دین یهود، بزرگ ترین تحول دینی در تاریخ بشریت و عالم ادیان به وقوع پیوست. بشر عالی ترین شاهکار فکری مذهبی خود را، تحت عنوان خدای نادیده، به جهانیان عرضه کرد. دین یهود، نخستین دینی است که خدایه صورت انسانی با بشر سخن می گوید. او امر خود را ابلاغ و در جزئیات امور زندگی روزانه او دخالت می کند. تا این زمان، مردم این بخش از ساکنان خاورمیانه، یکی از عوامل طبیعت، سنگ، روح و پابتی را که خود تراشیده بودند، دارای قدرت فوق طبیعی می پنداشتند و در برابر او زانو می زدند، با او سخن می گفتند و انتظار دریافت پاسخی از جانب خدا نداشتند. از این پس و با پیدایش دین یهود، انسان - خدائی، چهره دیگری به خود می گیرد. انسان، خدای جدیدی بوجود می آورد و با تمام صفات نیک و بد انسانی خود، او را به آسمان ها پرواز می دهد تا قدرت خدائی خود را بر تمام عرصه، گیتی گسترش دهد. در کتاب مقدس یهود می نویسد:

« خدا گفت بگذار انسان را به صورت ما و شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند حکومت کند.» پیدایش ۲۶ - ۱

با جا به جایی در کلمه از این عبارت، بزرگترین تحول مذهبی پدیدار شد. خدا در وجود انسان شکل گرفت، و در انسان تکامل یافت و با انسان پیش رفت. انسان صفات خود را به خدا نسبت داد و هر آنچه آرزو می کرد در وجود او مجسم نمود. خدایان از این دوره به بعد خشم می گیرند، می بخشند، نافرمانان را شکنجه می کنند، دشمنان را نابود می سازند، قدرت خود را با اعمال معجزه آسا به نمایش می گذارند، مردمان مطیع را پاداش می دهند، حسادت می ورزند، مکر می کنند، از کرده



خود پشیمان می شوند، در جنگ ها پیشاپیش لشکریان پیروان خود، به دشمنان حمله می کنند، سنگ پرتاب می کنند، تیر می اندازند، شمشیر می کشند، آدم می کشند و بالاخره با تولد عیسی، خدا شخصا به زمین نازل می شود:

«آن که مسیح را می بیند، خدا را دیده است.» روحنا ۹ - ۱۴

خدا در وجود عیسی مدنی با هموعان خود زندگی می کند. با آنان غذا می خورد و راه می رود، نصیحت می کند و بعدازآن که به دست هموعان یهودی خود کشته می شود، بار دیگر به آسمان ها پرواز می کند و به کار خدائی خود می پردازد.

## فصل دوم:

### دین یهود

محور بنیانی دین یهود را دواصل زیر تشکیل می دهد:

۱- پیمان یهوه با قوم یهود و انتخاب بنی اسرائیل به عنوان قوم برگزیده، خود.

«آنگاه که برترین خدایان، به ملت ها نصیب هر يك را داد. او حدود امت هارا برحسب تعداد خدایان تعیین کرد. نصیب یهوه، قوم اوست و بهتوب قرعه، میراث او. یهوه او را در بیابان ویران یافت، در بیابان خراب و هولناك. او را احاطه کرد و منظور داشت. او را چون مردمك چشم خود حفاظت کرد. مثل عقابی که آشیانه، خود را حرکت دهد و بچه های خود را فرز گیرد، و بال های خود را پهن کرده آن هارا بردارد و آن ها را بر پرهای خود بسرد. این چنین، یهوه به تنهائی او را هدایت کرد. و با او هیچ خدای دیگری نبود.»

تثنیه ۸/۱۲ - ۳۲

پیمان، حاکی از موافقتی است که بین دو طرف به وجود آید. برخلاف بعضی از عقود از قبیل هبه و وصیت، پیمان مستلزم ایجاب و قبول از هر دو طرف قرارداد می باشد. ولی در هیچيك از پیمان های تورا، صیغه قبول از طرف ضعیف قرارداد دیده نمی شود و سیاق عبارات از پیمان هائی که شاهان هیتیت بر مردمان ساکن قلعرو حکمفرمائی خود تحصیل می کردند، سرمشق گرفته است. پیمان های شاهان هیتیت، که نمونه هائی از آنها در اکتشافات باستان شناسی به دست آمده، همیشه واجد سه نکته، زیر بوده اند.

۱ - مقدمه تاریخی از اعمالی که شاه برای رفاه ملت در گذشته انجام داده است.

۲ - فهرستی از تکالیفی که شاه بك طرفه برعهده ملت می گذاشت.

### ۳ - فهرستی از پاداش ها و مجازات ها.

در مقام پیمان های بهوه با قوم یهود نیز سه نکته بالا مورد نظر بوده و جاری شده ای از اعمالی است که بهوه در گذشته برای قوم اسرائیل انجام داده، تعدادی قید و شرط و تکلیف و بالاخره فهرستی از پاداش ها و بدبختی ها.

نخستین پیمان تورا، پیمانیست که بهوه با نوح منعقد نمود:

«اینک من پیمان خود را با شما و بعد از شما با ذریه شما استوار می کنم و با تمام جانورانی که با شما باشند از پرندگان، بهائم و همه حیوانات زمین با هر چه که از کشتی بیرون آید. حتی جمیع حیوانات زمین پیمان خود را با شما استوار می سازم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود و طوفان بعد از این نباشد تا زمین خراب گردد.» پیدایش ۱۲ / ۸-۹

و به عنوان نشانه میثاق بین خود و نوح می گوید:

« اینست نشان پیمانی که می بندم. در میان خود و شما قوس خود را در ابر می گذارم به نشان آن عهدی که میان من و جانوران خواهد بود. آن را خواهم نگریست تا آن پیمان جاودانی را که میان خدا و جانورانیست به یاد آورم.» پیدایش ۱۲ / ۱۵-۹  
این پیمان، مقدمه پیمان های بعدی و تکالیفی است که تورا برعهده قوم اسرائیل می گذارد. پیمان بعدی بین بهوه و ابراهیم، نیای قوم یهود، بسته می شود. مقدمتاً بهوه به روش شاهان سرزمین های خاور نزدیک به ابراهیم یادآور می شود، که او بود که به ابراهیم گفت از ولایت خود، از خانه پدر خود، به سوی سرزمینی که به او نشان خواهد داد، بیرون شود. سپس در مورد وعده ها می گوید:

«از تو امتی عظیم پینا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ گردانم. و به آنان که مرا مبارک خوانند برکت دهم و لعنت کنم آن که تو را ملعون خوانند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» پیدایش ۱۲ / ۳-۱۲

«اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی به سوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر. زیرا که تمام این زمین را که می بینی به تو و به ذریه تو تا ابد خواهم بخشید و ذریه تو را مانند غبار زمین گردانم. چنان که اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریه تو نیز شمرده شود. برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن. زیرا که آن را به تو خواهم داد.» پیدایش ۱۴ / ۱۸-۱۳

بعد از وعده ها، در مورد تکالیفی که طرف ضعیف پیمان باید به عهده

بگیرد و الحجام آن را به عنوان نشانی از برقراری پیمان با یهوه رعایت کند، می گوید:

«اینست پیمان من که نگه خواهید داشت و در میان من و شما و ذریت تو، بعد از تو هر ذکوری مختون شود و گوشت قلفه خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که میان من و شماست. هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسل های شما خواه خانه زاد، خواه زرخرید از اولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد، هر خانه زاد تو و هر زرخرید تو البته مختون شود تا پیمان من در گوشت شما، پیمان جاودانی باشد.» پیدایش ۱۳ / ۱۰-۱۷

و در مورد متخلفین از این دستور، یهوه مجازات مرگ پیش بینی می کند و می گوید:

«و اما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او مختون نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود زیرا که عهد مرا شکسته است.» پیدایش ۱۴ - ۱۷

یهوه بار دیگر پیمان خود را با یعقوب نواده ابراهیم تجدید می کند و به او می گوید:

«من هستم یهوه خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق. این زمینی را که تو بر آن خفته ای به تو و به ذریت تو می بخشم و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد و از تو و از نسل تو جمیع قبائل زمین برکت خواهند یافت..... و تا به آنچه گفته ام به جا نیآورم تو را رها نخواهم کرد.» پیدایش ۱۶/۱۳ - ۲۸

بعد از قریب ششصدسال سکوت، یهوه در دامنه کوه سینا با موسی و تمامی مردمی که به همراه موسی از مصر آمده بودند، پیمان خود را تجدید می کند و مقدماً به بنی اسرائیل یادآور می شود:

«من هستم یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.» خروج ۲-۲

سپس در مورد تکالیف بنی اسرائیل در برابر خدای خود می گوید:

«تو را خداپان دیگر غیر از من نباشد. صورتی تراشیده و هیچ نقاشی از آنچه در آسمان هاست و از آنچه در زمین است و از آنچه در آب و در زیر زمین است برای خود مساز و نزد آن ها سجده نکن و آن ها را عبادت منما. نام یهوه خدای خود را به باطل مبر. زیرا خداوند کسی که اسم او را به باطل ببرد، بی گناه نخواهد شمرد. روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمائی. شش روز مشغول کار باش و همه کارهای خود را به

جا آور، اما روز هفتمین سبت بهوه خدای توست. در آن روز هیچ کار مکن. تو و پسر و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که در درون دروازه های تو باشد. زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریاها و آنچه که در آنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب روز هفتم را مبارک خوانده آن را تقدیس کرد. پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای عمر تو در زمینی که بهوه، خدایت به تو می بخشد دراز شود. قتل مکن. زنا مکن. دزدی مکن. بر همسایه خود شهادت دروغ مده. به خانه همسایه خود طمع موز. به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاویش و الاغش و به هر چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن. خروج ۱۷/۱ - ۲۰

بهوه در سفر (۱) تثنیه (Deuteronomy)، که در حقیقت بیانیه، خدا حافظی موسی با قوم اسرائیل است، پیمان خود و تکالیف بنی اسرائیل را مجدداً یادآور می شود: «من هستم بهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و خانه بندگی بیرون آوردم... من که بهوه خدای تو هستم خدای غیورم و گناه پدران را بر پسران ناپشت سوم و چهارم از آنان که مرا دشمن می دارند می رسانم و رحمت می کنم تا هزار پشت بر آنان که مرا دوست دارند و احکام مرا نگه می دارند.» تثنیه ۱۰/۶ - ۵

«زیرا که تو، برای بهوه، خدایت، قوم مقدسی هستی. بهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع اقوامی که بر روی زمینند، قوم مخصوص برای خود او باشی. پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد و از خانه بندگی از دست فرعون پادشاه مصر فدیة داد. پس بدان که بهوه خدای تو، اوست خدا. خدای امین که پیمان و رحمت خود را با آنان که او را دوست می دارند و او امر او را به جای می آورند تا هزار پشت نگاه می دارد و آنانی که او را دشمن می دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده ایشان را هلاک می سازد. پس او امر و فرائض و احکامی که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می فرمایم نگاه دار.» تثنیه ۱۲/۶ - ۷

---

۱ - سفر (Sephier)، به کسر سین و ف، به معنای کتاب بزرگ و در اصطلاح، به هر يك از قسمت های پنجگانه اول کتاب مقدس بهوه اطلاق می شود.

چند قرن پس از موسی، در زمان داود، یهوه پیمان خود را با قوم یهود تجدید و توسط ناتان نبی به او ابلاغ می کند.

قوم برگزیده خدا برای بار دوم به بونه فراموشی سپرده می شود و پیمان سینا از خاطره ها محو می گردد. تنها پس از شکست بنی اسرائیل به دست آشوری ها و دوران اسارت در بابل است که یهوه به یاد قوم یهود می افتد و انبیاء پس از تبعید به سکوت طولانی یهوه، پایان می دهند.

«تورا در لحظه، کوتاهی ترك کردم. اما برحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود. به جوشش غضبی خود را از تو برای لحظه ای پوشاندم. اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم نمود. چنانکه قسم خوردم که آب های نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد. هم چنان قسم می خورم بر تو غضب نکنم و تورا عتاب ننمایم. هرآینه کوه ها زایل خواهند شد و تل ها متحرک خواهند گردید، لیکن احسان من از تو زائل نخواهد شد و پیمان سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» اشعیا ۵۴ - ۹/۱۰

عزرا و نحمیا، پس از پادآوری اعمالی که یهوه در گذشته برای نجات بنی اسرائیل انجام داده، پیمان جدید یهوه را به مردم سرگشته پادآور می شوند.

اختلاف بارزی که بین دو پیمان قدیم و جدید یهوه با قوم اسرائیل در تورا به چشم می خورد، اهمیت فوق العاده ای است که پیمان جدید به قانون و شریعت می دهد و اجرای آن را بر ملت یهود تحمیل می نماید. پیمان جدید، صورت امریه، الهی و راهنمای جاودانی به خود می گیرد. نوشته های کومران و آثار رابی ها در این دوره و حکومت مذهبی یهود پس از بازگشت از اسارت، همین نظر را در مورد پیمان جدید تعقیب می کنند.

وجود پیمان های متعدد یهوه با قوم یهود در تورا، و اعتقاد قاطع به این مطلب که قوم یهود تنها قومی است که خداوند از بین اقوام مختلف اختصاصاً برای خود انتخاب نموده، واجد اثرات عمیقی در گردش حیات اعتقادی و سیاسی بنی اسرائیل بوده و این قوم را از عموم مردمی که از باورهای مذهبی دیگری پیروی می نمایند، جدا کرده است. هر قدر دامنه کناره گیری قوم یهود گسترده تر می شد، سوختن همسایگان غیریهودی افزایش می یافت و اثرات ناگوار بیشتری در طول تاریخ برای قوم یهود به همراه می آورد. تعصب بی حد بنی اسرائیل در اعتقادات خود، نفرت و فشارهای سبانه ساکنان کشورهای که یهودی ها در بین آنان زندگی می کردند،

موجب همبستگی شدید افراد یهود در سراسر دنیا گردیده است. امروزه در دنیا قریب ۱۸ میلیون یهودی وجود دارد که در حدود شش میلیون در امریکا، سه میلیون در فلسطین و بقیه در سراسر اروپا و برخی کشورهای آسیای از قبیل عراق و ایران زندگی می کنند. عده کثیری از آنان نیز در روسیه و کشورهای اروپای شرقی مقیم اند. در عادات و رسوم عبادی، روش زندگی و حتی در تلفظ و به کاربردن زبان عبری هم ممکن است بین آن ها اختلافاتی وجود داشته باشد، ولی در اصل همه خود را افراد يك ملت می دانند که به وسیله دین به هم پیوند خورده اند. همه ابراهیم را نیای بزرگ خود و کنعان را سرزمینی می دانند که بهره برای قلمک ابدی به قوم برگزیده خود بخشیده است. نام این سرزمین در افکار تمام افراد یهودی، حتی در ذهن کسانی که مایل به اقامت دائم در فلسطین نیستند، مقام شامخی را به خود اختصاص داده و آن سرزمین را مقدس می دانند. همین نحوه تفکر سرانجام به ظهور صهیونیسم (Zionism) و تشکیل دولت اسرائیل منتهی شد.

## ۲ - اعتقاد به وجود خدای نادیده:

### الف - نام خدا:

خدا در دین یهود، بهره (Yehovah) نام دارد. این نام برای نخستین بار در دامتان موسی بیان می شود. ولی این نام، همیشه نام خدای قبیله یهود نبوده و بهره نیز دفعتاً واحده به نام خدای عالمیان و خالق جهان هستی، نامیده نشده است. بلکه به تدریج و با پیشرفت و تغییر نحوه تفکر نویسندگان تورا، بهره نیز مراحل مختلفی را طی کرده و در هر دوره معرف جهان بینی و طرز تفکر مردم زمان بوده است. در بنیاد امر، تصور وجود خدا در افراد قبایل یهود، مانند تصور افراد سایر قبایل اولیه، مقیم سرزمین های خاور نزدیک، از مراحل ابتدائی «فتیشیزم» (Fetishism)، عقیده به وجود موجودات خیالی و ارواح (Animism) آغاز شد تا پس از گذشت قرن ها به مرحله چند خدائی (Polytheism) و توفیسیم (Totemism) رسید. خدایان مورد پرستش قبایل یهود نیز در هر زمان و به اقتضای محیط زیست و عقاید مردمی که یهودی ها در مجاورت آن ها زندگی می کردند، تغییر می نمودند. احجار و ستون های سنگی که در طبیعت در اثر مرور زمان و شستشوی باران های متوالی به اشکال غیرعادی درآمده بودند، در نظر آنان مقدس و در خور احترام

بودند و در مهاجرت های خود به زیارت این اماکن می رفتند و قربانی تقدیم می کردند. بعضی از این سنگ ها را با مخلوطی از روغن و خون قربانی می شستند، تقدیس می کردند و آن ها را بیت ایل (خانه خدا) می نامیدند. چنانچه:

«بعقوب سنگ زیر سر خود را تقدیس کرد. روغن بر سر آن ریخت و آن موضع را بیت ال (Beth - el) نامید.» پیدایش ۱۸ - ۲۸

کار گذاشتن سنگ ها به طور ابستاده و تقدیس آن ها با شعائر خاص نیز از باورهای مردم بادیه نشین و قبایل یهود بود و آن را مصباح یا مصبه می نامیدند و برای آن ها روح و حیات باطنی نیرومندی قائل بودند. در تورا در سفر آفرینش می نویسد:

«در محلی که بعقوب باخدا صحبت کرد، بعقوب بنای سنگی برپا کرد و بر روی آن به افتخار خدا شراب و روغن ریخت و آن را بیت ال نامید.» پیدایش ۱۵ - ۲۵

بعضی از اماکن تاریک و جنگل ها، در نظر مردم این سرزمین، جایگاه ارواح خبیثه بودند. برخی از ارواح را منشاء خوبی و عده ای را سرچشمه بدبختی و سیه روزی انسان می پنداشتند. برای ارواح گوناگون و خدایان متعدد، نیروی ماورالطبیعه قائل بودند و قدرت خدائی را به نام ال یا ایل یا الیم و در جمع الوهیم (Elohim) می نامیدند. کلمه اسرائیل و نام هانی که یهود برای فرزندان خود انتخاب می کرد از قبیل اسمع ایل (فرزند ابراهیم) ال آزر (کاهن بزرگ و فرزند هارون) و هم چنین اسامی فرشتگان مقرب بارگاه بهوه (اسراف ایل، عزرا ایل، میکا ایل، جیرا ایل، رفا ایل، اورا ایل، اوه ایل) همه نشانه هائی از وابستگی مذهبی قوم یهودیه به سنت پرستش ال و دلیل بر آنست، که حتی قرن ها پس از تاریخی که تصور می شود ابراهیم در آن تاریخ زندگی می کرده، ال از احترام خاصی در بین یهود برخوردار بوده است. برای نامیدن خدا از کلمات دیگری نیز مانند ادونیس (Adonis) ملیخ یا ملک (Melich) بعل (Baal) نیز استفاده می شده است.

امور روزانه قبایل، تحت نظر رئیس قبیله حل و فصل می گردید. رئیس قبیله یا پدر عشیره، رئیس مذهبی، قاضی و نیمه خدای زنده قبیله بود. هر قبیله را به نام جدّ اعلای آن قبیله می نامیدند. چنانکه اعقاب بعقوب، پس از آن که نام او به اسرائیل تغییر کرد، بنی اسرائیل نامیده شدند.

از آنجا که این قبایل همیشه در حرکت و کوچ بودند و نمی توانستند خدای واحد مشترکی داشته باشند، هر قبیله برای خود خدای ویژه ای انتخاب می کرد. این خدا در



حقیقت عضوی از اعضای همان قبیله و مقر او در چادر رئیس قبیله، در خیمه ملاقات بود که آن را « فوته » یا « عطفه » می نامیدند و چون حرمی مقدس و به منزله تابوی قبیله بود. در موقع کوچ قبیله، خیمه، خنار ابرخیا استری سوار می کردند و هر جا که برای مدتی اقامت می کردند، خیمه، مقدس رانیز در جایگاه مخصوص برپا می نمودند. تمام افراد قبیله، من جمله خدای قبیله، می باهستی در تأمین منافع قبیله می کوشیدند و دشمنان قبیله را نابود می ساختند. (۱) مفهوم خدا در قبایل یهود، در حقیقت یک رهبر موردی بود که در مواقع تقدیم قربانی و هدایا، شخص خدا نیز در مراسم شرکت می کرد. ابراهیم قبل از خروج از شهر « اور » و مهاجرت به غرب، به اعتقادات پدران خود، نیابستی پایبند بود و ال را خدای خود می دانست. وقتی که به نواحی کنعان و مجاور کوه سینا رسید، پیرو اعتقادات مردم کوهستان شد و الهی را به خدائی پذیرفت. این خدایان تا زمان ظهور موسی، مورد پرستش قبیله بنی اسرائیل بود. موقعی که یهود مأموریت بازگشت به مصر و نجات قوم اسرائیل را به موسی واگذار کرده، به او گفت:

«من به ابراهیم و اسحق و یعقوب به نام واقعی خود ظاهر نشدم بلکه آنان مرا الهی می نامیدند.» خروج ۲ - ۶

«موسی به خدا می گوید اگر بنی اسرائیل از من بپرسند که نام خدا چیست من چه جواب بگویم؟»

خدا به موسی پاسخ داد: « اده به - اشر - اده به » (من آنم که هستم) تو باید به اسرائیلیان بگویی « اده به » مرا به جانب شما فرستاده است. به اسرائیلیان بگو یهوه (Yehovah)، خدای پدرانان، خدای ابراهیم، خدای اسحق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است. این نام من است تا ابد آباد و در تمام نسل های بعدی مرا چنین خواهند نامید.» خروج ۱۴ - ۳

در تورا، در بعضی موارد، اسامی دیگری از قبیل الوهیم، یهوه الوهیم، یهوه صابوت نیز برای نامیدن خدا به کار رفته و رویهم رفته ۶۷۰۰ بار از نام یهوه و در حدود دو هزار بار، از اسامی دیگری برای نامیدن خدا استفاده شده است.

۱ - در مبحث موسی و صحیفه پویش به تفصیل بیشتری درباره همکاری یهوه با قوم یهود در برانداختن و کشتن دشمنان بنی اسرائیل سخن گفته خواهد شد.

بعضی از محققین، نام یهوه را منتسب به قبیله «بودا»، یکی از قبایل یهود ساکن سرحدات شمالی مصر، می‌دانند و عقیده دارند که یهوه پرستی از نام این قبیله سرچشمه گرفته و نام اصلی خدا نیز «یودا» بوده. وقتی که داود، از مردان همین قبیله به سلطنت رسید، برای ایجاد اتحاد و همبستگی در قبایل مختلف یهود، خدای یودارا برای پرستش جامعه یهود برگزید. عده ای دیگر، با توجه به الواحی که در کاوش های باستان شناسی در جنوب وادی حلفه متعلق به دوران آمونوفس دوم فرعون مصر (۱۴۰۲ - ۱۳۴۶ قبل از میلاد)، به دست آمده و در آنها نقش یهوه در سرزمین سوشو دیده می‌شود، معتقدند که نام یهوه، قبل از موسی، در بین قبایل ساکن شبه جزیره سینا معروف و آن نام خدائی وابسته به کوه سینا بوده و توراها نام یهوه را از نام خدای بادیه نشینان این منطقه گرفته است. به نظر این دسته از محققین، یهوه همان خدای طوفان و آتشفشان و مفر او نیز در کوه سینا بوده است. آنچه این نظر را تأیید می‌کند، نوشته های خودتوراه است. در توراها ظهور یهوه در کوه سینا همیشه با دود و آتش و غرش آسمان و لرزش زمین توأم بوده است:

«درپای کوه، خدا به موسی گفت که تمام اقوام اسرائیل خود را پاک و منزه کنند. لباس های خود را کاملاً بشویند و سه روز دیگر برای ملاقات خدا به پای کوه بیایند. ولی هیچ کس حق ندارد از کوه بالا بیاید. صبحگاه روز سوم، رعد و برق شدیدی شد. ابر غلیظی تمام کوه را پوشاند. صدای شیپور در کوه طنین انداز شد. تمامی مردمی که در قرارگاه بودند به وحشت افتادند. موسی از بین مردم بیرون آمد و به پیشواز خدا رفت و درپای کوه ایستاد. تمام کوه سینا از دود پوشیده شده بود. زیرا خدا در آنجا در میان آتش فرود آمده بود. این دود، چون دود کوره های بزرگ به هوا می‌رفت و تمام کوه با شدت می‌لرزید و طنین شیپور شدیدتر و شدیدتر می‌شد.» خروج ۱۶/۲۰ - ۱۹

«چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرا گرفت و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده بر قلبه کوه بود.» خروج ۱۶/۱۷ - ۲۴

در داستان الیا و رفتن او به کوه هورب (Horeb) نیز ابتدا طوفان عظیمی

---

۱ - اسامی مختلفی از قبیل: هورب - سیر - سینا و یران برای محل استقرار خدا در توراها ذکر شده که منظر همان کوه سینا بوده و هنویسند، بنا به سلیقه خود اسمی انتخاب کرده است.

بر می خیزد و سنگ های کوه از جا کنده می شوند و پیشاپیش خدا حرکت می کنند. زمین لرزه شدیدی رخ می دهد و بالاخره آتش فروزان یهوه ظاهر می شود. شاهان ۱ - ۱۱/۱۳ - ۱۹

ولی نباید پیدایش یهوه در قبایل یهود را به منزله بکتاپرستی تلقی کرد. بلکه تا قرن ها بعد و قبل از اسارت یهود به دست بابلی ها و آشنائی آنان با افکار مذهبی زرتشتیان، نه یهوه خود را خدای یکتا و خالق جهان هستی می پنداشت و نه یهودی ها به پرستش يك خدا اکتفا می کردند. به عبارت دیگر هیچگاه اجداد اقوامی که در تورا به نام بنی اسرائیل معرفی می شوند، بکتا پرست نبوده و وقتی که یهوه پرستی در قوم یهود بنیانگذاری شد، خدایان متعدد قبایل یهود در وجود یهوه متمرکز گردیدند، و یهوه خدای تمام قبایل یهود در کنار سایر خدایان شد. به کار بردن لفظ الوهیم به معنی جمع خدایان در تورا، دلیل اعتقاد نویسندگان این کتاب به وجود خدایان متعدد است. موقعی که یهوه در دامنه کوه سینا بر موسی ظاهر شد و ساموریت بازگشت به مصر و نجات بنی اسرائیل را به او محول کرد، صحبتی از خدای یکتا و خالق جهان هستی در بین نبود. یهوه خود را تنها خدای قبائل گوناگون یهود می دانست، در کنار خدایان قبایل دیگر. او فقط از این که قوم یهود به ستایش خدایان دیگر مشغول باشند خشمناک می شود و تهدیدیه انتقام می کند. کاری به کار خدایان سایر قبایل ندارد. او می خواهد قوم اسرائیل متعلق به او باشند و در مقابل او زانو بزنند و سر تعظیم فرود آورند. در اولین جمله، ده فرمان یهوه خطاب به قوم یهود می گوید:

«تو نباید بشی و یا شبیهی از آنچه در آسمان ها و با روی زمین و با در آب ها در زیر زمین وجود دارد بشراشی و نباید در برابر آن ها تعظیم و آن ها را پرستش کنی و نباید خدمت آن ها کنی زیرا من خدای تو، خدای منم. خروج ۳ - ۲۰»  
در کتاب دوم پادشاهان در باب اول می نویسد:

«اخزیا (Acharzia) از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود، پائین افتاد و بیمار شد. پس رسولان روانه نمود و به ایشان گفت نزد بعل زیوب (Baal - Zebub) خدای اکرون (Ekron) بروید و پرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟  
فرشته یهوه به ایلیا گفت، برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برو و به ایشان بگو، آیا از این جهت که خدای در اسرائیل یافت نمی شود شما به ملاقات و مشورت با بعل زیوب خدای اکرون می روید؟»

به عبارت دیگر، یهوه وجود بعل زیوب را به عنوان خدای اکرون نفی نمی کند، بلکه از رسولان می پرسد، که چرا با بودن یهوه خدای بنی اسرائیل، رسولان برای مشورت به ملاقات بعل زیوب خدای اکرون می روند؟

در مزمور ۸۲ صحبت از مجمع خدایان است و خدایان مورد خطاب یهوه، فرزندان حضرت اعلی (الیون) خوانده می شوند:

«خدا در جماعت خدایان ایستاده است و در میان خدایان داوری می کند..... من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی.»  
در مزمور ۸۶ می خوانیم:

«ای یهوه در بین خدایان مثل تو نیست.»

در باب دهم از سفر تثنیه، یهوه خود را خدای خدایان می نامد:

«زیرا که یهوه خدای شما، خدای خدایان و رب الارباب و خدای عظیم و جبار و

مهیّب است.»

در نوشته های انبیاء، یهود قبل از اسارت در بابل، نه تنها مطلبی که حاکی از یکتاپرستی و یا اینکه یهوه تنها خدا و خالق عالم است، دیده نمی شود، بلکه از نام یهوه همیشه به همان صورت خدای قبیله یهود استفاده شده است.

از طرف دیگر بنی اسرائیل نیز به پرستش بك خدا اكتفا نمی کردند و تاسال ها پس از خروج از مصر و قبول یهوه به عنوان خدای قبیله یهود، بت های فاصیلی و سایر خدایان قبیله ای در بین اسرائیلیان مورد پرستش بوده اند. در دوران قبل از اسارت، یهوه پرستی با بت پرستی و اعتقاد به وجود تابو، تفاوت چندانی نداشته و آثار اعتقاد به وجود خدایان متعدد به وضوح در نوشته های انبیاء بنی اسرائیل دیده می شود. در صحیفه حزقیال نبی می نویسد:

«درسال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون درخانه نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند آنگاه دست خداوند یهوه در آنجا فرود آمد..... سوی پیشانی مرا بگرفت و روح مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در رؤیاهای خدا به اورشلیم برد..... پس مرا به دروازه صحن آورد و دیدم که اینك سوراخی در دیوار است. او مرا گفت، ای پسر آدم دیوار را بکن. چون دیوار را کندم اینك دروازه ای پدید آمد. او مرا گفت، داخل شو و کارهای پلید و شنیع که انسان در آنجا می کند ملاحظه نما. پس چون داخل شدم، دیدم که هرگونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع بت های

خانندان بنی اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و هرکس مجمره ای در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا می رفت. او مرا گفت: ای پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خانندان اسرائیل در تارکی و هرکس در حجره بت های خویش می کند دینی ... پس مرا به دهنه دروازه خانه خداوند که به طرف شمال بود، آورد و اینک در آنجا عده ای از زنان نشسته برای تموز می گریستند. سپس مرا به صحن اندرونی خانه خداوند برد. در دروازه هیکل در میان رواق به قبر بیست و پنج مرد بودند که پشت های خود را به سوی هیکل و روی خود را به سوی مشرق داشتند و آفتاب را که به طرف مشرق بود سجده می کردند. حزقیال نبی ۱۷/۸-۸

هنگامی که اسرائیلیان در کنعان مستقر شدند، مکان های مقدس بومیان را به نام امکنه مقدس بهوه مورد پرستش قرار دادند و به تدریج بعل پرستی در آئین یهود وارد شد. به نحوی که غالب شعائری که به موسی نسبت می دهند دنباله آداب بعل پرستی است و به همین دلیل مورد عتاب مکرانبیاء قرار می گرفتند:

« اسرائیل به بهوه خدای خود که ایشان را از زیر دست فرعون پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند و تمائیل و اشیریم بر سر هر تل بلند و زیر درخت سبز برای خود ساختند. بت های را عبادت نمودند و در مکان های بلند بخورات سوزانیدند. .... قاصی او امر بهوه، خدای خود را ترک کرده بت های ریخته شده یعنی گوساله برای خود ساختند و بعل را عبادت نمودند. پسران و دختران خود را از آتش گذرانندند. فالگیری و جادوگری نموده و خویشان را فروختند. » شاهان ۲، ۱۸/۱۰-۱۷

« سلیمان در عقب عشتورت خدای صیدونیان و ملکوم بت عمونیان رفت در کوهی که رو بروی اورشلیم است، مکانی بلند به جهت کموش که بت مرآبیان است و به جهت مولک و مرجس بنی عمون بنا کردند و همین به جهت همه زنان بیگانه خود که برای خدایان خود بخور می سوزانیدند و قربانی هایش گذرانندند، عمل نمود. »

شاهان ۱، ۹/۵-۱۱

پس از درگذشت سلیمان و تقسیم کشور به در ناحیه شمالی و جنوبی، یربعام پادشاه اسرائیل، پس از مشورت با مشاوران خود و برای این که قوم یهود به جهت گذراندن مراسم قربانی به اورشلیم نروند:

« دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت برای شما رفتن به اورشلیم زحمت است. هان ای اسرائیل، اینان خدایان تواند که تو را از زمین مصر بر آوردند. یکی را در بیت

ابیل گذاشت و دهگری را در دان قرار داد... و اسرائیلیان برای گوساله هانی که ساخته بود، قربانی می گذاردند... و برای بنی اسرائیل عیدبرپا نموده نزد مذبح برآمده بخور می گذراند. شاهان ۱، ۱۸/۳۳ - ۱۲

از مطالعه مطالب فوق، آنچه به وضوح به ذهن متبادر می گردد اینست، که پرستش خدایان متعدد در کنار بهوه، از اعتقادات دیرین بین قبائل یهود بوده و گوساله، طلائی را مظهري از خدا می پنداشتند. به همین مناسبت در افسانه، موسی می خوانیم که وقتی مدت اقامت موسی، در کوه سینا به درازا کشید، هارون برادر موسی و دومین شخصیت مذهبی و سیاسی بنی اسرائیل، از مجموع طلاهای افراد قبیله گوساله، طلائی ساخت و به عنوان خدای یهود به آنان عرضه نمود.

یهودی ها در دوران اسارت ۵۰ ساله خود در بابل، با اساطیر و افکار معتقدین به سایر مذاهب آشنائی کامل پیدا کردند. چون مذهب یهود با ظهور انبیاء متعدد در حال پویائی و نوسازی بود، اصل توحید، خلقت عالم و عدالت الهی را در افکار مذهبی یهود وارد نمودند. دین یهود به تدریج و به دست انبیاء بعد از اسارت به صورت دین توحیدی درآمد. داستان آفرینش بر اساس اسطوره های سومری - بابلی و زرتشتی ساخته شده. بهوه خالق جهان هستی گردید. در صحیفه اشعیای دوم از انبیاء دوران اواخر اسارت یهود می نویسد:

«من بهوه هستم و دیگری نیست. غیر از من خدائی نی. تا از مشرق و مغرب بدانند که سوای من احدی نیست. من بهوه هستم و دیگری نی. من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دست های من آسمان ها را گسترانید.» اشعیای دوم ۵/۱۲ - ۴۵

دوران اسارت بنی اسرائیل را باید عصر تغییرات و تکامل دین یهود دانست. در حقیقت دینی که امروزه مورد قبول یهودیان است، در این دوره پایه ریزی شد و اساطیر آکادی - سومری - و آئین زرتشتی، دین یهود را در جهتی که امروزه وجود دارد، سوق دادند.

## ب: هقربهوه:

جایگاه پهوه، تا قبل از بازگشت موسی از مصر، در کوه هورب (Horeb) با کوه خدا بود. همالجا بود که موسی با پهوه برای نخستین بار دیدار و گفتگو کرد.

«و اما موسی گله پدر زن خود بترو، کاهن مدیان را شبانی می کرد. گله را بدان طرف صحرا راندویه کوه هورب که کوه خدا باشد آمد. فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته بر وی ظاهر شد. چون اونگریست اینک آن بوته به آتش مشتعل است، اما نمی سوزد. موسی گفت، اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را بینم که بوته چرا سوخته نمی شود. چون خداوند دید که موسی برای دیدن او بدان سوی می آید، از میان بوته به موسی ندا داد و گفت: ای موسی، موسی گفت لبیک، خدا گفت بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پاهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده ای مقدس است.» خروج ۱/ ۶-۳

تکرار اصطلاح کوه خدا، در پایان باب چهارم از سفر خروج، و دستور خداوند به هارون مبنی بر این که در کوه خدا به ملاقات موسی برود، تأکیدی است بر تعیین محل اقامت پهوه.

پهوه پس از دادن دستورات لازم برای خلاصی بنی اسرائیل از اسارت فرعون، به موسی گفت:

«پس از بازگشت از مصر عبریان را برای پرستش به پای این کوه بیاور.»

خروج ۱۲-۳

«بترو پدر زن موسی و کاهن مدیان نیز پس از بازگشت موسی دریای همان کوه برای پهوه قربانی کرد و پهوه را بزرگترین خدایان نامید و در حضور خدا، بزرگان و پیران اسرائیل بابترو گوشت قربانی خوردند.» خروج ۱۳/ ۱۰-۱۸

طبق دستور پهوه، بنی اسرائیل دریای همین کوه بدیدن خدا آمدند و موسی با جماعتی از ریش سفیدان و پیران قوم پهوه برای دیدن خدا از کوه بالا رفتند. پهوه برفراز همین کوه، ده فرمان را که با انگشتان خویش بر دولوحه سنگ حک نموده بود، به موسی داد تا به بنی اسرائیل ابلاغ کند.

وقتی که فرمان حرکت به سوی کنعان صادر شد، پهوه تصمیم گرفت برای آن که

همیشه در مجاورت قوم برگزیده خود باشد، به روشی که در خاور نزدیک و مصر و در بین قبایل صحرا نشین مرسوم بود، برای او نیز خیمه، ملاقات و صندوق میثاق تهیه شود، و از آن پس، در درون صندوق میثاق منزل گیرد و در مسافرت ها همراه قوم خود سفر نماید. از همین نظر به موسی گفت:

«به نام افراد بنی اسرائیل بگو برای من پیش کشی بیاورند تو آن ها را برای من بگیر و مقامی مقدس برای من بسازید تا در میان ایشان ساکن باشم. خروج ۲۵

«من آنچه زندگی خواهم کرد. خیمه ملاقات و نام لوازم آن را طبق آنچه می گویم بنا کن. يك طاق از چوب آبنوس به طول دو ذراع (۱) و نیم و به عرض يك ذراع و نیم و ارتفاع يك ذراع و نیم بساز و آن را از داخل و خارج از طلا بپوشان و يك حاشیه طلا نیز در گوشه های آن بنده. برای آن، چهار حلقه طلایی بساز و در چهار گوشه آن قرار بده. هر طرف دو تا میله هائی از چوب آبنوس برای نگه داشتن طاق بساز و آن ها را از طلا بپوشان. میله ها را در حلقه های طاق ثابت کن. در داخل طاق، علاماتی را که من می گویم بگذار. تو يك میز طلایی می سازی و يك فرشته طلایی در هر گوشه انتهائی میز قرار می دهی. بطوریکه فرشته ها با بال های گسترده به طرف بالا رو بروی هد بگر، میز را بپوشانند. میز را بر روی طاق قرار بده. و بر روی میز، اساسی را که من گویم بگذار. آنچه محلی است که تو به ملاقات من خواهی آمد. در روی میز و بین دو فرشته که بر روی طاق قرار دارند، من دستورانم را برای افراد اسرائیل خواهم داد.»

خروج ۲۵

«بشقاب ها، فنجان ها، جام ها و ساغرهای برای هدایای ریختنی از طلای ناب بساز و نان تقدیمی را بر روی میزی که با طلا پوشانده شده است، همیشه در حضور من بگذار. يك شمعدان از طلای ناب بساز. قاعده اش، پایه اش، پیاله هایش، سبب هایش، گل هایش یکپارچه باشد. شش شاخه از طرفینش بیرون می آید. سه شاخه از يك طرف و سه شاخه دیگر از طرف دیگر. سه پیاله به شکل بادام، سبب و گل بر روی يك شاخه و

---

۱ - ذراع (Cubits) یا آرج واحد اندازه گیری بسیار قدیم متداول در خاور میانه و مصر بوده است. و آن فاصله بین آرنج تا انتهای انگشتان است. ذراع مصریان برابر ۲۰/۶ اینچ یا تقریباً ۵۲۴ میلیمتر می باشد. ذراعی که در توراها از آن بحث می شود برابر با ۱۸ اینچ یا ۴۵۷ میلیمتر بوده است.



سه پیاله دیگر بر روی شاخه دیگر. به همین ترتیب در شش شاخه شمعدان، سیب ها، گل ها و شاخه های شمعدان همه يك پارچه خواهند بود. برای ساختن شمعدان و تمام آلات آن يك تالان (۱) طلا مصرف کن. دقت و توجه کن آن را طبق نمونه ای که در کوه بنو نشان دادم بسازی. خروج - ۲۵

### پ: خیمه ملاقات

برای آماده کردن خیمه، ملاقات پهوه به موسی گفت:

«چادر ملاقات را از ده پرده کتان نازک نابیده و پارچه های الوان به رنگ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کن و بر روی آن ها تصاویری از فرشته ها استادانه نقش کن. طول هر پرده ۲۸ ذراع و عرض هر پرده ۱۴ ذراع باشد. پنج عدد از این پرده هارا بهم متصل کن و پنج عدد دیگر را به هم دیگر. مادگیهای آبی در کنار پرده و در محل اتصال قرار بده و همین کار را در کنار دومین دسته از پرده ها بکن. پنجاه مادگی در دسته اول و پنجاه مادگی در دسته دوم از پرده ها. این مادگی ها مقابل هم خواهند بود. پنجاه تکه، زرین بساز و پرده هارا با تکه ها بهم متصل کن و خیمه يك پارچه خواهد شد. خیمه، روئی را از پارچه پشم بز درست کن. برای این کار بازده پرده درست کن. طول هر پرده سی ذراع و عرض آن چهار ذراع باشد. پنج عدد از پرده هارا جداگانه بهم متصل کن و شش عدد دیگر را جداگانه. پرده ششم را در قسمت جلو خیمه دولا کن. پنجاه تکه، برنجی بساز و تکه هارا در مادگی ها بگذار و خیمه را بهم متصل کن تا یکی شود و زیادی پرده های خیمه که باقی می ماند، از پشت خیمه آویزان خواهد بود. و طرف گنجه و صندوق میثاق را می پوشاند.» خروج ۲۶

به همین ترتیب، خداوند چون زرگر و خیمه دوز ماهری دستوراتی در خصوص ساختن گنجه و صندوق میثاق و قربانگاه از چوب افاقیا و برنج با عرض و طول معین صادر و هارون برادر موسی را به کهنانت معبد خود انتخاب می کند. برای آن که در مواقعی که هارون به حضور خداوند در خیمه داخل و یا خارج می شود، خداوند از آمدن و رفتن او مطلع گردد به موسی دستور می دهد:

---

۱- تالان وزن بسیار قدیمی یونانی ها و مردم سواحل مدیترانه بود و هرتالان در حدود ۲۶ کیلو گرم وزن داشته است.

«گرداگرد دامن لباس هارون زنگوله های طلایی قرار بده تا هنگامی که خدمت می کند و هنگامی که در قدس به حضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می رود، صدای آن ها شنیده شود و هارون دچار مرگ آبی نگردد.» خروج ۲۴ - ۲۸  
موسی صندوق میثاق و خیمه ملاقات را طبق دستور یهوه و نمونه ای که یهوه بر فراز کوه به او نشان داده بود، ساخت.

«خیمه را برداشت و آن را بیرون لشکرگاه دور از اردو برپا کرد و آن را خیمه اجتماع نامید. توراها و قانون را در مقابل صندوق میثاق نهاد و گفت قانون در برابر یهوه قرار دارد.»

«هرگاه که موسی طالب ملاقات یهوه بود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، می رفت و هنگامی که موسی به سوی خیمه داخل می شد، ستون ابر نازل شده به در خیمه می ایستاد و خدا با موسی سخن می گفت. چون تمامی قوم، ستون ابر را بر درخیمه اجتماع ایستاده می دیدند، همه قوم برخاسته هرکس به درخیمه خود سجده می کرد و خداوند با موسی روبرو سخن می گفت. مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید.» خروج ۷/۱۲ - ۳۳

در موقعی که اردو حرکت می کرد، خیمه اجتماع و تابوت میثاق (آرون هابریث) را بر روی ارابه ای می نهادند و توسط عده ای از قبیله لوی (Levi)، طایفه خود موسی، حمل می شد. زیرا جز افراد این قبیله اشخاص دیگر مجاز به لمس صندوق نبودند. هر موقع خیمه و تابوت میثاق را بلند می کردند موسی می گفت:

«خداوندنا برخیز تا دشمنان تو پراکنده شوند و آنان که از تو متنفرند در برابر تو فراری گردند.» اعداد ۳۵ - ۱۰

و هر موقع تابوت میثاق را بر زمین می گذاشتند، موسی می گفت:

«خداوندنا در بین هزاران نفر از بنی اسرائیل باز آی.» اعداد ۳۶ - ۱۰

با اندکی دقت در دستورات یهوه در مورد تهیه خیمه ملاقات، صندوق میثاق، مجسمه های طلایی، لباس و آرایش کاهنان و تصاویری که باید بر روی صندوق میثاق و سیز طلایی نقش گردد، به خوبی مشاهده می شود که این آداب و تشریفات مذهبی زیبنده مردمان ساکن شهرهای بزرگ است نه در خور شبانان صحراگرد و غلامانی که با شتاب و التهاب از مصر گریخته اند و در ریگزارهای بیابان های سینا سرگردانند و از

گرسنگی و نشنگی می نالند. اگر حقیقتاً موسی وجود داشته و دینی در صحرای سوزان سینا به یهودیان عرضه نموده است، دین او مسلماً می باپستی، بسیار ساده و عاری از هرگونه تشریفات سنگین مذهبی می بوده نه به تفصیلی که در توراہ نقل شده و خلاصه ای از آن در بالا ذکر شد. آنچه در توراہ آمده، شعاعی است که یهودی ها پس از تماس با اقوام متعین دیگر اخذ نموده اند و بیشتر رنگ و بوی کنعانی - بابلی دارد تا دین صحرائشینان کوچ گرا. نویسندگان این بخش از توراہ، با الهام از شعاع و تشریفات ادیان شهرنشینان و آمیختن آن با رسوم متداول در بین قبایل صحرا گرد، و بدون در نظر گرفتن شرائط زمان و مکان، مطالبی را بهم بافته و برای جالب تر نمودن داستان مقدار زیادی طلا، پارچه و چوب آبنوس نیز به آن اضافه نموده اند.

خیمه، اجتماع و صندوق میثاق، تا سال ها بعد، تنها خانه و محل زندگی یهوه بود. در جنگ ها پیشاپیش ارتش حرکت داده می شد و مراسم مذهبی در حضور صندوق به عمل می آمد. در حقیقت، صندوق میثاق تابوی قبیله بود. وقتی سلطنت به داود رسید و بردشمنان خود فائق آمد، به ناتان نبی گفت:

«من در خانه ای از چوب سدر زندگی می کنم و تابوت میثاق در خیمه است.»

۱- ۷ ساموئل ۲

و تصمیم گرفت معبدی برای یهوه برپا کند. دو شب بعد یهوه برای داود پیام فرستاد:

«از روزی که فرزندان اسرائیل را از مصر خارج نمودم تا این تاریخ، در منزلی سکونت نکرده ام و در تابوت میثاق در خیمه سکونت داشته ام و همه جا با داود همگام بوده ام. وقتی عمر او به سر آمد و با پدراناش خوابید، ذریت او برای من خانه ای بنا خواهد نمود.» ساموئل ۲. ۵ - ۷

داود، تابوت میثاق را به صیون در اورشلیم آورد و سلیمان نیز در همان مکان معبدی به نام هیکل برای یهوه بنا کرد و تابوت را در درون معبد گذاشت. تالار پشت ورودی که محراب در آنجا قرار داشت، فضای مقدس بود. در پشت تالار، اتاق مکعبی بود که تابوت میثاق و قانون را در آنجا در برابر یهوه جای داده بودند و کروبیم ها (فرشتگان) از آن محافظت می کردند. هیچ کس حق نداشت از پرده ای که بین فضای مقدس و اتاق بسیار مقدس آویزان بود، عبور نماید. مگر کاهن اعظم، آن هم فقط یکبار در سال در روز کپور. اگر احیاناً تابوت میثاق و یا اتاق بسیار مقدس احتیاج

به تعمیر داشت، از روزنه ای که در سقف تعبیه شده بود تا دود قربانی از آنجا خارج شود، وارد می شدند.

پس از اتمام بنا و قراردادن تابوت میثاق و قانون در اتاق بسیار مقدس:

«خداوند در شب بر سلیمان ظاهر شد. او را گفت که دعای تو را اجابت نمودم و

این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه، قربانی ها شود.» دوم تواریخ ۱۲ - ۷

دولت اسرائیل مدتی قبل از دولت یودا به دست آشوری ها منقرض شد. یودا که

تنها باقیمانده و معرف دین یهود بود نیز به دست همان ملت از بین رفت و بنی اسرائیل

را به اسارت به بابل بردند و معبد هیکل ویران شد. در دوران اسارت، با جذب

فستی از باورهای مذهبی سایر ادیان در دین یهود، تصور بنی اسرائیل از یهوه به

طور کامل تغییر کرد. یهوه از تابوت میثاق بیرون آمد و به آسمان ها پرواز کرد و

خالق جهان هستی و تنها خدای عالمیان گردید.

### ت: معجزات یهوه؛

معجزه عبارتست از پدیده ای غیر طبیعی که در حال عادی امکان وقوع ندارد و

از تبعیت از قاعدهء کلی و اساسی علت و معلول خارج است. با این توضیح، به جرات

می توان گفت که هیچ وقت، در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ معجزه ای اتفاق نیفتاده و

تنها رانیده مغز افسانه ساز بشر است که در اساطیر وارد شده.

معجزه و عملیات معجزه آسا، یکی از مشخصات کتاب مقدس است، تا افسانه

هارادرمغز مردم عامی و افسانه پرست جایگزین کند. معجزات در اسفار پنج گانه آغاز و

دنباله آن در سایر فصول «عهد عتیق» کشیده می شود و در «عهد جدید» در زمان

عیسی، به اوج شکوفائی خود می رسد.

از آنجا که انسان - خدائی در مقام فصول کتاب مقدس حکومت می کند، برای

ایجاد ترس و وحشت در دل مخالفان، و برانگیختن شوق اطاعت و سرسپردگی در روح

معتقدان، قدرت نمائی بهترین وسیله است. معجزه نمایش قدرت و عملی است که انسان

ها از انجام آن عاجزند. معجزه، هر اندازه بزرگتر و افسانه هر قدر صبالغه آمیزتر باشد،

اثر نفوذی آن در مغز ناپخته عوام، عمیق تر و ترس و وحشت بیشتر خواهد بود.

معجزات کتاب مقدس با رفتن موسی به طرف کوه سینا آغاز می شود:

«موسی گلهء پدربزرگ خود، «بترو کاهن مدیان» را شبانی می کرد. فرشتهء

خداوند درشعله آتش از میان بوته بر او ظاهر شد. موسی گفت اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که چرا بوته نمی سوزد. خداوند از میان بوته ها ندا داد و گفت، ای موسی... من هستم، خدای پدرت ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب، هرآینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دهم و استغاثه ایشان را شنیدم. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. «خروج ۱/۸-۳»

«موسی در جواب گفت، همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید. پس خداوند به او گفت، آن چیست در دست تو؟ گفت، عصا. گفت، آن را به زمین بینداز. چون موسی آن را به زمین انداخت ماری گردید. موسی از پیشش گریخت. پس خداوند گفت، دستت را دراز کن و دمش را بگیر. پس موسی دست خود را دراز کرد و آن را بگیرفت و در دستش عصائی شد. «خروج ۱/۴-۴»

«بهبوه به موسی گفت، دستت را به زیر بغل خود بگذار. او دستش را زیر بغلش گذاشت. چون بیرون آورد تمام دستش برص گرفته بود و سفید مثل برف بود. بهبوه به او گفت، دستت را دوباره زیر بغلت بگذار. او دوباره دستش را زیر بغلش گذاشت و وقتی که آن را بیرون کشید مثل گوشت بدن خود او بود. بهبوه به موسی گفت، هرگاه این دو نشانه را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه آب را از نهر بگیر و بر روی زمین بپاش. آبی که تو از نهر گرفته ای بدل به خون خواهد شد. «خروج ۶/۹-۴»

بدین ترتیب معجزات در کتاب مقدس آغاز می شود.

موسی نزد قوم بهود در مصر بازگشت و کلام خدا را ابلاغ کرد. قوم بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و در برابر بهبوه سجده کردند. سپس موسی و برادرش هارون نزد فرعون رفتند و پیام بهبوه را به او رساندند و از او خواستند تا قوم بهود را رها کند تا به صحرا بروند و برای بهبوه جشن بگیرند. فرعون بگفته های موسی اعتنائی نکرد و بر شدت فشار بر قوم بهود افزود. بهبوه به موسی گفت:

«هرآنچه به تو امر می کنم تو آن را بگو و برادرت آن را به فرعون بازگو کند تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهائی دهد و من دل فرعون را سخت می کنم تا آفات و علامات خود را در زمین مصر بسیار سازم. «خروج ۳-۷»

جالب ترین قسمت ظهور معجزات بهبوه، دو دوزه بازی کردن خدا است، که از یک طرف به موسی امر می کند تا از فرعون بخواهد تا قوم بنی اسرائیل را رها کند و از طرف دیگر خود او، قلب فرعون را سخت تر می کند تا به خواسته های موسی، که در

حقیقت گفته، خود خدا است، تسلیم نشود، و به معجزاتی که اتفاق افتاده توجهی نکند، نایهوه فرصت دیگری پیدا کند و عظمت و جلال خود را در کمال شکوفائی به نمایش بگذارد. صحنه های جالبتری از قدرت خود را نشان دهد. نادرآینده این معجزات را به عنوان آیات و نشانه های قدرت خدائی در مقام تورا، برای نسل های آینده و کسانی که از او امر او سربپچی می کنند، یادآوری کند. شدائد و مصیبت هائی را که آن قوم در طول مدت اسارت خود در مصر متحمل می شدند، به رخ آن ها بکشد و بالاخره تا:

«به گوش پسر موسی و پسر پسر موسی برسد تا همه بدانند که او یهوه است.»

خروج ۲-۱۰

یهوه به فرعون پیغام می فرستد:

«اگر تاکنون تورا و قومت را به ویا مبتلا ساخته بودم، هرآینه از زمین محو شده بودید. لیکن برای همین تورا برپا داشته ام تا قدرت خود را به تو نشان دهم و نام من در تمام جهان شایع شود.» خروج ۱۵ - ۹

معجزاتی را که یهوه در مصر به نمایش می گذارد به تفصیل در سفر خروج تورا بیان شده و به طور خلاصه از این قرار است.

«هارون عصای خود را پیش روی فرعون و ملازمانش به زمین انداخت و اژدها شد. فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید. ساحران مصر هم به افسون های خود چنین کردند. هر يك عصای خود را انداخت و اژدها شد. ولی عصای هارون، عصاهای ایشان را بنمید.» خروج ۱۳ / ۷-۱۰

چون فرعون از الحام درخواست موسی و آزادی بنی اسرائیل ایا نمود، خداوند به موسی گفت:

«بامنادان نزد فرعون برو و برای ملاقات از کنار نهر بایست و عصائی را که به مار مبدل گردیده به دست بگیر و به آب بزنی. هارون نیز در حضور فرعون عصا را بلند کرد به آب زد. تمامی آب نهر به خون مبدل شد و ماهیانی که در آب بودند مردند، و در تمامی زمین مصر خون جاری شد.» خروج ۲۰ - ۷ و جادوگران نیز چنین کردند.

یهوه باز هم قلب فرعون را سخت تر کرد، تا از رها کردن قوم یهود ایا کند. پس خداوند به موسی گفت:

«به هارون بگو دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویبارها و دریاچه ها دراز

کند و وزغ ها را بر زمین مصر برآورد، به حدی که به خانه فرعون و خوابگاهش و بسترش و خانه بندگان و تفارهای خمیر به کثرت پیدا شوند.» خروج ۴-۸ و جادوگران مصری نیز چنین کردند.

پس از رفتن وزغ ها، چون فرعون احساس آسایش کرد، بازهم از رها کردن قوم اسرائیل سر باز زد. خداوند به موسی گفت به هارون بگو:

«عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی مصر پشه پر شود.» خروج ۸-۱۷ و جادوگران مصر نیز چنین کردند، ولی نتوانستند پشه ها بیاورند.

به همین ترتیب یهوه معجزات دیگری از قبیل آوردن انواع مگس ها، نزول وبا بر مواشی مصریان، ایجاد دمل های سوزان بر انسان و بهائم، نزول تکرگ بسیار سخت، حمله دستجات ملخ برای از بردن کلیه نباتات و درختان، ایجاد تاریکی شدید به مدت سه شبانه روز در تمامی سرزمین مصر، به ظهور می رساند. ولی پس از نمایش هر معجزه، یهوه دل فرعون را سخت ترمی کند، تا با آزادی بنی اسرائیل مخالفت کند. آنگاه خداوند به موسی گفت:

«يك بلاى ديگر بر مصر نازل مى كنم بعد از آن شما را از اين جا رها خواهد كرد.» خروج ۳-۱۱

«قریب به نصف شب در میان مصر خواهم آمد و هر نخست زاده که در زمین مصر باشد از نخست زاده فرعون تا نخست زاده کنیز و همه نخست زادگان بهائم خواهند مرد. این ماه برای شما اولین از ماه های سال است. (۱) در دهم این ماه هر یکی از شما بره ای بر حسب خانه های پدران خود بگیرد. یعنی برای هر خانه يك بره... آن را تا چهاردهم این ماه نگه دارید و در عصر ذبح کنید. از خون آن بگیرید و بر هر دو قانمه و سر درخانه ای که بره را در آن می خورند، پاشید و گوشتش را در آن شب به آتش بریان کنید و با نان فطیر و سبزی های تلخ بخورید. از آن هیچ خام و یا پخته در آب نخورید بلکه به آتش بریان کنید. کله اش و پاچه اش و اندرونش را. چیزی از آن را تا صبح نگذارید و آنچه تا صبح مانده به آتش بسوزانید. آن را به این طریق بخورید:

---

۱- ماهی را که امروزه یهودی ها به عنوان ماه اول سال محاسبه می کنند، تیشری Tishrei معادل سپتامبر یا اکتبر است.

کمر بسته و نعلین بر پاهای شما و عصا در دست. آن را با تعجیل بخورید. این عید فصیح (Paque) خداوند است. در آن شب از زمین مصر عبور خواهم کرد. آن خون علامتی باشد بر خانه هائی که در آن ها می باشید. چون خون به بینم از خانه شما می گذرم و هنگامی که مصر را می زیم آن بلا برای هلاک شما نخواهد بود. آن روز یادگاری خواهد بود. در آن روز برای خداوند عید نگه دارید و آن را به قانون ابدی نسلاً بعد نسل عید نگه دارید. هفت روز نان فطیر بخورید. در روز اول خمیر مایه را از خانه های خود دور کنید. در روز چهاردهم ماه درشام نان فطیر بخورید تا شام بیست و یکم ماه، (۱) خروج ۱/۱۶-۱۲

در نیمه شب، خداوند تمام نخست زادگان سرزمین مصر از نخست زاده فرعون تا نخست زاده اسیری که در زندان بود و نخست زاده بهائم را کشت. فرعون موسی را طلبید و به او گفت:

«برخیزید و از میان قوم من بیرون شوید.» خروج ۲۹ - ۱۲

ولی بهوه دل فرعون را باز هم سخت کرد. پس از عزیمت بنی اسرائیل، فرعون با تمام سواران و ششصد ارابه جنگی و سرداران خود به تعاقب یهودیان تاخت و در کرانه های دریای احمر به آنان نزدیک شد. بنی اسرائیل از فرط وحشت و ترس از کشته شدن، به موسی اعتراض کردند. خداوند به موسی گفت:

«عصای خود را بر افراز و دو دست خود را دراز کن و آب را به دو پاره تقسیم نما، تا بنی اسرائیل از میان دریا و از راه خشکی عبور کند.» خروج ۱۶ - ۱۴

فرشته خداوند که پیشاپیش اردوی اسرائیل حرکت می کرد، به عقب اردو آمد و ستونی از ابر سیاه میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل ایجاد کرد. موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند با باد شرقی شدید دریا را خشک ساخت. بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی عبور کردند و آب ها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود. مصری ها با تمامی ارابه های جنگی و اسبان و سواران از عقب آن ها به دریا درآمدند. بهوه به موسی گفت:

«دست خود را بر دریا دراز کن تا آب ها بر مصریان و ارابه و سوارانشان برگردد.»

---

۱ - برای اطلاع بیشتر از ریشه و سابقه این سنت تورا به زیر نویس مبحث شعائر و قربانی ها مراجعه شود.



موسی نیز دست خود را دراز کرد و آب بر گشته و سواران و ارابه ها و تمام لشکریان فرعون که از عقب بنی اسرائیل بودند، به دریا افتادند و یکی از آنها باقی نماند.»  
خروج ۲۹/۲۶-۱۴

وقتی که قوم بنی اسرائیل از سواحل شرقی بحر احمر به جانب کنعان حرکت می کردند، بهوه بازم مجبور بود برای راضی نگه داشتن این قوم پرتوقع، معجزات فراوان دیگری به ظهور برساند. وقتی که گرسنه بودند و از موسی طلب نان می کردند، بهوه «من» از آسمان نازل کرد خروج ۴ - ۱۶ و برای غذای گوستی آنان، هزاران پرند در اختیار بنی اسرائیل قرارداد. خروج ۱۲-۱۶ و وقتی تشنه شدند، به ضربه ای از عصای موسی از سنگ خارا دوازده چشمه آب بیرون آورد. اعداد ۱۱-۲۰

یکی از معجزات بسیار جالب و خواندنی بهوه در صحرای سینا، معجزه شکوفه دادن و بار آوردن چوب دستی خشک هارون است:

«خداوند موسی را خطاب کرده و گفت، به بنی اسرائیل بگو و از ایشان عصاها بگیر. يك عصا از هر خاندان. از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بگیر و نام هر کس را بر عصای او بنویس. آن هارا در خیمه اجتماع، جانی که من با شما ملاقات می کنم، بگذار. شخصی را که من انتخاب می کنم عصایش شکوفه خواهد داد. موسی آن را به بنی اسرائیل گفت. پس جمیع سروران او را عصاها دادند. يك عصا برای هر سرور. یعنی دوازده عصا. موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت نهاد. فردای آن روزه چون موسی به خیمه داخل شد، اینک عصای هارون که به جهت خاندان لاوی بود، شکوفه آورده گل داده و بادام رسانیده بود.» اعداد ۱۷-۹/۹

نباید تصور کرد که با مرگ موسی قدرت نمایی بهوه و معجزات او به پایان می رسد. برعکس، ظهور معجزات در کتاب مقدس همچنان ادامه می یابد. خداوند به بوشع بن نون خادم موسی گفت:

«برخیز و از اردن عبور کن. از صحرا و لبنان تا نهر بزرگ یعنی فرات، تمامی سرزمین هتیان تا دریای بزرگ، به طرف مغرب آفتاب حدود شما خواهد بود.»  
بوشع ۱-۱

«امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می کنم. تا تمام بدانند که همچنان که با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود.» بوشع ۷ - ۳  
وقتی کف پای کاهنان حامل تابوت میثاق بر آب های اردن قرار گرفت، معجزه

ای که در زمان حیات موسی در کنار بحر احمر اتفاق افتاده بود، تکرار شد. آب های رودخانه اردن که از بالا می آمدند، شکاف خوردند و توده های آب از مسافت دور بر روی هم انباشته شدند. قوم بنی اسرائیل از رودخانه خشک عبور کردند و به اردن وارد شدند. سپس آب ها دوباره به حال عادی بازگشتند. « یوشع ۱۶ - ۳

در جنگی که بین یوشع و ادونی صدق، ملک اورشلیم و سایر پادشاهان محلی در گرفت:

« چون لشکریان پنج ملک از پیش اسرائیل فرار می کردند و در سرازیری بیت حورون بودند آنگاه، خداوند تا « عزیزه » برایشان از آسمان سنگ های بزرگ بارانید، مردند. آنان که از سنگ هارمردند بیشتر از کسانی بودند که به شمشیر بنی اسرائیل کشته شدند. « یوشع ۱۱/۱۳ - ۱۰

برای آن که لشکریان اسرائیل فرصت کافی برای از بین بردن کلیه افراد دشمن داشته باشند، یهوه، زمان و زمین و ماه و خورشید را در اختیار یوشع قرار داد و پدیده ای به وجود آورد که به مراتب از معجزات دوران موسی شگفت انگیز تر بود. یوشع به خورشید و ماه دستور داد:

« ای آفتاب بر « جیعون » بایست و نوای ماه بروادی « ابلون ». پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم اسرائیل از دشمنان خود انتقام گرفتند و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود، زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می کرد. « یوشع ۱۲/۱۵ - ۱۰

یهوه سردار لشکر خود را با شمشیرهای برهنه به باری یوشع فرستاد. « یوشع ۱۴ - ۵. تا یوشع بتواند، در يك حمله برق آسا، ۳۱ پادشاهی را در سرزمین کنعان سرنگون سازد و تمام ساکنان این سرزمین ها را طبق دستور یهوه، قتل عام کند.

دیگر از کسانی که صحنه هائی از قدرت یهوه را به صورت معجزه بر مردم عرضه کردند، ایلیا و شاگردش الیشع (الیشا) بودند. اینها صوفی شد به قدرت الهی مرده ای را زنده نماید. شاهان ۱۹/۲۱-۱۷. و در مقابل دیدگان ۴۵۰ نفر از بعل پرستان وعده کشیری از بنی اسرائیل، بدون استفاده از آتش زنه، چنان آتشی در مذبح خود بیفکنند که هر چه در مذبح و حوالی آن بود حتی آب رودخانه را مشتعل نماید. شاهان ۱، ۳۸-۱۸

دسته های پنجاه نفری از لشکریان دشمن را که در تعقیب او بودند در آتشی

که از آسمان نازل کرد، بسوزاند. شاهان ۲، ۱۱-۱ با ضربات ردای خود آب رودخانه، اردن را به دو پاره تقسیم کند تاخود و شاگردش از بستر خشک رودخانه عبور نمایند. شاهان ۲، ۸ - ۲

و بالاخره در برابر چشمان شاگردش «الیسع»، درگر دبادی که در اثر عبور ازابه های آتشین با آسان آتشین ایجاد شده بود، به آسمان ها بالا برود. شاهان ۲، ۱۱-۲ تنها ردائی از استاد باقی ماند، که الیسع، آن را برداشت و به کنار رود اردن آمد و با ضرباتی که با ردای استاد به رودخانه وارد آورد، آب را به دو نیم تقسیم کرد و از بستر خشک گذشت. شاهان ۲، ۱۴ - ۲

چون به راه خود می رفت، اطفال کوچک از شهر بیرون آمدند و او را مسخره کردند. الیسع به نام بهره، آنان را نفرین کرد. فی الحال دوحروس از جنگلی بیرون آمدند و ۴۲ نفر از اطفال را دریدند. شاهان ۲، ۲۳ - ۲

مردم شهر که روح ایلیا را در او دیدند، برای ملاقات او آمدند و گفتند که آب شهرناگوار است او نشت نوئی از مردم خواست. مقداری نمک در آن ریخت و به آب داد. آب شفا یافت. شاهان ۲، ۲۱ - ۲

زنی از زنان اسرائیل به تضرع نزد او آمد که قرض بسیار دارد و جز ظرفی از روغن چیز دیگری ندارد. الیسع به او گفت «برو ظروف خالی از هسایگان به قرض بگیر، درخانه را بر روی خود و سرانت بند و ظروف خالی را از آن روغن پرکن. روغن ها را بفروش و قروض خود را ادا کن. شاهان ۲، ۴ - ۴

به زنی که به او نیکوئی کرده بود گفت، که سال دیگر در همان وقت او صاحب طفل پسری خواهد شد. پس آن زن حامله شد و پسری در همان وقت که الیسع گفته بود، آورد. شاهان ۲، ۱۷-۴

پسر در بزرگی بیمار شد و پس از مدت کوتاهی درگذشت. مادر نالان به سراغ الیسع آمد، الیسع به خانه زن رفت و طفل را مرده یافت، در را بست و دعا کرد. بر طفل دراز شده دهان خود را بر دهان طفل نهاده، دست خود را بر دست او گذاشت. گوشت پسر گرم شد. هفت مرتبه عطره نمود و چشمان خود را باز کرد. شاهان ۲، ۳۶ - ۴

غذای آلوده به سمی را به غذای لذیذی تبدیل نمود. شاهان ۲، ۴۲ - ۴ چند قرص نان را بین صد نفر تقسیم کرد و مقداری نیز باقی ماند. شاهان ۲ - ۴۴

برص نعلان، سردار لشکر پادشاه آرام را شفا بخشید و در اثر خطائی که نوکر خودش مرتکب شده بود، او را به برص مبتلا کرد. شاهان ۱۰-۵  
هنگامی که یکی از همراهان او تیر چوبی را می برید، تیر او در آب افتاد.  
ایشع قطعه چوبی را در محلی که تیر در آب سقوط کرده بود به آب انداخت و چوب  
تیر را بر روی آب آورد. شاهان ۲، ۵ - ۶

دراثر تماس قوم یهود در دوران اسارت با اقوام دیگر و جذب پاره ای از اعتقادات مذهبی آنان، به تدریج نحوه تصور و تفکر و برداشت بنی اسرائیل از یهوه تغییر کرد. داستان آفرینش، براساس عقاید زرتشتیان و اساطیر سومری بابلی، تکمیل گردید و خدای قهار و جبار و معجزه گر جای خود را به خدائی رحیم، عدالت پرور و خواهان انصاف داد. اصول اخلاقی، جانشین شدت عمل و ایجاد وحشت شد. از این پس، یهوه برای پایدار نمودن قوم یهود در اعتقادات دینی خود، احتیاجی به ارائه قدرت و ظهور معجزه نمی بیند. به طوری که در نوشته های پس از تبعید تا زمان ظهور عیسی، دیگر معجزه ای از یهوه در کتاب مقدس یهود دیده نمی شود. تنها در زمان عیسی است که عملیات محیرالعقولی از گونه کارهای ایلیا و ایشع بار دیگر در کتب مقدس عسویان خود نمائی می کند.

## صفات یهوه و انسان - خدائی

در قالب ریزی یهوه، قابلیت ها، اعمال و صفات او، در محدوده، فکر نویسندگان تورا، باقی مانده و تصویری که تورا، از یهوه عرضه می نماید، بازتابی است از خصائص نژادی، انسانی است مادی، خودخواه، مستبد، حسود و انتقامجو و قهار و جبار، متعصب و نژادپرست، مظهر قهر و غضب، طالب دعا و نیاز و تقدیم قربانی های فراوان. بندگان باید با عاجزولابه و التماس و المجام آداب و مناسک عبادی بسیار و تقدیم رشوه از قربانی های حیوانی و محصولات زمینی، نظر موافق او را به خود جلب نمایند. یهوه مایل است قدرت او مورد اعجاب و تحسین قرار گیرد و همه یهودی ها از انتقام الهی بترسند. کلمه ای که تورا، از جمله صفات خداوندی بر آن تکیه می کند، «ال کنا» به معنی خدای حسود و انتقام گیرنده است (۱). در بنیاد اول ده فرمان یهوه به بنی اسرائیل می گوید:

«تورا خدایان دیگر غیر از من نباشد... نزد آنها سجده مکن و آن ها را عبادت مکن. زیرا که من یهوه خدای تو می باشم. خدای حسود هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم می گیرم.» خروج ۳/۵ - ۲۰

بنا به خصلت انسانی، یهوه نیز خوبی و بدی اشیاء را بر اساس ارزش تجارتی آن ها محاسبه می کند:

«نام اولین رودخانه فیثون است که تمام اراضی حوله را که در آنجا طلا است، احاطه می کند. طلای آن سرزمین بسیار نیکو است.» پیدایش ۱۱-۲

در بنیاد آفرینش، یهوه چون کوزه گری:

«آدم را از خاک بسرشت و در بینی او روح دمید تا نفس زنده شد.» پیدایش

۷ - ۲.

و سپس چون جراح ماهری:

«آدم را به خواب کرد و یکی از دنده های او را برداشت و گوشت درجایش گذاشت. سپس از آن دنده که از آدم گرفته بود، زنی ساخت و نزد آدم آورد.» پیدایش

۲۲ - ۲

---

۱ - نکته جالب در بیان این صفت تکرار کلمه «ال» به معنی خدا، برای بیان صفت یهوه است.

چون مالك باغ بزرگ زیبایی در غروب آفتاب و

«به هنگام وزیدن نسیم روز، دریاغ می خرامد، چون آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند پنهان نموده بودند، ان ها را نمی دید، بهره آدم را صدا کرد و گفت کجا هستی؟» آفرینش ۸/۹ - ۳

و وقتی که برنا فرمائی آدم و حوا آگاهی یافت، چون مالك باغی بزرگ دست آنان را گرفت:

«و از باغ بهشت بیرون کرد.» آفرینش ۲۳ - ۳

پس از آنکه نوح و همراهان و تمام حیوانات بر کشتی سوار و روانه آب ها شدند: «خداوند در کشتی را از عقب نوح می بندد.» پیدایش ۱۶ - ۷

بهره برای سرکشی به کار آدمیان و چگونگی کارهایی که انجام می دهند:

«نزول می کند تاشهر و برجی را که بنی آدم در بابل بنا می کرد ببند.» و وقتی یادیدن برج بابل، از اتحاد و یگانگی نسل بشر به وحشت می افتند و بشر را قادر به انجام هرکاری می یابد، به ایجاد نفاق بین آنان متصل می شود.

«اکنون زبان ایشان را مشوش سازیم تا سخن بکدبگر را بفهمند. پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی قلم زمین پراکنده نمود.» پیدایش ۸ - ۱۱

بهره با دوتن از فرشتگان مقرب درگاه خود به خانه ابراهیم به میهمانی می رود. ابراهیم با دیدن آنان «به سوی رمه شافت و گوساله نازک خوب گرفت و به غلام داد تا به زودی آن را طبخ نماید. پس کره و شیر و گوساله را که ساخته بود، پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خورده اند.» پیدایش ۷/۹ - ۱۸

پس از صرف غذا، دو فرشته به سوی «سلوم» حرکت کردند ولی ابراهیم همچنان در حضور بهره ایستاد و مدتی به بحث و گفتگو پرداختند.

«چون خداوند گفتگو با ابراهیم را به اتمام رساند، برفت و ابراهیم به مکان خود مراجعت کرد.» آفرینش ۲۳ - ۱۸

نوراه، داستان کشتی گرفتن یعقوب با بهره را چنین می نویسد:

«شبانگاه، یعقوب برخاست، دو زوجه و کنیز و بازده پسر خویش را بر داشته از «معبر بیوق» عبور داد و تمام مایملک خود را نیز عبور داد. یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت و چون او دید که بروی غلبه نمی کند، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت مرا

رها کن. زیرا که فجر نزدیک است. گفت تا مرا برکت ندهی تو را رها نمی‌کنم. به وی گفت نام تو چیست؟ گفت یعقوب. گفت از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود. بلکه اسرائیل. زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب آن محل را پنی ایل (Peniel) نامید و گفت زیرا خدا را از روی دیدم و جانم رستگار شد. پینایش ۲۲/۳۲-۳۲

از این سبب، بنی اسرائیل عرق النساء را که در کف ران است نمی‌خورند. تنفر یهوه از کسانی که از اوصار اوسرپیچی کنند، به حدی است که حتی به موسی، فرستاده و برگزیده، خود او به دربار فرعون، نیز ابقا نمی‌کند و به این علت که موسی مختون نبوده به او حمله و قصد قتل او را می‌کند

«آنگاه صفوره سنگ تیزی گرفت و قلعه پسر خود را خشنه کرد و نزد پای او انداخته گفت تو مرا شوهرخونی هستی. پس یهوه او را رها کرد.» خروج ۲۷/۲۴ - ۴

پس از خروج یهودیان از مصر، جزو فرامینی که یهوه به قوم اسرائیل ابلاغ می‌کند می‌گوید:

«در هر سال سه مرتبه همه، ذکوران به حضور خداوند یهوه حاضر شوند.» خروج ۱۷ - ۲۳ «هیچ کس به حضور من دست خالی حاضر نشود.» خروج ۱۶-۲۳

«برای من هنایا بیاورند، این است هدایائی که از ایشان می‌گیرید:

«طلا، نقره، برنج، لاجورد، ارغوان، قرمز، کشان نازک، پشم بز، پوست قوچ سرخ شده، پوست خز، چوب شطیم، روغن، روغن برای چراغ، ادویه برای مسح و برای بخور معطر، سنگهای عقیق و سنگهای مرصع برای افزودن سینه بند.» خروج ۱/۷-۲۵

«خداوند به موسی خطاب کرده و گفت، وقتی شماره بنی اسرائیل را بر حسب شمرده شدگان ایشان می‌گیری، آنگاه هر کس فدیه جان خود را به خداوند بدهد. یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس که يك مثقال و بیست قیراط است و این هدیه خداوند است و نقد از بنی اسرائیل بگیر.» خروج ۱۱/۱۶-۳۰

«نور نخستین زمین خود را به خانه یهوه بیاور.»

یهوه بر فراز کوه سینا، چون سنگ تراش ماهری با انگشتان خود بر روی دولوح سنگی، ده فرمان را نقش می‌کند، سپس به موسی می‌گوید:

«نزد من به کوه بالابیا و آنجا باش تا لوح های سنگی و توره و احکامی را که نوشته ام تا ایشان را تعلیم دهی به تو بدهم.» خروج ۱۲-۲۴

و وقتی که موسی، در اثر غضبی که از دیدن طغیان قوم یهود و ساختن گرساله،  
طلاتی به او دست داده بود، الواح را به زمین افکند و شکست، یهوه به او گفت:  
« دولوح دیگر مثل اولین برای خود بتراش و سخنانی را که بر لوح های اول بود  
و شکستی، بر این لوح ها خواهم نوشت.» خروج ۱ - ۳۴

پس از فرار عجولانه موسی و قوم یهود از مصر، فرعون با ششصد ارابه جنگی  
و لشکریان بسیار به تعقیب آنان پرداخت. ولی یهوه:

«اردوی مصریان را آشفته ساخت و چرخ های ارابه های ایشان را بیرون آورد تا  
لشکریان مصری به سنگینی برانند.» خروج ۲۵ - ۱۴

در جنگی که بین یوشع و پنج ملك آموریان در کنعان در گرفت، پس از شکست  
و هزیمت لشکر آموریان به طرف گردنه بیت حورون:

«یهوه تا «عزیه» برایشان از آسمان سنگ های بزرگ بارانید و مردند. آنان که  
از سنگ های یهوه مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.»  
یوشع ۱۱-۱۰

آنچه در صحیفه یوشع به وضوح به چشم می خورد، تجلی صفات و خصوصیات  
پادشاهان بین النهرین در وجود یهوه است. بنا بر سنگ نبشته ها و الواحی که در  
حفریات باستان شناسی این نواحی به دست آمده، یکی از افتخارات شاهان در جنگ با  
دشمنان این بوده که پس از فتح هر شهری تمام اهالی شهر و حتی سگ و گربه را می  
کشتند و موجودی زنده باقی نمی گذاشتند و این عمل را نمونه ای از قدرت و اقتدار  
می دانستند. نویسندگان تورا، تحت تأثیر همین طرز تفکر و برای نشان دادن قدرت  
یهوه، قتل عام اهالی شهرهای متصرفی را جزو برنامه ها و دستورات جنگی یهوه به  
قوم اسرائیل قرار می دهند:

«چون یهوه خدایت شهری را به دست تو سپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر  
بکش و هیچ ذینفسی را زنده نگذار و ایشان را بالکل هلاک کن.» تثیه ۱۳ - ۲۰  
تصویری که انبیاء بنی اسرائیل در رؤیا، از یهوه می بینند و برای خواننده مجسم  
می کنند، صورت و هیکل انسانی را دارد که بر تخت مجللی نشسته و بر فراز زمین گردش  
می کند.

«در روز پنجم از ماه چهارم سال سی ام، چون در میان اسیران «نهر خاپور» بودم،  
واقع شد که آسمان گشوده گردید و رؤیای خدارا دیدم و کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی



کاهن در زمین کلدانیان نازل شد. « خروج ۱/۴ - ۱

و پس از شرح مفصلی که از رؤیای خود درباره طلایه داران و فرشتگان موکب الهی بیان می کند، می نویسد: دریای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل یاقوت کیود بود و بر آن شباهت تخت، مثل صورت انسان برفوق آن بود. از منظر کمر او به بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم و از منظر کمر به پائین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درختان بود دیدم. این منظر شباهت جلال یهوه بود. حزقیال ۲۶/۲۸-۱

اشعیا، نبی درباره ملاقات با یهوه می نویسد:

«در سالی که «عزیا» پادشاه مرد. خداوند را دیدم که بر کرسی بلند نشسته بود و هیكل از دامن های او پر بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند..... آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می گفت که را بفرستم، کیست که برای ما برود. گفتم لبیک مرا بفرست.» اشعیا ۶/۹-۶

ناگفته پیداست که موجود عال پرست و شکم باره ای که همیشه در انتظار دریافت قربانی و دود مطبوع کیاب و هوس تحصیل طلا و نقره است، و اعمال و کردار او بر اساس صفات و اندیشه های بشر تنظیم شده، نمی تواند خالق جهان هستی باشد. خدائی که به قوم یهود دستور می دهد تا سایرین را از دم شمشیر بگذرانند و هیچ ذیروحمی را زنده نگذارند، تنها بتی زائیده مغز یهود است که از دید یهودی ها بر دنیا نظارت و قضاوت می کند. بهره آن چنان عمل می کند که قوم یهود می اندیشد و آرزوی انجام آن را دارد.

## فصل سوم:

### کتاب مقدس یهود

هریک از مذاهب بزرگ دنیا دارای مجموعه ای از نوشته ها، روایات، و داستان ها می باشند که پیروان آن آئین، آن را وحی و کلام الهی می پندارند و به آن مجموعه ایمان دارند و عمل می کنند. این مجموعه به زبان یونانی، کائن نامیده می شود و همین اصطلاح مورد استفاده پژوهشگران قرار گرفته است.

کائن یهود از سه کتاب:

توراه (Torah)، (۱) نبییم (Nevi - im) و کتویم (Ketuvim) تشکیل می شود که به اختصار و با ترکیب نخستین حرف هر کلمه آن را تنک (Tonakh) می نامند.

توراه به معنی «آموزش» و «آموزش» است که با معنای «قانون» که به طور عموم در ترجمه «توراه» به کار برده می شود، متفاوت است. از این لغت در کتاب مقدس یهود در موارد مختلف (تثنیه ۴۴ - ۴ و ۴ - ۳۳ - شاهان ۲، ۲۴/۲۵ - ۲۳ عزرا ۲ - ۳ و ۶ - ۷) استفاده شده ولی اندیشه آموزش و تعلیم در تمام موارد دیده می شود. امروزه لغت توراه برای تعریف اسفار پنجگانه، با مجموعه قوانین

---

۱ - نام کتاب مقدس یهود به عبری «توراه» است که به عری آن را توراه یا تورات می خوانند و در ایران نیز به نام عری آن مشهور است.

مذهبی یهود، و همچنین برای بیان مکتب خاصی از یهودیت به کار برده می شود. باور دیرین یهود بر این بود که توره قبل از آن که در سینا به موسی وحی شود و حتی قبل از خلقت جهان هستی، وجود داشته است. کتاب «خرد»، تألیف بن سیرا (Ben Sira)، که اصالت آن مورد تردید است، قدمت توره را برابر با ازلیت خدا می داند. در ادبیات رابی ها، توره به عنوان یکی از شش یا هفت چیزی که قبل از خلقت جهان وجود داشته اند، تعلیم داده می شد. فلسفه ای که فیو درباره لوگوس (Logos) بیان می کند و از راه توره به اثبات وجود خدا می پردازد، متضمن این نظر است که همانگونه که مهندسان با مراجعه به نقشه ساختمانی به پایه ریزی بنا اقدام می کنند، خدا نیز با مراجعه به نوشته های توره، جهان هستی را بنا نهاد. فیلو، توره را مانند ارکان ماورا الطبیعه ابدی می دانست و عقیده داشت که قوانین توره نابود شدنی نیستند و برای تمام قرون آینده و نازمانی که خورشید و ماه می درخشند و عالم هستی باقی است، پابرجا خواهند ماند. توره با جهان هستی، و جهان هستی با توره هماهنگی کامل دارند. هر که مفاد توره را رعایت کند، تبعه جهان هستی است. قوانین توره با مهر طبیعت مهور شده و بهترین تجلی حکومت آسمانی است. همین نظرات و عقاید، پایه و اساس کابالا (Kabbalah) را تشکیل می دهد و باور دارند که توره قدیم است و در ازل وجود داشته.

عده ای دیگر از فلاسفه یهود مانند بردای بارسلونی (Juda of Barcelona) ابراهیم بن عزرا و بودا هلوی (Yuda Halvi) این عقیده را از این نظر که وجود نوشته مستلزم اشغال مکان و زمان است، معارض با نظریه ازلی بودن و لامکانی خدا می دانند و معتقدند که تنها مفهوم آن نزد خدا وجود داشته است.

۱ - توره (torah) شامل اسفار پنج گانه است و هر یک از فصول به عبری

به نام اولین کلمه هر فصل مشخص می شود:

Breishis	به عبری در آغاز	Genesis	پیدایش
Shemos	و این ها هستند	Exdous	خروج
Vayikr	و او را خوانند	Levetique	لاویان
Bamidbar	و او را خطاب کرد	Numbers	اعداد
Devorim	و این است	Deuteronomy	تثیه

۲ - نبییم (Nevi - im) انبیا، که مشتمل است بر:

کتاب انبیا - سابق

یوشوعا Joshua، قضات Shoftim، کتاب اول و کتاب دوم ساموئیل Shauel،

کتاب اول و دوم شاهان Melochim.

کتاب انبیا، متأخر

ایسایا Isaiah، یرمیا Jeromiah، ازکیل Ezekiel، و ۱۲ نبی باصحب

مختصرتر، هوشیا Hoshia، یوال Yoel، عاموس Amos، اوبادیا Ovadiah میکا

Michah، ناحوم Nachum، هاباکوک Chabakuk، صفانیا Zephaniah،

زکریا Zecharia، ملاخی (ملخی) Melachay، یونا Yona، هاگائی Haggai.

۳ - کتیبیم (Ketivim) که مشتمل است بر:

الف - مزامیر (Psalms) یا تهلیم (Tehilim)

سرود سرودها Sher - ha - Sherim

پند و امثله (میشله شلمه) - ایوب Yob

ب - پنج تومار شامل غزل الاغزال سلیمان Song of Solomon،

مرثیه ها Lamentations، کتاب جامعه Ecclesiastes، کتاب

استر Esther، کتاب روت Ruth و گفتارهای پیغمبرانه Daniel.

پ - کتاب تاریخی عزرا Ezra، نحمیا Nehmia و تواریخ ایام، صحیفه اول و دوم

این تقسیم بندی با اختلاف مختصری در تلمود نیز دیده می شود.

در سال ۲۰۰ میلادی، اجتماعی از کاهنان یهودی، تحت نظر یهودا هاناسی

(Yehuda Hanasi) که نوشتن کتابی به نام میشنا (Mishnah) مبادرت نمودند.

میشنا از کلمه عبری شانا (Shana) به معنی تکرار گرفته شده و در کتاب به معنای

آموختن به کار رفته است. این کتاب از مجموعه ای از قوانین نوشته شده (کائن یهود)

و قوانین شفاهی (سنن مذهبی و مراسم نانوشته، دینی که کاهنان مراقب اجرای کامل

آن بودند و در بین مردم معمول بود) تشکیل و مشتمل بر شش فصل (sedarim) می

باشد که سنگ زیرینای یهودیت و مبنای دانش روحانیون یهود است.

تقسیمات میشنا عبارتند از: فصل اول، درباره اعیان؛ فصلی، ماه صیام. فصل دوم،

در مناجات، ادعیه، زراعت و حدود فقرا و اغنیاء. فصل سوم، در حقوق زنان و قواعد ازدواج و

طلاق. فصل چهارم، در قوانین مدنی و جزائی. فصل پنجم در اموال وقفی نذر و قربانی.

فصل ششم در آداب طهارت و نجاسات، غسل و تطهیر افراد.

در قرن چهارم میلادی، کتاب دیگری در تعبیر و تفسیر قوانین و مندرجات میشنا، توسط اجتماعی از کاهنان اورشلیم به نام تلمود، یعنی مطالعه و آموختن، نوشته شد و در کشورهای از قبیل ایتالیا و مصر، که با فلسطین در ارتباط نزدیک بودند، نفوذ کاملی یافت.

در حدود یک قرن بعد، تلمود دیگری توسط روحانیان یهود مفیم بابل نوشته شد. هر دو تلمود در بسیاری از مباحث مشابه یکدیگرند و مطالب را از دیدگاه مشترکی مطالعه می نمایند. ولی گاهی در تفسیر و نتیجه گیری با یکدیگر اختلاف نظرهایی نیز دارند. تلمود بابلی رایهودی هاچه از نظر محتوی و چه از نظر نظم و ترتیب، از تلمود اورشلیمی بالاتر می دانند. پس از گسترش اسلام در خاور میانه و برقراری خلافت اسلامی و شرایطی که به وجود آمد، گوان بابلی، توانست حاکمیت مذهبی خود را در سراسر اروپا تثبیت کند و تلمود بابلی را در مقام معارضه با تلمود اورشلیمی، به عنوان حجت بقبولاند. پس از تفسیری که راشی (Rashi) بر این کتاب نوشت، عملاً به صورت تنها کتاب تعلیماتی دینی یهود درآمد. این کتاب دارای دو میلیون و نیم کلمه، و یک سوم آن بحث در اطراف تورا، نانوشته (Kalaklah) می باشد. بیشتر مطالب تلمود، شامل بحث های خسته کننده در اطراف میشنا، نقل عقاید رابی های متعدد و تذکر پایه و استدلال هر یک از عقاید است. تلمود را می توان کتاب لغت بزرگی شامل اصطلاحات و ضرب المثل های عامیانه زمان، افسانه ها، قصه های کوتاه و مطالب علمی روز تلقی کرد. تلمود، در نظر غیر یهودی ها، پرونده، درهم و برهم و کتاب لغت بدون راهنمایی است که دسترسی به مفاهیم آن و مقصود و نتیجه، حاصل از بحث ها، غیر ممکن است. تلمود، عقاید مختلف درباره، هر موضوع، حتی عقاید اقلیت های بسیار کم اهمیت را بیان می کند و تفسیر این که کدامیک از عقاید مورد قبول مقامات صلاحیت دار می باشد را به خود خواننده واگذار می نماید.

گمارا (Gemara) به معنی سنت ها و یا تکمیل و معمولاً بر مجموعه ای از مشینا و تلمود اطلاق می شود. از این لغت در تلمود بابلی برای مشخص نمودن مباحثات استفاده شده است.

پیروان فرقه، میمونیه، بر این مطلب که تورا تنها حاصل پیامبری موسی و متضمن مقاصد سیاسی و رفاه جسمی و روحی بشر است، تکیه می کنند و می گویند

که جنبه خدائی توره، در تکامل انسان و آرامش روح دیده می شود. با توجه به تغییرات بزرگی که در جهان علم و اکتشافات پدید آمد، بسیاری از دانشمندان یهود، از قبیل گریگور Greiger و اسپینوزا، عقاید مربوط به ازلیت توره را بدون پایه و اساس و کتاب را محصول تاریخ اولیه یهود، آمیخته با تعصبات خداپرستانه می دانند.

امروزه در کشور اسرائیل، غالب نویسندگان و معلمان مذهبی بر این عقیده هستند که توره وحی الهی به طریقی که تاکنون بحث می شده، نیست. بلکه محصول زندگی اسرائیلیان قدیم می باشد که بر اساس اندیشه ازین بردن بت پرستی و با فرد پرستی، تنظیم گردیده است.

بر طبق اطلاعاتی که دیکسیونر مذهبی المجلدی Evangelical Dictionary of Theology در اختیار می گذارد، قدیمی ترین لیستی که از کائن یهود در دست است متعلق به حدود ۱۷۰ میلادی می باشد که توسط یکی از محققین مسیحی تنظیم گردیده. ملبئو دو ساردیس (Melito do Sardis) برای تحقیق در باره تعداد کتب و ترتیب قرار گرفتن آنها در کائن یهود، به فلسطین رفت. ولی هیکدام از کتب را، با ترتیبی که در کتب مورد استفاده مسیحیان دیده می شد، منطبق نیافت.

کتاب مقدس یهود نه تنها به زبان هیبرو، بلکه به زبان های مختلف آرامی، سامی و غیر سامی تدوین شده بوده ولی قدیمی ترین نسخه ای که امروزه در دست است شاید صدها سال پس از نسخه اصلی کتاب تهیه شده باشد. مترجمین یونانی که در اسکندریه در طی دو قرن و نیم قبل از میلاد عیسی به ترجمه کتاب مشغول بودند، به رمز تقسیم کتاب به سه بخش توجهی نداشتند و بنا بر تعلیمات یونانی خود، کتاب را بر اساس موضوع و تاریخ وقوع، طبقه بندی نمودند. در نتیجه حدود بین کتاب دوم (انبیاء) و کتاب سوم (کتیبیم) کاملاً فراموش شد. همین امر موجب اختلاف موجود در فصل بندی کتب (عهد جدید)، که بر اساس ترجمه یونانی توره تنظیم گردید، با کتب «عهد عتیق» گردید.

توره مشتمل بر ۶۱۳ دستور است، که زندگی روزمره هر فرد یهودی را از هر نقطه نظر دربر می گیرد. به طوری که علاوه بر قوانین مدنی و جزائی و روابط اجتماعی افراد بایکدیگر، درباره بهداشت شخصی و رژیم غذایی نیز بحث های مفصلی دارد. خلاصه و عصاره دستورات توره در «ده فرمان» منعکس شده است.

۱ - تورا خدایان دیگر غیر از من نباشند. صورتی تراشیده و هیچ نمثالی از آنچه دربالاست و از آنچه پائین در زمین است، و از آنچه در آب زیرزمین است، برای خود مساز. نزد آن ها سجده مکن و آن ها را عبادت مسم.

۲ - نام یهوه خدای خود را به باطل مبر.

۳ - روز سبت را یاد کن تا آن را تقدس نمائی

۴ - پدر و مادر خود را احترام نما.

۵ - قتل مکن.

۶ - زنا مکن.

۷ - دزدی مکن.

۸ - بر همسایه خود شهادت دروغ منه.

۹ - به خانه همسایه، خود طمع موز.

۱۰ - به زن همسایه ات، غلامش، کنیزش، گاوش، الاغش و به هر چیزی که

از آن همسایه، تو باشد، طمع مکن.

توراه، قانون مذهبی یهود و شالوده قوانین دو آئین دیگر ابراهیمی، مسیحیت و

اسلام و بسیاری از قوانین کشورهای گوناگون دنیای امروز را تشکیل می دهد.

اگر از دین یهود به عنوان پایه و زیربنای دو دین دیگر ابراهیمی استفاده نشده

بود، امروزه از توراه، به جز در کتب تاریخ ادیان، بحثی به میان نمی آمد و تنها از نظر

۱۸ میلیون معتقدان به این آئین تقدیس می شد.

اشاعه و انتشار کتاب مقدس یهود را باید بیشتر مدیون کوشش کلیسای

مسیح دانست تا کنیه های یهود. دین یهود، در حقیقت هنوز نیز يك دین قبیله

ایست نه يك دین جهانی. یهودی ها برای تبلیغ مذهب خود در خارج از محدوده،

یهودی نشین، به هیچ وجه کوششی نمی نمایند و معتقدند که برای یهودی بودن باید از

مادر یهودی به دنیا آمد. نظام تعلیم و تربیت خانواده های یهودی به نحوی است که

اطفال از خرد سالی با مسائل دینی آشنا می شوند، روزهای شنبه هر هفته به همراه

والدین خود برای عبادت به کنست می روند. ضمیر آنان از خرد سالی و ناخودآگاه،

مسائل و تعلیمات دینی را در خود جذب می کند و آن چنان از تبلیغات مذهبی لبریز

می گردد که در طول عمر احتیاجی به تبلیغات و تعلیمات مجدد ندارد. در مقابل،

دین عیسی، يك دین جهانی است و کلیسا برای اثبات پایه های دینی خود و الوهیت

عیسی، در حفظ و تقدیس کتاب تا سر حد امکان کوشیده است و برای حقیقی جلوه دادن هر يك از داستان های تورا، کتب متعددی منتشر نموده. مسیحیان معتقدند که کتاب عهد عتیق محتوی پیمان هائی است که خداوند نخست با ابراهیم و یعقوب، سپس با موسی بسته و این پیمان ها درحقیقت مقدمه و زمینه ای برای ظهور عیسی و پیدایش سلطنت الهی درجهان می باشند. اعتبار و اصالت کتاب مقدس (توراه و انجیل) را بیش از هر کتاب مقدس دیگری می دانند و آن را به تمام زبان های زنده دنیا ترجمه کرده اند. یهودی ها و مسیحی ها معتقدند که کتاب مقدس کلام خدا است. پنج سفر اول وحی الهی به خود موسی و کتب نبیثیم، الهام به انبیاء یهود است. مطالب این کتب، وقایع حقیقی تاریخی است که به صورت این مجموعه در آمده است. تعصب و اعتقاد شدید به دین موروثی، سبب شده بود که هیچ فرد یهودی، حتی صاحب نظران و دانشمندان یهود، اجازه، تردید درباره، اصالت کتاب را به خود نمی دادند. کنسای مسیح نیز، در طی قرون عمادی با شدت عمل و برقراری سیستم تعیش عفا، جرات تفکر و شك و تردید درباره اصالت کتاب مقدس را از همه سلب نموده بود و کسانی را که کوچک ترین عقیده، شك آلود و مخالفی ابراز می داشتند، به وضع وحشتناکی بر روی نوده های هیزم فروزان، زنده کباب می کرد. با پیدایش رنسانس و آزادی ابراز عقیده در اروپا، مطالعات عمیقی درباره، صحت و سقم مطالب مندرج در کتاب مقدس یهود آغاز شد. تناقضات بسیاری در مطالب کتاب آشکار و مفالات متعددی در بی اعتباری داستان های آن نوشته شد.

اسپینوزا، فیلسوف هلندی یهودی، در قرن ۱۷ میلادی، اصول تلقینی دین یهود را مورد انتقاد شدید قرار داد و منکر اصالت آن شد. اسپینوزا گفت: این کتاب نه گفته، خدا است و نه نتیجه، افکار کسانی که به آنان نسبت داده می شود. کتاب دارای ریشه، انسانی است و طبیعت متحول و متغیر نویسندگان متعدد یهود، در سبک نگارش، انتخاب عبارات و دستورات مذهبی، به خوبی دیده می شود.

ویلیام کلسو، ریاضی دان و اسقف انگلیسی در اواخر قرن هیجدهم، در بررسی توراه نوشت:

«آنچه که به موسی نسبت داده می شود فاقد پایه، تاریخی است و سعی نویسندگان در تاریخی جنوه دادن توراه، آن را به صورت کتابی مسخره در آورده است.»



اگر به تاریخ سرزمین فلسطین سروری بکنیم، می بینیم که در این سرزمین هیچ گاه قوم واحدی، قومی که بنا بگفته توره دارای ۶۰۵ هزار مرد جنگی و آماده کارزار باشد و سی و یک پادشاهی را مضمحل و شهرهای این سرزمین را به تصرف خود درآورد، وجود نداشته است. این سرزمین، به وسیله حکمرانان و امرای کوچک محلی اداره می شده و توسط دولت های بزرگ وقت، چون مصر، بابل، ایران، یونان و روم دست به دست می گشته است. قبایل مختلفی از نژاد های سامی و آریائی در سراسر سرزمین های بین رودخانه های فرات و دجله تا دریای مدیترانه به طور پراکنده به سر می بردند. ولی اطلاق نژاد و یا قبیله خاص به هر یک از قبایل ساکن این سرزمین، امکان ندارد. کنعانیان که مدتی بر قسمتی از این سرزمین تسلط داشتند، خود از اقوام مختلف بودند. در هزاران سنگ نوشته ای که از بابلی ها و سومری ها و در حفاری های فلسطین به دست آمده، مدرکی که وجود قوم یهود و مطالب توره را تأیید نماید، تا کنون دیده نشده است. تنها مدرک و نوشته تاریخی که در آن نامی از اسرائیل ذکر گردیده، کتیبه مصری به خط هیروگلیفی است که در مقبره می نیپتاخ (Mineptach) در دره «تپ» (طیوه) به دست آمده. این فرعون در بین سال های ۱۲۳۴ تا ۱۲۱۴ ق. م. بر مصر حکمفرمایی می کرده و کتیبه حاکی از فتوحات مصر در سرزمین همسایگان می باشد. این سند در نیمه اول دوران سلطنت می نیپتاخ تنظیم گردیده و نام اسرائیل با علامت قبیله ای که به دنبال آن حک شده، جای تردید باقی نمی گذارد که معرف یک مجموعه انسانی است نه یک منطقه از سرزمین های متصرفی. در پایان این کتیبه می نویسد که «اسرائیل از بیخ و بن برکنده شود دیگر ذریه ای ندارد».

چنانچه مطالب این سند تاریخی را به عنوان حقیقت قبول کنیم، به ناچار باید خط بطلان بر تمامی نوشته های توره درباره خروج بنی اسرائیل از مصر، تشکیل ارتش ششصد هزار نفری و فتوحات بعدی آنان بر شاهان فلسطینی، بکشیم.

به احتمال قوی قومی که بعدها نام یهود به خود گرفت، ترکیبی بوده از افراد قبائل مختلف مهاجر و صحرا نشین که دارای منافع اقتصادی و سیاسی مشترکی بودند و در تاریخ به نام «ایبروها» (و یا تبدیل پ به ب، در زبان های سامی) ایبروها (Hybreux) شناخته شده اند. ایبروها دارای وطن، قبیله و یا نژاد مشخصی نبودند بلکه لغت ایبرو یا عبری به هر کسی که در طلب کار و یا به عنوان سرباز اجیر، به خدمت امیری در می آمد، اطلاق می گردید. در قصص و داستان های توره به کرات

افراد یهودی به نام عبری (Hebreux) نامیده شده اند. زن پوتی فار، یوسف را علامت عبرانی می نامد. پیدایش ۱۷ - ۳۹ و یوسف به در زندانی دیگر مصری می گوید: «زیرا فی الواقع از سرزمین عبرانیان (Hebreux) دزدیده شده ام.» پیدایش ۱۵/۷ - ۴۰

در بند ۱۶ از باب هفت سفر خروج، یهوه به موسی می گوید: « به فرعون بگو، یهوه، خدای عبرانیان (Hebreux) مرا نزد تو فرستاده است. قوم مرا رها کن تا در صحرا مرا عبادت کنند.»

ابیهروها فاقد حقوق شهر نشینی و حق مالکیت بودند و درحاشیه شهرها زندگی می کردند. در تلاش معاش و تنازع بقا، ابیهروها با حمایت طبقات مسکین داخل شهرها، برضد هیئت حاکمه قیام نمودند. پس از سال ها کشمکش و جنگ، بالاخره جانشین آنان شدند و دولتی از خود تشکیل دادند. تنها حقیقت ملموسی که سنگ نبشته ها و الواح به دست آمده در حفاری های فلسطین و مصر، آن را تأیید و محققان بر صحت آن اتفاق نظر دارند، وجود همین ابیهروها (Hebreux) (یا عبری ها) در سرزمین فلسطین یا بین النهرین است، که پس از کنعانیان و فلیسترها، حکومتی در فلسطین تشکیل دادند، مقام اجتماعی و حقوق شهروندی به دست آوردند. ولی، حتی در زمان سلطنت داود و سلیمان، تنها تعداد کمی از ساکنین قلمرو حکومتی آنان را قبایل بودا، سیمون، کاتین و لوی تشکیل می دادند. به موازات تحولی که در زندگی اجتماعی و اقتصادی ابیهروها به وجود آمد و ازشسانی و صحرا گردی به شهر نشینی گرایش پیدا کردند، در اعتقادات مذهبی آنان نیز تحولات تازه ای رخ داد و افکار و اعتقادات ملی که جانشین آنان در حکومت شده بودند، بر باورهای اجدادی آنان اثر گذاشت.

از بسیاری تکرار نام «ال»، خدای مورد پرستش کنعانیان و قبایل ساکن نواحی فلسطین تا بین النهرین، در اسامی شخصیت های تورا، اسامی فرشتگان مقرب درگاه خدا، و محل هائی که ابراهیم و یعقوب برای پرستش خدا برپا نموده بودند، می توان نتیجه گرفت که اجداد قبائلی که پس از تشکیل حکومت، نام یهود و بنی اسرائیل، بر خود نهادند، معتقد به ال بوده اند. بعدها در اثر معاشرت و مجاورت با اقوام ساکن مجاور کوه سینا، ابتدا قبیله بودا و سپس سایر قبایل، یهوه (خدای کوهستان) را به عنوان خدای خود پذیرفتند. پرستش خدای واحد، هم پستیگی بین قبایلی را که به

آن خدا معتقد بودند، بوجود آورد. در دورانی که بنی اسرائیل در کنعان می زیستند و دولتی از خود داشتند، احتیاج به تشویق مردم به اتحاد و یک پارچگی کمتر احساس می شد. ولی وقتی که در تبعید خطر ازهم پاشیدگی، این قوم را به طور جدی تهدید می کرد، برای ایجاد اتحاد کامل در بین تمامی مردمی که از سرزمین فلسطین به عنوان اسیر آورده شده بودند، دین یهود پایه ریزی شد. شخصیت های جالب و معجزات در خور نمایش، ابداع گردید و دینی از ترکیب داستان هائی که تا آن زمان سینه به سینه در قبایل مختلف روایت می شد، با اسطوره ها و اعتقادات مذهبی سومری، بابلی و کنعانی، بوجود آمد. پاره، درکانون اعتقادات قرارگرفت و محور اصلی اتحاد قومی شد. منع اختلاط قوم یهود با اقوام دیگر و جلوگیری از ازدواج پسران و دختران یهودی باغیریهودیان، راه را برای وحدت کامل قومی بازکرد و پیوستگی های سببی آن را هموارتر نمود. در بداهت امر، از خدای واحد و خالق جهان هستی و شعائر سنگین عبادی خبری نبود. این قسمت به عهده کاهنان و روحانیون واگذار شد تا با استفاده و تقلید از شعائر سنگین مذهبی که در بین سایر ملل رایج بود، به تکمیل آن همت گمارند.

اگر خیلی هم بدبین نباشیم و حتی فرض کنیم که موسی شخصیتی حقیقی و واقعی، به صورتی که تورا آن را وصف می کند، بوده و قوم یهود را با عجله و شبانه از مصر فراری داده و از دریای احمر گذرانده، بازهم باید اعتراف کرد که مطالبی که موسی درصحاری بی آب و علف سینا، به قوم یهود گفته، مسلماً درباره جشن های سوکت، پوریم و جشن بهره برداری از زمین و یا قربانی گله های گاو و گوسفند در معبد نبوده است. به طور قطع و یقین، موسی، به بردگانی که ازچنگال فرعون فرار کرده و در بیابان های سینا ازگرسنگی و تشنگی رنج می برده اند، دستوراتی درمورد خرید و فروش بردگان و طرز رفتار باغلامان و کنیزکان نداده است. اگر موسی حقیقتاً وجود داشته، و دینی به بردگان فراری ازمصر، دربیابان ها عرضه کرده، مسلماً این دین می بایستی بسیار ساده و خالی از تشریفات سنگین عبادی و بدون لباس مجلل کاهنان بوده باشد، نه آنچه نویسندگان تورا، به وکالت از طرف یهود و به نام موسی به عنوان دستورات الهی، به مردم عرضه نموده اند.

از نحوه قانونگذاری و آداب و شعائری که به موسی نسبت داده می شود، به وضوح مشخص می گردد که این دستورات و شعائر معبدی، در اثرتماس قوم یهود با

اقوام پیشرفته تری شکل گرفته و آثار و نشانه هائی از زندگی شهری و نظام يك جامعه، متعذرن تری از قوم صحراگرد، در آن دیده می شود. از جمله قوانینی که در نوشتن توراها اثر مستقیم گذاشته اند، قوانین منسوب به «اورنامو سومری» که در سال ۲۰۶۰ ق. م. تدوین گردیده و مجموعه قوانین حمورابی بوده اند. در تدوین قوانین توراها، حتی فرم شرطی و جدلی (اگر چنین اتفاقی افتاد، چنین باید کرد) که در قوانین حمورابی به کار برده شده نیز حفظ گردیده است. (۱)

بانوجه به سبک نوشتن قسمت های مختلف توراها و درگانگی ها و تناقضانی که در کتاب مشاهده می شود، پژوهشگران به این اعتقاد رسیده اند که توراها در اصل يك واحد بهم پیوسته نبوده و هر قسمت آن جدا از سایر قسمت ها و با فاصله، زمانی بسیار زیاد، نوشته شده است. حتی سفر آفرینش که سرآغاز کتاب را تشکیل می دهد و قاعدتاً بایستی قبل از سایر قسمت ها بر روی کاغذ آمده باشد، مدت ها پس از سایر قسمت ها و پس از تماس یهود با بابلی ها و استفاده از افسانه های سومری، و زرتشتی، برای بیان منشاء و تثبیت هویت قوم یهود نوشته و یا تکمیل شده است. جیمز هاکس مؤلف «قاموس کتاب مقدس» می نویسد:

«کتاب اسفار ۵ گانه در زمان موسی نوشته نشده. این کتاب به طور وضوح از چند نسخه جداگانه تشکیل شده است. مثلاً در سفر آفرینش دو بار حکایت آفرینش نوشته شده. یکی در ۲-۱ و دوم در باب دوم. نامی که به خالق در حکایت اول داده می شود، به زبان عبری الوهیم و در حکایت دوم یهوه الوهیم است. (۲) در سفر لاویان، شریعت موسی با شریعت مذکور در تشبیه اختلاف دارد و بالاخره بسیاری از صفحات اسفار ۵ گانه نشان می دهد که سال ها پس از موسی نوشته شده و اختلاف سبک نویسندگی عبارات ثابت می کند که این کتاب توسط شخص واحدی نوشته نشده است.»

---

۱ - اگر کسی الاغی یا گاوی و یا گوسفندی و یا جانوری به همسایه خود امانت بدهد و آن حیوان بپرد باید... و اگر... برای اطلاعات بیشتر به سفر خروج بابهای ۲۱ - ۲۲ و ۲۳ و سفر لاویان مراجعه شود.

۲ - این دولتت به فارسی «خدا» و «خداوند خدا» ترجمه شده است.

توراه مقرراتی را که عززادرباره منع ازدواج یهود باغیر یهودی درسال ۱۴۱۱ قبل از میلاد برقرار نموده بود، دراسفار ۵ گانه منسوب به موسی وارد کرد، ختنه را از مصری ها و کنعانیان اقتباس نمود و به عنوان شرط پیمان یهود با ابراهیم قرار داد. تولد موسی در سفر خروج و رها کردن سید حامل نوزاد بر روی آب های رودخانه نیل، از داستان «سارگون آکادی» شاه سومر در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد مسیح، اقتباس و تا آنجا که دامنه خیال اجازه می داد، در اطراف معجزات یهود، محور اصلی اتحاد قومیت، قلمفرسائی شده است. برای نفی قربانی کودکان در راه مولوخ، داستان ابراهیم و مأموریت او برای قربانی پسر خود، ابداع گردید. اسطوره طوفان سومری و داستان یوسف به نحوی در توراه تغییر یافت تا هویت قوم یهود را تثبیت نماید. صندوق میثاق با محل اقامت متحرک یهود، از مصری ها و چادر نشینان صحاری فلسطین و بین النهرین اخذ شد. قربانی، که مهم ترین عمل عبادی یهود را تشکیل می داد، از رسوم بسیار کهن بت پرستان و از شبانان صحرا گرد فرا گرفته شد. جشن های یهود در حقیقت، همان اعیادی بودند که کنعانیان در موقع زنده شدن بعل های زمینی، بهره برداری از زمین و چینن محصولات درختی برپا می داشتند. علامت مار، که بر روی صندوق میثاق و پا در معبد بنی اسرائیل نصب می شد، و شکل مسی آن در افسانه موسی به عنوان پادزهر درمان مارگزیدگی آورده شده، از شعائر کنعانیان و به نشانه باروری گرفته شده است. معبد «بت ایل» و «بشیر ایل» در داستان ابراهیم «گنکال» و «ینی ایل» و «شکیم» در حکایت یعقوب، همان معابد قدیمی کنعانیان بودند که توراه آن ها را منسوب به یهود نمود. تشریفات و شعائر مذهبی از کنعانیان اقتباس و نویسندگان متعصب یهود آن را به رنگ و جلا آلودند و برجستگی خاص به آن ها دادند. دلائل ایزاری محققین و انتقادات، توراه را به حدی از حقیقت تاریخی دور نمود که حتی کلیسا، که در طی قرون متمادی از مدافعان سرسخت اصالت کتاب مقدس بود و آن را وحی الهی به دنیا معرفی می کرد نیز بالاخره مجبور شد در گفته های سابق خود تجدید نظر نماید و این نکته را بپذیرد که هیچ بخشی از توراه اصیل و دست نخورده نیست و قرن ها پس از تاریخی که تصور می رود موسی در آن تاریخ زندگی می کرده، نوشته شده است. ولی برای آنکه نام گفته های سابق خود را از بیخ و بن نقض ننماید و در نتیجه پایه های دین مسیح را فرود نریزد، اضافه نمود، که گرچه رسالات قرن ها پس از درگذشت موسی نوشته شده، ولی وقایع آن تاریخی و حقیقی

است و نویسندگان آن هارا با بهره گیری از الهام خداوندی به رشته تحریر درآورده اند. در فصل چهارم از اعلامیه نهائی شورای واتیکان که مدت سه سال از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ به طول انجامید و با اکثریت ۲۳۴۴ رأی به تصویب رسید، درباره وحی کلمات «عهد عتیق» می نویسد:

«با توجه به وضع بشر در دوره مقدم بر نجات بخشی مسیح، کتب «عهد عتیق» به همگان امکان دادند که خدا را بشناسند و انسان را بشناسد و به طرز رفتار خداوند با آدمیان در عین عدالت و رحمانیتش معرفت پیدا کنند. گرچه این کتاب حاوی مطالب ناسخ و ناقصند، با این همه گواه بر تعلیم و تربیت حقیقی الهی اند.»

این اعلامیه که با دقت و ظرافت کامل و پس از مطالعه در معانی یکایک کلمات آن از طرف پاپ، کاردینال ها و اسقف ها و بزرگترین فضلاء یکی از ادیان بزرگ دنیا صادر شده، رسماً اعلام و اعتراف می نماید که مطالب مندرج در تورا هم ناقصند و هم ناسخ. ولی معلوم نکرده اند که چرا خدائی که همیشه در فکر رفاه و هدایت بشر است، کتاب ناقص و منسوخ توسط پیغمبران خود برای بشر می فرستد.

امروزه دیگر حتی محقق متدینی یافت نمی شود که نوشته های تورا را به عنوان کلام الهی و وحی به موسی در صحاری سینا، قبول داشته باشد. تنها اختلافی که هنوز در بین محققان وجود دارد، مربوط به زمان تحریر و تکمیل هر یک از فصول مختلف کتاب مقدس است.

قدوم مسلم تا سال ۶۲۱ قبل از میلاد و شروع جمع آوری کائن یهود، مجموعه ای به نام تورا وجود نداشته است. تا این تاریخ در ادبیات قومی، قصصی در اطراف موسی، قضات، انبیاء بنی اسرائیل از قبیل عاموس، هوشیا (Hosea) الیاس، میکا، داستان ساموئل، قصص شاهان بودا و بعضی از مزامیر، مطالب و نوشته هایی به طور پراکنده بوجود آمده بود و بعضی از این نوشته ها از نظر ادبی شاهکاری نئقی می شد. ولی هیچ یک از نویسندگان این قصص انتظار نداشتند روزی نوشته های آنان به عنوان پایه تعلیمات دینی در کائن یهود قرار گیرد و با حتی از نوشته های آنان سنابش شود. چنانچه صحیفه «ارمیا نبی» (Yermiah) تا مدت چهار قرن پس از نوشتن، در خور کائن یهود تشخیص داده نمی شد.

شروع جمع آوری روایات تورا به احتمال قوی، با پیدایش پادشاهی و استقرار قوم یهود، هم آهنگ بوده است. در این دوره گروه کاتبان و دبیران در جامعه به ظهور

رسیدند و به ثبت و ضبط سرودها پرداختند. بنا بر اطلاعاتی که دائرة المعارف جهانی Encyclopedia Universalis در اختیاری گنارد، قسمتی از سرودها در مورد پیشگونی های پیغمبرانه موسی و پاره ای از قوانین در قرن دهم قبل از میلاد، متن اسفار پنج گانه در اواخر قرن دهم، متون مربوط به زندگی ابراهیم، یوسف و کتاب یوشع و کتب انبیائی چون عاموس و یوشع در اسرائیل و اشعیا و میکا در بهودیه در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد نوشته شده است. در نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد، یوشیا در اسرائیل حکومت می کرد و این زمان مقارن با فعالیت های پیغمبرانه یرمیا بود. ولی کتاب او چند قرن بعد شکل قطعی به خود گرفت. پیشگونی های ضفیا و ناحوم مربوط به قبل از تبعید اول و سال ۵۹۸ قبل از میلاد است. در دوره تبعید اول، حزقیال، نبی اسرائیل است. ولی کتاب او پس از وفات او تنظیم شد. سقوط اورشلیم و تبعید دوم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، اتفاق افتاد و این دوره مصادف با پیشگونی های اشعیا دوم است.

پس از آزادی یهودی ها از اسارت، در سال ۵۳۸ قبل از میلاد، فعالیت های پیغمبرانه مجدداً از سر گرفته شد. کتاب های حجی زکریا، ملاکی و دانیال از محصولات این دوره هستند. در سال ۴۴۴ قبل از میلاد، کتاب قانون، که اکثر محققان آن را تورا کنونی می دانند، توسط عزرا پس از بازگشت به فلسطین نوشته و بر مردم بهود عرضه شد. کتاب استر، که در آن حتی يك بار هم از بهود نامی برده نشده و اثری از الهام الهی در آن دیده نمی شود، داستان تخیلی مربوط به دوران حکومت یکی از شاهنشاهان هخامنشی و برقراری سنت پوریم به فرمان استر زوجه شاهنشاه، و هم چنین کتاب مزامیر را محققان با اطمینان متعلق به دوران تشکیل مجدد روحانیت بهود پس از تبعید می دانند. تاریخ تالیف کتب پندو امثال بین سال های ۵۰۰ تا ۲۰۰ ق.م حدس زده می شود. کتاب حکمت سلیمان، بین سال های ۸۰ تا ۳۰ ق.م و رساله غزل الاغزال را به علت وجود اصطلاحات پارسی و یونانی در رساله، متعلق به دوران پس از تسلط اسکندر بر فلسطین می دانند. روایت مربوط به پیدایش سلطنت و تثبیت آن در کتاب شاهان، پس از تبعید از حکایاتی که سینه به سینه نقل می شده، بازسازی شده و بدین جهت از سلیمان که بر خطه کوچکی از خاور میانه سلطنت می کرده، آن چنان پادشاه با عظمت و پر قدرت، حکیم و فیلسوف نابغه ای ساخته شده است.

باید توجه داشت که این تواریخ به هیچ وجه ملاک تکمیل کتاب مقدس بهود

نیستند. بلکه این تواریخ می توانند معرف آغاز نوشتن هر قسمت از کتاب باشند. ولی پس از شروع نوشتن، بارها و بارها مورد تجدید نظر و دستکاری قرار گرفته اند. حتی مقامات کنسالتی نیز معتقدند که کتاب مقدس یهود، در زمان عیسی و حتی تا يك قرن بعد از آن هنوز تکمیل نشده بوده. اسفار پنج گانه، بهترین نمونه تجدید نظرها و دستکاریهاست. تنظیم این کتاب در اواخر قرن دهم قبل از میلاد آغاز شد و چندین قرن در دست تجدید نظر بود، تا پس از تبعید و استفاده از متون قوانین حمورابی و افسانه های سومری - بابلی و زرتشتی به صورت کونی درآمد و قوانینی که عزرا درباره منع ازدواج یهود با غیر یهودی ها در سال ۴۴۴ قبل از میلاد تهیه کرده بود، در متن اسفار پنجگانه گنجانده شد.

\*\*\*

مطالب توراه درباره خلقت جهان هستی و دلایل ابرازی برای توجیه اعمال یهود، در قسمت های مختلف کتاب، به حدی کودکانه و بی مابه تهیه گردیده که شخص از سخافت فکری نویسندگان و تعصبی که معتقدان به این کتاب، در آسمانی جلوه دادن آن به کار می بردند، در شگفت می ماند:

۱ - تقویم یهود و مطالب توراه، تاریخ وقوع حوادث را با دقت بسیار تعیین می نماید و نتیجه می گیرد که از خلقت آدم تا تولد ابراهیم به حساب دقیق ۱۹۴۸ سال و از مرگ ابراهیم (۲۱۲۳ سال پس از خلقت جهان) تا کنون یعنی ۱۹۹۳ میلادی، به حساب تقریبی باضرب اشتباه کم، ۲۹۴۳ سال می گذرد.

۲ - در باب آفرینش می نویسد:

«در آغاز خدا آسمان ها و زمین را آفرید. زمین بی شکل و تهی بود. تاریکی و ظلمت پرتگاه ها را پوشانده بود. خدا گفت که نور به وجود آید و نور پدید آمد. خدا نور را از ظلمت جدا کرد... و این روز اول بود.» ۱/۵-۱

«خدا گفت زمین نباتات برویاند. علفی که تخم بیاورد و درخت میوه ای که مطابق جنس خود میوه آورد. زمین نباتات رویانید. علفی که مطابق جنس خود تخم آورد. و درخت میوه ای که تخمش در آن موافق جنس خود بود. خداوند دید که نیکوست... و شام بود و صبح بود روز سوم» پیدایش ۱/۱۴-۱۱-۱

«خدا گفت مشعل هادر فلک آسمان باشند. تا روز را از شب جدا کنند. و برای نشانه ها و زمان ها و روزها و سال ها باشند. و مشعل ها در آسمان باشند تا بر زمین



روشنائی دهند. و چنین شد. و خدا دو مشعل بزرگ ساخت. مشعل اعظم برای سلطنت روز و مشعل اصغر برای سلطنت شب. و ستارگان. و خدا آن هارا در فلك آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند و روشنائی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست و شام بود و صبح بود و روز چهارم. « پیدایش ۱۴ / ۱ - ۱۶ »  
 «و خدا گفت، همانا همه علف های تخم داری که بر روی زمین است، و همه درختانی که در آن ها میوه تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آن ها حیات است، هر علف سبز را خوراک دادم و چنین شد. و شام بود و صبح بود و روز ششم. « پیدایش ۲۹/۳۱ - ۱ »

۳ - توره دربارہ آفرینش انسان می نویسد:

«خداوند خدا، پس آدم را از خاک زمین برآورد. و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. « پیدایش ۷-۲ »

مار زن را فریب داد و او را تشویق به خوردن میوه ممنوعه نمود. و وقتی که بهوه به این امر وقوف یافت، تصمیم به مجازات متخلفین از دستور گرفت و به مار گفت:

«چون تو این کار را کردی در بین تمام حیوانات و تمام چارپایان مزرعه لعنت شده هستی. تو روی شکم خود راه خواهی رفت و در تمام روزهای عمرت خاک خواهی خورد. « پیدایش ۱۴ - ۳ »

الف - طبق نظر مارتین ابل دانشمند بزرگ انگلیسی و ستاره شناس رصدخانه کمبریج و لومتر کشیش و دانشمند بلژیکی، در ده تا پانزده میلیارد سال قبل در اثر انفجار بزرگی کهکشانی ها، به صورت توده های گاز وجود آمدند و در فضای خالی لایتناهی به اطراف پرتاب شدند. هسته مرکزی توده گازی که بعدها منظومه شمسی را تشکیل داد، خورشید بود. زمین قسمتی از گازی بود که از هسته مرکزی جدا شد و در اثر قوانین جاذبه و دافعه در طول مدار معینی به گرد هسته مرکزی به گردش درآمد پس از سرد شدن سطح خارجی آن، شکل امروزی به خود گرفت. فیل هانی که از حیوانات ماقبل تاریخ، در نقاط مختلف زمین به دست آمده، حکایت از وجود حیات در کره زمین در حدود چهارصد میلیون سال قبل می کنند. استخوان های حیواناتی که

می توان آن ها را اجداد انسان های کنونی نامید، مزید این مطلبند که قریب يك ميليون سال قبل جانورانی انسان نما، در روی کره زمین زندگی می کردند. بنا براین، نوشته، توراها مبنی بر این که:

«تنها در حدود ۶۰ قرن از عمر جهان هستی می گذرد

کره زمین در روز اول خلقت به وجود آمد و خورشید در روز چهارم، فاقد هرگونه پایه علمی است و هیچگونه دلیلی علمی وجود ندارد که زمین قبل از سایر ستارگان آفریده شده باشد.

ب - با توجه به این که نور و حرارت خورشید برای رشد و باروری نباتات و درختان عنصر لازم و اساسی است، این قسمت از سفر آفرینش، که سیزه ها و درختان در روز سوم آفرینش روئیدند و بارور شدند و خورشید در روز چهارم خلقت به وجود آمد باعمل کرد قوانین طبیعت مغایرت دارد.

پ - هیچ يك از حیوانات گوشت حوار از قبیل شیر - ببر - پلنگ - کفتار - روباه و هیچ يك از مرغان شکاری مثل عقاب و شاهین و حتی کرکس از علف تغذیه نمی کنند و مطالب مذکور در بند ۲۹ از باب اول سفر پیدایش، با آنچه در حقیقت خلقت اتفاق افتاده است، فرسنگ ها فاصله دارد.

ت - نور جسم نیست تا قابل جدا کردن از چیزی باشد. نور حاصل تشعشعات الکترونیکی است و فقدان آن ظلمت است. نور بدون وجود منبع تولید تشعشعات نمی تواند وجود داشته باشد. بنا براین، نوشته توراها که خدا نور را در روز اول خلقت آفرید و از ظلمت جدا کرد و خورشید، یعنی منبع ایجاد نور را در روز چهارم خلقت آفرید، با هیچ نظریه علمی وفق نمی کند.

ث - کره ماه از سیارات فاقد نور است و نوری که ما بر روی کره ماه می بینیم، تنها انعکاس اشعه خورشید است. ماه را نمی توان به عنوان یکی از ستارگان نودانی تلقی کرد تا مشعلی در شب برای روشن نمودن زمین باشد.

ج - امروزه تمام زیست شناسان بر این عقیده متفق القول هستند که انسان دارای ریشه حیوانیست و در اثر تکامل به صورت کنونی درآمده و فرایندی که از نظر ساختمان بدنی و ترکیبات خونی، بین انسان و سایر پستانداران نزدیک به خانواده او وجود دارد، صحت این نظریه را تأیید می نماید. بنا بر این، این گفته توراها که یهوه آدم را از گل رس آفرید، نیز فاقد پایه علمی است.

د - با آنکه بنا به گفته، تورا، بهوه خالق جهان هستی و دای همه چیز و قادر مطلق است، مهنا هنوز به این نکته واقف نیست که مار خاك نمی خورد. بلکه از گوشت حیوانات كوچك تر، مثل موش و قوریاغه، تغذیه می نماید. مسماً نویسندگان تورا، تحت تاثیر باورهای عوام که می گفتند مار خاك می خورد، این قسمت از تورا را به وکالت از بهوه، بر روی کاغذ آورده اند.

د - به طوری که تورا می نویسد: بهوه جهان هستی و تمام موجودات و گیاهان و درختان را در شش روز آفرید و روز هفتم استراحت کرد. لغت «روز»، به هر زبانی و به هر اصطلاحی، حاکی از فاصله زمانی بین طلوع و غروب خورشید است. اگر بنا بگفته، تورا، بهوه خورشید را روز چهارم خلقت آفرید، پس معیار محاسبه سه روز اول آفرینش بر چه اساسی بوده است؟ و وقتی خورشید وجود نداشته، روز چه مفهومی می توانست داشته باشد؟!؟

ز - اندیشه خلقت جهان در شش روز، مانند بسیاری دیگر از عقاید تورا، از دین زرتشتی به دین یهود رسوخ نموده است. زرتشتی ها معتقدند که اهورامزدا جهان هستی را در شش نوبت «گانهبار» بوجود آورد و در آخرین نوبت، روز آخر اسفندماه، انسان را خلق کرد. یهودی ها در اصلاحات دستکاریهایی که در دوران اسارت خود در بابل در تورا بعمل آوردند، این افکار را مناسب تشخیص دادند و در سرآغاز کتاب خود تحت عنوان «سفر آفرینش» نوشتند. ولی نکته شایان توجه اینست که خلقت جهان هستی طبق نوشته تورا، در شش روز تکمیل نمی گردد. در هیچیک از بندهای باب اول سفر آفرینش و باشش روزه خلقت، اشاره ای به خلقت آدم دیده نمی شود و این قسمت به باب دوم، یعنی هفته دوم خلقت موکول گردیده است.

## فصل چهارم:

### شعائر و قربانی ها

آنچه در تورا در درجه اول اهمیت قرار دارد، شعائر دینی است. غالب شعائری که در بین معتقدان دین بهود رایج است، از کنعانیان اقتباس و در تورا وارد شده است. کنعانیان از دبریاژ مظاهر طبیعت را می پرستیدند و خدایانی متناسب با زندگی فلاحی خود، وقوه رویش نباتات در باغات و مزارع، برای خود پذیرفته بودند. خدای بزرگ در تمام ناحیه خاور نزدیک ال (El) بود و همسر او اشیرات Ashirat نام داشت. خدایان دیگر به نام بعل، که خدایان حاصل خیزی و باروری درختان و نباتات بودند، به فرمان ال کار می کردند. بعل بزرگ در آسمان مسکن داشت و همسرش انات (Anote) بود. نمایندگان او بعل های متعددی بودند که در روی زمین زندگی و هر یک در ناحیه، مخصوصی خدائی می کرد. از برکت وجود آنان باغات و مزارع سرسبز و پر بار می شدند. دوره، عمر نباتات و سرسبزی درختان، با حیات بعل های زمینی ارتباط داشت. تولد هر بعل با روئیدن نباتات و سبز شدن درختان هم آهنگ بود. مرگ هر بعلی زردی و خشکی نبات و گیاه را به همراه داشت. تولد بعل مصادف با روزهای اول بهار بود. به همین مناسبت مراسم جشن و سرور برپا می داشتند. برفراز قتل کوه ها، تپه ها و هر جا که تصور حضور بعل می رفت، معابدی برای پرستش بعل بنا کرده بودند. در معابد شهرهای بزرگ، مذهبی برای تقدیم قربانی به بعل وجود داشت و مجسمه هائی از سنگ و یا فلز از گاو و مار، که هر یک مظهر قوه رویش نبات و حاصل خیزی زمین بودند، در معابد بعل می گذاشتند. دونوع قربانی در کنعان متداول بود. یکی اهدای اولین میوه نوبر و محصول انگور و نخست زاده حیوان، و دیگری قربانی دستجمعی که در آن خدایان نیز شرکت داشتند.

یهودی ها در اثر تماس با کنعانیان، این اعتقادات و رسوم را در دین خود پذیرفتند. یهوه را جانشین بعل کردند. شعائر عبادی کنعانیان را در لغافه وحی الهی به موسی، در نورا وارد نمودند. حتی پیکرگوساله را در محراب های بیت ایلی به عنوان رمز یهوه قرار دادند. میوه های نوبر باغ و بوستان، نخست زاده، حیوانات و حتی نخست زاده انسان، در سهمیه یهوه قرار گرفت.

بر اساس کتاب مقدس یهود، تقدیم قربانی و نیازهای سوختنی بهترین راه جلب رضایت خاطر یهوه است. هابیل نخست زادگان گله خویش را تقدیم یهوه کرد و اولین مراسم قربانی در پیشگاه الهی را به جای آورد. خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت. همین امر موجب برانگیختن حس حسادت قابیل و ارتکاب اولین جنایت در جهان شد.

بعد از طوفان نوح و نسی کشتی بر زمین نشست:

«نوح مذبحی برای خدا بنا کرد و از هر يك از بهائم پاك و از هر يك از پرندگان پاك قربانی های سوختنی بر مذبح گذراند و خداوند بوی خوش بوئید.» پیدایش ۲۰-۸  
و پیمانی با نوح منعقد نمود که از آن پس هیچ ذی جسدی را از آب طوفان هلاک نکند. ابراهیم و اسحق نیز به همین ترتیب پس از آن که یهوه بر آنان ظاهر شد و با آنان پیمان بست، مذبحی درست کردند و قربانی های گوشتی گذراندند.

در مصر، وقتی یهوه تصمیم می گیرد نخست زادگان مصری، از انسان و حیوان را بکشد، به قوم یهود دستور می دهد تا هر خانه نخست زاده رمه خود را بکشد و خون آن را به عنوان پیوند با خدا، به چارچوب درپاشد تا در مقابل بلامصونیت پینا کند.

بدین ترتیب قربانی و آتش نیاز در کانون مراسم نیایش و پرستش یهوه قرار می گیرد. در سفر اعداد، یهوه به موسی می گوید:

«به بنی اسرائیل بگو مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از سوختنی در زمان هائی که تعیین شده باهوی خوش که مطبوع من است، برای من بگنرانند. به آن ها بگو، این ها فهرست قربانی های گوشتی است که به یهوه تقدیم خواهید کرد. هر روز دوبره، بی عیب يك ساله به طور قربانی دائمی، يك بره صبیح و يك بره دیگر را نزد يك غروب قربانی کن. و برای نیاز يك عشر ایفه آرد نرم، مخلوط با ربع هین روغن زیتون زلال، و هدیه ریختنی آن يك هین شراب برای خداوند است. در ایام صبت، دو بره يك ساله بی عیب دو عشر ایفه آرد نرم مخلوط با روغن زیتون.» اعداد ۱/۱۱-۲۸

«در اول هر ماه، دو گاو جوان و يك قوچ و هفت بره، نرینه يك ساله، بی عیب و يك بز، سه عشر ایفه آرد نرم آمیخته با روغن، به جهت هدیه آردی برای هر گاو، دو عشر آرد نرم آمیخته با روغن، به جهت هدیه آردی برای هر قوچ، و يك عشر ایفه آرد نرم سرشته با روغن به جهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد.» اعداد ۱۲/۱۴ - ۲۸

«هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو و ثلث هین برای هر قوچ و ربع هین برای هر بره.»

«روز چهاردهم از ماه اول، فصیح (۱۱) خداوند است و روز پانزدهم این ماه عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود. به جهت هدیه، آتشین و قربانی سوختنی برای بهوه دو گاو جوان، يك قوچ و هفت بره نرینه يك ساله قربانی کنید. و این ها سوای قربانی سوختنی دائمی است که باید بگذرانید. به این ترتیب هر روز از آن هفت روز، هدایا و قربانی های سوختنی با بوی خوش مطبوع برای خداوند بگذرانید.» اعداد ۷۱ - ۲۸

«هر نخست زاده که رحم را بگشاید در میان بنی اسرائیل، اعم از انسان و بهائم، از آن بهوه است.» (۲). خروج ۱ - ۱۳

۱ - دبع بره در بهار که مصادف با تجدید حیات طبیعت است، از مراسم بسیار قدیمی چادرنشینان بیابان کرد صحاری فلسطین و بین النهرین بوده است. چادرنشینان گوشت قربانی را کبابی می خوردند و خون آن را به عنوان تجدید پیمان هم حونی، اتحاد بین امراء قبیله و دفع ارواح حیسه، به چوب و دیرك چادرهای قبیله می پاشیدند. توراها این مراسم را به عنوان فسسی از اوامر بهوه به بنی اسرائیل در سفر اعداد آورده است.

۲ - تقدیم نخست زاده انسان به خدایان در بین النهرین و فلسطین دارای ریشه بسیار قدیمی است و خانواده ها برای تسکین آتش غضب «مولوخ» اولین فرزند خود را قربانی و تقدیم او می کردند. در توراها نیز در موارد متعدد اشاراتی به این سنت کهن دیده می شود. «هیل (Hiel) در مرقع بنا کردن شهر اریحا (Jericho) يك پسر خود را به هنگام پایه گذاری، و پسر دیگر را در مقابل دروازه های آن قربانی کرد. شاهان ۱ / ۳۴ - ۱۶

«پادشاه مراب به هنگام جنگ، پسر ارشد خود را بالای قلعه تقدیم خدایان کرد تا پیروزی در جنگ نصیب او شود.» بقیه زیر نویس در صفحه بعد.

نوراه در قربانی کردن نخست زاده انسان در راه بهوه ناکیدمی کند و می نویسد:  
«در آوردن نویر غله و شیره انگور خود تأخیر منما، و نخست زاده، پسران خود را به من  
بده.» خروج ۲۹ - ۲۲

در باب ۲۸ از سفر لاویان می نویسد:

آنچه برای خداوند وقف شده است، چه از انسان و چه از بهائم، و چه از زمین و  
ملك، نه فروخته شود و نه فدیة داده شود، البته کشته شود.»  
«در روزنویرها وقتی که هدیه آردی تازه در عید هفتۀ ای برای بهوه می گذرانید،  
دو گاو جوان، يك قوچ و هفت بره نر يك ساله نیز قربانی کنید.»

---

بفیه زیرنویس از صفحه قبل

نوراه این رسم را در دستورات الهی وارد کرد و به طوری که از مفاد کتاب مقدس مستفاد  
می شود قربانی فرزند تا قبل از تبعید و اسارت در بابل ادامه داشته است.

«خداوند می گوید بنی بهود آنچه را که در نظر من ناپسند است به عمل می آوردند. مکان  
های بلند در توفت که دروادی این رسوم است بنا نموده اند تا پسران و دختران خویش را در آتش  
بسوزانند که من این کار را امر نفرموده بودم.» پرمیا ۳۱/۳ - ۷

پس از تبعید، تقدیم نخست زاده انسان مورد انتقاد شدید قرار گرفت. در اثر تعدیلی که در  
این سنت خشن به عمل آمد، قرار شد برای نخست زاده انسان فدیة داده شود. برای خدائی جلوه دادن  
دستور منع کشتن نخست زاده انسان، داستان ابراهیم و بردن اسحق به کوهستان برای قربانی در راه  
خدا و ظاهر شدن کوفتندی به عنوان فدیة نخست زاده انسان، بهم بافته شد.

استثنای دیگری که بر اصل قربانی نخست زاده وارد آمد، قربانی نخست زاده خر است.  
در مورد نخست زاده خر نوراه می گوید:

«با باید قربانی شود و گردنش را بشکنید و یا فدیة داده شود.»

دلیل این که چرا نویسندگان نوراه، خر را از جمیع بهائم جدا کرده و تا حدودی در ردیف  
نخست زاده انسان قرار داده اند به روشنی معلوم نیست. شاید به علت این که خر بهترین وسیله  
حمل بار و سواری بهود محسوب می شده، نوراه برای حفظ و ازدیاد نسل این حیوان بارکش، اصل  
فدیة دادن برای نخست زاده خر را پذیرفته است.

و در باب بیست و نهم از سفر اعداد، بهوه دستورات جدیدی برای قربانی های سوختنی که بسیار مورد علاقه اوست صادر می نماید.

علاوه بر قربانی های سوختنی و هدیه ریختنی، نودا برای آموزش پاره ای از گناهان، تقدیم قربانی های ویژه ای را پیش بینی می نماید:

«مجرم پس از اعتراف باید بره و یا بزی را به جهت قربانی گناه نزد کاهن ببرد و کاهن آن را به عنوان کفاره گناه قربانی کند.»

«خداوند موسی را خطاب کرده گفت: اگر کسی خیانت ورزد و درباره چیزهای مقدس خداوند سهواً مرتکب گناه شود، آنگاه برای قربانی گناه خود، قوچ بی عیبی از گله، برحسب نظر تو، از نقره نزد کاهن بیاررد و کاهن آن را کفاره خواهد کرد و مجرم آمرزیده خواهد شد.» لاریان ۱۶/۱۹ - ۵

خشم خداوند نیز تنها با تقدیم قربانی سوختنی تخفیف می یابد.

«بهوه خطاب به الیفاز (Eliphaz) گفت: خشم من بر ضد تو و بر ضد دو دوست تو افروخته شده است. هم اکنون هفت گاو تر و هفت قوچ بکبیر و پیش خادم من ایوب برو و قربانی سوختنی جهت خود بگنارنید. بنده من ایوب برای شما دعا خواهد کرد.» ایوب ۷ - ۴۲

از این قبیل دستورات مربوط به قربانی های سوختنی، هدایای قربانی های کفاره گناهان و طلب بخشش، در سراسر سفر لاریان، بخش مهمی از سفر تشبیه و قسمتی از سفر اعداد، فراوان دیده می شود. این قربانی ها به حدی است که انسان از اشتباهی سیری ناپذیر بهوه و شوق و علاقه، بی خداو به بوئیدن بوی کباب، پیه و چربی، تعجب می نماید.

بدیهی است، این عبارات که بیشتر به دستورات ارباب ملك و صاحب گله ای که بهره مالکانه خود را از زارعین و شبانان مطالبه کند شباهت دارد، مسلماً نمی تواند کلام آسمانی و منسوب به خدا باشد. این جملات بدون کوچکترین تردیدی نوشته کسانی است که خدا را به جان موسی می اندازند تا او را به سبب محنون نبودن بکشند و یا در شبی تا صبح با یعقوب گشتی بگیرد و چون نمی تواند بر او فائق شود، لگدی به تهبگاه او می زند و می گریزد. این مطالب رازهایان و کاهنانی بهم بافته اند که منافع اقتصادی خود را در تحمیل مردم ساده دل و استثمار آنان جستجو می کردند.

«تو و پسرانت، کهانت خود را به جهت مذبح نگه دارید و خدمت بکنید. من



هدایاتی را که برای ازدیاد به من تقدیم می شود به طور دائم و ابدی به تو و پسرانت می بخشم. اینها اشیائی است که در بین آنچه که در آتش سوخته نمی شود، به تو می بخشم. تمام هنایای ایشان، تمام اعیانه ها، تمام قربانی های گناهان و تمام قربانی های تقصیرات. این اشیاء مال تو و اولادان تو خواهد بود. تمام روغن ها، تمام بهترین محصول مو و غله. تمامی نوبرهائی که بنی اسرائیل برای خداوند می آورند، به تو بخشیدم. هرچه رحم را بگشاید و از هر ذی روحی که برای خداوند می آورند چه از انسان و چه از بهائم از آن تو باشد. تو نخست زاده انسان را باز خرید می کنی ولی نخست زاده گاو، قوچ و یا بز را باز خرید نخواهی کرد. آن ها اشیاء مقدس هستند. تو خون آن ها را بر محراب می پاشی و چربی های آن ها را می سوزانی. این يك قربانی سوختنی با بوی مطبوع برای خداوند است. گوشت آن ها مال تو باشد. يك عشر را که فرزندان اسرائیل برای خداوند هدیه می کند، به تو و فرزندان تو بخشیدم.»

اعداد ۸/۲۵ - ۱۸

«چون زمینی را به جهت ملك به قرعه تقسیم می کنید، حصه مقدس را به طولی ۲۵۰۰۰ نسی (۱) و عرض ده هزار نسی، به عنوان هدیه خداوند کنار بگذارید. این حصه از همه طرف مقدس خواهد بود. و این برای کاهانی است که خدمت خداوند می کنند تا جای خانه آنان باشد.» حزقیال ۱۶/۱ - ۴۵

قربانی های سوختنی باید منحصر در محراب معبد انجام گیرد تا بوی مطبوع کباب در معبد به پیچد. ولی قربانی های کفاره در خارج از معبد صورت می گیرد. تمام این مراسم باید توسط و تحت نظارت کاهن عملی شود. اگر کسی گاو و یا گوسفند خود را برای قربانی به در خیمه اجتماع و نزد کاهن نیاورد و در صحرا ذبح کند، مرتکب قتل شده است. لاویان ۷/۳ - ۱۷

قبل از بنای معبد هیکل، قربانی ها را بر فراز بلندی ها و یا مذبح هائی که در موقع تقدیم قربانی بنا می کردند، می گذراندند. این بلندی ها، همان تپه های مقدس کنعانیان بودند که یهودی ها آن ها را به نام بهوه، تقدیس می کردند. ولی پس از اتمام بنای معبد، در زمان سلطنت سلیمان، قربانی منحصر در معبد انجام می گرفت و مهم ترین

۱ - نسی اندازه قدیمی و متغیر بین ۱/۷۱ تا ۲/۹۸ متر بوده است.

عمل مذهبی به شمار می رفت. پرشکوه ترین مراسم قربانی در اعیاد فطر، حصاد، نویر غلات و عید جمع در تحویل سال نو بود. سلیمان، گروهی از کاهنان کنعانی را که در انجام مراسم قربانی مهارتی داشتند، به عنوان خیرگان به معبد اورشلیم آورد و ردوک را که از خاندان کاهنان قدیم بوده به کهنات معبد گماشت.

در دوران تبعید، معبدی برای قربانی وجود نداشت. یهودی ها تا افتتاح مجدد هیکل، قربانی سوختنی و با کفاره ای را به تاخیر انداختند و مراسم دعا و گردهمایی را در کنست انجام می دادند. پس از بازگشت بنی اسرائیل به فلسطین، با کمک مالی شاهنشاه ایران، معبد دوباره ترمیم یافت و مراسم تقدیم قربانی به یهوه از سر گرفته شد. روحانیت یهود، متولی دین و رابط یهوه و مردم گردید. اغلب دستورات و تشریفات معبدی که در تورا وجود دارد، مربوط به همین دوره است.

بر اساس مندرجات تورا، وظائف کاهنان عبارتست از:

ذبح قربانی، سوزاندن پیه و چربی، تقسیم گوشت، پاشیدن خون به مذبح و پرده مقدس، حفظ و مراقبت شمع دان ها و سایر وسائل و ظروف معبد، دریافت فدیه نخست زاده، انسان و خردسایر اعانات و پرداخت های مؤمنان، معاینه، بیماران جذامی و برصی، اظهار نظر درباره گناهان، رسیدگی به اتهامات مربوط به زنا و باکره نبودن عروس، اظهار نظر درباره حرام و حلال و پاکی و نجس، نظارت در اجرای مجازات ها و بالاخره بوق زدن در اعیاد.

رسم قربانی تا سال ۷۰ پس از میلاد، که شهر اورشلیم و معبد آن به دست رومی ها به کلی ویران و منهدم شد، هم چنان ادامه داشت و از آن تاریخ به بعد کنست تنها مرکز اجتماع یهودیان محسوب گردید.

## فصل پنجم:

### دنیای پس از مرگ و بهشت و دوزخ

تازمان تبعید، اسرائیلیان به زندگی پس از مرگ و بهشت و دوزخ معتقد نبودند. در تورا اشاره ای به این موضوعات دیده نمی شود. عقیده عمومی بر این بود که انسان از خاک به وجود آمده و به خاک نیز باز خواهد گشت. پیدایش ۱۹ - ۳ پاداش نیکوکاران و مکافات نافرمانیان از دستورات یهوه در همین دنیا عاید آنان و چند نسل بعد از آنان خواهد گردید. یهوه دریند اول ده فرمان می گوید:

«من یهوه خدای تو می باشم. خدای حسود که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم می گیرم و تاهزار پشت برآنان که مرا دوست دارند و احکام مرا نگه می دارند رحمت می کنم.» خروج ۵ - ۲۰

عباراتی که تورا، در مورد مرگ شخصیت های بسزرگ خود به کار می برد، «ببرد و به قوم خود ملحق شد» و «به پدران خود ملحق شد» است. از نظر تورا تفاوتی بین مرگ يك حیوان و مرگ يك انسان وجود ندارد. درباره وجود و بقای روح نیز در تورا مطلب مفصلی دیده نمی شود. تنها در چند مورد به اختصار اشاره ای می کند. در آغاز پیدایش، خداوند در بینی آدم روح زندگی دمید، و پا در مورد انبیاء که روح خداوند در آن ها حلول کرد.

یهودی ها معتقد بودند که مردگان به سرزمین اموات یا Sheol می روند ولی از زندگی پس از مرگ و سرنوشتی که در انتظار مردگان خواهد بود، سخنی در بین نبود. تدفین، در بین یهودی ها بیشتر جنبه تشریفاتی داشت تا عقیدتی. تدفین اموات را بدون رعایت تشریفات لازم، باعث سرکستگی بازماندگان می دانستند.

گور در نظر یهودی ها، منزل ابدی و خانه جاودانی بود، یهوه جزای کسانی را که از او امر او سرپیچی کنند به شرح زیر مقرر می دارد:

«اگر به من گوش ندهید و جمیع اوامر مرا به جا نیاورید و پیمان مرا بشکنید، من این را با شما خواهم کرد. وحشت، سل و نب را بر شما مسلط می کنم تا چشمان شما را خسته و روح شما را رنجور کند. شما دانه ها را بدون بهره و فایده خواهید کاشت و دشمنان شما، آن ها را خواهند بچید. من از شما برمی گردم و دشمنان شما، بر شما غلبه خواهند کرد. کسانی که شما از آن ها متفرید، بر شما حکومت خواهند کرد. شما فرار می کنید بدون آن که کسی در تعقیب شما باشد، و اگر با وجود این ها به من گوش فرا ندهید، شما را برای گناهان شما هفت مرتبه بیشتر به تناسب گناهان تنبیه خواهم کرد. من غرور و قدرت شما را خورد خواهم کرد. آسمان شما را مثل آهن سخت و زمین شما را چون مفرغ خواهم کرد. زمین شما محصولاتی به شما نخواهد داد و درختان زمین میوه ای نخواهند آورد و اگر باز هم در مقابل من ایستادگی کنید و به من گوش نکنید، من شما را هفت مرتبه بیشتر، به تناسب گناهان تنبیه می کنم. وحوش صحرا را برای شما می فرستم که اطفال شما را از دست شما بگیرند و گله های شما را از بین ببرند و تعداد شما را به حداقل برسانند. اگر این تنبیهات شما را اصلاح نکرد و باز هم مقاومت کنید، من هم در مقابل شما می ایستم و برای گناهان شما هفت مرتبه بیشتر شما را تنبیه می کنم. من شمشیری بر ضد شما برخواهم انگیزت که انتقام پیمان شکنی بامن را بگیرد. وقتی که شما در شهرهایتان اجتماع می کنید، من طاعون و وبا را در بین شما منتشر می کنم. و شما را به دست دشمنانتان تسلیم می نمایم. و اگر با وجود این ها در مقابل من بایستید و به من گوش نکنید، من نیز با غضب در مقابل شما می ایستم و شمار هفت مرتبه برای گناهانتان تنبیه خواهم کرد. شما از گوشت پسران و دختران خود تغذیه خواهید کرد. من مکان های بلند شما را ویران خواهم کرد. من مجسمه های شما را که به آفتاب تقدیم کرده اید، درهم کوبیدم. و اجساد شما را بر روی اجساد بت های شما قرار خواهم داد. روح من از شما متنفر خواهد بود. شهرهای شما را به بیابان ها تبدیل خواهم کرد. مکان های مقدس شما را منهدم خواهم نمود. من دیگر بوی خوش عطرها را استنشام نخواهم کرد. من مملکت را ویران می کنم و شما را در بین ملل پراکنده می نمایم و با شمشیر در تعقیب شما خواهم بود. من قلب آن عده از شما را که در کشور دشمن زنده می مانند ضعیف خواهم کرد. و صدای حرکت

يك برگ دائما درگوش آن ها خواهدبود. آنها فرار می کنند. همان طور که در برابر شمشیر می گریزند. آن ها می افتند بدون آن که کسی در تعقیب آنان باشد.»  
لاویان ۱۴/۳۹ - ۲۶

درمقابل، به کسانی که از دستورات بهوه اطاعت و فرائض دینی را پیروی نمایند، و در برابر گناهایی که مرتکب شده اند، به تناسب گناه، قربانی های کفاره ای تقدیم معبد کنند، بهوه به آنها عمر دراز و آسایش زندگی وعده می دهد و خاندانشان را هزار نسل برکت و رحمت خواهد داد:

«آنگاه باران های شما را درموسم آن ها خواهم داد و زمین، محصول خود را خواهد آورد. درختان صحرا میوه خود را خواهند داد. کوفتن خرمن شما تا چین انگور خواهد رسید و چین انگور، ناکاشتن تخم. نان خود را به سیری خواهید خورد و در زمین به امنیت سکونت خواهید کرد. به زمین سلامتی خواهم داد و به راحتی می خوابید و ترساننده ای نخواهد بود. بر شما التفات خواهم کرد و در میان شماره خواهم رفت. من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.» لاویان ۱۲ / ۴-۲۶  
از مفاد نوشته، نوره و مطالبی که بهوه درمورد پاداش فرمانبرداران و مجازات بدکاران به قوم بهود وعده می دهد، چنین مستفاد می گردد که:

۱ - زندگی دردنیای دیگر، آتش فروزان جهنم، نعمت های فراوان و حوریان بهشتی، وجود ندارد. بهوه حساب خوب و بد را در این دنیا با پیروان خود تصفیه می نماید. آنان را پاداش می دهد و یا به جزای اعمال خود می رساند. همه چیز باقرارسیدن مرگ به پایان می رسد.

۲ - درنظر بهوه، گناه فردی و مجازات شخص به تناسب گناهی که مرتکب شده، به هیچ وجه مورد نظر نیست. بلکه کبفرها و یا پاداش ها، دستجمعی و قبیله ای است. بهوه، تمام شهر و تمام کشور را مجازات و آواره، و به ویرانی و انهدام تهدید می کند و یا پاداش می دهد. آتش غضب بهوه، تنها پس از استغفار دستجمعی قبیله و بازگشت آنان به سوی بهوه و اجرای تمام دستورات و فرائضی را که مقرر داشته است، تخفیف می یابد و فروکش می کند.

«وقتی که قوم من که به اسم من نامیده شده اند، متواضع شوند و دعا کنند و طالب حضور من باشند و از راه های بدخیش بازگشت کنند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود و گناهان ایشان را عفو خواهم کرد.» نواریخ ۱۴/۲-۷

در دوران تبعید و پس از تماس بهود با زرتشتیان، عقاید تازه ای در دین بهود راه یافت. بهود خدای قبیله ای به خدای یکتا و خالق عالم تبدیل شد. امشاسپندان زرتشتیان، به خدمت بهود درآمدند و اسامی عبری به خود گرفتند. در ابتدا چهار فرشته به نام های: میکا ایل - جیرا ایل - رفا ایل - اورا ایل «Uri - el»، به بهود منحرف شدند و اندکی بعد سه فرشته، دیگر به اسامی: اسراف ایل - عزرا ایل - اوهی ایل «Uhi - el» به جمع مقدسین پیوستند و جمعا هفت فرشته بارگاه بهود را تشکیل دادند. بهود که در توراخ خدای آتشین مزاج، حسود و علاقمند به قربانی و دود کباب بود، واجد صفات ملایم تری از قبیل رحم و عدالت شد.

«من رحمت را پسند کردم نه قربانی را و معرفت خداوندی را نه قربانی های سوختنی را» اشعیا. ولی نژاد پرستی بهود کماکمان به قوت خود باقی ماند. بهود تنها با قوم بهود میثاق دوستی دارد و بهودتنها قوم برگزیده است.

«خداوند اسرائیل را انتخاب کرد تا نور امت ها گردد.» اشعیا

و از آن ها می خواهد تا فرائض او را رعایت کند و مناسک عبادی را به جای آورند. از جمله عقاید نوینی که از دین زرتشتیان به دین بهود رسوخ نمود، اعتقاد به وجود شیطان است. عقاید بهود قبل از تبعید، درباره وجود شیطان، در سطح باورهای ابتدائی بشر مربوط به آنیمیزم و ارواح خبیثه بود. ولی پس از بازگشت از بابل، اهریمن زرتشتیان در دین بهود به قدرت نمائی پرداخت و برای خود سازمانی تشکیل داد. قدرتی در مقابل بهود به وجود آورد که در رأس آن شیطان با القاب گوناگون متظاهر گردید. زکریا نبی او را اغواکننده و فریب دهنده مردم می داند که به کمک دستیاران خود اعمال شیطانی انجام می دهد.

نصه آفرینش و داستان طوفان نوح را در همین سال ها کاهنان بهودی از اساطیر زرتشتی، سومری - اکادی رونویسی کردند و ایمان بوجوددنیای دیگر و روزحسابرسی را از زرتشتیان گرفتند. دانیال نبی درباره روز رستاخیز می نویسد:

«در آن زمان صبکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است، برخواهد خاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از چینی که ملت ها بوجود آمده اند تا امروز نبوده و در آن، هر يك از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد. بسیاری از آنان که در خاک خفته اند، بیدار خواهند شد. اما دسته ای به جهت حیات جاودانی و دسته دیگر، به جهت خجالت و حقارت ابدی. حکیمان، مثل

روشنایی افلاک خواهد درحسبید و آنان که مردمان را به راه عدالت رهبری کرده اند، مانند ستارگان خواهند بود... اما تو، دانیال، کلام را مخفی دار و کتاب را مهرغما.»  
دانیال ۱۴ / ۱ - ۱۲

گرچه جسته گریخته مطالبی درباره رنده شدن مردگان در دنیای دیگر، در بعضی از نوشته ها و رؤیاهای انبیا، دیده می شود:

«در آخر الزمان تمام ارواح اعم از نیکوکاران یا بدکاران، در محضر الهی حاضر می شوند و به محاکمه دعوت می گردند. اشراق را در دوزخ می افکنند و نیکوکاران راهی بهشت خواهند شد. بهشت جایگاهی سبز و خرم بانهرهای جاری و درختان میوه فراوان است و نیکوکاران در آنجا باشادی بسرودن نغمات و ذکر بهوه مشغول خواهند شد.»

ولی این مطالب به حدی محدود، سطحی، نارسا و گنگ و دوران اشاعه آنها آنقدر کوتاه بود که نتوانست در بنیاد امر، در باورهای عمیق یهود جای ثابتی برای خرد دست و پا کند. به تدریج و با گذشت زمان، دامنه تأثیر اعتقادات مربوط به حیات پس از مرگ، بهشت و دوزخ و وجود ارواح راستی و دروغ، گسترش یافت. در تومارهایی که در نیمه دوم قرن بیستم در بحرالمیت در ناحیه کومران پیدا شده، اثر افکار زرتشتیان در بین یهودی ها به خوبی مشاهده می شود:

«از این دوروح همه فرزندان آدم ریشه گرفته اند. مردم در راه این دو روح گام برمی دارند. آن ها ارواح راستی و دروغند. جایگاه نور، سرچشمه راستی است و ریشه دروغ، در سرچشمه ظلمت. اما خداوند در خرد باشکوه خویش، دورانی را برای ویرانی تعیین کرده و به هنگام معهود به کیفر خطاهای فرزندان ناراستی، همه آن ها را نابود خواهد کرد. آنگاه راستی در جهان آشکار خواهد شد.»

فریسیان که با اسنه ها در تماس بوده اند این عقاید را از این فرقه جذب و در باورهای خود وارد نمودند. ولی هنوز راه درازی با عقاید مسلمانان درباره جهان دیگر و بهشت و دوزخ فاصله بود.

## فصل ششم:

### انتظار ظهور ناجی

پس از اضمحلال دولت یودا به دست آشوری ها و اسارت قوم یهود، انبیاء قوم برای جلوگیری از هم پاشیدگی قطعی بنی اسرائیل و ایجاد نورامید در دل های سرخورده و مایوس، وعده ظهور ناجی و برقراری مجدد دولت مقتدر یهود را پیش کشیدند. اصل این فکر، مانند بسیاری از افکار جدید دین یهود، از آئین زرتشتیان و ظهور سوشیانت، ناجی بشریت در آخرالزمان و غلبه اهورا مزدا بر اهریمن، اقتباس شده است. مسیح، قبل از تبعید تنها يك لقب و مترادف با برگزیده خدا بود. درباره چنین شخصیتی نظرات مختلف در کتاب مقدس دیده می شود. در تورا، کورش شاهنشاه ایران نیز مسیح نامیده شده است. مسیح، گاهی شائول و زمانی داود است و بعضی اوقات چوپان خوب از فرزندان داود. ولی پس از اسارت و بازگشت به فلسطین، مسیح به فرستاده مخصوص یهود اطلاق می شود و کسی است که با قدرت فوق طبیعی خود، همه دشمنان را منکوب و حکومت یهود را بر فراز کوه صیون برقرار و صلح و آرامش را در جهان مستقر خواهد نمود. و تا موقعی که عدالت در جهان برقرار نگردد مسیح آرام نخواهد گرفت. (۱)

وقتی که عیسی به دعوی رهبری مردم برخاست، یهودی ها به امید رهائی از ظلم و جور حکام محلی و سرداران رومی، خیلی زود به گرد عیسی جمع شدند. ولی چون با کشته شدن او هیچیک از وعده هائی که در کتاب مقدس به آنان داده شده بود، تحقق نیافت، ترك او و آئین او گفتند. به همین دلیل، یهودی ها، عیسی را به عنوان مسیح موعود نمی شناسند. پس از گذشت قریب دوهزار و بانصدسال از زمان پیداشدن اندیشه ظهور ناجی در دین یهود، هنوز در انتظار ظهور مسیح دقیقه شماری می نمایند.

---

۱ - برای توضیح بیشتر به فصل اول از دین مسیح مراجعه فرمائید.



این افکار، بر روی دو دین دیگر ابراهیمی که دین یهود در دامان خود پرورش داد،  
ناتیر بسیاری کرد. عیسویان مدعی هستند که عیسی، مسیح موعود، پسر خداست  
که مجدداً برای برقراری حکومت خدا، سوار بر ابرها به زمین باز خواهد گشت. و شیعیان،  
چشم به راه ظهور مهدی، همه روزه از خدا می طلبند تا در فرستادن او تعجیل نماید.  
در سال ۱۴۲ میلادی یهودی‌ها به گرد سیمون بن کوزبا (Simon ben Koseba)  
گرد آمدند و بر رومی‌ها شوریدند. این شورش که مورد حمایت روحانیان وقت نیز  
بود، در ابتدا به موفقیت‌های بسیاری دست یافت. اورشلیم به تصرف یهودی‌ها در  
آمد و در معبد مراسم قربانی برگزار شد. سیمون، مسیح موعود لقب گرفت. ولی  
شکست پاپانی آن فاجعه انگیز بود و به قتل عام یهودی‌ها و ویرانی کامل معبد  
منتهی شد.

از آن پس ۳۴ نفر دیگر از یهودی‌ها به همین ادعا برخاسته‌اند و دعوی مسیحیت  
کرده‌اند که آخرین آن‌ها موسی لوزاتو (Moses-Hayyin-Luzatto) متوفی به سال  
۱۷۷۴ بود.

## فصل هفتم:

### اعیاد و جشن ها

۱ - اولین جشن مذهبی سال نو، به نام عید «کرنا ها» یا «رش رشانه» (Rosh Roshaneh) و (شروع سال نو) می باشد که در ماه های سپتامبر یا اکتبر برگزار می شود. تلمود برای این جشن اهمیت فوق العاده ای قائل است و آن را ایام داوری می نامد. در روز اول سال نو تعدادی قربانی سوختنی باید تقدیم کرد. در روز عید، کاهنان در کنیسه ها در کرناها و بوق های ویژه ای می دمند و یک دوره، ده روزه برای توبه و نیامت عمومی اعلام می کنند و در ده روز جشن، دربار، پیدایش جهان هستی و داوری الهی صحبت می نمایند. در کتاب دعای هیرو می نویسد:

«این روزی است که جهان هستی به امر خدا به وجود آمده و روزی است که خدا همه موجودات را برای داوری زنده خواهد کرد.»

بر اساس سنت دیرین، یهودی ها در این روزها مخلوطی از سیب و عسل می خورند و برای یکدیگر آرزوی سال خوشی می کنند. در روز دهم از سال نو، روزه کفاره گناهان یا «یوم کیپور» (Yom kipur) است.

«خداوند موسی را خطاب کرد و گفت بنی اسرائیل را بگو در ماه هفتم در روز اول ماه، روز استراحت شما خواهد بود. روز نواختن کرناها و برپاداشتن محفل مقدس. هیچ کاری انجام نخواهید داد. هدیه آتشین به خدا تقدیم خواهید کرد. روز دهم از ماه هفتم روز کفاره گناهان است. محفل مقدسی برپا دارید. روزه بدارید و هدیه آتشین برای خدا بگفرانید. هیچ کار در این روز نکنید زیرا روز کفاره است.» لاویان ۲۴/۲۹ - ۲۳

«کسانی که رعایت این دستور را نکنند و روزه ندارند و با کاری انجام دهند باید از قوم خود منقطع و مجازات ببینند.»

۲ - بوم کبپور؛ روزدهم از سال نو، که به نام بوم کبپور یا روز پوشاندن و کفاره، گناهان نامیده می شود، تنها روزی است که روزه داشتن بر یهودی ها واجب گردیده و روزی است که کاهن اعظم با لباس سفید مجاز به ورود به مکان بسیار مقدس معبد و انجام مراسم عبادی در حضور بهوه می باشد.

تمام یهودی ها از پسر و دختر، غلام و کنیز و حتی چارپایانی که در خدمت یهودی ها هستند، استراحت می کنند و مجاز به انجام هیچ کاری نیستند و آتش درخانه یهودی ها نباید افروخته شود. روزه از غروب روز نهم از ماه اول سال آغاز و تا غروب روز دهم ادامه دارد. همه باهم و دستجمعی از اعمال گذشته خود توبه و طلب بخشایش می کنند. بهوه نیز عموم مردم را به طور دستجمعی می بخشد.

قربانی های آتشی که باید به جهت عطر خوشبوی در این روز برای بهوه گذرانند عبارتند از:

«یک گاو جوان، یک قوچ و هفت بره، یک ساله بدون عیب برای قربانی سوختنی و سه عشر آرد نرم سرشته باروغن برای هرگاو، دوعشر آرد برای هر قوچ و یک عشر آرد نرم برای هر بره از هفت بره.» اعداد ۶ / ۱ - ۲۹

علاوه بر قربانی های فوق، یهودی ها بز دیگری به نام بز گناه تحویل کاهن می دادند تا کاهن آن را برای عفریت صحرا یا «ازازل» رها کند. قبل از آزاد نمودن بز، تمام حضار دست بر سر بز می مالیدند و معتقد بودند که بدین طریق تمام گناهان خود را به بز منتقل کرده و بز آن ها را با خود به صحرا خواهد برد.

امروزه که معبدی وجود ندارد و تقدیم قربانی به بهوه میسر نیست، کفاره، گناهان از راه توبه و عبادت و روزه داری انجام می گیرد. معتقدین متعصب، ۲۴ ساعت روزه می گیرند، جامه سفید به علامت پاکی نفس و کفن میت می پوشند. بیشتر وقت خود را درکنیسه، در حال عبادت و خواندن دعا می گذرانند و درپایان روز پس از گشودن روزه، خود را چون طفل نوزاد میرا از هرگناهی تصور می کنند.

۳ - در روز پانزدهم از ماه اول، یعنی ۵ روز پس از بوم کبپور، عید سایبان ها (Tabernacles) یا سوکت (Sukkot) است.

«در روز پانزدهم از ماه هفتم محفل مقدس برای شما باشد. هیچ کار خدمت نکنید و هفت روز برای خداوند عید نگه دارید.» اعداد ۱۲ - ۲۹

این جشن یکی از سه جشن برداشت محصول است که یهودی ها، از کنعانیان

اقتباس کرده اند. دو جشن دیگر به نام های پنتاکوست (Pentacost) و پاس اور (Pass - over) معروفند. در جشن سایبان ها، یهودی ها خاطرات روزهای مسافرت و سرگردانی در بیابان های سینا و اینکه خداوند چگونه در طول مدت چهل سال مایحتاج آن هارا فراهم می نمود، زنده می کنند. سایبان هاویابناهاگه های موقتی، از شاخه های درختان، دریاغچه منازل خود و یا نزدیک کنیسه ها برپا می نمایند. در آنجا غذای روزانه خود را می خورند و در صورت مساعد بودن هوا، شب را در همان محل بیتوته می کنند. انبوه قربانی های سوختنی و هدیه های آتشینی که باید در ایام جشن برای یهوه گذراند، در سفر اعداد از شماره ۱۳ تا ۴۰ باب ۲۹، از اشتباهی مسیری ناپذیر یهوه و اشتیاق خداوند به برتیندن هوای آمیخته با دود چربی و پیه حکایت می کند. در طول مدت جشن که هشت روز ادامه دارد، علاوه بر قربانی های سوختنی دائمی و هدایای آردی و ریختنی روزانه و ماهانه، که قبلا دستور داده شده و طبق معمول باید رعایت گردد، باید تعداد ۷۱ گاو، ۱۵ قوچ، ۱۰۵ بره، یک ساله و ۸ رأس بز کفاره گناهان، به عنوان هدایای سوختنی، و برای هر گاو سه عشر ایفه، برای هر قوچ دو عشر ایفه و برای هر بره یک عشر ایفه آرد نرم آمیخته به روغن زیتون، به کاهن معبد به عنوان هدایای آردی و ریختنی داد.

این جشن ها در اعصار قدیم به شکرانه، برداشت محصول انگور و ساختن شراب در کنعان، در برابر الهه باروری (Starte) برپا می شد. یهودیان در این ایام کنیسه هارا تزئین می کنند و بر در و دیوار آن انواع گل ها و برگ درختان میوه و ناک آویزان می نمایند.

۴ - روز آخر عید سایبان ها، روز سمخات (Simkhat - Torah) (شادی قانون) است. تومارهای توره را از صندوق خارج می کنند و بر دیوار کنیسه می آویزند. در این روز، قسمت پایانی توره را قرائت، ۵۲ بخش را تکمیل و قسمتی از سفر پیدایش را نیز برای شروع دور جدید، می خوانند. سپس تومارهای توره را با شادی و جشن توام با رقص و آواز، در محوطه سینا گوگ به گردش در می آورند.

چهار جشن ریش رشانه، یوم کیپور، سوکت و سمخات توره، در ماه تیشری یعنی در ماه اول سال معمول می گردد.

۵ - جشن نورها (Hanukkah) حنوخ، در ماه دسامبر و مصادف با ایامی است که مسیحی ها جشن تولد مسیح را برپا می دارند. جشن نورها به یادبود غلبه مکابی ها (Maccabeus) بر یونانی ها و برپائی مجدد مراسم معبدی در سال ۱۶۴ قبل

از میلاد، گرفته می شود و مدت آن هشت روز است. بسیاری از خانواده های یهودی، شمعان های هشت شاخه ای به نام منوره (Menorah)، روشن می کنند. این شمع دان ها، در حقیقت دارای نه شاخه هستند و از شاخه، نهم برای برافروختن شمع در هشت شاخه، دیگر استفاده می شود. هر روز جشن، يك شمع روشن می کنند. به نحوی که در پایان جشن، هر هشت شاخه شمعان افروخته خواهد بود.

۶- در ماه فوریه یا مارس، جشن دیگری به نام جشن قرعه ها (Purim) برپا می شود. برای توجیه برپائی این جشن، یهودی ها به ابداع داستانی دست زده اند و آن را منسوب به رهائی یهودی ها از کشتار دسته جمعی در زمان خشایارشا، شاهنشاه ایران می دانند، که البته باید آن را فاقد پایه و اساس تاریخی تلقی کرد. کلمه پوریم، اشاره به توطئه ایست که هامان، مشاور وزیر خشایارشا، برای کشتن تمام یهودی های مقیم قلمرو سلطنت خشایارشا چیده بود. و مردخای توانست به توسط استر، دختر خوانده خود که ملکه ایران شده بود، توطئه هامان را خنثی نماید. هامان و تمام دستیاران او را به دست شاهنشاه ایران نابود سازد و خود به عنوان مشاور شاهنشاه، جانشین هامان شود. در این روز در کنیسه ها، صحیفه استر از کتاب مقدس یهود را می خوانند و هرگاه نام هامان برده می شود بچه های حاضر در کنیسه، سروصنای کنند و پای خود را به شدت به زمین می کوبند. در منازل، از روزهای میهمانی و جشن است. لباسهای عجیب می پوشند و شیرینی مخصوصی به نام هامان تاخن (Haman Taschen) می خورند.

۷- پساخ (Pesach) «فصح»، این جشن بزرگترین عید یهود است و تقریباً مصادف با جشن ایستر (Easter) مسیحیان، از لبر برخاستن و صعود عیسی به آسمان ها، پس از مصلوب شدن است. این جشن یادبودی است از آزادی بنی اسرائیل از اسارت فرعون، تورا، این جشن را از سنن بسیار قدیمی شبانان صحاری بین دو رودخانه، دجله و فرات تادریای مدیترانه، اخذ کرده است. در بین قبایل رعه پرور صحراگرد، رسم بر این بود که هر سال اولین بره ای که در گله به دنیا می آمد به راه خدا قربانی می کردند. گوشت قربانی را تمام اهل قبیله به نشانه، پیمان وحدت و اتحاد، کبابی می خوردند. خون آن را برای طرد اجنه و شیاطین، به دیرک چادرها می مالیدند. تورا، جشن بهاره چریانان را با مراسم درو دهقانان، درهم آمیخت و از آن جشنی به نام پساخ یا روز عید خداوند بوجود آورد. این جشن به مدت هفت روز ادامه دارد، و در چهاردهم ماه، هر خانواده بره ای قربانی می کند و خون آن را به چارچوب منزل و یا دیرک خیمه می مالند و آن را تجدید

پیمانی با یهوه می پندارد.

درشامگاه آغاز جشن، خانه را به دقت جستجو می کنند، تا مبادا خمیرماپه ای در گوشه و کنار از دیدمخفی مانده باشد. مدت هفت روز، به یاد ایامی که بنی اسرائیل نان بندگی در مصر می خورد و در حقیقت بنا بر سنت قدیمی دهفانان، نان فطیر (metzah) مصرف می کنند از همین نظر جشن را گاهی جشن «نان فطیر» می نامند.

درشامگاه نخستین روز جشن، که آن را عید سدر (Seder) می نامند، تمام افراد خانواده دور هم جمع می شوند و با نظم و ترتیب خاصی که در سیانگوگ برای انجام مراسم عبادی معمول است، می نشینند. پدر خانواده فصلی از سفر خروج را می خواند. جوان ترین فرزند خانواده از پدر می پرسد: «چرا امشب باشب های دیگر تفاوت دارد؟» و ظیفه، پدر است که حوادث مربوط به سفر خروج تورا را برای بچه ها حکایت کند. و بگوید: «این قربانی فصیح خداوند است که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد.

وقتی که مصریان را زدوخانه های ما را خلاصی بخشید.» خروج ۲۷ - ۱۲

سنت بر این است که در سرمیز غذا یک محل خالی با سرویس کامل غذاخوری و گیلانی از شراب، برای پذیرائی از الیا (Elijah) که در عصر ظهور مسیح خواهد آمد، نگه می دارند.

گوشت بره قربانی را باید در همان شب، کبابی و با عجله خورد و از آن برای روز بعد چیزی نباید نگه داشت. هرچه باقی ماند باید به آتش سوخته شود.

غروب روز پایان جشن، مجدداً تمام اعضای خانواده دور هم جمع می شوند و پدر خانواده آنان را برکت می دهد. قربانی های سرخنی بهره در روزهای فطیر عبارتند از دوگاو جوان و یک قوچ و هفت بره نر یک ساله، بی عیب، یک بز به انضمام مقداری هدیه آردی و هدایای ریختنی. اعداد ۱۹ - ۲۸

۸ - پنتاکوست (Pentacost) تا چهل و نه روز بعد از سدر، هیچگونه جشن و مراسم عروسی نباید برپا کرد. در روز پنجاهم، جشن شابعرت یا جشن هفته هاست که به یونانی آن را پنتاکوست می گویند. این جشن در اصل همان جشن نوبرها نزد کنعانیان بوده که یهودی ها از آنان اقتباس و آن را روز نزول تورا در کوه سینا قلمداد نموده اند. این روز نیز تعطیل عمومی است و نباید هیچ کاری انجام داد. این روز را یهودی ها در اجتماعات و با ذکر اوراد و ادعیه می گذرانند.

۹ - در روز نهم از ماه آب (Tishah B'Av)، تقریباً مصادف با ماه های

جولای و اگوست، قوم یهود خرابی معبد اورشلمیه به دست رومی ها در سال ۷۰ میلادی را یاد می کنند. بعضی از یهودی ها حتی ارتباطی بین این روز و اولین ویرانی معبد در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، به دست بخت النصر، نیز برقرار می کنند. این روز در نظر یهودی ها روزهای مهم و روزه غیر رسمی است. تمام زینت ها را از کتیبه برمی دارند.

۱- سیث. شبه از روزهای مقدس یهود است. تورا در موارد عیدینه قدامت این روز را به یهودی ها خاطر نشان نموده است.

«روز سیث را یاد کن و آن را مقدس بنار. شش روز مشغول کارباش و همه کارهای خود را انجام بده. اما روز هفتمین، سیث یهوه خدای نوست در آن روز هیچ کارمکن. تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیز و بهیسه ات و همان تو که در درون دروازه های تو باشی. زیرا که خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آن هست در شش روز ساخت و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس کرد.» خروج ۹/۱۲ - ۲۰

انجام هر نوع کاری حتی افروختن آتش در خانه ها ممنوع است. برای تخلف از این دستور، تورا مجازات مرگ پیش بینی کرده است.

«پس سیث را نگاه دارید زیرا که مقدس است و هر که آن را بی حرمتی کند هرابنه کشته شود.» خروج ۱۴ - ۳۱

«چون بنی اسرائیل در صحرا بودند کسی را یافتند که هیزم جمع می کرد. او را نزد موسی و هارون و تمام جماعت آوردند. او را در حبس نگاه داشتند. زیرا که اعلام نشده بود که باوی چه باید کرد. خداوند به موسی گفت، این شخص البته کشته شود. تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه بانگ ها سنگسار کنند.» اعداد ۲۶ / ۳۲ - ۱۵

روز شنبه، در نظر یهودی ها، روز شادی و صلح کامل است و نقش بزرگی در رنگه داری و اتحاد قومی بازی کرده است. سیث با غروب آفتاب روز جمعه آغاز می شود. مادرها به نشان آغاز جشن در خانه ها شمع می افروزند. روز شنبه پدران با پسران خود در مراسم عبادی سیناگوگ شرکت می کنند. در مراجعت، پس از خواندن کلماتی از فصل ۳۱ ضرب المثل ها، به اطفال صغیر و زن خود برکت می دهند. سپس تمام فامیل غذایی را که روز قبل فراهم شده، می خورند. در سفره قبل از خوردن غذا، بنر به نان (چالا Challah) به شراب برکت می دهد و آن را بین افراد خانواده تقسیم می کند. یهودی های متعصب در روز سیث به هیچ کاری دست نمی زنند و تمام روز را

در منزل استراحت می نمایند. گرچه نباید در خانه ها آتش افروخته شود، ولی آتشی که از روز قبل روشن شده همچنان فروزان خواهد ماند. بعضی از یهودی ها برای کارهای روزانه که خود مجاز به انجام آن نیستند، مستخدمی (Shabbos goy) استخدام می کنند. مسافرت های دوره در روز شنبه بر یهودی ها مجاز نیست. کسانی که با کشتی مسافرت می کنند، روز شنبه از کشتی خارج نمی شوند و همچنان در کشتی می مانند. یهودی های متعصب، معمولاً منزلی در مجاورت سیناگوگ برای سکونت خود و خانواده اختیار می نمایند، و با مسافت بین منزل و سیناگوگ را پیاده طی می کنند. چون روز شنبه راندن اتومبیل و یا استفاده از وسائط نقلیه، عمومی بر یهودی ها مجاز نیست. این ممنوعیت ها برای یهودی ها نه تنها مشکلاتی ایجاد نمی کند، بلکه به نظر آنان، باعث رهائی از خستگی های حاصل از کوشش در زندگی شش روزه نیز می باشد. شنبه روزی است که او می تواند کاملاً از هر کاری کناره بگیرد و به تجدید قوای جسمی، روحی خود پردازد.

غروب روز شنبه، اعضای خانواده برای انجام تشریفات مذهبی مختصری مجدداً به دور هم جمع می شوند. پس از نوشیدن شراب و مقداری شیرینی، پدر خانواده به زن و اطفال خود برکت می دهد.

ماه های دوازده گانه یهود عبارتند از

۱- تیشری	Tishrei	(معادل سپتامبر با اکثر)
۲- خشوان	cheshvan	
۳- کیسری	Kisley	
۴- توث	Teves	
۵- شوات	Shevat	
۶- آدار	Adar	
۷- نisan	Nisan	
۸- ایار	Iyar	
۹- سیوان	Sivan	
۱۰- تموز	Tammuz	
۱۱- اب	Av	
۱۲- الول	Elul	



## فصل هشتم:

### مراسم عبادی روزمره، یهود

بایه، اعتقادات مذهبی یهود بر « شما Shema بشنو» گذاشته شده است. «بشنو ای اسرائیل، یهوه خدای ما، یهوه واحد است. پس بهره خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود دوست بدار. این سخنانی که من امروز به تو امر می کنم در دل داشته باش و آن ها را به پسرانت به دقت تعلیم ده و حین نشستن در خانه و راه رفتن و وقت خوابیدن و با برخاستن، از آن ها گفتگو کن و آن ها را بر دست خود برای نشانی بند و در پیشانی دربین دو چشمانت بکنار. در چارچوب درخانه ات و بر دروازه های خانه ات بنویس.» تثنیه ۶/۹-۶

هر فرد متعصب یهودی، پرستش یهوه را در اطاعت از اوامر او می داند. از این نظر تورا (آموزش) در نظر او در درجه اول اهمیت قرار دارد و تورا را منعکس کننده دستوراتی می داند که یهوه در حدود سه هزار سال قبل در کوه سینا به موسی وحی نمود.

گرچه بسیاری از یهودی ها امروزه چندان پای بند اجرای مراسم مذهبی نیستند و عده ای نیز کوشش می کنند مقررات تورا را با زندگی قرن بیستم هم آهنگ سازند، ولی یهودی های متعصب در اطاعت از اوامر تورا، پایبندی و سرسختی عجیبی از خود نشان می دهند و کلمات آن را به گونه ای تعبیر و تفسیر می کنند که بر سایر مردم، حتی بر یهودی ها و پژوهشگران مذهبی، معنا و مفهومی ندارد.

هر دسته از یهودی ها، متعلق به کنیسه (Synagogue) خاصی هستند. کلمه، سیناگوگ، ترجمه، یونانی از لغت (Bet Hakeneset) عبری و به معنای محل ملاقات است. اصل و ریشه، این لغت معلوم نیست و احتمالاً از دوران اسارت یهود در بابل و از زمانی که اجتماع یهودی ها در معبد امکان نداشته مروج پیدا کرده است و پس از بازگشت از اسارت، یهودی ها سیناگوگ را به عنوان محلی برای تعلیمات مذهبی و مطالعه، تورا بر گزیدند. در طول تاریخ یهود، سیناگوگ وظیفه، مهمی از نظر حفظ اتحاد و یگانگی قوم یهود بر عهده داشته است. مهم ترین بخش داخلی سیناگوگ، محفظه ای است که به طرف اورشلیم ساخته می شود. در داخل محفظه، توماری از تورا که روی پوست به زبان عبری نوشته شده، با پوششی از ابریشم و یا مخمل زری دوزی شده و تزئینات دیگری از قبیل تاج و سینه بندی از سنگ های قیمتی، نگهداری می شود. بلافاصله در برابر محفظه، چراغی وجود دارد که همیشه فروزان است. در وسط سیناگوگ، سکوی بلندی برای اداره مراسم عبادی و قرائت تورا وجود دارد. مراسم عبادی، بر حسب ترتیبی که در کتاب دعا (سیدور Siddur)، نوشته شده است، برگزار می گردد. عبادت کنندگان، در سیناگوگ سرهای خود را با کلاه، عرفچین و امثال آن می پوشانند. زن ها روسری به سر می کنند. در سیناگوگ های یهودیان متعصب، زنان و مردان در صفوف جدا از هم می نشینند.

هر روز شنبه، در موقع اجرای مراسم عبادی، محفظه با تشریفات کامل باز می شود و تومار حاوی تورا را بر سردست در دور سیناگوگ به گردش در می آورند و قسمت هایی از تورا را به زبان عبری و بنا بر سنت قدیم می خوانند. تورا را به ۵۲ بخش تقسیم کرده اند و هر شنبه، بخشی از آن را ضمن ساپرادعیه و اوراد می خوانند. به نحوی که در روز جشن سمخات (Simkhat)، يك دور کامل تورا خوانده شده و دور مجدد آغاز می شود. وقتی که قرائت به پایان رسیده، تومار مجدداً با همان تشریفات به دور سیناگوگ به گردش در می آید. سپس در داخل محفظه تا روز شنبه، هفته آینده نگهداری می شود. جمعیت حاضر در سیناگوگ ممکن است، برای ابراز سرسپردگی و ستایش کلام خدا، با گوشه، شال دعا (تالیث Tallit) تومار را لمس کنند و یا آن را بیوسند. مراسم عبادی به وسیله کازان (Chazzan) برگزار می شود و رابی ها وظیفه ای در برگزاری مراسم ندارند. بلکه تعلیمات ایمانی یهودی ها و پاسخ به سئوالات مذهبی، به عهده رابی هاست. رابی هاتنها پس از دیدن دوره تعلیماتی مذهبی کافی و آموزش

کامل توراه می توانند از یاد رابی استفاده نمایند.

وقتی پسری به هشت روزه عمر خود رسیده، باید ختنه شود. ختنه ممکن است توسط طبیب و جراح متخصص و یا به وسیله کسانی به نام موهل (Mohel)، که قانوناً مجاز به عمل ختنه می باشند، انجام گیرد. پس از ختنه نامی از اسامی عبری برای طفل انتخاب می شود که در مواقع عروسی و مرگ به آن نام نامیده می شود. در سنین کودکی، مادر مسئول تعلیمات مذهبی طفل است. به محض این که طفل قادر به سخن گفتن شد، مطالب « شما Shema » به او آموخته می شود. در پنج سالگی پس از اتمام کلاس درس روزانه، او را به سیناگوگ برای فراگیری تعلیمات مذهبی می فرستند. یکی از مواد دروس سیناگوگ، فراگیری زبان عبری و قرآنت توراه است. برای دختران، مخصوصاً آموزش این مطلب که چگونه باید خانه، يك يهودی را اداره کرد، در درجه اول اهمیت قرار دارد.

در نخستین شنبه، پس از آن که پسر به سن ۱۳ سالگی رسیده، باید توماری از توراه را برای اولین مرتبه حین اجرای مراسم مذهبی در سیناگوگ بخواند. پس از انجام مراسم مذهبی، معمولاً جشنی از دوستان و اعضای خانواده برپا می شود. از این لحظه به بعد پسر (Barmitzah)، شخصاً مسئول انجام کلیه وظائف مذهبی خود به عنوان يك فرد يهودی خواهد بود و ممکن است در جلسات آواز دستجمعی در دعاهای عمومی (Minyan) از او نیز دعوت به عمل آید. دختر يهودی، خود به خود در دوازده سالگی به سن بلوغ می رسد و (Bat - Mitzvah) خوانده می شود. در بعضی از سیناگوگ ها برای دختران نیز مراسمی به این مناسبت برپا می کنند.

مؤمنین و متعصبین به آئین يهود، سه بار در شبانه روز، صبح، بعناز ظهر و شب در خانه، خود و یا در سیناگوگ دعا می خوانند. به هنگام دعا خوانی سر خود را با کلاه های معمولی و یا سرپوشی به نامهای پارملکا (Yarmelka) و کی پا (Kippah) می پوشانند حتی وقتی که از منزل خارج می شوند، سر خود را به نشان احترام به حنای پوشانند بیهنگام ورود به منزل از برابر مزوزا (Mezuzah) می گذرند. مزوزا معرف یکی دیگر از تعهدات دینی يهود نسبت به يهود و متشکل از توماری از نوشته های توراه یا « شما » ۶/۹-۱۶ است که بر روی پوست نوشته شده و در داخل محفظه، چوبی و یا فلزی در سمت راست در، و در هر يك از اتاق های محل سکونت نصب می گردد.

در دعاهای صبحگاهی ممکن است شال دعا (Tallit) بردوش بپفکنند. شال دعا معمولاً دارای ریشه هائی در چهار جهت به علامت اطاعت از فرامین ده گانه توره می باشد. در دعاهای روزانه ممکن است حقه چرمی (Tephillin) که بر روی آن آیاتی از توره (معمولاً شماره های ۱ تا ۱۰ از باب ۱۳ خروج و شماره های ۴ تا ۹ از باب ۶ سفر تثبیه و یا شماره های ۱۳ تا ۲۱ از باب ۱۱ سفر تثبیه) نوشته شده است، به بازو و یا پیشانی خود ببندند.

## فصل نهم: فرزندان آدم تا موسی

چاپ های قدیم کتاب مقدس یهود، معمولاً حاوی پیشگفتاری بودند که تاریخ حوادث مهم را از زمان آدم تا عصر حاضر مشخص و خلقت آدم را در حدود ۴۰۰۰ قبل از تولد عیسی می نوشتند. چون با اکتشافات علمی دو قرن اخیر، صحت این تواریخ مردود شناخته شد، در چاپ های جدید از ذکر آن ها خودداری می شود. تقویم کتاب مقدس یهود از آدم تا ابراهیم.

اسم	تاریخ تولد	سنین عمر	تاریخ وفات
آدم	-	۹۳۰	۹۳۰
شبت	۱۳۰	۹۱۲	۱۰۴۲
انوش	۲۳۵	۹۰۵	۱۱۴۰
قینان	۳۲۵	۹۱۰	۱۲۳۵
مهلائیل	۳۹۵	۸۹۵	۱۲۹۰
یارد	۴۶۰	۹۶۲	۱۴۲۲
خنوخ	۶۲۲	۳۶۵	۹۸۷
منوشالغ	۶۸۷	۹۶۹	۱۶۵۶
ملك	۸۷۴	۷۷۷	۱۶۵۱
نوح	۱۰۵۶	۹۵۰	۲۰۰۶
سام	۱۵۵۶	۶۰۰	۲۱۵۶
ارمکشاد	۱۶۵۸	۴۳۸	۲۰۹۹
شالغ	۱۶۹۳	۴۳۳	۲۱۲۶
عابر	۱۷۲۳	۴۶۴	۲۱۸۷
فالح	۱۷۵۷	۲۳۹	۱۹۹۶
رعو	۱۷۸۷	۲۳۹	۲۰۲۶
سروج	۱۸۱۹	۲۳۰	۲۰۴۹
ناحور	۱۸۴۹	۱۴۸	۱۹۹۷
نارج	۱۸۷۸	۲۰۵	۲۰۸۳
ابراهیم	۱۹۴۸	۱۷۵	۲۱۲۳

قبل از شروع داستان شخصیت های مهم توراہ براساس کتاب مقدس، توجه خوانندگان عزیز را به این نکته اساسی جلب می نمایم که هیچ دلیل تاریخی بر اثبات این مطلب که نوح، ابراهیم، یعقوب و موسی شخصیت های حقیقی بوده اند و روزی در این دنیا زندگی می کرده اند، در دست نیست. توراہ و سایر کتب مذهبی که مطالب خود را از توراہ ربوبیسی کرده اند، تنها مدارکی هستند که در آن ها شرح زندگانی این افراد دیده می شود. ولی در هیچ يك از این کتب نیز، نامی از هیچیک از شخصیت های تاریخ حقیقی دیده نمی شود تا کوچک ترین دلیلی بر تائید مطالب کتب مذهبی باشد. تحقیقات باستان شناسی نیز، شاید به علت بی اهمیت بودن اشخاص، نشانی بر اثبات وجود این شخصیت ها، در تاریخی که توراہ مدعی حیات آنان است، به دست نمی دهد. برعکس، اختلافات زیادی که در روایت هرداستان در کتب مختلف مذهبی دیده می شود، خود دلیلی بر افسانه و موهوم بودن داستان است. به ناچار افسانه، زندگی این شخصیت ها را به طور خلاصه، ولی با حفظ کنبه نکات و مطالب اساسی، از توراہ نقل می کنم.

### الف - نوح :

برطبق تفویم یهود در کتاب مقدس، نوح پسر لئک و نفر دهم از اولادان آدم است که در سال ۱۰۵۶ پس از خلقت زمین به دنیا آمد و بهصدو پنجاه سال عمر کرد و در سال ۲۰۰۶ بعد از خلقت، از دنیا رفت.

«چون خداوند دید که شرارت انسان در روی زمین افزایش یافته و تمام توجه و دل او به سوی بدی و شرارت گرایش یافته است، از آفرینش انسان در روی زمین پشیمان شد و دل او به درد آمد. خداوند گفت من از روی زمین انسانی را که خلق کرده ام محو خواهم نمود و با او همه بهائم و خزندگان و پرندگان آسمان را محو می کنم. چون که از خلقت آن ها پشیمانم. ولی نوح در چشم او التفات یافت. پیدایش ۵/۹ - ۶

«خداوند به نوح گفت که زمین به سبب انسان پر از ظلم شده است. من آنان را بازمین هلاک می کنم. پس برای خود کشتی از چوب بساز و حمرات در کشتی بنا کن و درونش و بیرونش را باقیر اندود کن. تو و پسرانت و زوجه ات و همسران پسرانت با تو به کشتی خواهید رفت. از تمام حیوانات از پرندگان از انواع آن ها و از حشرات از هر کدام يك جفت نر و ماده با خود به کشتی ببر و زنده نگه دار. پیدایش ۱۴/۲۱ - ۶

«... و از همه بهائم پاک هفت نر و هفت ماده بگیر و از بهائم ناپاک دو نر و دو ماده

و از پرندگان آسمان هفت نر و هفت ماده. « پیدایش ۲/۴-۷

نوح طبق دستور یهوه خداوند عمل کرد. بعد از هفت روز آب طوفان به زمین آمد. روز هفدهم از ماه دوم تمام چشمه های دره ها و روزه های آسمان گشوده شدند. نوح و زنتش و پسرانش و همسران پسرانش با حیوانات گوناگون و پرندگان و خزندگان و حشرات به کشتی درآمدند. یهوه در کشتی را پشت سرنوح و همراهان او بست. باران چهل شبانه روز بارید. آب ها رو به افزایش رفت و کشتی نوح روی آب حرکت می کرد. طوفان چهل روز بر روی زمین آمد و آب همی افزود. « پیدایش ۱۷/۱۱-۷

« آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت تا آنکه همه کوههای بلند که زیر آسمان ها بودند مستور شدند و پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور شدند. « پیدایش ۱۹-۷  
«... و هر موجودی که بر روی زمین بود محو شدند. « پیدایش ۲۳-۷

« خداوند نوح و همه حیواناتی را که با وی در کشتی بودند به یاد آورد. بادی بر زمین وزانید و آب ساکن شد. چشمه های دره ها و روزه های آسمان بسته شد و باران از آسمان ایستاد و رفته رفته آب از روی زمین برگشت و بعد از انقضای ۱۵۰ روز آب کم شد. « پیدایش ۱/۴-۸

« در روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه های آرات قرار گرفت. « (۱) پیدایش

۸-۵

« در روز اول از ماه دهم قله های کوه ها ظاهر گردید. « پیدایش ۶-۸

پس از چهل روز نوح در چاه کشتی را باز کرد و زاغ را رها کرد. ولی زاغ پس از اندکی باز آمد. پس از آن کبوتر را رها کرد. کبوتر چون نشیمنی نیافت، برگشت. هفت روز بعد باز کبوتر را از کشتی رها کرد. در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت. در حالی که برگ زیتون تازه ای در منقار داشت. هفت روز دیگر باز کبوتر را رها کرد و او دیگر برگشت. در روز اول از ماه اول آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشت و نگرست و اینک روی زمین خشک بود. « پیدایش ۷/۱۴-۸

«... و در روز بیست و هفتم از ماه دوم زمین خشک شد. « (۲) پیدایش ۱۵-۸

---

۱ - به عبارت ساده تر کشتی نوح دو ماه و نیم قبل از پیداشدن قتل کوه ها از زیر آب، بر قله کوه آرات قرار گرفته بوده.

۲ - به این ترتیب، خود یهوه هم درست به خاطر ندارد که زمین، در چه ماهی خشک شد روز اول از ماه اول یا اواخر ماه دوم؟

«نوح مذبحی برای خداوند ساخت و از همه حیوانات پاك و پرندگان پاك قربانی های سوختنی بر مذبح گذراند و خداوند بوی خوش بونید و در دل خود گفت بعد از این زمین را به سبب انسان لعنت نکنم. زیرا افکار انسان قلبا و از جوانی فاسد است.»  
پیدایش ۲۲ / ۲۰-۸

محققین ارقام آشفته و مغشوش داستان و جملات متناقض و تکراری را دلیل بر آن می دانند که داستان نوح يك باره و به قلم يك نفر نوشته نشده و شاید بارها در آن تجدید نظر شده تا به صورت کنونی درآمده است.

طبق روایت تورا، طوفان در سال ششصدم از حیات نوح اتفاق افتاده است. با توجه به این که پژوهشگران بر اساس تقویم یهود، دوران زندگی ابراهیم را در حدود سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۰۰ قبل از میلاد عیسی حدس می زنند، طوفان نوح بایستی در حدود بیست و دو قرن قبل از میلاد اتفاق افتاده باشد. از طرف دیگر طبق اسناد و مدارک تاریخی که در دست است، به طور قطع و یقین می دانیم که در آن دوران تمدن های بزرگی در مصر، بین النهرین و چین در حال شکوفایی بوده و مردمانی زندگی می کرده اند که تمدن خود را بدون وقفه به نسل های بعد منتقل کرده اند. اگر آنگونه که تورا مدعی است، از آمدن طوفان انهدام کلی بشریت (به استثنای نوح و پسرانش) در سراسر کره زمین مورد نظر خداوند بوده و آب طوفان در تمامی سطح کره زمین از بلند ترین قله کوه ها نیز پانزده ذراع فراتر رفته، پس چگونه این مردمان زندگی عادی خود را بعد از طوفان به نسل های بعد منتقل نموده اند و هیچ گونه انقطاع و انفصالی در تداوم و توالی تاریخ آن ها دیده نمی شود؟

بر اساس تقویم یهود، نوح در سال ۱۰۵۶ پس از خلقت بدینا آمد و وقتی که ششصدساله بود، طوفان اتفاق افتاد و نسل بشر و تمامی موجودات زنده (به استثناء آنان که در کشتی نوح بودند) تماماً از روی زمین محو شدند. ۲۹۲ سال پس از طوفان، یعنی در سال ۱۹۴۸ پس از خلقت، ابراهیم به دنیا آمد. تورا تمام ماجرای طوفان و نابودی کامل ابناء آدم را به بوته فراموشی می سپارد و شرح مفصلی درباره وطن اصلی ابراهیم، مهاجرت او به حران و مصر و حضور او در دربار فرعون مصر، جنگ با کدر لا آمریایان می کند. کدام يك از این دو نوشته تورا حقیقت دارد؟ چگونه ممکن است پس از گذشت قریب سه قرن از طوفان عظیم نوح و نابودی کامل بشریت از سطح زمین، از نسل سه پسر نوح چنین مردمانی در سراسر خاور میانه و مصر پیداشده و در شکار و مصری ساط سلطنت و فرعون بر پا



نموده باشند.

برطبق نوشته، توراها:

«خداوند به نوح گفت نو و تمامی خانه ات به کشتی درآئید و از همه، بهائم پاك هفت نر و هفت ماده با خود بگیر و از بهائم ناپاك دو نر و دو ماده و از همه پرندگان نیز هفت نر و هفت ماده با خود به کشتی ببر و آذوقه كافی برای آنها فراهم کن و نوح موافق خداوند که او را امر فرموده بود عمل کرد.» پیدایش ۱/۶-۷

دانشمندان، نازمان حاضر پك میلبون و دریست و پنجاه هزار نوع مشخص از جانوران و گیاهان روی زمین را طبقه بندی و هر يك از این طبقات را به صدها طبقه کوچکتر تقسیم نموده اند. تعدادی از این حیوانات و پرندگان منحصر در ناحیه کوچکی از کره زمین، که شاید هزارها کیلومتر از فلسطین دور باشد، زندگی می کنند. چنانچه خرس کوالا Koala و کانگارو فقط در استرالیا، شتر معروف به الپاکا Alpaca و لاما منحصر در آمریکای جنوبی و میمون موسوم به سی فاكا Sifaka تنها و تنها در جزیره ماداگاسکار یافت می شوند. حال، پاسخ این سوال که چگونه نوح توانسته است چهارده نمونه از کلید، حیوانات پاك و چهار نمونه از تمامی حیوانات ناپاك و چهارده نمونه از پرندگان آسمان را صید و جمع آوری نماید و آذوقه، كافی برای تغذیه پك سال آن هارا فراهم آورد و همه را در پك کشتی به عرض و طول ۳۰-۴۰-۵۰ ذراع جای دهد؟ خنده آور به نظر می رسد.

داستان نوح یکی از افسانه هائی است که قوم یهود در مدت اسارت خود در بابل از اساطیر سومری - آکادی اقتباس و برای تثبیت شجره نامه، قوم خود مفید تشخیص داد و با تغییر اسامی به نام های عبری، افسانه را به عنوان یکی از معجزات تاریخی یهود، در کتاب مقدس نقل کرد.

## ب - ابراهیم

بنا به نوشته توراها، ابراهیم نیای بنی اسرائیل پسر تراخ (Terack)، در سال ۱۹۴۸ پس از خلقت جهان به دنیا آمد و ۱۷۵ سال عمر کرد. او نفر بیستم به خط مستقیم از اولادان آدم است. مورخان بر اساس مطالب توراها، زمان حیات ابراهیم را با ضریب اشتباه بسیار کم، در حدود بیست قرن قبل از میلاد عیسی حدس می زنند. نام ابراهیم در ابتدا ابرام و سارا خواهر ناتنی او زن او بود. تراخ پسر خود ابرام،

لوط برادرزاده ابرام، و عروس خود سارا را برداشت و از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند. در حران توقف نمودند. تراخ، در حران به پدران خود صلح شد و خداوند به ابرام گفت:

«از خانه پدرخود به سوی زمینی که به تو نشان می دهم بیرون شو. از تو امتی عظیم پدید خواهم آورد و تو را برکت می دهم.»

پس ابرام بازن و برادرزاده خود و همه اموال و اندوخته ها، به طرف مقصدی که خداوند به او گفته بود حرکت کرد. به زمین کنعان رسید. در ناحیه سیشم (Sichem) خداوند براو ظاهر شد و گفت:

« این سرزمین را به اولاد تو خواهم داد.»

ابرام در آن محل مذبحی برای خدا ساخت. سپس به طرف کوهی در مشرق بیت ال (خانه خدا) کوچ کرد. قحطی بزرگی اتفاق افتاد و ابرام به ناچار به مصر رفت (۱) قبل از ورود به خاک مصر، به زن خود سارا گفت:

« تو زن نیکو منظری هستی. چون اهالی مصر تو را ببینند گویند این زوجه، اوست پس مرا بکشند و تو را زنده نگه دارند. پس بگو که تو خواهر من هستی تا به ملاحظه، تو، به من نیکی کنند و جانم زنده بماند.» پیدایش ۱۲-۱۲

اهالی مصر سارا را به خاطر زیبایی او به خانه فرعون بردند و فرعون به ابرام احسان بسیار نمود. اوصاحب میش ها و گاوها، خران و غلاصان و کنیزکان بسیار شد. خداوند، فرعون و اهل خانه فرعون را به سبب سارای، به بلای سختی دچار کرد. فرعون زوجه ابرام را به او پس داد. او با تمامی مایملکش از مصر خارج شد و به محل سکونت سابق خود، در کوه شرقی بیت ال، بازگشت. چون چراگاه کافی برای مواشی ابرام و گله برادرزاده اش لوط نبود، لوط به طرف وادی اردن رفت. ابرام نیز از محل سکونت خود به جنگل بلوط ممره (Mamre) در حبرون (Hebron) نقل مکان نمود. در این ایام سه پادشاه محلی، برضد شاهان سدوم و گومارا، به جنگ پرداختند و پس از

---

۱ - این عبارت توراه پس تو به حضور بهوه حنای خود اقرار کرده بگو که پدر من آرامی آواره ای بود و باعده، قلیلی به مصر فرود شد و در آنجا غربت پذیرفت. تنبیه ۵ - ۲۶، اشاره ای به موطن اصلی ابراهیم و ورود او به سرزمین مصر است.

شکت آنها تمام اهالی را به اسارت بردند و اموال آنان را غارت کردند. لوط برادرزاده ابرام با تمام اموالش اسیر کدر - لا - امر (Kedor-la-omer) شد. یکی از نجات یافتگان، ابرام را از جریان امر مطلع کرد. ابرام با ۳۱۸ مرد جنگی از عقب آن ها شتافت. شبانگاه او و ملازمانش به اردوی شاه حمله بردند و لوط را آزاد کردند و اموالش را به او باز پس دادند. وقتی ابرام فاتحانه مسراجعت کرد، ملکی صدوق (Melchi-Sedek) شاه و کاهن سالم شهر (اورشلیم) ناوادی شاره به پیشواز او آمد و او را به نام «الیون» (خدای خنایان) تقدیس کرد.

یهوه در رؤیا بر ابرام ظاهر شد. ابرام از این که صاحب فرزندی نبود شکایت کرد. یهوه پیمان خود را با ابرام تجدید نمود و به او گفت که وراثت او را که از صلب او بیرون آیند، بی شمار خواهد کرد.

سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر را به ابرام به زنی داد تا صاحب فرزندی شود. هاجر برای ابرام پسری به دنیا آورد و او را اسمعیل نام نهاد. ابرام ۸۶ ساله بود که اسمعیل به دنیا آمد. وقتی که ابرام به ۹۹ سالگی رسید، خداوند بار دیگر بر او ظاهر شد و ضمن تجدید پیمان دیرین، به او گفت:

«از این پس نام تو ابراهیم (۱۱) خواهد بود. زیرا تو را پدرملت های بسیار گردانم و تو را بسیار بارور می نمایم. این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و تو و ذریت تو. بعلاز تو هرذکوری از شما مختون شود و گوشت قلفه خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست.» پیدایش ۱۴ / ۱۰-۱۷

«نام زوجه، تو از این پس ساره خواهد بود. ساره بدین وقت سال دیگر، برای تو پسری خواهد آورد و او را اسحق نام بنه.» پیدایش ۲۰ - ۱۷

«پس از صعودخدا، ابراهیم تمام خانه زاده ها و زرخریدان را که در خانه او بودند ختنه کرد.»

«ابراهیم نودونه ساله و پسرش اسمعیل سیزده ساله بودند که در همان روز ختنه شدند» پیدایش ۲۵-۱۷

«خداوند بار دیگر در جنگل بلوط مره بر ابراهیم ظاهر شد. ابراهیم چشمان خود را بلند کرد و دید که سه مرد در مقابل او ایستاده اند.» پیدایش ۱-۱۸

۱- اب - را - عام، یعنی پدر مردمان بسیار

ابراهیم از آنان به گرمی استقبال کرد و غذائی آماده نمود و خود زیر درخت ایستاد، تا آن سه نفر غذا خوردند. پس دو نفر همراهان خدا، برخاسته به طرف سدوم رفتند.

ابراهیم در حضور خدا هم چنان ایستاد و باهم سخن گفتند. چون خدا از سخن گفتن با ابراهیم فارغ شد، از نزد ابراهیم رفت. « پیدایش ۳۳ - ۱۸

«وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند. لوط از ایشان استقبال کرد و آنان را به خانه، خود برد. هنوز به خواب نرفته بودند که مردم سدوم از پیر و جوان به درخانه، لوط آمدند و از او خواستند تا آن دو مرد را بیرون آورد تا آنان را بشناسند (۱). لوط از خانه بیرون آمد و التماس کنان گفت، که او دو دختر باکره در خانه دارد آنان را بیرون خواهد فرستاد تا هرچه می خواهند با آن دو دختر بکنند. ولی از این دو نفر که زیر سقف او منزل دارند، چشم بپوشند. مردم هجوم آوردند تا در را بشکنند. آن دو فرشته لوط را به داخل منزل کشیدند و مردمی را که به درخانه نزدیک بودند به کوری مبتلا ساختند. هنگام فجر، آن دو مرد، لوط دو دختر و زن او را از شهر خارج کردند و به آنان گفتند به پشت سر خود نگاه نکنند. آنگاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از آسمان بارانید. شهر و تمام سکنه و نباتات زمین را واژگون کرد و زن لوط که به عقب نگریسته بود، به ستونی از نمک مبدل گردید. « پیدایش ۲۷ / ۱ - ۱۹

لوط از صوغر بیرون آمد و در مغاره ای سکنی گرفت. دختر بزرگتر به کوچکتر گفت: «پدر ما پیر شده و مردی در روی زمین نیست تا به مادر آید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم. تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشاندند و دختر بزرگتر با پدر خویش همخوابه شد. لوط از خوابیدن و برخاستن او آگاه نشد. روز دیگر دختر بزرگتر به کوچکتر گفت. امشب او را شراب بنوشانیم و تو با او همخوابه شو. « پیدایش ۳۵ / ۳ - ۱۹

بدین ترتیب، هر دو دختر با پدر همخوابه شدند و در موعد طبیعی دو فرزند پسر به دنیا آوردند.

ابراهیم از بلوطستان «عمره» به «جرار» کوچ کرد و ساره زن خود را خواهر خود معرفی نمود. ملك جرار، ساره را به زنی گرفت. ولی به سبب خوابی که دید ساره را به

---

۱- در ترازه منظور از شناختن کسی، یعنی ارتباط جنسی برقرار کردن. این لغت در موارد دیگر نیز به همین معنی به کار رفته است.

ابراهیم باز پس داد و گوسفندان، گاوان و غلامان بسیاری به ابراهیم بخشید.  
ساره، در وقتی که خداوند به او وعده داده بوده حامله شد. پسری زائید و او را اسحق نام نهادند. ابراهیم به هنگام ولادت اسحق صدساله بود. در روزی که اسحق را از شیرمادر بازگرفتند، ابراهیم مجلس ضیافتی برپا کرد. در آن مجلس، ساره، اسمعیل را دید که خنده و مسخرگی می کرد. از ابراهیم خواست تا اسمعیل و مادرش هاجر را از خانه بیرون کند.

«بامدادان ابراهیم برخاسته نان و مشکى از آب گرفته به هاجر داد و آن هارا بردوش وی نهاد و او را با پسرش روانه کرد. پس هاجر رفت و در بیابان بئر شبع (Beer Sheba) می گشت. چون مشک آب تمام شد، پسر را زیر بوته ای گذاشت و خود به مسافت تیر پرتابی رفته و در مقابل وی نشست تا موت پسر را نبیند. آواز خود را بلند کرد و گریست. خداوند آواز پسر و مادر را شنید و از آسمان هاجر را ندا داد و پرسید تو را چه می شود؟ برخیز و پسر را برداشته او را به دست خود بگیر. زیرا که از او امتی عظیم به وجود خواهم آورد. خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفته مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشتید. خدا با آن پسر بود و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از سرزمین مصر برای او گرفت.» پیدایش ۲۲/۱۴-۲۱

ابراهیم، پس از آن، سال های بسیاری در فلسطین زندگی کرد. خداوند او را امتحان نمود و از او خواست تا یگانه فرزند خود، اسحق را بر یکی از کوه هانی که به او نشان خواهد داد ببرد و قربانی سوختنی بگذراند. ابراهیم، با منادان با دوتن از نوکران خود و الاغی با بار هیزم به طرف کوه حرکت کرد. در نیمه راه از نوکران کناره گرفت و تنها با پسر خود و بار هیزم از کوه بالا رفت. وقتی به مکانی که خداوند به او نشان داده بود، رسید، پسر خود را بست و بالای توده هیزم گذاشت. دست خود را دراز کرد تا کارد را بردارد و سر اسحق را ببرد، که دو فرشته خداوند از آسمان ندا دادند و به او امر کردند که دست از پسر بردارد. پیدایش ۱۲/۱-۲۲

«خداوند به ابراهیم گفت چون یگانه پسر خود را از من دریغ نداشتی، هرآینه تو را برکت دهم و ذریه تورا کثیر گردانم.» پیدایش ۱۶-۲۲

---

۱ - بئر شبع ناحیه ایست در جنوب فلسطین در ۴۵ کیلومتری اورشلیم.

آنگاه ابراهیم فوجی را که در عقب او در بیسه ای به شاخ های خود گرفتار شده بود، گرفت و آن را عوض پسر، قربانی سوختنی گذراند و آن موضع را بهوه یسری (Yehovah yireh) (محلّی که بهوه دیده خواهد شد) نامید.

ساره در قریه اربع (Arbaa) در حبرون مرد و ابراهیم او را در صحرای مکفیله در مقابل نمری در زمین کنعان دفن کرد. ابراهیم، خادم خود را به موطن اجدادی خود، اور، فرستاد و یکی از دختران ملکه، همسر بتوئیل بن ناحور، Bethuel برادر خود را برای اسحق به زنی گرفت.

ابراهیم، پس از فوت ساره، زن دیگری گرفت و دارای شش فرزند شد. ولی تمام مایملک خود را در کنعان به اسحق بخشید و به پسران دیگر، عطایاتی از آنچه در شرق داشت داد و آنان را به آن دیار روانه نمود.

ابراهیم هنگام فوت ۱۷۵ سال داشت که:

«در کمال شیخوخت پیر و سیر شد و مرد و به پدران خود مدح شد و پسرانش اسمعیل و اسحق او را در مغاره مکفیله (Mac-phelah) در صحرای عفرون دفن کردند.»  
پیدایش ۸-۲۵

\*\*\*

۱ - تورا، ابراهیم را نیای قوم یهود و مهم ترین شخصیت مذهبی بنی اسرائیل معرفی می نماید. او اولین نبی یهود است که بهوه با او ارتباط مستقیم برقرار کرد و از روبرو با او سخن گفت. مسلمانان، ابراهیم را پدر مؤمنان و دوست خدا می دانند و معتقدند که ابراهیم یکتا پرست بوده است. در صورتی که خود تورا چنین ادعائی نمی کند. حقیقت مطلب این است که قوم یهود تا زمان اسارت در بابل هیچگاه یکتا پرست نبوده اند. جمله ای که در سرفصل دین یهود، از تورات نقل شد، از وجود خدایان متعدد که در آن زمان به عقیده پژوهشگران به هفتاد خدا می رسیده، حکایت می کند.

۲ - در این که آیا ابراهیم، حقیقتاً روزی وجود مادی داشته و زندگی می کرده و یا آن که ساخته افکار و تخیلات نویسندگان افسانه پرداز یهود است، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. غالب پژوهشگران در این نکته متفقند که به فرض قبول وجود ابراهیم در ۴۰۰۰ سال قبل، مسائل ناشناخته درباره او به حدی است که اطلاعات بسیار مختصر تورا را فاقد هرگونه ارزش تاریخی می نماید و نمی توان، تنها از دریای

نوشته های تورا، ابراهیم را پدر بنی اسرائیل نامید. در سراسر زندگی ۱۷۵ ساله ابراهیم به يك نام آشنا در تاریخ، برخورد می کنیم تا بنوان ارتباطی با داستان زندگی ابراهیم برقرار نمود. حتی نام فرعونى که ابراهیم بن خود را به حرم او فرستاد و از دولت سرار صاحب خدم و حشم فراوان شد، در تورا، برده نشده است. مطالبی که بیش از هزار و اندی سال پس از مرگ او، تنها براساس روایات و خاطره ها، جمع آوری و نوشته شده. مسلماً از نسبان حافظه، راویان برکنار نبوده و نویسندگان نیز برای پرکردن نکات فراموش شده و بزرگتر جلوه دادن شخصیت ابراهیم، به نوبه خود داستان هائی بر زندگی حقیقی او افزوده اند و او را به صورت یکی از فخرمآنان بزرگ تاریخ بشریت در آورده اند.

۳ - اگر پیرایه های اضافی و اعتقادات افراطی مذهبی تورا، را به کناری بزنیم و وجود ابراهیم را نیز قبول کنیم، می بینیم که ابراهیم نیز مردی عادی به مانند یکی از هزارن افراد قبائل صحرائشین بوده که باید، برادرزاده و زن خود از اور به حران مهاجرت کرد. پس از فوت پدر، ریاست قبیله کوچک چند نفری به او به وراثت رسید. در اثر فشار اقوام مهاجم و یا در طلب مرتع و چراگاه بهتر، به کنعان کوچ کرد. به علت خشکسالی شدید به مصر رفت و برای حفظ جان و مال خود، سارا را به حرم فرعون فرستاد. پس از مدتی اقامت در مصر دوباره بازن خود و تمام دارائی که در مصر به دست آورده بود، به کنعان بازگشت. چون زنش نازا بوده با کنیز زنش هم خوابه شد و صاحب پسری گردید. بر حسب اتفاق، زن او نیز برای او پسری آورد.

این وقایع در زندگی هر صحرا نشینی امکان وقوع دارد و چیز غیر عادی به نظر نمی رسد. از نظر مذهبی نیز، ابراهیم تابع عقاید محیط زیست خود بوده و در دورانی که در جلگه بین النهرین زندگی می کرده، به خدای ال که مورد پرستش اجتماع او بوده، معتقد بوده است. و رفتی به نواحی کوهستانی کوچ کرد، بنا به سنت زمان و مبادله شعائر و آداب مذهبی که در آن دوران بین قبائل رایج بوده، به الشدای (El shaddi)، (خدای کوهستان)، ایمان آورده و او را پرستش می کرده است. کوشش تورا، با نقل این جمله به وکالت از طرف خدا:

«من به ابراهیم و اسحق و یعقوب به نام واقعی خود معروف نشدم و آن ها مرا الشدای می نامیدند.» خروج ۲-۶، برای برقراری ارتباط بین الشدای و بهوه و دادن قدمت تاریخی به بهوه است. در صورتی که این دو خدا در دو ناحیه مختلف، یعنی کنعان

و سینا، به عنوان خدایان قبیله ای از طرف عشیره های مختلف، مورد پرستش بوده اند.

۴ - اگر گفته های تورا در باره حوادث ماورا الطبیعه از قبیل ورود خدا به خیمه ابراهیم، غذا خوردن و مذاکرات خصوصی دو نفره را از مجموع سرگذشت ابراهیم حذف، و داستان زندگی ابراهیم را بدون تعصبات مذهبی بررسی نمائیم، به این نتیجه می رسیم که هدف از پرداختن داستان به صورتی که در تورا آمده است، یافتن قهرمانی برای متصل نمودن شجره و نسب تمام یهودیها به نقطه واحد و ایجاد هویت تاریخی و برادری در بین آنها بوده است و الا ارائه شجره نامه کامل بازماندگان ابراهیم نسل به نسل و با ذکر نام و نشان در هزار سال بعد از زمانی که تصور می رود آن ها در آن زمان زندگی می کرده اند، نمی تواند حقیقت داشته باشد. اکتشافات باستان شناسی نیز روایت شیوخ را به نحوی که در تورا آمده تأیید نمی کند.

۵ - دریند دوازده از باب ۱۶ سفر بیداش می نویسد:

«غروب آفتاب، خواب سنگین و عمیقی به ابراهیم عارض شد و تاریکی و وحشت بر او غالب آمد. خدا به ابراهیم گفت، بدان که اعقاب تو در کشوری که متعلق به آن ها نیست غریب خواهند بود. و زیر سلطه بیگانگان در خواهند آمد و مدت چهارصد سال زیر شکنجه و فشار خواهند بود. ولی من ملتی را که بر آن ها فشار می آورد به سزای خود می رسانم و آن ها با ثروت بسیار از آن محل خارج خواهند شد.»

بنا به نوشته تورات، ابراهیم در اواخر قرن بیستم، و موسی در قرن پانزدهم قبل از میلاد، می زیسته اند. بدین ترتیب ابراهیم خواب حادثه ای را می بیند که در حدود پانصدسال بعد، برای دیگران اتفاق خواهد افتاد. مطلبی که کمتر عقل سلیمی که گرفتار تعصبات مذهبی نشده باشد، می تواند آن را تأیید کند. رؤیا عبارتست از انعکاس تفکرات روزمره انسان در زندگی حقیقی. اثراتی که این تفکرات در حافظه، شخص و ضمیر باطن او می گذارند، گهگاه به صورت رؤیا در بستر خواب تجلی می کند و انسان با رقابعی آشنا می شود که در زندگی حقیقی او و عالم بیداری امکان تحقق ندارد. از آنجا که رؤیاء زائیده تفکرات مغزی شخص است، به هیچوجه نمی تواند از محدوده دوران حیات و اندیشه های شخص فراتر رود. و این که شخصی خواب حادثه ای را ببیند که قریب ۵۰۰ سال بعد، برای دیگران اتفاق خواهد افتاد، به داستان های نقالی و پیشگونی های رمالان بیشتر شباهت دارد تا به يك حقیقت علمی.



مثناسفانه از این گونه رؤیاها در کتب آسمانی بسیار دیده می شود. معتقدین به آن آئین از فرط تعصب، این تخیلات افسانه ای را به عنوان حقیقت مسلم و تجلی اواصر الهی می پذیرند.

۶ - بنا بر نوشته، توراه، ابراهیم در معیت پدرش، تراخ، برادرزاده اش لوط و زنی سارا، از اور بین النهرین به حران مهاجرت کرد و پس از فوت پدر به کنعان رفت. اندکی بعد، لوط نیز در طلب چراگاه بهتر به سوی اردن حرکت کرد. توراه بدون توجه به این مطلب که سارا نازا بوده و ابراهیم اولادی نداشته است، در دو باب بعد، ابراهیم را با ۳۱۸ مرد جنگی به مصاف «کدرلامره» می فرستد، او را شکست می دهد و لوط را از اسارت آزاد می نماید.

جمع آوری ۳۱۸ مرد جنگی، تنها در قبایلی امکان داشته که تعداد افراد آن حداقل از دوهزار نفر تجاوز می کرده، نه يك خانواده دو نفری و تعداد معدودی خدمه.  
پ - یعقوب:

یعقوب شخصیتی است که نام خود را به قبیله یهود می بخشد. قبل از او یهودی ها هنوز هویت خاصی نیافته بودند و نامی از بنی اسرائیل و یا نام دیگری در بین نبوده است.

اسحق دو پسر دو فلز، به نام های عیسو (Esau) و یعقوب (Jacob) داشت. پسر نخست به شکار و یعقوب به شیبانی مایل بودند. چون روزهای عمر اسحق به شمارش افتاد و کور شد، به پسر بزرگتر گفت، تا غذائی از گوشت شکار که بسیار مورد علاقه اش بود، فراهم کند تا او را برکت دهد و جانشین خود کند. اماریکا (Rebekah)، همسر اسحق که به یعقوب علاقه بیشتری داشت و مایل بود که او جانشین پدر شود، تمهیدی کرد و خوراکی از گوشت بزغاله فراهم آورد و یعقوب را با ظرف غذا پیش پدر فرستاد. اسحق به تصور این که عیسو با خوراکی از گوشت شکار آمده، یعقوب را برکت داد. وقتی عیسو از شکار بازگشت و غذای مورد علاقه، پدرش را نزد پدر برد، تمهید یعقوب برملا شد. عیسو قصد جان او کرد. مادر یعقوب از ترس این که مبادا بین دو برادر جنگی درگیرد، یعقوب را به مشرق نزد برادران خود فرستاد. یعقوب مدت بیست سال در خدمت دانی خود به شیبانی مشغول بود و با دو دختر او ازدواج کرد. سپس با زنان و پازده فرزند و اموالی که طی مدت بیست سال خدمت به دست آورده بود، به کنعان

بازگشت. برادرش عیسو، یا چهارصد سوار بدین او آمد. یعقوب ما یمنك خود را به در قسمت کرد و هر يك را به جهتی فرستاد. تا اگر عیسو قسمتی از آن را تصاحب کند نیمه دیگر به سلامت بماند. خود یعقوب، تنها در خیمه ماند. تورا، داستان کشتی گرفتن یعقوب با خدا را در آن شب چنین می نویسد:

«مردی با وی تاملوع فجر کشتی گرفت. چون دید که بر یعقوب غلبه نمی یابد ضربه ای به کف ران او وارد آورد. تهبگاه یعقوب در اثر ضربه فشرده شد. آن مرد گفت، سوارها کن زیرا فجر نزدیک است. یعقوب گفت، تا مرا برکت ندهی تو را رها نکم. آن مرد گفت، نام تو چیست؟ گفت، یعقوب. گفت، از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود. بلکه «اسرا ایل» خواهد بود. {۱} زیرا که تو با خدا وانسان ها مبارزه کردی و نصرت یافتی. یعقوب اسم او را پرسید. او گفت، اسم مرا چرامی پرسی؟ او یعقوب را برکت داد. یعقوب آن محل را پنتی ایل (Peni el) (چهره، خدا، نام نهاد. زیرا که خداوند را از روبرو و چهره به چهره دیدم و روح من رستگار است. حورشید بلند بود. وقتی که یعقوب از پنتی ایل لنگان لنگان دور می شد.» پیدایش ۲۴/۳۱-۳۲

عیسو با آغوش باز برادر را پذیرفت و یعقوب در سیشم (Sichem) مسقر شد. خداوند بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد و یعقوب در جایی که با خدا صحبت کرده بود، ستونی برپا داشت و آن را به روغن و خون تذهین کرد و آن مکان را بیست ایل (Beth - el) (خانه، خدا) نامید. پیدایش ۱۴-۳۵

یعقوب در کنعان در زمین پدران خود سکونت کرد. او یوسف را بیش از سایر پسران خود دوست می داشت و برای او ردائی بلند ساخت. شبی یوسف در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره او را سجد می کردند. او پلرو برادران خود را از خوابی که دیده بود آگاه کرد. پدرش او را توییح نمود:

---

۱ - نکته شایان توجه در نام جدیدی که بهوه به یعقوب می دهد وجود کلمه «ایل» در آخر اسم اوست. بین قبایل سامی رسم بر این بود که برای نیسن و تترك نام خدا را بعد از اسم شخص اضافه می کردند و مثلا او را حبیب الله، روح الله، عبدالله، و امثال آن می خواندند. در اسمی که بهوه برای یعقوب انتخاب نموده نیز، این سنت رعایت شده و نام خدا بر اسم جدید او اضافه گردیده است. تا وابستگی یعقوب به «ایل» خدای مورد پرستش مردم خاور نزدیک ثابت گردد. همین نشان وابستگی در اسم، «اسمع ایل» فرزند ابراهیم و هفت فرشته مقرب درگاه بهوه نیز مشاهده می شود.

«این چه خوابی است که تو دیده ای؛ آیا من و مادرت و برادرانت خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم کرد.» پیدایش ۱۰-۳۷  
 برادرانش بر او حسد بردند و از او کینه به دل گرفتند. وقتی که پسران یعقوب برای چرای گوسفندان رفته بودند، یعقوب، به یوسف گفت:  
 «بیا تا تو را نزد برادرانت بفرستم. الان برو و سلامتی ایشان و سلامتی گله را بین و نزد من خبر بیاور.» پیدایش ۱۴-۳۷

«وقتی برادران یوسف او را از دور دیدند، با هم توطئه کردند که او را بکشند و به یکی از چاه ها بیاندازند و به پدرشان بگویند جانوری درنده او را خورده.» پیدایش ۲۰-۳۷

لیکن برادر بزرگتر او روبین (Reuben) ایشان را از این کار منع کرد و گفت:  
 «خون او را مریزید او را در چاهی که در صحرا هست بیاندازید.» پیدایش ۲۲-۳۷  
 به محض رسیدن یوسف، ردای او را از تن او بیرون کردند و او را در چاه انداختند.  
 «اما چاه خالی و بی آب بود.» پیدایش ۲۵-۳۷

ناگاه قافله ای از اسمعیلیان را که از جلعاد (gilead) می آمد، دیدند. یوسف را از چاه بیرون کشیدند و به بیست پاره نقره او را به کاروانیان فروختند. چون روبین بازگشت و یوسف را در چاه ندید، جامه خود را درید. آنگاه برادران بزی را کشتند و خون آن را بر روی ردای یوسف ریختند و آن را نزد پدر آوردند و گفتند:

«ما آن را در بیابان یافته ایم. حتما جانوری درنده او را خورده است. یعقوب رخت خود را پاره کرد و روزهای بسیاری برای پسر خود ماتم گرفت.» پیدایش ۳۴-۳۷  
 اسمعیلیان یوسف را به مصر بردند و به پوطیفار (Potiphar) فرمانده گارد مخصوص فرعون فروختند. یوسف در نظر پوطیفار التفات یافت و تمام ماملک خود را به دست او سپرد. یوسف خوش اندام و نیکو منظر بود. زن پوطیفار بر او نظر انداخت و از او خواست تا با او همخوابه شود. اما یوسف ابا می نمود. هر روزه این سخن به یوسف می گفت و او به گوش نمی گرفت تا با او بخوابد. (۱)

۱ - اختلافات بزرگی که در داستان یوسف و سایر داستان های مذکور در تورا، در مقایسه با داستان های قرآن دیده می شود، ناشی از انحرافات است که در طی چند قرن، در اثر دهان به دهان شدن داستان ها بوجود آمده است.

«روزی که یوسف به خانه آمد تا به شغل خود بپردازد، از اهل خانه کسی در خانه نبود. پس زن پوطیفار جامه او را گرفت و گفت با من بخواب. اما یوسف جامه خود را به دستش رها کرد و گریخت. زن مردان خانه را صدا کرد و به آنان گفت نگاه کنید، شوهرم مرد عبرانی را نزد ما آورده تا ما را مسخره کند. نزد من آمد تا با من بخوابد چون به آواز بلند فریاد کردم، جامه خود را نزد من گذاشت و فرار کرد و بیرون رفت.» (۱) پیدایش ۱۸ / ۱۱ - ۳۹

وقتی پوطیفار داستان زن را شنید، خشمگین شد و یوسف را به زندانی که اسیران فرعون را در آنجا بسته بودند، انداخت. داروغه زندان بر او رحمت آورد و همه زندانیان را به دست یوسف سپرد. در زندان، خیابان مخصوص فرعون و رئیس ساقیان هریک خوابی دیدند و تعبیر آن را از یوسف درخواست کردند. یوسف به خیابان فرعون گفت:

«پس از سه روز فرعون او را بر سر دار کند و مرغان گوشت او را بخورند.» پیدایش ۱۹ - ۴۰ و به رئیس ساقیان گفت که پس از سه روز فرعون او را آزاد خواهد کرد و به منصب پیشین خویش بازخواهد گشت و از او خواهش کرد:

«هنگامی که برای تو نیکو شود مرا یادکن و به من احسان نموده احوال مرا نزد فرعون بگو و مرا از این خانه بیرون آور.» پیدایش ۱۴ - ۴۰

لیکن رئیس ساقیان یوسف را فراموش کرد. دو سال بعد، فرعون خوابی دید که بر کنار نهری ایستاده ناگاه هفت گاو بز خوب صورت و فربه از نهر برآمدند و درمرغزار شروع به چرا کردند. سپس هفت گاو بدصورت لاغر اندام در عقب آن ها از نهر بیرون آمدند و هفت گاو فربه و چاق را خوردند. فرعون از خواب بیدار شد. بار دیگر به خواب رفت. خواب دید هفت سنبله پر و نیکو بویک ساقه گندم می روید و سپس هفت سنبله لاغر و پژمرده بعد از آن روئید و هفت سنبله پر و فربه را فرود برد. فرعون از خواب بیدار شد و حکیمان و جادوگران را برای تعبیر خواب احضار کرد. ولی همه در تعبیر آن درماندند. رئیس ساقیان به یاد یوسف افتاد و جریان را به استحضار فرعون رساند.

«آنگاه فرعون فرستاد یوسف را خواست. یوسف صورت خود را تراشید. رخت خود را عوض کرد و به حضور فرعون رفت. فرعون خواب خود را به یوسف گفت.» پیدایش ۱۴ - ۴۱

یوسف به فرعون گفت:

«هر دو خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خیر داده است. هفت گاو فربه، نشانه هفت سال فراوانی بسیار در تمام زمین مصر است. و هفت گاو لاغر زشت که در عقب آن ها برآمدند، نشانه هفت سال قحطی می باشد. چون خواب به فرعون دومرتبه مکرر شده، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا به زودی آن را پدید خواهد آورد. پس اکنون فرعون می باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد. در هفت سال فراوانی، خمس از زمین بگیرد. غله را زبردست فرعون ذخیره نماید تا خوراک برای هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود، ذخیره شود. پس این سخن به نظر فرعون و به نظر همه بندگانش پسند آمد. فرعون به بندگان خود گفت، آیا کسی را مثل این توانیم یافت. مردی که روح خدا در دست اوست. فرعون به یوسف گفت، چون که خدا کل این امور را برای تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. تو برخانه من باش و تمام ملت گوش به فرمان تو خواهند بود. فقط تخت شاهی من مافوق تو خواهد بود. فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرد و بر دست یوسف گذاشت. و او را بر اریه دومین خود سوار کرد و او را به نام «صافنات فعنیج» (Zaphenath neach) نامید. اسنات (Asenath) دختر «پوتی فرا» (Poti - phera) کاهن معبد اون (On) را به زنی به او داد. پیدایش ۴۶ / ۲۵-۴۱

هفت سال فراوانی گذشت و سال های قحطی فرا رسید. ولی در مصر نان فراوان بود. یوسف انبارها را گشود و غله به مصریان فروخت. یعقوب به پسران خود گفت به مصر بروند و از آنجا غله بخرند. ولی از فرستادن بنیامین برادر تنی یوسف خودداری کرد. پسران یعقوب نزد یوسف آمدند و بر او سجده کردند. یوسف آنان را شناخت، ولی خود را بیگانه نمود. با آنان به درستی سخن گفت و به جرم جاسوسی به زندان انداخت. پس از سه روز به این شرط با آزادی آنان و فروش غله موافقت کرد، که یکی از برادران به عنوان گروگان در مصر بماند و بقیه به کنعان مراجعت کنند و برادر کوچک تر را با خود به مصر بیاورند. برادران بایکدیگر لجوا کردند و از رفتاری که درباره یوسف نموده بودند به زبان عبری اظهار پشیمانی کردند. غافل از آن بودند که یوسف همه سخنان آنان را می فهمد. یوسف دستور داد تا جوال های ایشان را از غله پر کنند و کیسه پول هر يك را در جوال گندم او قرار دهند. وقتی برادران یوسف نزد پدر رسیدند، آنچه برایشان گذشته بود حکایت کردند. از پدر خواستند تا برای نجات برادری که در

مصر گردگان گذاشته اند، بنیامین را در سفر آتی همراه آنان بفرستند. یعقوب ابتدا از الحجام این امر ابا نمود ولی چون قحطی ادامه یافت و غله های خریداری شده مصرف شد، با وساطت یهودا که ضمانت کرد بنیامین را به سلامت باز گرداند، با فرستادن او همراه برادرانش به مصر موافقت نمود و مقداری از محصولات محلی را نیز به عنوان ارمغان برای «آن مرد» فرستاد. وقتی به مصر رسیدند، یوسف آنان را به خانه خود برد و به آنان غذا داد و پذیرائی کرد. ولی از اظهار آشنائی خودداری نمود. دستور داد تا عدل های آنان را از غله پر کند و نقدینه هرکس را در دهانه عدلش بگذارند و جام نقره او را نیز در دهانه عدل برادر کوچک تر پنهان کنند و آنان را روانه کنعان نمایند. پسران یعقوب هنوز مسافتی از شهر دور نشده بودند که یوسف غلامان خود را به نجسس جام نقره منقوده فرستاد. چون جام را در عدل برادر کوچک یافتند، او را به جرم دزدی دستگیر کردند. بقیه برادران نیز به شهر بازگشتند. یهودا بر زمین افتاد و با تضرع و زاری به یوسف گفت، که پدر پیرشان يك فرزند خود را که برادر کهنتر بنیامین بود، از دست داده است و اگر آنان بدون همراه بردن بنیامین بازگردند، مسلماً پدر از غصه خواهد مرد. او که برای سلامت بازگرداندن بنیامین ضمانت نموده است، برای همیشه نزد پدر مقصر خواهد بود. او حاضر است به غلامی برای همیشه در مصر بماند و بنیامین به نزد پدر برگردد. پیدایش ۳۴ / ۲۱ - ۴۴

یوسف تمام حضار را بیرون فرستاد. سپس خود را به برادران شناساند. و به آنان گفت تا به کنعان باز گردند. پدر و اهل خانه را همراه بیاورند و در مصر اقامت کنند. روح یعقوب، از دین اراهه هائی که یوسف برای بردن او فرستاده بود، زنده شده. یعقوب به ترشح مسافرت کرد و قربانی برای خدا گذراند.

«خدا در رؤیای شب به اسرائیل خطاب کرد و گفت، ای یعقوب من خدا هستم. خدای پدرت. از فرود آمدن به مصر نترس. من هم با تو به مصر خواهم آمد.» (۱)

۱ - در نسخه جدید ترجمه توراه که در حکومت جمهوری اسلامی در ایران تجدید چاپ شده است، برای آن که ارتباطی بین یهود و الله برقرار و قدمت تاریخی به الله در سرزمین یهود داده شود، این جمله به این ترتیب نوشته شده است:

«خدای رؤیای شب به اسرائیل خطاب کرد و گفت ای یعقوب، یعقوب گفت لبیک، گفت من هستم الله خدای پدرت. از فرود آمدن به مصر نترس.» نظیر همین تغییر در ترجمه جملات دیگر توراه نیز دیده می شود.

یعقوب با تمامی فرزندان و اولاد خود به مصر آمد و در ناحیه رامسس مستقر شدند.

«همه نفوس که با یعقوب به مصر آمدند که از صلب او پدید شده بودند سوای زنان پسران یعقوب، ۶۶ نفر بودند و پسران یوسف که برایش در مصر زائیده شدند، دو نفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند، هفتاد نفر بودند.»  
پیدایش ۲۶- ۴۶

چون قحطی شدیدتر شد و نقره در ارض مصر و کنعان برای خرید غله باقی نماند، یوسف به مردم گفت تا مواشی خود را بیآورند و به عوض مواشی به آنان غله فروخت. سال بعد که نقره و مواشی نمانده بود، زمین زراعتی دهقانان را در مقابل بذر خرید و زمین مصر از آن فرعون شد.

یوسف به قوم گفت: «اینک امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم. این بذر برای شماست و شما می توانید زمین را بکارید و چون حاصل برداشت شود، یک خمس به فرعون بدهید و چهار سهم از آن شما باشد. برای خوراک شما و اهل خانه شما و برای بذر زراعت سال آتی. پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرارداد که خمس از آن فرعون باشد.» (۱) پیدایش ۲۷ / ۲۳-۴۷

یعقوب وصیت کرد، که چون با پدرانم بخوابم جسد مرا برداشته در صحرای مکفیله در کنار پدرانم دفن کنید. یعقوب ۱۴۷ سال داشت که به قوم خود ملحق شد. یوسف طبق وصیت پدر، جسد او را در کنعان به خاک سپرد. یوسف صد و ده سال زندگی کرد و قبل از فوتش از بنی اسرائیل خواست و آنان را سوگند داد که هرآینه خداوند به آنان تفقد نمود و به زمینی که به ابراهیم و اسحق وعده داده شده رفتند، استخوان های او را نیز از سرزمین مصر با خود ببرند.

\*\*\*

۱ - داستان یوسف از جمله افسانه هائی است که با اندکی تعمق، ساختگی بودن آن به وضوح به چشم می خورد. اصولا مطالبی که درباره ارتفاع ناکهانی یوسف تا

---

۱- قانونی که در تورا در داستان یوسف آمده بعدها در اسلام مآخذ تقسیم غنایم قرار گرفت (انفال- ۴۲).

درجه، خدپوی مصر بیان شده است، نمی تواند عملا وقوع یافته باشد. نویسندگان داستان یوسف یا با معتقدات دینی مصریان بیگانه بوده و با این بخش را نادیده گرفته اند، تا بتوانند افسانه، شیرینی را بیافرینند و الا هرگز از قول فرعون حکایت نمی کردند:

«آیا کسی را مثل این مرد می توانیم پیدا کنیم که روح خدا در او باشد.»  
فراعنه مصر، خود را خدای زنده روی زمین می پنداشتند و مقام مذهبی خود را آنقدر والا تصور می کردند که می توانستند به دلخواه خود خدایان مورد پرستش مردم را مورد عنایت و یا بی مهری قرار دهند و یا اصولا از درجه خدائی معزول کنند. مردی که به خود او تلقین شده که خدای ابناء بشر است و با استبداد کامل حکمفرمایی می کند، امکان ندارد قدرت خدائی خود را بایک بنده عبری که به اتهام تجاوز به همسر مالک خود زندانی شده، تقسیم نماید و او را فرمانروای کامل اختیار مصر کند. آن هم تنها به علت تعبیر خوابی که احتمالا در هفت سال دیگر به وقوع خواهد پیوست. اصولا تعصبات ملی مصری به بیگانگان اجازه نمی داد در دستگاه های دولتی به مقامات بالادست بایند، چه رسد به آن که نفر دوم از نظر قدرت کشور داری و شخص بعد از فرعون، خدای مصری ها محسوب گردد.

۲- در این افسانه نیز، مانند سایر افسانه هائی که توراها کوشش می نماید تا آن ها را تاریخی جلوه دهد، مسائلی را که با تاریخ حقیقی ارتباط پیدا می کند مبهم و تاریک باقی می گذارد. چنان که نامی از فرعون می که یوسف در زمان او به صدارت مصر رسیده است، دیده نمی شود ولی نام بوطفیفار رئیس گارد مخصوص فرعون را که فاقد هرگونه ارزش تاریخی است، چندین بار تکرار می کند. تا به داستان صورت تاریخی ببخشد. در تاریخ مدون مصر از هفت سال قحطی مداوم و مالکیت فرعون بر تمام اراضی مزدوری و احشام زارعین، هیچگونه اثری نیست.

۳- توراها در بند ۱۱ از باب چهل و هفتم سفر پیدایش می نویسد:  
«یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین، یعنی در ارض رعمرس (Rameses)، چنانکه فرعون فرموده بود، به ایشان ارزانی داشت.»



تاریخ ورود یعقوب به خاک مصر بر حسب اطلاعاتی که توره در اختیار می گذارد، به طور دقیق سال ۱۸۶۷ قبل از میلاد عیسی می باشد. بنا به نوشته توره مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر ۴۳۰ سال بود و ساختمان معبد سلیمان نیز در ۴۸۰ سال پس از خروج بنی اسرائیل از مصر، و در سال چهارم سلطنت سلیمان آغاز شد. آغاز سلطنت سلیمان دقیقاً به سال ۹۶۱ قبل از میلاد بوده است. بنا براین

$$۱۸۶۷ = ۴۳۰ + ۴۸۰ + ۴ - ۹۶۱$$

ولی درچنین تاریخی ناحیه ای به نام رامسس هنوز در مصر به وجود نیامده بود. رامسس چند قرن بعد متولد شد و به ایجاد ناحیه ای از مصر به نام خود دست زد.

۴- توره، یوسف را به عنوان یکی از قهرمانان بزرگ قوم یهود بوجود آورد و داستان را به رنگ های جناب و گیرا جلابخشید تا برافتخارات قوم یهود بیافزاید. ضمناً بین بنی اسرائیل که در زمان ابراهیم در کنعان زندگی می کردند، و یهودیانی که بعد ها توسط موسی از مصر بیرون آورده شدند، رابطه ای برقرار می سازد و راه را برای قدرتمندی و غنایش معجزات یهوه در مصر هموار کند. عدم ذکر اسناد و شواهد تاریخی و سکوت مطلق و مدت ۴۳۰ ساله یهوه، پس از فوت یوسف تا ظهور موسی، غالب پژوهشگران را معتقد کرده است که اصولاً چنین قومی در چنان دوره و زمانی، در مصر وجود نداشته و آنچه بعدها در سرزمین کنعان به نام بنی اسرائیل شناخته شد، مخلوطی از قبایل صحرائین و مردم طبقات پائین اجتماع و فاقد حق مالکیت به نام ابیروها (Hebrews) بودند که برضد حکام وقت قیام کردند و پس از قرن ها مبارزه بالاخره جانشین آنها شدند و دولتی تشکیل دادند. نام عبرانی نیز از نام همین دسته از مردم گرفته شده است.

## فصل دهم:

### موسی

«یوسف و همه برادرانش مردند و بنی اسرائیل باروز و کشیر و زورآور شدند. فرعون بنی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نمی شناخت. به قوم خود گفت همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. باید با ایشان با سیاست رفتار کرد، و از اردیاب نسل آنان جلوگیری نمود تا اگر جنگی واقع شود، برای شکست دادن ما به دشمنان ما نپیوندند.» خروج ۱۱- ۱

فرعون به قایله های عبرانی (Hebrews) که یکی به نام شیفر (Shiphrah)، و دیگری به نام فوعه (Phuah)، موسوم بودند، امر کرد تا نوزادان اسرائیلی را اگر پسر باشد بکشند و دختران را زنده نگه دارند. ولی قایله ها که از خدا می ترسیدند، از فرمان فرعون اطاعت نکردند. سپس فرعون این مأموریت را به تمامی ساکنان مصر محول کرد تا نوزادان اسرائیلی را به رودخانه بیاندازند.

«مردی از خاندان لوی (Levi)، یکی از دختران طائفه لوی را به زنی گرفت. آن زن حامله شد و پسر زائید. چون او را نیکو منظر یافت وی را سه ماه پنهان کرد. چون نتوانست او را بیشتر در خفا نگه دارد، سبزی ار می برای او ساخت. درون آن را به قیر و زفت اندود کرد. طفل را در آن نهاد و در نیزارهای کنار رود نیل رها نمود. خواهرش از دور ایستاد و مراقب بود تا چه اتفاقی خواهد افتاد. دختر فرعون که به اتفاق همراهان برای آب تنی به کنارنهر آمده بود، سبزادرمیان نیزارها دید. مستخدمه خود را برای گرفتن سبذ فرستاد. چون سبذ را گشود، پسر بچه ای را دید که گریه می

می کند. پس دلش بروی سوخت و گفت این از اطفال عبرانیانست. «خروج ۶ / ۱ - ۲  
خواهر نوزاد به دختر فرعون گفت:

«می خواهید که من يك دایه، عبری برای بچه جستجو کنم تا طفل را شیر  
بدهد.» خروج ۲ - ۲

دختر فرعون به او اجازه داد. دختر به سراغ مادر طفل رفت. دختر فرعون به  
مادر طفل گفت:

«این بچه را بپر شیر بده. من اجرت تو را می پردازم.» خروج ۲ - ۹  
«زن بچه را گرفت و برد و بزرگ کرد. وقتی بزرگ شد، او را نزد دختر فرعون  
آورد و برای دختر فرعون مثل پسر خود او بود. او را به نام موسی (Moses) نامید،  
زیرا او را از آب بیرون کشیدم.» خروج ۱۱ - ۲

«وقتی موسی بزرگ شد، نزد برادران عبری (Hebrews) خود بیرون آمد و به  
کارهای دشوار ایشان نظر انداخت. شخص مصری را دید که شخص عبرانی را که از  
برادران او بود، می زند. پس به هر طرف نظر انداخت چون کسی را ندید آن مصری را  
کشت و او را در ریگ پنهان نمود.» خروج ۱۳ / ۱۱ - ۲

روز دیگر که بیرون آمد، دومرد عبرانی (Hebrews) با هم مناظره می کردند.  
پس به ظالم گفت، چرا برادرو همسایه خود را می زنی. مرد عبری گفت، کیست که تو  
را بر ما حاکم ساخته. آیا می خواهی مرا نیز بکشی، چنانکه آن مصری را کشتی.  
چون فرعون این ماجرا را شنید، قصد قتل موسی کرد. موسی از سرزمین فرعون به  
طرف مدیان (Midian) گریخت و بر سرچاهی نشست. کاهن مدیان هفت دختر داشت  
که آمده بودند تا از چاه آب بکشند و گله پدر خود را سیراب کنند. شبانان سر رسیدند  
و آنان را از سر چاه دور کردند. موسی به حمایت دختران برخاست و گله آنان را  
سیراب کرد. وقتی دخترها نزد پدر خود رعوئیل (Reu-el) بازگشتند، (۱) پدر از  
آنان پرسید، چگونه امروز به این زودی برگشتید. گفتند مردی مصری ما را از دست  
شبانان رهائی داد و آب را برای ما کشید و گله را سیراب کرد. پدر پرسید او کجاست؟  
چرا او را ترک کردید وی را بخوانید تا نان خورد.» خروج ۲۱ / ۱۳ - ۲

---

۱ - در فصل سوم از سفر خروج نام کاهن مدیان، یثرو (Jithro) ذکر شده است.

«موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود و او صفوره (Zipporah) دختر خود را به موسی به زنی داد. آن زن پسری زائید و موسی او را جرشوم (Gershom) نام نهاد.» خروج ۲۲ / ۲۱ - ۲

موقعی که موسی گله پترو (Jithro)، پدرزن خود و کاهن معبد مدیان را می چراند، گله را به طرف بیابان برد و به کوه هورب (Choreb) کوه خدا نزدیک شد. موسی نگاه کرد و بوته مشتعلی دید که نمی سوزد. گفت:

«برویم و این امر عجیب را ببینیم که چرا بوته نمی سوزد.» خروج ۳ - ۳  
«چون خداوند دید که موسی بدان جا نزدیک می شود، گفت، «ها موسی. موسی گفت، «لبیک. خدا گفت، «بدین جا نزدیک میا نعلین خود را از پاهایت بیرون کن. زیرا مکانی که در آن ایستاده ای سرزمین مقدس است. من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب. آنگاه موسی روی خود را پوشاند. زیرا ترسید به خدا نگاه کند. خدا گفت، «هرآینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم. من نازل شدم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم. به زمینی که شیر و عسل جاری است. جاتی که کنعانیان و هتیان و اموریان و فرزریان و حویان و یوسپیان ساکن هستند، ببرم. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. موسی گفته من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم. خدا گفته البته من با تو خواهم بود و علامتی که تو را فرستاده ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را براین کوه عبادت خواهی کرد.» خروج ۱۳ / ۴ - ۳

«برو پسران قوم را جمع کن، نزد فرعون مصر بروید و به او بگفتید بپوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده، بگذار تا سفر سه روزه به صحرا برویم تا برای بپوه خدای خود قربانی بگذرانیم.» خروج ۱۸ - ۳

«به فرعون بگو، خداوند می گوید اسرائیل پسر من و نخست زاده منست. به تو می گویم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید و اگر از رها کردنش ابا نمائی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده ات را می کشم.» خروج ۲۳ - ۴

وقتی که موسی به طرف مصر روانه شد، خداوند به او برخورد. چون موسی مختون نبود، بپوه به او حمله نمود و قصد کشتن او کرد. «صفوره سنگی نیز گرفت و

قلعه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخت و گفت، تو مرا شوهر خون هستی.  
پس یهوه موسی را رها کرد.» خروج ۲۷ / ۲۴ - ۴

موسی نزد پدر زن خود رفت و از او اجازه خواست تا به مصر باز گردد و به برادرانش ملحق شود و ببیند که آیا آن ها زنده هستند. هارون به استقبال موسی آمد و موسی او را از کلیه وقایع و دستورات یهوه با خبر کرد. هارون همه سخنانی را که یهوه به موسی گفته بود، به پیران بنی اسرائیل بازگو کرد.

موسی و هارون به نزد فرعون رفتند و از او به نام یهوه خواستند تا بنی اسرائیل را آزاد گذارد تا از مصر خارج شوند. فرعون نه تنها با تقاضای موسی موافقت نکرد، بلکه بر شدت عمل و فشار بر بنی اسرائیل نیز افزود. یهوه به قدرت نمایی متوسل شد و معجزاتی به ظهور رساند که در مبحث معجزات به تفصیل بیان گردید.

موسی در مصر، تنها مخرج افکار یهوه نزد فرعون بود. بزرگترین عطلی که موسی در کار رسالت خود انجام داد، در دامنه کوه سینا پس از خروج بنی اسرائیل از مصر بود. موسی از این مرحله به بعد رابط مستقیم بین یهوه و قوم یهود است. موسی از کوه سینا بالا رفت. خداوند بر فراز کوه قوانین مربوط به خرید و آزاد کردن بندگان، قوانین مالکیت، آداب اجتماعی، تشریفات و شعائر مذهبی را به موسی گفت تا به قوم یهود برساند. موسی تمام دستورات و سخنان یهوه را نوشت و صبح روز بعد محرابی در پای کوه برای یهوه بنا کرد و قربانی های سوختنی گذراند. او نصف خون قربانیان را به عنوان نشانی از پیمان یهوه با قوم یهود بر روی محراب پاشید. یهوه به موسی گفت:

«از کوه بالا بیای تا من دستورات کتبی به تو بدهم. موسی به اتفاق هارون، یوشع (Joshua) و هفناد تن از مشایخ اسرائیل از کوه بالا رفتند و خدای اسرائیل را دیدند. زیرپاهایش مثل آجری درخشان از یاقوت کبود و به صافی مثل الران بهشتی بود. او بر سروران بنی اسرائیل دست خود را دراز نکرد. آنها خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.» خروج ۱۱ / ۹-۲۴. خدا به موسی گفت، بیاتالوح های سنگی و احکام توره را که نوشته ام بتو بدهم. پس موسی به اتفاق یوشع از کوه بالا رفتند و چهل شبانه روز در کوه ماندند. بالای کوه، یهوه دستورات مربوط به ساختن خیمه ملاقات و تابوت میثاق، محراب، قربانی های سوختنی و کفاره ای، دستورات مربوط به لباس کاهنان و تشریفات که کاهنان باید رعایت نمایند، آداب مربوط به روز شنبه (Sabbath) را به

موسی ابلاغ و حتی نمونه خیمه ملاقات و صندوق میثاق را به او نشان داد. به علاوه:  
«دو لوح سنگی که با انگشت خدا بر روی آن نوشته شده بود، به موسی داد.»

خروج ۱۸ - ۳۱ . چون غیبت موسی در کوهستان طولانی شد، قوم یهود از هارون خواستند تا خدائی بر آن ها بسازد که در موقع کوچ پیشاپیش قبیله حرکت کند. هارون به آنان گفت تا غمگوشواره ها و انگشتر هائی که به گوش و دست زنان خود داشتند، بیاورند. از آن ها گوساله ای طلایی ساخت و محرابی بنا کرد و قربانی های سوختنی تقدیم گوساله نمود. خداوند به موسی گفت:

«از کوه برو پائین زیرا قومی که تو از مصر خارج کرده ای فاسد شده اند.»  
خروج ۷ - ۳۲

یهوه تصمیم گرفت که قوم اسرائیل را از بین ببرد. ولی موسی با تضرع و زاری گفت:

«چرا خشم تو بر قوم تو که با قدرت زیاد و توانائی از مصر بیرون آورده ای مشتعل شده است. چرا مصریان بگویند که یهوه آنان را از مصر بیرون آورد تا در کوه ها بکشد و از روی زمین نابود کند. پس از خشم خود برگرد و از قصد بدی که درباره قوم خود داری رجوع فرما.» خروج ۱۳ / ۱۱ - ۳۲

پس خداوند از تصمیمی که درباره قوم اسرائیل گرفته بود، منصرف شد. موسی با دو لوح سنگی از کوه پائین آمد.

«دو لوح کار انگشتان خدا بود و دو روی لوح نوشته خدا منقوش بود.» خروج ۱۶ - ۳۲

وقتی موسی گوساله طلایی و شادی مردم و رقص آنان را دید، دلوح را محکم در پای کوه به زمین کوبید و خورد کرد. دستور داد تا گوساله طلایی را در آتش بسوزانند و خاکستر آن را بر روی آب بپاشند. موسی به هارون گفت، این قوم به تو چه کرده بودند که آنان را مرتکب گناه کردی. هارون گفت:

«این قوم را می شناسی. اینان صابیل به بدی هستند. به من گفتند برای ما خدائی بساز که پیش روی ما بخرامد. زیرا نمی دانیم چه بر سر موسی آمده است. بدیشان گفتم هر که طلا دارد بیاورد من آن را در آتش انداختم و این گوساله در آمد.»  
خروج ۲۴ - ۳۲

موسی به قبیله لاوی امر کرد تا هر که را از افراد سایر قبایل یهود دیدند،

بکشند. در آن روز قریب سه هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند. بهوه به موسی گفت: «تا دولوح سنگی نظیر دولوح اولین بتراشد و از کوه بالا برود و هیچکس با او نباشد و کسی در کوه دیده نشود. موسی دو لوح سنگی را آماده کرد و از کوه بالا رفت. موسی چهل شبانه روز در کوه ماند. وقتی پائین آمد ده فرمان را که با انگشتان خدا بر لوح ها نوشته شده بود، با خود به پائین کوه آورد و آنچه خدا گفته بود به بنی اسرائیل ابلاغ کرد. موسی طبق دستور بهوه و نمونه ای که بهوه در کوه به او نشان داده بود، تابوت میثاق را ساخت و چادر ملاقات را در بیابان برپا کرد. مذبحی بنا نهاد و قربانی های سوختنی گذراند و هارون را به کهنات معبد منصوب کرد. سپس بنی اسرائیل از حضیروت کوچ کردند و از آنجا به قادش و از آنجا به کوه هور (Hor) رفتند. در این محل هارون به پدران خود پیوست و موسی لباس کهنات را به سراو، ال عازار (elazar)، پوشاند اعداد ۲۵ - ۲۰.

پس از راه بحر قلزم، در مقابل موآب (Moab)، خیمه زدند. در طول راه با قبایل مختلف سیچون (Sichon)، آموریان (Emorites)، و عوج (Og) پادشاه باشان (Bashan)، جنگ کردند و تمام ساکنان این سرزمین هارا کشتند و اموال شان را تصاحب نمودند. موسی دستور داد تا هر طفل ذکور و هر زنی از اسرا را که با مردی هم بستر شده باشد، بکشند و زنانی را که مرد شناخته بودند، برای خود نگهدارند. (۱۱) اعداد ۱۷/۱۸ - ۳۱

چون بنی اسرائیل در طول مسافرت از فرمان بهوه سرپیچی نموده بودند، خداوند آنان را مدت چهل سال در بیابان های سینا و دشت قازان سرگردان کرد. تا تمامی گروهی که شرارت نموده بودند، هلاک شدند و نتوانستند به سرزمین موعود قدم گذارند. بعد از چهل سال سرگردانی، قوم اسرائیل به کنار رود اردن رسیدند. در این جا بهوه دستورات قاطعی درباره رفتار قوم اسرائیل با سایر اقوامی که در کنعان با آنان در تماس خواهند بود، صادر کرد و گفت:

---

۱ - این دستور موسی به قوم بهوه مغایر دستوری است که بهوه درباره رفتار با اسیران جنگی صادر می کند. تشبیه ۴/۶ - ۷

«چون یهوه خدایت قومی را به دست تو تسلیم کرد و تو آنان را مغلوب نمودی، آنگاه همه را بالکل بکش و برایشان ترحم منما و با آنان پیمان مبند. دختر خود را به پسرایشان مده و دختر ایشان را برای پسر خود بگیر. مذبح های ایشان را منهدم ساز و قشال های ایشان را بشکن... زیرا که تو، برای یهوه خدایت قوم مفلسی هستی. یهوه خدایت تورا برگزیده تا از جمیع اقوامی که بر روی زمین اند قوم مخصوص برای او باشی.» تثنیه ۶ / ۳ - ۷

و به خود موسی گفت:

«به این کوه ابی رم (Abiram) برای و زمینی را که به بنی اسرائیل دادم ببین و چون آن را دیدی، تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد. زیرا که در بیابان سین (Zin)، وقتی که جماعت مخاصمه نمودند، شما بر کلمات من عصیان کردید و در برابر چشمان آنان مرا در آب ها تقدیس نمودید.» اعداد ۱۴ - ۲۷

«پس زمین را پیش روی خود خواهی دید به آنجا وارد نخواهی شد.» تثنیه ۴۹ - ۳۲

«پس موسی بنده خدا در آنجا به زمین موآب، بر حسب قول خداوند مرد و او را در زمین موآب مقابل بیت فمور (Beth - Peor) دفن کردند، و هیچکس محل قبر او را تا به امروز نمی داند. موسی چون وفات یافت صدو بیست ساله بود، نه چشمش تار بود و نه قوتش کم شده بود. بنی اسرائیل برای موسی در دشت موآب سی روز عزاداری کردند. نبی، مانند موسی تا به حال برنخاسته است که خدا را از روپرو شناخته باشد.» تثنیه ۱۰ / ۶ - ۳۴

داستان موسی پژوهشگران را در مقابل بحث انگیزترین شخصیت اسرائیلی قرار داده و دلایل مختلفی مبنی بر ساختگی بودن داستان ارائه شده است:

۱ - معمولا از زمان کودکی قهرمانان داستان ها، مطالب شگفت انگیزی گفته می شود تا بر عظمت و قدرت خارق العاده آنان بیفزایند. بعضی، از مادر باکره به دنیا می آیند. عده ای، از روز تولد سخن می گویند و با می خندند. برخی، در سیدی بر روی آب به دست تقدیر رها می شوند. از این قبیل مطالب فانتزی در اساطیر ملل مختلف، بسیار دیده می شود. تولد و حیات موسی نیز یکی از جمله افسانه های



تخیلاتی است که در زمان تبعید بنی اسرائیل و اسارت در بابل، از داستان سارگون آکادی، شاه مقتدر کلدی گرفته شده است. الواح گلی که باستان شناسان در کشفیات خود در بین النهرین یافته اند، شرح تولد سارگون آکادی را از پدری نا معلوم به تفصیل بیان می کند. آب بان شاه کلدی، سد نرزادی را که مادرش بر روی آب های رودخانه دجله رها کرده بود، از آب می گیرد. سارگون، پس از بزرگ شدن در خانه شاهی، به سلطنت می رسد و مدت ۴۵ سال با اقتدار پادشاهی می کند. نویسندگان توره که برای تقویت روحیه بنی اسرائیل و ایجاد همبستگی کامل مذهبی، احتیاج به قهرمان و شخصیت بزرگی داشتند تا به عنوان ناجی و حامی قوم مورد ستایش همه یهودیان قرار گیرد، موسی را برای انجام این مأموریت خلق و بیاپیروی از داستان سارگون آکادی، کلیه عوامل طبیعی و اتفاقات را در یک جا جمع نمودند تا به دست دختر فرعون، موسی از آب رودخانه گرفته شود و در خانه فرعون پرورش یابد. نویسنده داستان، حتی مادر موسی را به خانه فرعون می فرستد تا بچه عبری با شیر زن عبری نشو و نما کند و نسل پاک یهودی با شیر دیگران آلوده نشود. موسی در خانه فرعون تربیت و بزرگ می شود و به پیغمبری می رسد، و پس از هجرت قوم یهود، چهل سال در بیابان های سینا سرگردان می ماند.

۲ - سنت توره بر این است که افراد قبایل ۱۲ گانه اسرائیل را نسل به نسل به نام کامل یاد کند. اصولاً ذکر نام پدر را از جمله افتخارات پسران می داند و بر همین اساس، قوم یهود را بنی اسرائیل (پسران یعقوب) می نامند. تعداد قابل توجهی از صفحات اسفار آفرینش و خروج و صحیفه یوشع به ذکر اسامی پدران، اولادان و اولادان اولاد کسانی که کوچک ترین نقشی در بوجود آوردن دین یهود ندارند، اختصاص داده شده است، تا بهم پیوستگی قوم یهود را به ثبوت برسانند. ولی وقتی از بزرگ ترین قهرمان کتاب سخن به میان می آید، تنها به ذکر این جمله اکتفا می کند:

«شخصی از خاندان لای ریفته یکی از دختران لای ری را به زنی گرفت و آن زن حامله شد و پسری زانید.»  
 این مطلب کوتاه تمام شجره نامه موسی، بزرگترین شخصیت بنی اسرائیل و بنیانگذار دین یهود است.

۳ - بعضی از محققان، موسی را، حتی در صورت حقیقی بودن چنین شخصیتی، فردی مصری می دانند. آنچه در تأیید نظر خود از تورا، ارائه می نمایند این است که اولاً نام موسی و موزه، با آموزه تماماً از نام های مصری به معنی فرزند اقتباس شده و به کار بردن نام (موشه) به جای موزه از ابداعات نویسندگان تورا است تا این نام را به نحوی به داستان رهائی قوم یهود از مصر مرتبط نمایند. نام اطرافیان و نزدیکان موسی نیز مانند آرون (نام خدای مصری ها) فین هاز (Phinehas) یعنی (تیره پوست)، از اسامی مصری است. ثانیاً تهرمان قوم یهود، کسی که یهوه او را از بین تمام یهودی ها برگزید و مأموریت نجات قوم اسرائیل را به او محول کرد، نه خود او و نه پسرش هیچیک مختون نبوده اند. حال آن که طبق پیمانی که یهوه با ابراهیم منعقد نموده بود، تمام افراد ذکور بنی اسرائیل بایستی هشت روز پس از تولد، به نشان پیمان با یهوه، مختون گردند؛ به علت مختون نبودن موسی، یهوه در سیلابان های سینا به او حمله می کند و قصد کشتن او را دارد.

۴ - در دوران حیات ابراهیم، اسحق و یعقوب، یهوه بارها چه در عالم بیناری و چه در رؤیا بر آنان ظاهر شد و پیمان خود را با آنان تجدید نمود. پس از مرگ یوسف، مدت ۴۳۰ سال، یهوه قوم برگزیده خود را فراموش می کند و به دست مصری ها می سپارد. ولی ناگهان آنان را به خاطر می آورد و از شکنجه و ناراحتی هائی که این قوم در اسارت مصری ها متحمل می گردند، به شدت ناراحت می شود و موسی را مأمور نجات بنی اسرائیل می نماید. تورا، چهار قرن فراموشی را نادیده می گیرد و سفر آفرینش را به سفر خروج متصل می کند. محققین، سکوت مطلق تورا در مدت ۴۳۰ سال را دلیل بر آن می دانند، که اساساً چنین قومی در چنین دوره و زمانی در مصر وجود نداشته است تا نویسندگان تورا درباره آنان مطلبی بنویسند.

۵ - اگر داستان موسی را حقیقی فرض کنیم و قبول کنیم که معجزاتی که در تورا آمده است واقعا روزی به وقوع پیوسته، پس چرا کوچکترین اثری از این معجزات در تاریخ مدون مصر دیده نمی شود؟ البته شیوع بیماری های عفونی از قبیل طاعون و وبا در کشورهای آنی که این امراض در آنجا بومی شده و یا هجوم دستجات ملخ در کشورهای حوزه دریای احمر و خلیج فارس، از وقایعی هستند که امکان دارد هر

چند گاه یکبار در این کشورها اتفاق بیفتند. ولی تبدیل آب رودخانه نیل به خون، مرگ تمامی نخست زادگان مصری در يك شب، و از همه بالاتر، مدفون شدن فرعون با تمام افسراد لشکر و اربابه های جنگی در رودخانه نیل، از اتفاقات عادی و روزمره نیستند که هیچ گونه اثری در اوراق تاریخ آن مملکت برجای نگذارند. این حوادث از پیشامدهای نادر هر ملتی هستند که اگر واقعا چنین حوادثی روزی اتفاق افتاده بوده، حداقل نشانه و اثراتی از آن ها در تاریخ مدون مصر مشهود می بود.

۶ - وقتی که قوم اسرائیل به کوه سینا رسیدند، بهوه به موسی گفت: « افراد هر قبیله را سرشماری نماید و تعداد افرادی را که از بیست سال بیشتر دارند و قادر به حمل اسلحه برای جنگ هستند، معلوم کند. بعد از سرشماری، شمار افراد واجد شرایط بالغ بر ۶۰۳۵۵۰ نفر شد. اعداد ۳۲ - ۲.

سوالی که پس از مطالعه این قسمت از تورا به ذهن متبادر می گردد و مشکل بتوان پاسخی بر آن یافت این است، که چگونه ۷۰ نفر اسرائیلی در مدت ۴۰۰ سال به چند میلیون بالغ شده اند که موسی توانسته است از میان تمام افراد قبیله، گذشته از پیران و اطفال و زنان و بیماران، ششصد هزار مرد جنگی از بیست سال به بالا اسم نویسی کند. و از این سوال مهم تر، ارتشی که در سه هزار و پانصد سال پیش، ششصد هزار مرد جنگی در اختیار داشته چگونه از فرعون و لشکریان او می ترسیده و در مقابل هجوم فرعونیان می گریخته؟ و بهوه مجبور بوده است برای حمایت از آنان به معجزات فراوان متوسل گردد.

۷ - اصولا قومی را که مدت ۴۳۰ سال در سرزمینی ساکن بوده و از آزادی کامل در معاشرت و آمیزش با بومیان آن سرزمین برخوردار باشد، نمی توان قوم واحد پیشین و اعقاب ۷۰ نفر بستگان بعقوب دانست. بنی اسرائیل پس از متجاوز از ۴۰۰ سال اقامت در مصر و معاشرت با مردم شهرنشین، دیگر آن قوم صحراگرد و گوسفند چران سابق نبودند، تا موسی بتواند آن هارا در مدت کوتاهی جمع آوری و يك شبه از مصر خارج کند.

۸ - یهودی ها معتقدند که تورا، یعنی پنج سفر اول کتاب مقدس، مستقیما از طرف بهوه به موسی وحی شده و موسی گفتار خدا را بر روی کاغذ آورده است.

ولی مطالب خود توراہ سسنی این اعتقاد را ثابت می کند. عبارات تکراری و ضد و نقیض در توراہ به حدی است که مشکل بتوان قبول کرد که داستان موسی حتی توسط يك نفر نوشته و تکمیل شده باشد. توراہ در سفر نشیہ می نویسد:

« پس موسی از دشت موآب به کوه نبو (Nebo) بر قله کوه فسحہ (Pisgah) در مقابل اریحا (Jericho) برآمد و بپهوه به او تمام اراضی کنعان و دان (Dan) را نشان داد..... و بپهوه به او گفت این زمینی است که به ابراهیم و اسحق و یعقوب قسم خورده. گفتم که آن را به فریت تو خواهم داد و تو را اجازه دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن تو به آنجا عبور نخواهی کرد... پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب، بر حسب قول خداوند مرد و او را در زمین موآب در مقابل بیت فَعُور (Beth - Peor) در دره دفن کردند و احدی قبر او را تا امروز ندانسته و موسی چون وفات یافت صد و بیست سال داشت. بنی اسرائیل برای موسی در دشت موآب سی روز ماتم گرفتند. تشبیه ۳۴ - ۱ / ۸

مسلم است که این عبارات نه می تواند وحی الهی به موسی، و نه نوشته، موسی باشد، و نه موسی از عزاداری بنی اسرائیل در مراسم تدفین خودش خبر دهد. این قسمت نیز، مانند سایر قسمت های توراہ، به قلم کسانی به رشته تحریر در آمده که داستان یوسف عبری را بهم بافته اند تا دلیلی بر مهاجرت قوم یهود از فلسطین به مصر ارائه نمایند. از موسی قهرمانی بوجود آوردند تا اتحاد همبستگی بنی اسرائیل را از راه مذهب واحد و تحت لوای پهوه، عملی نمایند. موضوع سرگردانی موسی و قریب سه میلیون اسرائیلی در مدت چهل سال در چند صد کیلومتر مربع فاصله بین بیابان های سینا و جنوب فلسطین، افسانه ای بودن داستان را تأیید می کند.

۹ - منع ازدواج یهود با بیگانگان، از جمله مقرراتی است که در «قانون» نوشته عزرا، پس از بازگشت از ایران، پیش بینی شد. ولی نویسندگان توراہ آن را به زمان موسی تسری داده اند. علاوه بر آن در دو دستوری که از جانب پهوه و موسی، در مورد چگونگی رفتار با اسرای جنگی صادر شده، تناقض آشکاری مشاهده می شود.

۱۰ - در داستان های توراہ از سه فرعون نام برده می شود. یکی فرعون که یوسف را از زندان بدرآورد و به خدیوی مصر گماشت. دوم فرعون که موسی در دربار

او پرورش یافت و پس از کشتن فرد مصری از آن سرزمین گریخت. سوم فرعون‌ی که بیهوده او را در آب‌های نیل مدفون کرد. ولی توره به نام هیچیک از آنان اشاره ای نمی کند تا دلیلی بر اثبات تاریخی بودن داستان باشد. در مقابل از دو قابله عبری که کوچک ترین نقشی در تاریخ و پادشاهان یهود ندارند به صراحت نام می برد.

۱۱ - توره تاریخ آزادی بنی اسرائیل از اسارت مصریان را قریب ۴۸۰ سال قبل از بنای معبد سلیمان و ۱۴۳۷ سال قبل از تولد عیسی می داند. ولی حقیقت تاریخی خلاف این نوشته توره را ثابت می کند. عصری که توره از آن نام می برد، مصادف با پادشاهی دو تن از فراعنه مقتدر مصر، توتموزیس و آمنوفس دوم بود و فلسطین در شمار مستعمرات مصر محسوب می گردید. به فرض آن که موسی و قوم او از بحر احمر می گذشتند، باز هم در قلمرو مستملکات مصر و گرفتار ارتش فرعون بودند. مطالبی که توره پس از خروج یهودی ها از مصر نوشته، نمی توانسته تحقق یافته باشد. توره تاریخی را بیان می کند که فاقد هرگونه حقیقت تاریخی است. اگر هم آنقدر بدبین نباشیم که تمامی نوشته های توره و داستان موسی را انکار نمائیم، باز به این نتیجه می رسیم که حادثه خروج تعدادی از ابیروها (Hebrews) که به جستجوی کاریه مصر آمده بودند، آنقدر کوچک و بی اهمیت بوده که تاریخ نویسان اشاره به آن را ضروری تشخیص نداده اند.

آنچه صحیح به نظر می رسد آنست که اصولا چنین قومی مرکب از چندمیلیون عبری، در عصری که توره از آن بحث می کند، در مصر وجود نداشته و چنین اعمال معجزه آسانی، اتفاق نیفتاده است. بلکه تمامی نوشته توره و داستان موسی، افسانه ای بیش نیست، افسانه ای از قهرمانی بزرگ که نه نام پدر و مادر او معلوم است و نه هیچ کس می داند که در کجا به خاک سپرده شده است.

توره این افسانه را با آب و تاب قام و رنگ و روغن و جلای بسیار، برای جلب توجه و تثبیت قدرت و اعتبار بیهوده نزد قوم یهود، بوجود آورد و علت غائی آن بیدار نمودن غرور قومی، و حفظ یگانگی و همبستگی قوم یهود و ایجاد ایمان مذهبی و اتکال و اتکاء به بیهوده، در قوم یهود بوده است.

## فصل یازدهم :

### دوران داوران - آغاز سلطنت یهود و اضمحلال آن

از «دوران داوران» به بعد، توره مخلوطی است از افسانه ها و مختصری حقایق تاریخی و هرچه به پایان کتاب نزدیک تر می شویم، بر تعداد مدارك قابل استناد تاریخی اضافه می گردد. پنج سفر اول توره و صحیفه پושع بن نون، دارای هیچگونه ارزش تاریخی نیستند. در این تاریخ، یهود «هنوز هویت قومی پیدا نکرده بوده تا مطالب و روایات آنان با واقعیت تطبیق نماید. محققین، قوم یهود را منشعب از اقوام گوناگونی می دانند که در نوای میثاق با بهره به وجود آمد و در دوران شانول شکل گرفت و در فلسطین دولتی تشکیل داد. لغت عبری (Hebreux) که بر قوم یهود اطلاق می شود، خود منشعب از نامی بوده که به دستجات بسیاری از اقوام مختلف اطلاق می شده است. در لوحه ای که آمنوفس درم، به مناسبت پیروزی های خود در فلسطین نصب نموده، از اپیروها، شاسوها، و هوریتی ها، به عنوان اسرائی که به جنگ مصریان افتادند، نام می برد. امروزه این نظر که عبریان همان اپیروها یا خبیروها بودند که در اطراف شهرهای خاور نزدیک به طور پراکنده میزیسته اند، و اسرائیلیان نیز دسته ای مشتق از همین اپیروها هستند، از طرف محققین به طور اتفاق پذیرفته شده است.

این مردمان در برابر دولت های مقتدری چون کلد، مصر، وهنیت ها، مجال قدرتمندی و عرض اندام نداشتند. ولی برعکس، در امیر نشین های نیمه مستقل فلسطین و کنعان، اجتماعی از این دسته از مردم که از حقوق شهر وندی محروم بودند،

خطراتی را برای شهرها و اماکن آباد به وجود می آوردند. مهارت غالب آنان در فنون جنگ و سپاهی گری این حضرات را شدیدتر می کرد. حملات مکرر و پیوسته آنان، گاه موجب سقوط امیر نشین و تصرف و غارت شهرها می شد. همین امر، عامل اساسی تسلط بنی اسرائیل بر اردن غربی، و مدتی بعد، تمام فلسطین و اضمحلال امپراتوری های کوچک در این نواحی گردید.

پس از ذکر این مختصر حقیقت تاریخی، اینک افسانه دین یهود را بر طبق نوشته تورا دنبال می کنیم.

پس از درگذشت موسی و سپری شدن ایام عزاء، یهود به یوشع فرمان داد:

«الآن برخیز و از اردن عبور کن. تو و تمامی این قوم به زمینی که من به بنی اسرائیل می دهم وارد شوید. هیچ کس را یارای مقاومت با تو نخواهد بود... و هر جا که بروی یهود، خدای تو با تو است.» یوشع با حملات مکرر و دستیاری یهود توانست ۳۱ پادشاهی را در سرزمین کنعان مضمحل و ساکنان سرزمین های متصرفی را بر طبق امر یهود تماماً نابود کند و اموال آن ها را غارت نماید. از این تاریخ تا آغاز سلطنت داود و شکل گرفتن اتحاد قبائل اسرائیل، امور مملکت بر اساس شیوخیت و پدربسالاری اداره می شد. شاه، فرمانروا و یا دولت مرکزی وجود نداشت. شیوخ قبائل مختلف در جلساتی که تشکیل می دادند، تصمیمات لازم را برای اتخاذ سیاست و روش واحد در تمام قبایل می گرفتند. به هنگام جنگ، مجلس رهبری شخصی را به نام شوفت برای اداره سپاهیان و عملیات جنگی انتخاب می کرد. رهبری شوفت تا زمانی ادامه داشت که مأموریتی که برای انجام آن انتخاب شده بود، پایان می یافت. پس از آن، تمام اختیارات و وظائف مجدداً برعهده مجلس شیوخ یا زغنیم محول گردید. بدین ترتیب تا قبل از ایجاد سلطنت در اسرائیل، نوعی دموکراسی مردمی بین اقوام مختلف رایج بود و رأی مردم در انتخاب داوران و اعضای مجلس زغنیم، قاطعیت داشت.

پس از شهر نشینی و ظهور آثار مالکیت فردی و به وجود آمدن اقلیت ممتاز و مشمول، رسوم چادر نشینی و حکومت شیوخ قبایل نیز دچار تحولات زیادی شد. رفته رفته، شعائر دینی کنعانیان و آداب شهر نشینی در بین قبایل نفوذ نمود. یهود پرستی با بعل پرستی درهم آمیخت. به طوری که بنا بر گفته «اینیا» فقط عده قلیلی از یهودیان بودند که در مقابل بعل زانو نزده بودند.

آنچه لزوم داشتن یک رهبر نظامی دائمی و بالاخره سلطنت موروثی را در پی

اسرائیل به جلو انداخت، حملات مکرر فبلیسترها، مدیان ها و ساہر قبایل مهاجم برای غارت محصولات زمینی و گاو و گوسفند و الاغ قبایل یهود بود. جدعون که مرد زور آوری بود سپاهی گرد آورد و مدیان را از اراضی یهود بیرون کرد. مردان یهود از جدعون خواستند تا برآن ها سلطنت کند ولی او از قبول این امر امتناع کرد. پسرش ابی ملک مدت سه سال بر اسرائیل سلطنت کرد، لیکن رفتار بد او نارضائی عمومی را بر انگیزخت. زنی با سنگ آسیائی که از بلندی بر سر او کوفت، او را کشت. دوران داوران و مجلس زعمیم دوباره آغاز شد.

پایه های سلطنت حقیقی در قوم یهود، در زمان شاول گذاشته شد و در زمان داود و سلیمان استحکام یافت.

مردم از ساموئل نبی که هم قاضی و هم مرد روحانی بود، خواستند تا شاهی بر آن ها تعیین کند که به روش مرسوم در سایر اقوام، بر آنها حکومت کند. ساموئل از انجام این کار ابا می کرد. ولی چون مردم در انجام درخواست خود اصرار می ورزیدند، به او گفت:

«آواز قوم خود را بشنو، زیرا که آن ها تو را ترك نکردند، بلکه مرا ترك کردند تا برایشان پادشاهی ننمایم.» ساموئل او ۷ - ۸

ساموئل نیز به راهنمایی بهوه، شاول را که جوانی بلند بالا، خوش اندام و زورآور بود و تصادفاً برای انجام مشورتی به نزد ساموئل آمده بود، برای شاهی بر یهود انتخاب کرد. ظرف روغن بر سر او ریخت و او را مسیح اعلام نمود. شاول نیز لشگری گرد آورد و پس از شکست کنعانیان، تابوت میثاق را که اسرائیلیان در جنگ های پیشین از دست داده بودند، پس گرفت. شاول سی ساله بود که پادشاه شد. ولی چون اعمال او مورد پسند بهوه نبود، از این که او را به شاهی برگزیده است پشیمان شد و از سلطنت خلع کرد. به ساموئل گفت تا داود، فرزند کوچک پسائیت لحمی را مسیح و برگزیده بهوه اعلام نماید. پس ساموئل بر سر داود روغن ریخت و او را میان برادرانش مسح نمود.

در جنگی که بین فلسطینیان و بنی اسرائیل روی داد، مردی به نام گلیات (Goliath) که قدش شش ذراع و نیم و بر سرش کلاهخود برنجی و بر تنش زرهی به وزن پنجهزار مثقال بود، به میدان آمد. لیکن از اردوی اسرائیل کسی جرات مبارزه با او را نداشت. داود از طرف پدر خود مامور بود تا نان و ذرت برای سه برادر خود که



در اردوی شاول با فلسطینیان می جنگیدند. سرد. به داود گفتند هر که این مرد را بکشد، شاول دختر خود را به زنی به او خواهد داد و مال فراوان به او خواهد بخشید. داود نزد شاول رفت و داوطلب مبارزه با گلیات شد. داود پنج قطعه سنگ صاف مالیده از نهر انتخاب کرد و در کیسه شبانی خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفت و به مینان نبرد رفت. چون گلیات برای کشتن داود نزدیک شد، داود سنگی از کیسه شبانی بیرون آورد و در فلاخن نهاد و آن را آن چنان بر پیشانی گلیات کوفت که در پیشانی او فرو رفت. گلیات به زمین افتاد و داود او را با شمشیر خودش به قتل رساند. فلسطینیان که مرد مبارز خود را کشته دیدند، گریختند.

شاول دختر خود را به داود وعده داد و روز به روز بر قدر و منزلت او افزود. ولی چون از او بیمناک بود، در خفا در صدد قتل او بر آمد. داود از نزد شاول گریخت و به مغاره عدلام (Adullam) رفت. برادرانش و تمام خاندان داود و هر که در تنگنای معیشت و قرض دار بود، به دور او گرد آمدند و تخمیناً چهارصد نفر فراهم شد. داود به سرزمین یهودا رفت. هر کس به دستش رسیده کشت و اموال او را برای تقویت بنیه مالی ارتش کوچک خود، غارت کرد. داود که اطمینان پیدا کرده بود که بالاخره روزی شاول او را خواهد کشت، به سرزمین فلسطینیان گریخت. در جنگی که بین فلسطینیان و شاول اتفاق افتاد، شاول و سه پسرش کشته شدند. داود به یهودا برگشت و شاه یهودا شد. ولی جنگ بین خاندان شاول و داود همچنان ادامه داشت. داود سردار سپاه شاول، ابنر (Abner) را فریب داد. او را به یهودا دعوت کرد و به افتخار ورود او ضیافت بزرگی برپا و از احترام به او از هر جهت کوتاهی ننمود. ولی امر کرد در مراجعت او را کشتند. داود که بازماندگان شاول را کم خطر یافت، به آسانی بر آنان غالب شد و مدت سی و سه سال بر اسرائیلیان سلطنت کرد. فلسطینیان را شکست داد و کشور واحد یهود را ایجاد نمود. تابوت میثاق را به تپه صیون در اورشلیم مرکز حکومت خود، منتقل کرد و به دستیاری ناتان نبی به پادشاهی خود جنبه الهیت بخشید و در خاندان خود، موروثی نمود.

«ذریه تو را که از صلب تو بیرون آیند استوار خواهم ساخت و سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم کرد.» ساموئل ۲، ۳ - ۷

داود با انتقال صندوق میثاق به صیون و ایجاد یک روحانیت ثابت برای خدمت به یهود و برگذاری تشریفات عبادی و قربانی های سوختنی، وابستگی مذهب و

سیاست را به همدیگر بوجود آورد. به اسرائیل مرکزیتی بخشید. داود برای دستیابی به مقاصد خود به اصول اخلاقی پای بند نبود. با آن که شاول مرجعیت ترقی او را فراهم آورده بود، در اولین فرصت بر علیه او قیام کرد و حتی با فلیسترها برای از بین بردن او متفق شد و پس از شکست و کشته شدن شاول، فلسطینی هارا نیز از بین برد.

«در وقت عصر داود از بسترش برخاست و به پشت بام رفت و از پشت بام زنی را دید که خود را شستشو می کرد. آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود، کس فرستاد و درباره آن استفسار کردند. گفتند او بث شبع (Bath - sheba) دختر الیعام (Eliam) و همسر اوریا (Urie) است. داود قاصدان فرستاد و آن را گرفتند و نزد او آوردند. داود با او هم بسترشد. آن زن، از لجاست ظاهر شده به خانه خود برگشت. آن زن حامله شد و داود را خبر داد و گفت، که من حامله هستم. پس داود، نزد «یوآب» کس فرستاد، که «اوریا ی حتی» را نزد من بفرست. یوآب، اوریا را نزد داود فرستاد. چون اوریا نزد او رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید و به او گفت، به خانه ات برو و پاهای خود را بشوی. اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت. داود از عقب او هدایائی به خانه اش روانه کرد. اما اوریا در خانه پادشاه با سایر بندگان خوابید و به خانه خود نرفت. پس داود او را خواست و گفت، آیا تو از سفر نیامده ای؟ پس چرا به خانه خود نرفتی؟ اوریا گفت، که تابوت اسرائیل و یهودا در خیمه ها ساکنند و آقام یوآب و بندگان آقام بر روی بیابان در خیمه می نشینند. آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب کنم و با زخم بخوابم. به حیات تو و به جان خودم که این کار را نخواهم کرد. داود به اوریا گفت، که امروز این جا باش و فردا تو را روانه می کنم. بامدادان مکتوبی برای یوآب نوشت و به دست اوریا داد. در مکتوب به این مضمون نوشته بوده که اوریا را در خط مقدم جنگ بگذار و از عقبش پس بروید تا زده شده بمیرد.» سموئیل ۲، ۱۸ / ۲ / ۱۱

یوآب، فرمانده سپاه داود، اوریا را در خط مقدم جبهه قرار داد تا در میدان جنگ کشته شد و داود بث شبع را به زنی گرفت. این زن مادر سلیمان و مادر بزرگ عیسی است.

وقتی داود پیر و سالخورده شد، پسر ارشد او، ادونیا، بر اساس سنت قومی و عشیره ای و حق ارشدیت، به جانشینی پدر برخاست. ولی بث شبع، سوگلی حرم داود که مایل بود پسر او، سلیمان به شاهی برسد، دستیاری ناتان نبی و فرمانده گارد

مخصوص داود را جلب و متفقا داود را راضی به پادشاهی سلیمان نمودند. داود نیز در حضور جمع، سلیمان را به جانشینی خود برگزید. وقتی داود با پدران خود خوابید و سلیمان شاه شد، دستور داد تا ادونیا و یوآب فرمانده سپاه داود را کشتند.

سلیمان، دختر فرعون را به زنی گرفت و حدود مملکت خود را از نهر فرات تا سرحدات مصر گسترش داد. سلیمان چهل هزار آخور اسب به جهت ۱۴۰۰ ارابه جنگی و دوازده هزار سوار نگه می داشت. حکمت سلیمان، از حکمت قحطی بنی مشرق و از حکمت مصریان زیاده بوده. سه هزار مثل گفت. درباره درختان، از سرو آراد لبنان تا زوفیاتی که بر دیوار می روید سخن گفت. درباره بهائم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت. « شاهان يك ۲۲ / ۱ - ۴

سلیمان معبدی به نام هیکل برای بهوه و قصر مجللی برای خود ساخت. برای انجام آن، مردم را به بیگاری گرفت. برای تأمین مخارج ساختمان هابرمیزان مالیات ها افزود. پس از اتمام معبد، تابوت میثاق را با تشریفات بسیار و در حضور تمام روحانیون و شیوخ اسرائیلی به داخل معبد برد و در مکان بسیار مقدس در پشت محراب، زیر بال های فرشتگان قرار داد و قربانی های فراوان برای بهوه گذراند.

«در تابوت چیزی سوای آن دولوح سنگی که موسی در کوه هورب در آن گذاشت، نبود» شاهان ۱، ۹ - ۸. برای اجرای مراسم عبادی و تقدیم قربانی، سلیمان عده ای از کاهنان بعل را به عنوان خیرگان انجام شعائر، به معبد هیکل آورد.

«چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند. پس با شوکت بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگ های گرانبها بار شده برده، به اورشلیم وارد شد. به حضور سلیمان آمد و با او از هرچه در دلش بود گفتگو کرد.» شاهان ۱، ۱/۴ - ۱۰.

علیرغم دستور صریح تورا که پادشاهان را ازداشتن زنان بسیار منع نموده (تثنیه ۱۷ - ۱۷) و به آنان دستور می دهد، چون بر تخت شاهی نشینند نسخه ای از شریعت را برای خود درظوماری بنویسند و همه روزهای عمر آن را بخوانند، از بهوه بترسند و فرائض دینی را نگاه داشته و به آن عمل نمایند. سلیمان علاوه بر دختر فرعون، هفتصد زن و بانو و سیصد متعه داشت. بسیاری از آنان از صوابیان، امونیان، آدومیان، صیدونیان و هتیان بودند. زنان سلیمان او را به پیروی از خدایان دیگر راغب ساختند و سلیمان به پرستش عشتورت (Astarte) خدای صیدونیان و ملکوم (Milcom)

خدای آمونیت ها پرداخت و برفراز کوهی مقابل اورشلیم معابدی برای کسوش (Kemosh) خدای موآب و ملك (moloc) خدای بنی عمون، برپا کرد.

پس از درگذشت سلیمان، رحبعام (Rehoboam) به شکیم آمد تا مردم او را به شاهی بپذیرند. ولی فشاری که سلیمان برای انجام برنامه های مبالغه آمیز تشریفاتی خود بر مردم وارد آورده بود و مالیات های سنگینی که آنان مجبور به پرداخت بودند، مردم را به شورش و طغیان کشاند. فرمانده سپاهیان رحبعام را که برای بیگاری گرفتن آمده بود، سنگسار کردند و خود رحبعام نیز از ترس به اورشلیم گریخت. عملاً فلسطین به دو قسمت شمالی (اسرائیل) و جنوبی (یودا) تقسیم شد. تنها قسمت جنوبی که طایفه یودا در آنجا ساکن بودند، به فرزندان داود وفادار ماندند.

چون از این بخش به بعد از تاریخ یهودتا اضمحلال قلمی هردو حکومت شمالی و جنوبی به دست سلاطین بابلی، واقعه مذهبی قابل ذکری وجود ندارد، از بیان تاریخ این مدت صرفنظر می شود.

## فصل دوازدهم:

### انبیاء اسرائیل

یکی از ویژگی های بارز دین یهود، وجود افراد متعددی است که مدعی دریافت وحی الهی و ارتباط با خدا بودند. هیچیک از انبیاء، دین تازه ای به مردم عرضه نمی کردند، بلکه با پیشگونی ها و یادآوری عظمت یهود، مردم را به انجام فرائض دینی تشویق می کردند و از عذابی که در انتظار گنه کاران است، برحذر می داشتند. دین یهود از نظر ظهور انبیاء متعدد، در بین سایر ادیان زنده جهان منحصر به فرد است. تمام ادیانی که توسط يك نفر پایه گذاری شده اند، پس از درگذشت بنیانگذار دین، پویائی و پیشرفت خود را از دست داده اند و به حالت سکون و تحجر فکری در آمده اند. دین یهود با ظهور انبیاء متعدد، حرکت مداوم خود را از يك دین ابتدائی چند خدائی آغاز کرد و در اثر قبول افکار نو و پیشرفت به جلو، خدای قبیله یهود صورت خالق جهان هستی به خود گرفت. نازمانی که این حرکت به جلو ادامه داشت، دین افکار نوینی را به خود جذب می کرد. ولی پس از قطع ظهور انبیاء حالت پویائی دین یهود نیز، به سکون مذهبی و تحجر فکری منتهی شد و حیات دین فاقد جنبش گردید.

#### ۱- انبیاء قبل از تبعید:

انبیاء قبل از تبعید قوم یهود، طلاب مدرسه و یا کاهنان معابد نبودند. آنان مردمان عامی عادی بودند که با وعظ و خطابه به مردم هشدار می دادند و رؤیاهای خود را به عنوان کلام الهی، به مردم بازگو می کردند.

در عهد داوران، انبیاء را به زبان عبری نبینیم (Nebi - im) می گفتند. این جماعت به هیئت درویشان باساز و دف و چنگ به راه می افتادند و در اثر جذبه و شور

مذهبی به حالت خنسه فرور می رفتند و کلماتی نامفهوم و سخنان عجیبی می گفتند که مردم معانی کلمات آنان را نمی فهمیدند. ساموئل در بین مطالب دیگری به ساؤل می گوید:

«به هنگام ورود به شهر، تو به يك گروه از انبياء بر خواهی خورد که از بلندی ها به زیر می آیند. پیشاپیش آنان چنگ و دف و طبل و فلوت و هارپ می نوازند و آنها نبوت می کنند. روح خدا در تو نیز حلول خواهد کرد و تو نیز با آنان به نبوت خواهی پرداخت و تو به انسان دیگری تبدیل خواهی شد.» ساموئل ۱ / ۷ - ۵ - ۱۰  
وقتی ساؤل به جماعت انبياء بر خورد، او هم به نبوت پرداخت. تمام جماعتی که او را می شناختند گفتند:

«چه به سرپسر کیدآمده؟ آیا ساؤل هم از زمره انبياست؟» ساموئل ۱، ۱۱ - ۱۰  
به مرور ایام، جذبیه و شور و حالت خلسه از میان رفت و آرامش بیشتری پیدا شد. از این پس، انبياء به صورت انفرادی در اطراف مسائل مذهبی به بحث و گفتگو می پرداختند و مکتب نبوت با سلامت عقل و صفای بیشتر پایه ریزی شد. دسته ای از انبياء با هم مجامعی تشکیل می دادند و آن را «خانه نبی ایم» می خواندند. ایلیا و الیشع، از دست پروردگان همین مجامع بودند. تعداد اشخاصی که ادعای نبوت می کردند بی شمار بود. توراها، از انبیائی از قبیل ناتان، هانا، و هولدا نام می برد که از آنها هیچگونه اثری جز نام باقی نمانده است. به علاوه کسان دیگری نیز بوده اند که توراها آنان را انبياء دروغین می نامد. از بعضی از انبياء یهود جز رسالات چند برگی چیزی باقی نمانده و رسالات بعضی از آن ها حتی ارزش يك بار مطالعه هم ندارد.

دردورانی که بنی اسرائیل، در اثر اختلاط با کنعانیان به بت پرستی و انحرافات مذهبی آلوده شده بودند و کاهنان تنها به اجرای تشریفات ظاهری و گذراندن قربانی های گوشتی اصرار می ورزیدند، انبياء در مقابل هیئت حاکمه و کاهنان معبد، قد علم کردند و با زبان تیز خود، اعمال غیرخدائی و شعائر خشک معبدی را مورد انتقاد شدید و طعن قرار می دادند.

مهم ترین انبياء بنی اسرائیل قبل از تبعید عبارتند از:

ایلیا و الیشع:

این استاد و شاگرد در زمان اخاب، در سلطنت نشینی کنعان شمالی پیام

کردند. اخاب به تحريك زن خود، «ایزابیل» در صدد بود بعل پرستی را بین اسرائیلیان رواج دهد.

«وقتی ایلیا به نبوت برخاست. فقط عدهء قلیلی از اسرائیلیان بودند که در برابر مجسمهء بعل زانو نزده بودند و او را پرستش نکرده بودند.» شاهان يك - ۱۸  
ایلیا نزد اخاب رفت و کلام خدا را به او ابلاغ کرد و از او خواست تا تمام انبیاء بعل را در کوه کرمیل دعوت نماید. چهارصد و پنجاه نفر از انبیاء بعل جمع شدند. پس دوگار حاضر کردند. انبیاء بعل یکی از گاوها را سربریدند و بر روی توده ای از هیزم گذاشتند. قرار شد هر يك از دو دسته به نام خدای خود بخوانند و از او بخواهند تا توده هیزم را مشتعل نماید. انبیاء بعل، نام بعل را از صبح تاظهر خواندند ولی هیچ صدائی برنیامد و آتش روشن نشد. آنگاه ایلیا از غاصی قوم دعوت کرد تا نزد او آیند. ایلیا مذبحی به نام بهوه برپا کرد. هیزم را ترتیب داد و گاو را سر برید و قطعه قطعه کرد و برهیزم نهاد. سپس از خدای ابراهیم و اسحق در خواست کرد تا مذبح را روشن کند. دعای ایلیا مستجاب شد، و آنچنان آتشی در مذبح او افتاد که قریانی، چوب و سنگ و خاک و حتی آب رودخانه را با هم مشتعل کرد. قوم اسرائیل به طرف او آمدند و انبیاء بعل را گرفتند و همه را کشتند. شاهان ۱، ۱۹/۴۰ - ۱۸

ایزابیل که از حادثه مطلع شد، ایلیا را تهدید به مرگ کرد و ایلیا به بهودا گریخت. در وقتی که ایلیا به (صرفه) نزدیک صیدون رسید، تا طبق فرمان بهوه نزد بیوه زنی مفیم شود، مصادف با زمانی بود که پسر آن بیوه زن تازه مرده بود. پس ایلیا جسد را برداشت و به بالاخانه برد. خویشانش را سه مرتبه بر روی جسد دراز کرد و نزد خداوند استغاثه نمود. خداوند آواز ایلیارا شنید، دعای او را اجابت نمود و جان پسر به وی باز گشت و زنده شد. شاهان يك - ۲۱ - ۱۷

ایلیا درسفیری که درمعیت الیشع شاگردخود به اردن می رفت، به کنار رودخانه رسید:

«پس ایلیا ردای خویش راگرفت و آن را پیچید، آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هر دوی ایشان برخشکی عبور نمودند.» شاهان ۲، ۸ - ۲  
چون ایشان می رفتندگفتگو می کردند.ارابهء آتشی با اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا درگردباد به آسمان ها صعود نمود. شاهان دو - ۱۱ - ۲  
«پس الیشع ردای ایلیا را که افتاده بود برداشت و به کنار رود اردن برگشت.

ردای ایلیا را ناباند و به آب زد. آب به این طرف و آن طرف شکافته شد و البشع از رودخانه خشک عبور نمود. « شاهان دو - ۱۴ - ۲

البشع پس از معجزات فراوان که در فصل مربوط به معجزات یهوه مختصری از آن بیان شد، برای ازبین بردن اولادان اخاب و زن او ایزابل، مردی به نام ییهو (Yehu) را مسح نمود و وی را برانگیخت تا دعوی پادشاهی نماید. ییهو، پسر اخاب و مادرش را کشت. سپس طرفداران بعل و انبیای بعل را به محفل مقدسی دعوت کرد. ذبایح سوختنی بسیار گذراند. بعد از قربانی، دستور داد تمامی طرفداران بعل حاضر در مجلس را کشتند و خانه بعل را منهدم کردند. « شاهان دو - ۲۰ - ۱۱

گرچه با این اقدام ییهو، شکست بزرگی به طرفداران بعل در اسرائیل وارد آمد، ولی بعل پرستی یکباره از بین نرفت. مدتی طول کشید تا طرفداران یهوه قوت گرفتند و توانستند یهوه پرستی را رونق بخشند.

#### عاموس (Amos) :

عاموس پیش از شکست اسرائیلیان و آغاز دوران تبعید اول، در فلسطین به تعلیم مسائل مذهبی پرداخت. عاموس در دوازده مایلی اورشلیم به دنیا آمد. ظاهراً بزرگترین نبی بنی اسرائیل قبل از تبعید است. او به شغل شبانی و انجیر چینی اشتغال داشت. وقتی گله گوسفندان خود را برای فروش به شهر آورد، باورهای مذهبی و انحرافات اخلاقی مردم او را به کلی منقلب کرد. او دریافت که محبت و انصاف و عدالت از میان مردم رفته و لایبالیگری اخلاقی، جانشین معتقدات مذهبی شده است. مکاشفاتی بر او دست داد، به نبوت پرداخت. او می گفت:

«من نه نبی هستم و نه پسر نبی. بلکه چوپان بودم و انجیرهای وحشی می چیدم . خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و گفت برو و بر قوم من، اسرائیل نبوت کن.»  
عاموس ۱۴-۷

عاموس، دوره جدیدی در تبلیغات مذهبی یهوه افتتاح کرد و چهره، تازه ای از یهوه به مردم نشان داد. در هیچ یک از ابواب کتاب عاموس، یهوه، به شعائر مذهبی که شدیداً مورد علاقه کاهنان بود، اشتیاقی از خود نشان نمی دهد. بلکه به جای تقدیم قربانی ها، مردم را به اجرای عدالت و انصاف ترغیب می کند.

«من از جشن های شما متنفرم و آن هارا تحقیر می کنم. عطر محفل های شمارا



استشمام نخواهم کرد. آنگاه که شما برای من قربانی های سوختنی و هدایا می آورید، هدایای شما را قبول نخواهم کرد. قربانی های شما را منظور نخواهم داشت. آهنگ سرودهای خود را از من دور کنید. زیرا نغمه، بریط های شما را گوش نخواهم داد. تا آنگاه که انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دائمی جاری شود.» عاموس ۲۱/۲۵ - ۵

«آیا قربانی ها و هدایا برای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟ نه، بلکه خیمه، شاهان خود و تمثال بت های خویش و ستاره، خدایان خویش را که ساخته بودید با خود بردید.» عاموس ۲۶ - ۵

عاموس علت اصلی فساد جامعه را حرص و آز حکام وقت می دانت:

«شما که در لصور خود، محصول ظلم و غارت را ذخیره می کنید راست کرداری را نمی شناسید.» عاموس ۱۱ - ۳

«ای شما که حق را به درد مبدل می کنید و عدالت را زیر پا لگدمال می نمائید، هدایای گندم از مسکینان می گیرید و خانه هائی از سنگ تراشیده برپا می کنید، رشوه می گیرید و فقیران را از حق خود محروم می سازید. نیکوتی را بطلبید نه بدی را، تا زنده بمانید.» عاموس ۷/۱۵ - ۵

«به جستجوی بیت ایل برنخبزید. به سوی گیلگال (Guilgal) نروید و به جانب بئر شمع توجه نکنید. خدا را جستجو کنید تا حیات یابید.» عاموس ۵ - ۵

گاهن بیت ایل، که از سخنان و پیشگونی های عاموس سخت نگران شده بود، او را به نام پادشاه، از خاک بهودا تبعید کرد.

### هوشع (Hoshia)

در شمال کنعان به دنیا آمد. او نیز چون عاموس از بی دینی مردم بیشتر از جنبه اجتماعی و اخلاقی آن ها متأثر شد و به ارشاد آنان پرداخت. هوشع، برخلاف عاموس که مردم را تنها از قهر و غضب بهود می ترساند، ضمن ارشاد و برحذر داشتن مردم از اعمال خلاف دین، آنان را به عدالت و انصاف بهود امیدوار می کرد و کاهنان و قدرت حاکمه را مسئول گمراهی مردم می دانت.

«به سخنان خدا گوش کنید، فرزندان اسرائیل. زیرا خدا علیه ساکنان این ملک مطالبی اقامه می کند. در این ملک دیگر راستی و رحم و عدالت وجود ندارد. به هیچوجه خداشناسی نیست. چیزی جز پیمان شکنی و دروغ و قتل، دزدی و زناکاری

وجود ندارد. حسرت و قتل بعد از قتل- به همین دلایل است که مملکت عزادار خواهد بود. هر که در آنجا زندگی کند، ضعیف و زبون خواهد شد. حتی ماهیان دریای صرغان  
هوا نیز محو خواهند شد.» هوشع ۱/۴ - ۴

«این را گوش کنید ای کاهنان، گوش فرا دهید خابراده شاهان، زیرا این مجازات ها برای شماست. زیرا شما دام راه سقوط بوده اید. قوم من نابود شد. برای آن که فاقد معرفت بود. زیرا او را از معرفت دور کردید. من هم تو را از مقام کاهنی عزل می کنم. چون تو قانون خدا را فراموش کردی. من هم تو را به دور می اندازم و فرزندان تو را فراموش می کنم. فحشا و شراب، منطق و عقل را از بین می برد. قوم من با بت های چوبی مشورت می کند و برای آن ها بر فراز قله کوه ها قربانی می کند و بر روی تپه ها بخور می دهد.» هوشع ۱۴ / ۶ - ۴

«به خدا باز گردید زیرا که او ضربه زده است ولی او زخم را مرهم می نهد. او به ما در دوروز زندگی می بخشد. خدا را بشناسیم و در صدد شناسایی او برآئیم، زیرا من رحمت را دوست دارم نه قربانی را و شناسایی خدا را بیش تر از تقدیم قربانیها.»  
هوشع ۱/۶ - ۶

«اما تو به سوی خدا باز گرد و راستی را نگه دار. در آن روز من با آنان پیمان اتحاد می بندم. من به حقیقت، راستی و درستی نامزد تو خواهم بود. تو خدا را خواهی شناخت. آن روز من آسمان هارا عفو می کنم. آسمان ها زمین را عفو خواهند کرد. من به لو آمی (Lo - Ammi) خواهم گفت: تو قوم منی و او جواب خواهد داد تو خدای من هستی.» هوشع ۲۰/۲۵ - ۲

«عدالت بکارید تا محبت و رأفت دروکنید. خدا را جستجو کنید تا نزد شما بیاید و بر شما عدالت بیاراند.» هوشع ۱۲ - ۱۰

### اشعیا (Isaiah) :

او در خانواده، صوفی در ۷۴۰ ق. م در ناحیه جنوب یودا به دنیا آمد و از جوانی در کوچه های اورشلیم به پیشگونی های پیغمبرانه پرداخت.  
«سالی که عزیا (Osia) پادشاه مرد، من خدا را دیدم که بر تخت بسیار بلندی نشسته بود و دامن پیراهنش معبد را پر کرده بود. فرشتگان بالای او در پرواز بودند. هر يك از آن ها شش بال داشت و می گفتند قدوس، قدوس. تمام زمین از جلال و عظمت

خدا پوشیده بود... پس گفتم وای بر من که نابود شدم. زیرا من مردی با دهان ناپاک هستم و در میان جمعی با لبان ناپاک زندگی می‌کنم. و چشمانم خدای همه را دیده است. من صدای خدا را شنیدم که می‌گفت چه کسی را بفرستم؟ چه کسی برای ما خواهد رفت؟ من جواب دادم من حاضرم مرا بفرست. سپس خدا گفت برو به قوم من بگو شما می‌شنوید ولی هیچ نمی‌فهمید. شما می‌بینید ولی چیزی درک نمی‌کنید. اشعیا - ۱/۱۰ - ۶

بدین ترتیب اشعیا مدت چهل سال به کار پیشگویی و موعظه مشغول بود و شاهان یهود با او مشورت می‌کردند. وقتی در سال ۷۲۲ قبل از میلاد، دشمنان از هر طرف اسرائیل را تهدید می‌کردند و شهر اورشلیم در محاصره بود، شاه یهود بنا به توصیه اشعیا با آشوری‌ها از در صلح در نیامد. دروازه‌های شهر را بست و آماده دفاع شد. اشعیا معتقد بود که سلامت کشور تنها با اتکال به خداوند حاصل می‌شود. پادشاه یودا به معبد رفت و به دعا پرداخت. اشعیا به او اطمینان می‌داد که بهوه صابوت می‌گوید:

«لشکر آشور وارد شهر نخواهد شد و هیچ خطری شهر را تهدید نمی‌کند. من این شهر را حمایت می‌کنم. به راهی که آمده است به همان راه برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد.» اشعیا ۳۳ - ۳۷

تصادفاً و به علت نا معلومی، سردار آشوری از تصرف اورشلیم صرف نظر کرد و به موطن خود بازگشت.

اشعیا، بنای موعظ دینی خود را بر این اصل قرار داده بود که جلب محبت بهوه از راه تقدیم قربانی‌ها و انجام تشریفات مذهبی، عملی نیست. خدا می‌گوید:

«مرا چه احتیاجی به قربانی‌های شماست. من از قوج‌هایی که شما قربانی می‌کنید و از پیه و چربی گوساله‌های شما سیرم. من هیچ لذتی از خون گاو، بره و قوج‌های شما نمی‌برم. وقتی که به حضور من می‌آئید، چه کسی آن‌ها را از شما طلبیده و از شما خواسته است ناصحن معبدم را کثیف کنید؟ از این پس هنایای بیهوده نیارزید. من از بخور و کندر شما متنفرم. هم چنین از ماه‌های نو، از شنبه‌ها و اجتماعات معافل مقدس شما، روح من بیزار است. وقتی که شما دعای بسیار می‌کنید من اجابت نخواهم کرد. زیرا دست‌های شما پر از خون است. خویشتان را تطهیر کنید. از شرارت دست بردارید. نیکوکاری بیاموزید. در جستجوی عنالت برآئید. انصاف را بطلبید.

مظلومان را حمایت کنید. حقوق یتیمان را رعایت کنید و از بیوه زنان دفاع نمائید.»  
اشعیا ۱۸/۱۱ - ۱

اشعیا پیش گوئی می کرد که در اثر اعمال زشت قوم یهود و نافرمانی از اوامر یهوه صبايوت، اسرائیل دچار مصیبتی بزرگ خواهد شد.  
یهوه صبايوت در گوش من گفت که خانه های بسیاری خراب خواهد شد و خانه های بزرگ و خوش نما، غیرمسکون خواهد گردید.» اشعیا ۹ - ۵  
لیکن:

«نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت..... در آن روز واقع خواهد شد که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و حبش و عیلام و شنعار و از جزیره های دریا باقی مانده باشند، باز آورد.» اشعیا ۱/۱۲ - ۱۱  
«در آن روز خواهی گفت که ای خداوند تو را سپاس می گوئیم. زیرا به من غضبناک بودی اما غضبت برگردانده شده. اینک خدا لجات من است و بر او توکل می کنم.» اشعیا ۲/۲ - ۱۲

میکا (Michah):

میکا اندکی قبل از سقوط سلطنت شمالی اسرائیل در سال ۷۲۲ ق. م ظهور نموده و با الهام از کلمات اشعیا به نبوت پرداخت. کتاب او حاوی کلمات و سخنان بسیار جالب است. او ضمن تفسیر و بیان روح و معنای حقیقت دین، لبه نیز انتقادات خود را متوجه انبیای دروغین و فضات فاسد می نماید:

«خدا درباره انبیائی که قوم را گمراه می کنند چنین گفت: آن ها هستند که اعلام صلح می کنند، وقتی که چیزی برای خوردن داشته باشند و اعلان جنگ می دهند، اگر چیزی در دهان آنان نگذارند، به همین مناسبت همیشه برای آنان شب خواهد بود و بدون مکاشفات، روز بر آنها تاریک خواهد بود و خدا به آنان پاسخی نخواهد داد. ولیکن من از قوت روح خداوند آکنده هستم و از عدالت و توانائی مملو شده ام.» میکا  
۵/۹ - ۳

«مرد متقی از جهان نابود شده است و راست کرداری از میان آدمیان معدوم گردیده. جمیع ایشان برای خون کمین می کنند و یکدیگر را به دام صید می نمایند.

داور رشوه می خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود صحبت می کند. نیکوترین آنان  
مثل خار می باشد.» میکا ۲/۵ - ۷

«با چه چیز به حضور خداوند بیایم و تزداد رکوع کنم. آیا با قربانی های سوختنی  
و با گوساله های يك ساله به حضور وی بیایم. آیا خداوند از هزاران قوچ و از ده ها  
هزار نهر روغن راضی خواهد شد. آیا نخست زاده خود را به عوض معصیت و شره  
بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم. خدا از تو چه می طلبد غیر از این که انصاف را  
به جای آری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمائی.»  
میکا ۸ - ۶

#### یرمیا: (Jeremiah)

او در خانواده ای از خادمان معبد (عزاتوت) در چهار مایلی شمال اورشلیم به  
دنیا آمد. هنوز بیست سال از عمرش نگذشته بود که نبوت را آغاز کرد:

«پس کلام خداوند بر من نازل شده. قبل از آن که در شکم مادرت شکل بگیری  
تو را شناختم و قبل از آن که تو از رحم او بیرون آئی تو را تقدیس کردم و تو را نبی  
ملت ها قرار دادم.» یرمیا ۴ - ۱

یرمیا نیز، مانند سایر انبیاء، مردم را به رعایت انصاف و ترس از خدا دعوت نمود  
و عقوبت های بیهوده را در صورت نافرمانی از دستورات او، یاد آور می شد. ولی تنها  
منشی او که فرامین نبوت های او را می نوشت، با او وفادار بود. در آن زمان بین کشور  
های بابل و مصر بر سر تسلط بر فلسطین، رقابت و جنگ بود. یوشیا پادشاه یهود به  
طرفداری از مصری ها، با کلدانیان می جنگید. یرمیا خصومت با کلدانیان را به صلاح  
اسرائیل نمی دانست.

«خداوند می گوید، ای خاندان اسرائیل اینک امتی را از دور بر شما خواهم آورد.  
امتی که زور آورند، امتی که قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان  
را نمی فهمی. جمیع ایشان جبارند. خرمن و نان تو را که پسران و دختران تو می باید  
آن را بخورند، خواهند خورد. گوسفندان و گاوان تو را خواهند برد. شهرهای حصار دار  
تو را که به آن ها توکل می نمائی با شمشیر هلاک خواهند کرد.» یرمیا ۱۵ - ۵

«اینک من، تو را و تمام یهودا را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او  
شمارا به بابل به اسیری ببرد و شما را با شمشیر به قتل برساند. تمامی دولت این شهر و

تمامی محصول کار آن‌ها و جمیع نقایس آن را تسلیم خواهد کرد. همه خزانه‌های پادشاهان یهودا را به دست دشمنان خواهم سپرد، که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده و به بابل خواهند برد. «یرمیا ۶ / ۴ - ۲۰»

ولی قوم اسرائیل به نصایح او گوش نکردند و او را در سیاه چال انداختند و با آشوری‌ها جنگیدند. در سال ۵۸۶ ق. م رقتی که بخت النصر (Nebuchad Nazzar) اورشلیم را فتح کرد، یرمیا را از سیاه چال بیرون آورد و آزاد کرد. ولی دیگران را محکوم به تبعید به بابل نمود.

یرمیا، در جمع انبیاء یهود، تنها کسی است که بین افراد اسان و یهوه ارتباط مستقیم برقرار می‌کند و هرکس را مسئول اعمال خود می‌داند:

«من یهوه آزمایش کننده دل‌ها و بر رسی‌کننده صلب‌ها هستم، تا به هرکس برحسب راه‌هایش و بر وفق شکره، اعمالش، جزا بدهم. «یرمیا ۱۰ - ۱۷»

یرمیا حیات روحانی هر فرد را بی‌نیاز از تشریفات و ظاهر سازی‌های مذهبی اعلام می‌نماید.

#### اشعیای دوم:

از این نبی نام و نشان کاملی در دست نیست و رسالات او نیز جزو رسالات اشعیای اول از شماره ۴۰ به بعد ضبط شده است. ولی افکار و اندیشه‌های او حاکی از وجود شخصیت دیگری غیر از اشعیای اول می‌باشد. تلقینات و نبوت‌های او دارای فلسفه و نازکی دیگری است.

اشعیای اولین کسی در قوم یهود است که صریحاً اعلام وحدت خدا کرد و از زبان یهوه گفت:

«به جز من خدای دیگری نیست (۱)» اشعیای ۵ - ۴۵»

ولی علیرغم کوششی که اشعیاء در راه اعلام وحدانیت خدای نادیده به عمل آورد، یهوه هم چنان خدای قبیله یهود باقی می‌ماند و قوم یهود تنها قوم برگزیده او.

---

۱ - این همان جمله ایست که بعدها شعار دین اسلام قرار گرفت، یا نام خدای خدایان عرب در هم آمیخت و به صورت (لا اله الا الله) متجلی شد.

یهوه درباره آینده قوم یهود، چنین پیش بینی می کند: «من اینک دست خود را به سوی امت ها دراز خواهم کرد..... پادشاهان لاله های تو و ملکه های ایشان دایه های تو خواهند بود. نزد تو بر زمین افتاده خاکپای تو را خواهند لبید. و خواهی دانست که من یهوه هستم» اشعیا ۲۲ / ۲۲ - ۴۹

اشعیا شعائر و تشریفات مذهبی کاهنان را محکوم می کرد و می گفت:  
«این روزه ایست که من از آن لذت می برم. زنجیرهای شرارت را پاره کن. گره های بندگی را بگسل. مظلومان را آزاد کن، تمام انواع یوغ ها را بگسل. نان خود را با گرسنه تقسیم کن. بدبختانی را که پناهگاهی ندارند به خانه های خود جای بده. اگر برهنه ای را دیدی او را بپوشان. از صنوع خود روی مگردان. در این صورت نور تو مثل شفق نمایان می شود. عدالت پیشاپیش تو خواهد رفت. جلال خداوندی همراه تو خواهد بود. هرگاه خدا را صدا کنی او جواب خواهد داد.» اشعیا ۵ / ۹ - ۵۸  
اشعیا، نه تنها از گذشته سخن گفته و خطاها و نافرمانیهای قوم یهود را به آنان گوشزد کرده، بلکه به آینده نیز نظر داشته و پیش بینی کرده که عنقریب دوران بدبختی به سر خواهد آمد و سلطنت الهی با جلال کامل برقرار خواهد شد:  
«در ایام واپسین واقع خواهد شد که خانه خداوند بر قله کوه ها ثابت گردد و بر فراز تپه ها برافراشته شود.»

اشعیا با گفتار خود، نور امید در دل قوم سرخورده یهود ایجاد کرد. به یهود نوید آزادی از اسارت در بابل و بازگشت به وطن را داد. ایجاد این امید در دل یهودیان، به هر سیاست و مصلحتی که بوده، نتایج بزرگ دیگری به بار آورد و سخنان او باعث ظهور و انتشار دین عیسی گردید. کسانی که در انتظار ظهور مسیح بودند و نبوت های اشعیا را مطالعه می کردند، عیسی راناجی بنی اسرائیل تصور کردند، به دور او گرد آمدند و او را با شرایط و خصوصاتی که اشعیا تعریف کرده بود، منطبق دانستند.  
«از کوه بلند صیون بالا برو و صداقت را با قدرت بلند کن و خیر خوب را به همه اعلام کن. فریاد بزن. مترس به تمام شهرهای یهودا بگو: این خدای شماست. اینک یهوه با قدرت می آید و بازوهای وی برایش حکمرانی می کند. مانند یک چوبان، بره های خود را بغل می کند و به سینه و آغوش خود می فشارد.» اشعیا ۱۱ / ۹ - ۴۰  
چون وعده های یهوه و آرزوهای قوم یهود با مرگ زودرس عیسی عملی نشد، هنر یهودی هاهم چنان در انتظار تحقق گفته های اشعیا، چشم به راه مسیح موعود و

بازگشت دوران اقتدار گذشته نوم یهودروزشماری می کنند.

## ۲ - انبیای پس از تبعید

روش انبیای پس از تبعید از قبیل ملاکی (ملخی Melachai)، یوتیل (Yoel) حزقیال (Ezekiel) با تعلیمات انبیا قبل از شکست یهود به دست بابلی ها، تفاوت بسیار دارد. هدف انبیا قبل از تبعید، که غالباً مردمانی عامی و صاف دل بودند، هشدار مردم و تشویق آنان به خدا پرستی و احتراز از ارتکاب گناه بود. لیه، نیز انتقادات تند آنان بیشتر متوجه کاهنان، درباریان و انبیای دروغین که موجبات گمراهی مردم را فراهم و آنان را به شعائر مذهبی وابسته می کردند، بود.

انبیای پس از تبعید برعکس، اساس تعلیمات خود را بر وابستگی بیشتر مردم به روحانیت معبدی پایه ریزی می نمودند. در نظر این دسته از انبیا، شعائر مذهبی پایه و ریشه ایمان و تقوا بود و راه وحدت قومی را دریگانگی مذهب تصور می کردند. ضمناً همین انبیای پس از تبعید موجبات نفوذ افکار مذهبی سایر ادیان را در دین یهود فراهم آوردند. یهوه خدای قبیله یهود، خدای واحد جهان هستی شد. امشاسپندان، به بارگاه او راه یافتند و صحبت از بهشت و دوزخ به میان آمد. رعایت دستورات یهوه، چنان که در تورا آمده بود، سرلوحه تبلیغات مذهبی و گفتار آنان قرار گرفت.

یوتیل از این که مردم هدیه آردی و هدیه ریختی خود را به معبد نمی آورند، شکایت می کند.

«ای مشایخ این را بشنوید. ای جمیع ساکنان زمین این را گوش کنید... هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خداوند منقطع شده است. کاهنانی که خدام خدا هستند مانع می گیرند.» یوتیل ۸ / ۱ - ۱

و برای رفع این مصیبت و ازیاد محصول، به مردم توصیه می کند به سوی خدا باز گردند. و در تالار ورودی محراب از کاهنان بخواهند تا با ندبه و زاری، همدردی یهوه را مسئلت نمایند

ملاکی در رساله خود به وکالت از طرف یهوه می گوید:

«پسر پدر خود، و غلام آقای خویش را احترام می نماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجاست؟ و اگر من آقا هستم، هیبت من کجاست؟ نان نجس بر مذبح



من می گذارید. وقتی که حیوان کوری قربانی می کنید، فبیح نیست؟ وقتی که حیوان لنگ و یا معیوبی قربانی می کنید کار بدی نیست؟ آن را به حاکم خودت هدیه کن. آیا از تو به خوبی استقبال خواهد کرد؟ آیا من آن هارا از دست شما قبول خواهم کرد؟ لعنت بر فریبکاری که درگله خود حیوان نری دارد و برای ادای نذر خود يك حیوان نزاری را تقدیم خدا کند.» ملاکی ۱۳ / ۶ - ۱

«شما از ایام پدران خود از فرائض من تجاوز نموده اید و آن ها را نگاه نداشته اید. درعشرها و هدایا مرا گول زده اید... تمامی عشرها را به مخزن های من بیاورید تا درخانه من خوراك باشد.» ملاکی ۱۰ / ۷ - ۳

### حزقیال (Ezekiel)

حزقیال از گروه کاهنان اورشلیم بود که به اسارت به بابل برده شد و مدت بیست و دو سال در میان قوم بیهود به نبوت پرداخت. صیادی تعلیقاتی حزقیال در عبادت بیهود، تجدید بنای معبد و انجام دقیق فرائض و شعائر دینی خلاصه می شود. حزقیال پیشوای گروهی بود که به طرفداران «سفر تشبیه» معروف و به انجام فرائض دینی شدیداً پای بند بودند. او از جمله کسانی است که مدعی دین بیهود در آسمان بودند.

«در روز پنجم از ماه چهارم دربین اسیران در کنار نهر خابور (Kebbar) بودم که آسمان ها باز شدند و من در رؤیاهای خنثی فرو رفتم. کلام خدا در کشور کللانی به حزقیال نسی نازل شد. من نگاه کردم باد شدیدی از طرف شمال بر آمد. قطعه ابر بزرگی، يك خوشه آتش که از هر طرف نور درخشانی پخش می کرد و از میانش، یعنی از میان آتش مثل برنج صیقلی می درخشید. در میان آن، چهار حیوان که در ظاهر شبیه به انسان بودند پدیدار شدند. هر يك از آن ها چهار صورت و چهاربال داشت. پاهای آن ها راست و کف پاهایشان شبیه به پاهای گوساله بود..... و بالای آسمانی که فوق سر آن ها بود چیزی شبیه به تخت از یاقوت کبود دیده می شد. بر روی آن تخت صورت انسانی از کمر به بالا، و از کمر به پائین چون آتش درخشانی بود. مانند تصویر قوس و قزح که در روز باران در ابر ها باشد. این چنین درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظر جلال خداوند بود. چون آن را دیدم بروی درافتادم و آوازی شنیدم که می گفت، ای پسر انسان بریای خود بایست با تو سخنی دارم.» حزقیال باب

اول

بدین ترتیب حزقیال نبی به حضور خداوند بار یافت و خداوند به او مأموریت نبوت در بنی اسرائیل را محول نمود، تا کلام خدا را ابلاغ کند و طوماری خداوند در مقابل چشمان او گشود تا برای مردم بخواند.

« پس خداوند به او گفت این طومار را به خود و برو به خانان اسرائیل بگو. آنگاه دهان خود را گشودم و آن طومار را به من خورانید. پس آن را خوردم در دهانم مثل عمل شیرین بود.» حزقیال ۴ / ۱ - ۳  
بار دیگر یهوه بر حزقیال ظاهر می شود:

« دیدم که اینک شبیهی مثل آتش بود. یعنی از کمر تا پائین آتش و از کمر او به بالا مثل برنج لامع می درخشید. موی پیشانی مرا گرفت و روح مرا برداشت و مرا در رؤیاهای اورشلیم برد.» حزقیال ۲ - ۸

ظهور انبیای علاقمند به اجرای شعائر و تشریفات مذهبی و برقراری سیستم شدید روحانیت و کهنات برای نظارت در اجرای شدید فرائض دینی و دستورات مربوط به محرمان و واجبات، رورنه ای را که از طرف انبیای قبل از تبعید برای قبول افکار تازه در دین یهود باز شده بود، به کلی مسدود کرد. روحانیت پس از تبعید تا انهدام معبد اورشلیم، قوامی کوشش خود را در انجام تشریفات مذهبی و برقراری آئین قربانی های سوختنی و کفاره ای و بحث های بی محتوی و متحجر مذهبی مصروف می نماید.